



دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ناشر
دانشگاه تهران

شروش های زبانی

علمی

شماره استاندارد بین المللی: ۲۲۸۸-۱۰۲۶
سال ۱۱، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- ۱ واکاوی تعامل انسان و طبیعت در ضرب المثل های زبان فارسی از منظر زبان شناسی بوم گرا
طاهره افشار و مریم عبدی لوکانی
- ۲۵ ستاک بی ستاک: توزیع واژگونه های فعلی بر پایه نظریه صرف توزیعی
مزدک انوشه
- ۴۹ روند دستوری شدگی انگار / انگاری
فهمیه تسلی بخش و احسان چنگیزی
- ۷۳ عذرخواهی یا عدم عذرخواهی: رویکردی بینا حوزه ای به تحلیل کلام عذرخواهی های رسمی در رسانه های ایران
حدائق رضائی
- ۹۷ معناشناسی شناختی «گاه» از منظر فرضیه ستیز و سازش معنایی
علی علیزاده، حامد اکبرپور، فرانک جمال الدین و محمدرضا دهقان زاده
- ۱۲۱ نقش هسته نحوی و جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب غیر فعلی: شواهدی از افراد زبان پریش بروکا
موسی غنچه پور و شهلا رقیب دوست
- ۱۴۷ ساختواره تحلیلی پیوندی زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی
شبیم مجیدی و مهین ناز میردهقان فراشاه
- ۱۷۳ بازنگری ساخت هجایی در زبان کردی مرکزی
آزاد محمدی و محمود بی جن خان
- ۱۹۹ بررسی شناختی ساخت معنای به گوینده از طریق فرایند منفی سازی در زبان فارسی
سجاد موسوی، ارسلان گلفام، فردوس آقاگل زاده و علیه کرد زعفرانلو کامبوزیا
- ۲۲۳ شواهد الکتروانسانفالوگرافیک بازنمایی عصب شناختی مشخصه های آوایی و واجی واژه های زبان فارسی
در قشر شنوایی مغز / عباس نصری و غلامحسین کریمی دوستان
- ۲۴۷ بند متممی اسم در زبان فارسی
مونا ولی پور و علی درزی
- ۲۷۱ سیر تحول پیشوند استمرار از فارسی باستان تا فارسی نو
فتانه یوسفی، مجتبی منشی زاده و فرح زاهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های زبانی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی: ۱۰۲۶-۲۲۸۸

سال ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مدیرمسئول: ابوالحسن امین مقدسی

سردبیر: غلامحسین کریمی‌دوستان

ناشر: دانشگاه تهران

«هیئت تحریریه»

محمد راسخ مهند	علی‌اشرف صادقی	نیکلاس سیمز ویلیامز
استاد دانشگاه بوعلی سینا	استاد دانشگاه تهران	استاد مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی
محمود بی‌جن‌خان	سیمین کریمی	محمدتقی راشد محصل
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه آریزونا	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
محمد عموزاده	یحیی مدرّسی تهرانی	حسن رضایی باغبیدی
استاد دانشگاه اصفهان	استاد پژوهشگاه علوم انسانی	استاد دانشگاه تهران

یادگار کریمی

دانشیار دانشگاه کردستان

ویراستار فارسی:

ویراستار انگلیسی:

مدیر داخلی: محرم باستانی

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده

پست الکترونیکی: jolr@ut.ac.ir تلفن: ۶۶۹۷۸۸۸۲ فکس: ۶۶۹۷۸۸۸۵

به موجب نامه شماره ۹۰/۳/۱۱/۳۰۶۵۶ مورخ ۹۰/۰۲/۱۸ ریاست محترم مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری مجله پژوهش‌های زبانی دارای اعتبار علمی و پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir

پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www. Ulrich's international periodicals directory. \(Journal, Magazine\)](http://www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, Magazine))

شرایط پذیرش مقاله (راهنمای نویسندگان)

دو فصلنامه پژوهش‌های زبانی، مقاله‌های تحقیقی در حوزه زبان‌شناسی نظری، کاربردی، حوزه‌های وابسته، فرهنگ و زبان‌های باستانی، مطالعات مربوط به گویش‌های زبان‌های ایرانی و نقد و بررسی کتاب را به چاپ می‌رساند.

ویژگی‌های کلی مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.
- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد و بر روی کاغذ به ابعاد 30×21 با قلم B Nazanin به اندازه ۱۳ و ۲۴ سطر در صفحه در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۴/۵ تنظیم و به همراه یک فایل (2007) word و یک نسخه فایل PDF به نشانی پست الکترونیکی jolr@ut.ac.ir ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۰/۵ باشد. به علاوه هر مقاله باید دارای یک چکیده انگلیسی با قلم Times News Roman به اندازه ۱۰/۵ و بیشتر از ۳۰۰ کلمه باشد. نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و آدرس پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه‌ای جداگانه باشد.
- حجم مقاله با احتساب تمام اجزاء آن (چکیده مبسوط و فینگلیش منابع فارسی) نباید بیشتر از ۲۴ صفحه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را از بالاتر ۳۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق، و یافته‌های مقاله باشد.
- مقدمه مقاله ترجیحاً باید شامل موضوع مقاله، پیشینه تحقیق، مبانی نظری و نمایندگی تصویری کلی از ساختار مقاله باشد.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر زیر بخش، بر خلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- زیر بخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه فرضاً به صورت ۳-۱-۴ که بیانگر زیر بخشی از بخش سوم مقاله است تجاوز کند.

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوش درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوش‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شود.

- شماره پانوش‌ها در هر صفحه با یک شماره شروع و از افراط در دادن پانوش اجتناب شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها قبل از اولین کاربرد در پانوش ذکر شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان و یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند باید در اولین پانوش بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

- در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Table، Draw و Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیاورد.
کلیه مثال‌ها، نمودارها، و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.

- در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم Doulus Sil IPA استفاده شود.

- در ارجاعات چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (:) در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (:) بعد از آن بیاید. مثال؛

- سمیعان (۱۹۸۳)

- (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸۴-۱۸۳)

- (طبری، ۱۳۷۵/۲: ۵۸۴)

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰ نگاشته و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. در منابع فارسی نام نویسنده به طور کامل قید و از گذاردن نقطه بعد از آن خودداری شود.

کتاب

بی جن خان، محمود (۱۳۸۴). *واج شناسی، نظریه بهینگی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.*
Chomsky, N. 1981. *Lectures on government and binding*, Dordrecht, Foris

مقاله

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۷). ساخت‌های سببی در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، ۷۵-۱۳.
Say, I, and C. Pollard. 1991. An integrated theory of complement control, *Language*, 67:63-113.

فصل از یک کتاب و یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها

Keenan, E. 1988. On semantics and binding theory, In J. Hawkins (ed.), *Explaining language universals* (99.104-55), Oxford: Blackwell.

رساله

Tomilka, S. 1996. Focusing effects in VP ellipsis and interpretation Doctoral dissertation, university of Massachusetts: Amherst.

اثر ترجمه شده: نام خانوادگی نویسنده، نام کامل نویسنده، (سال انتشار)، نام کتاب به صورت ایرانیک، نام مترجم، محل انتشار صورت ترجمه شده اثر، نام ناشر.
وبگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله و یا اثر مورد استفاده به صورت کج نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

- از شماره‌گذاری و یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.

<http://www.biaibili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می‌دهد، سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- ویراستار مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.

- علائم اختصاری:

ق. م: قبل از میلاد

م: میلادی

ش: شماره

ه. ش: هجری شمسی

ه. ق: هجری قمری

ت: تولد

م: متوفی

فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۱	واکاوی تعامل انسان و طبیعت در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی از منظر زبان‌شناسی بوم‌گرا / طاهره افشار و مریم عبدی‌بلوکانی
۲۵	ستاک بی ستاک: توزیع واژگونه‌های فعلی برپایه نظریه صرف توزیعی مزدک انوشه
۴۹	روند دستوری‌شدگی انگار / انگاری فهمیه تسلی‌بخش و احسان چنگیزی
۷۳	عذرخواهی یا عدم‌عذرخواهی: رویکردی بیناحوزه‌ای به تحلیل کلام عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران / حدائق رضائی
۹۷	معناشناسی شناختی تکواژ «گاه» از منظر فرضیه ستیز و سازش معنایی علی علیزاده، حامد اکبرپور، فرانک جمال‌الدین و محمدرضا دهقان‌زاده
۱۲۱	نقش هسته نحوی و جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی: شواهدی از افراد زبان‌پیش بروکا / موسی غنچه‌پور و شهلا رقیب‌دوست
۱۴۷	ساختواره تحلیلی‌پیوندی زبان فارسی برپایه نظریه صرف توزیعی شب‌نم مجیدی و مهین‌ناز میردهقان‌فراشاه
۱۷۳	بازنگری ساخت هجایی در زبان کردی مرکزی آزاد محمدی و محمود بی‌جن‌خان
۱۹۹	بررسی شناختی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی در زبان فارسی / سجاد موسوی، ارسلان گلفام، فردوس آقاگل‌زاده و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا
۲۲۳	شواهد الکتروانسفالوگرافیک بازنمایی عصب‌شناختی مشخصه‌های آوایی و واجی واژه‌های زبان فارسی در قشر شنوایی مغز عباس نصری و غلامحسین کریمی‌دوستان
۲۴۷	بند متممی اسم در زبان فارسی مونا ولی‌پور و علی درزی
۲۷۱	سیر تحول پیشوند استمرار از فارسی باستان تا فارسی نو فتانه یوسفی، مجتبی منشی‌زاده و فرح زاهدی



Analysis of Human-Nature Interaction in the Persian Proverbs: An Ecolinguistics Perspective

Tahereh Afshar¹ & Maryam Abdi Bloukani²
(1-24)

Abstract

The environmental crisis is one of the most important issues of the 21st century. Eco linguistics explores the causes of this crisis in language. The purpose of this study was to investigate the effective linguistic factors in the eco - unfriendliness, to explore human interaction with nature, in Persian proverbs, which have high frequency in everyday conversations. The research was conducted using analytical, descriptive and library methods. In the first step, 373 proverbs, randomly and based on Morgan's table, as a suitable statistical society, from the total population of 10, 000 cases, were educed from the e-book "Ten thousand Persian proverbs and twenty five thousand equivalents", the compilation of Dr. Ibrahim Shakour zadeh Bolouri. Then, the two concepts of anthropocentrism and anthropomorphism, based on the Eco linguistics criteria, were examined. The results of the research showed that the majority of the studied samples transmitted the anthropocentric concept, with negative affective meaning. anthropomorphism, is sometimes referred to as a way to avoid anthropocentric insight to nature, but this study showed that in Persian proverbs, human beings in the attribution of their own characteristics to nature allocate negative ones to non-human species. This insight to nature divides the world into "us" and "others" poles. The bipolar view of the world in this age may be the source of many important global issues. Part of the proverbs referred to other concepts, except for the two above- mentioned concepts, such as specialism, eco centrisim, and environmental metaphors, which were used in statistical sections. Using the same pronouns for human and non-human beings, collocations of verbs such as (know, believe, etc) with non-human species and the concept of eco centrisim with positive affective meaning, were observed in Persian proverbs. The use of proverbs of this kind can have a positive effect on human attitude toward nature. Language speaker should consider negative dimensions of language use. Therefore, it can be said that speakers need to identify the harmful aspects of using language and be careful in using it.

Keywords: Eco linguistics, Anthropocentrism, Anthropomorphism, Proverbs, Environment.

Received: August, 5, 2020; Accepted: November, 25, 2020

doi
10.22059/jolr.2020.307695.666628
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1 Email of the corresponding author: t.afshar@ilam.ac.ir. Assistant Professor in Linguistics Ilam University, Ilam, Iran.

2. M. A in Linguistics Ilam University, Ilam, Iran.

1. Introduction

The environmental crisis is one of the most important issues of recent centuries that human beings have imposed on nature. The humanity sciences have placed human beings at the forefront of their studies due to their special characteristics and have always viewed them as superior to other species. With the increase in environmental concerns, there has been a change in attitude in the human sciences, and these sciences have gone beyond the unique field of human beings, and by combining with other sciences, have created new interdisciplinary fields. One of these interdisciplinary fields is Eco linguistics, which studies various linguistic issues affecting the environment.

In this study, Persian proverbs have been chosen as one of the most widely used parts of language in everyday communication which contain words derived from nature and thus have the capacity to be studied in the field of Eco linguistics .

2. Literature Review

The ecological approach to linguistics was first proposed in a paper entitled The Ecology of Language on the interaction between language and its environment by Inar Haugen in the early 1970s. The article marked the beginning of the first series of eco-linguistics in which language was part of a larger environment. Halliday's famous 1990 paper New Ways of Meaning, which was about the relationship between language and the environment, established the second chain of eco-linguistics. The Halliday's approach was based on the human-centered view of language. At 2016, the third chain of eco-linguistics, which Chen refers to as the "biological language approach", emerged. The biological language approach is perhaps the most popular chain of eco-linguistics.

Since eco-linguistics, as an approach that examines language in relation to ecosystems and ecosystems, cover a wide range of phenomena, the studies conducted in this field cover a wide range and diversity. However, unfortunately this approach has not been taken into account in Persian as it should be. For this reason, the study examines this issue in Persian proverbs.

3.Methodology

The research was conducted using analytical, descriptive and library methods. First, using Morgan's table, 373 proverbs were selected randomly from the total population of 10, 000 cases collected in the book Ten thousand Persian proverbs and twenty five thousand equivalents. Then, the two concepts of anthropocentrism and anthropomorphism were examined based on the Eco linguistic criteria .

4.Results

The results of the research showed that the majority of the proverbs studied transmitted the anthropocentric concept, with negative affective meaning. Regarding anthropomorphism, which is sometimes referred to as a way to avoid an anthropocentric insight into nature, we found out that in Persian proverbs, human beings allocate their own negative characteristics to non-human species. This position on nature divides the world into "us" and "others" poles. The bipolar view of the world in this age may be the source

of many important global issues. Part of the proverbs referred to other concepts, except for the two above-mentioned concepts, such as speciesism, eco centrism, and environmental metaphors, which were used in the statistical section. Using the same pronouns for human and non-human beings, collocations of verbs such as know, believe, etc. with non-human species and the concept of eco centrism with positive affective meaning were observed in the Persian proverbs. The use of proverbs of this kind can have a positive effect on human attitude toward nature. Language speakers should consider negative dimensions of language use and identify the harmful aspects of using language to be careful about them.

5.Conclusion

Based on the findings of this study, we conclude that because proverbs are commonly used and may have a high potential in the discourse of society, we can popularize proverbs that reduce the discriminatory view about human and non-human and thus the eco-centered view to promote man, like other species, as a part of nature. Besides, language speakers may need to take a more active and responsible role in using language with identifying its harmful aspects and being cautious about using them.

واکاوی تعامل انسان و طبیعت در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی از منظر

زبان‌شناسی بوم‌گرا

طاهره افشار^۱

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

مریم عبدی بلوکانی

کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۵/۱۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۹/۵

علمی - پژوهشی

چکیده

بحران زیست‌محیطی، از مهم‌ترین مسائل قرن ۲۱ محسوب می‌شود. زبان‌شناسی بوم‌گرا، عوامل این بحران را، در زبان جستجو می‌کند. این پژوهش، با هدف بررسی عوامل زبانی مؤثر در تشدید بحران، به واکاوی تعامل انسان با طبیعت، در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی می‌پردازد که دارای بسامد بالایی، در مکالمات روزمره هستند. پژوهش، به روش تحلیلی، توصیفی انجام گرفته و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. در گام نخست، تعداد ۳۷۳ ضرب‌المثل، به صورت تصادفی و بر مبنای جدول مورگان، به عنوان جامعه آماری مناسب، از جامعه کل ده هزار موردی، از کتاب الکترونیکی «ده هزار مثل فارسی و بیست‌وپنج هزار معادل آنها» استخراج شد. سپس، دو مفهوم انسان‌محوری و انسان‌-انگاری، بر مبنای معیارهای زبان‌شناسی بوم‌گرا، مورد بررسی قرار گرفت. نتایج بررسی‌ها نشان داد که بخش عمده‌ای از ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، مفهوم انسان‌محوری را، با بار معنایی منفی منتقل می‌کنند. انسان‌انگاری، گاهی راه‌گیزی از نگاه انسان‌محور به طبیعت شناخته می‌شود، اما بررسی‌ها نشان داد که در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی، انسان در تخصیص ویژگی‌های خود به طبیعت، بخش‌های منفی آن را در گونه‌های غیر انسان، جلوه‌گر می‌سازد. این نوع نگاه به طبیعت، جهان را به دو قطب «ما» و «دیگری» تقسیم می‌کند. نگاه دوقطبی به جهان در عصر حاضر، شاید منشأ بسیاری از مسائل مهم جهانی باشد. بخشی از ضرب‌المثل‌ها، بر مفاهیم دیگری بجز دو مفهوم فوق، نظیر گونه‌گرایی، بوم‌محوری و استعاره‌های زیست‌محیطی دلالت می‌کردند که در بخش‌های آماری، مورد استفاده قرار گرفت. قابلیت به کارگیری ضمائر یکسان برای انسان و غیر انسان، باهم‌آیی افعالی نظیر (دانستن، گمان کردن و ...) با گونه‌های غیر انسان و مفهوم بوم‌محوری با بار معنایی مثبت، در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی مشاهده شد. کاربرد ضرب‌المثل‌هایی از این نوع، می‌تواند در نگرش انسان به طبیعت تأثیر مثبت داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که لازم است گویشوران در استفاده از زبان، ابعاد آسیب‌رسان آن را شناسایی نموده و در به کارگیری آن دقت نمایند.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی بوم‌گرا، انسان‌محوری، انسان‌انگاری، ضرب‌المثل‌ها، محیط‌زیست.

۱. مقدمه

بحران محیط‌زیست، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های قرون اخیر در جهان است که بشر به بهانه تأمین رفاه و آسایش خود، در کمتر از دو قرن به طبیعت تحمیل کرده است و اگر این دخالت‌ها از سوی انسان صورت نمی‌گرفت، چرخه طبیعت، طبق روال میلیاردها سال قبل، به چرخش خود ادامه می‌داد. (پارساپور، ۱۳۹۲ ب). بشر در سراسر جهان با چالش‌های زیست‌محیطی عظیمی اعم از گرمایش زمین، آلودگی، از دست رفتن تنوع

زیستی، جنگل‌زدایی و بیابان‌زایی روبه‌روست. بحران اکولوژیکی فزاینده‌ای که نسل ما شاهد آن است حتی ممکن است از این هم بدتر شود (حجارلیب، ۱۳۹۶). علوم انسانی، انسان را به سبب ویژگی‌های خاص خود، از جمله زبان، اندیشه، منطق، فرهنگ، دین و تاریخ و ... پیوسته، متمایز از سایر موجودات و در صدر مطالعات خود قرار داده است و همواره از جایگاه برتری نسبت به سایر گونه‌های زیستی به او نظر افکنده است. با افزایش نگرانی‌های زیست‌محیطی، تغییر نگرشی در این علوم پدید آمد و سبب شد که این علوم از انزوا خارج شده و جزئی جدایی‌ناپذیر از یک جهان فیزیکی بزرگ‌تر محسوب گردند (استیبی، ۲۰۱۵). به عبارتی، این علوم از حوزه منحصر به انسان، پا فراتر نهاده‌اند و با تلفیق با سایر علوم، حوزه‌های جدید بین‌رشته‌ای پدید آورده‌اند که به مطالعه انسان در جهانی بزرگ‌تر می‌پردازند. یکی از این حوزه‌های بین‌رشته‌ای زبان‌شناسی بوم‌گرا (زبان‌شناسی زیست‌محیطی یا زبان‌شناسی زیست‌بومی) است که در زمینه‌های مختلف مسائل زبانی مؤثر در محیط‌زیست، به مطالعه می‌پردازد. به بیان آلوین فیل زبان‌شناسی بوم‌گرا، اصطلاحی پوششی برای همه رویکردهایی است که به نحوی مطالعه زبان را به بوم‌شناسی ربط می‌دهند (لیندو و سیمونسن، ۲۰۰۰).

اگرچه واژگان، دستور زبان، زبان علمی و زبان ادبی و... می‌توانند در نگرش و رفتار ما با محیط‌زیست تأثیرگذار باشند، با وجود این، زبان‌شناسی بوم‌گرا، هم نقش زبان، در تشدید بحران محیط‌زیست و هم ایستادگی در مقابل بحران، از طریق زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد (پارساپور، ۱۳۹۲ ب). در این رویکرد، زبان نه تنها از جامعه، بلکه از سیستم بوم‌شناختی بزرگ‌تری هم که جامعه در آن تعبیه شده است، قابل تفکیک نیست (استیبی، ۲۰۱۷). زبان انسان، ناگزیر جهان را از دیدگاه یک انسان، نشان می‌دهد (سیلی و اوکلی^۱، ۲۰۱۳). این جمله اشاره‌ای است به دو مفهوم انسان‌محوری^۲ و انسان‌انگاری^۳ که اولی انسان و خواسته‌های او را نسبت به سایر موجودات و گونه‌های غیر انسان در رأس قرار می‌دهد و دومی تخصیص ویژگی‌ها و احساسات انسان به غیر انسان است و اگرچه انسان‌انگاری، بر یک چارچوب ارجاعی انسان‌محور استوار است، اما هیچ ارتباط و وابستگی بین این دو مفهوم وجود ندارد (بوئل^۴، ۲۰۰۵). لازم به ذکر است، انسان‌انگاری مفهومی متفاوت از شخصیت‌بخشی^۵ به غیر انسان دارد. حال با توجه به اینکه بحران محیط‌زیست، یک مسئله جهانی و فراملیتی است و امروزه مشخص شده است، یکی از عوامل مهم در تخریب محیط‌زیست عامل انسانی و دیدگاه انسان‌محور بشر

-
1. Sealey & Oakley
 2. anthropocentrism
 3. anthropomorphism
 4. Buell(2005).
 5. personification

بوده است، لذا ضرورت دارد در کشور ما هم با این مسئله به عنوان یک دغدغه لوکس، برخورد نشود و علوم مختلف از دیدگاه‌های تخصصی به ریشه‌یابی و بررسی عوامل مؤثر در ایجاد این بحران بپردازند و نگرش‌های نوینی را برای پیشگیری از تخریب بیشتر و حفظ اکوسیستمی که زندگی انسان و سایر گونه‌ها به آن وابسته است، ارائه نمایند. به همین منظور در پژوهش حاضر، به بررسی عوامل زبانی مؤثر در حفظ یا تخریب محیط-زیست پرداخته می‌شود. ضرب‌المثل‌های زبان فارسی به عنوان یکی از بخش‌های پرکاربرد زبان در ارتباطات روزمره که حاوی واژه‌های برگرفته از طبیعت می‌باشند و از ظرفیت لازم جهت بررسی در حوزه زبان‌شناسی بوم‌گرا برخوردارند، برای بررسی تعامل انسان با طبیعت در فرهنگ و زبان فارسی، برگزیده شده‌اند.

۲. مفاهیم و چارچوب نظری پژوهش

در این بخش به طور اختصار به بررسی مفاهیم مرتبط با پژوهش و چارچوب نظری کار می‌پردازیم.

۲-۱. زبان‌شناسی بوم‌گرا

رشته زبان‌شناسی بوم‌گرا، شامل دو رویکرد اصلی است که «بوم‌شناسی زبان‌شناختی»^۱ و «تحلیل گفتمان انتقادی بوم‌گرا»^۲ را شامل می‌شود. در رویکرد اول، یعنی بوم‌شناسی زبان‌شناختی، به کاربرد استعاره‌های اکوسیستم، برای توصیف تعامل میان انواع زبان‌های موجود در دنیا پرداخته می‌شود. رویکرد دوم، به بررسی گفتمان‌هایی می‌پردازد که دارای تأثیراتی بر اکوسیستم در آینده هستند، گفتمان‌های رشد اقتصادی، مصرف‌گرایی، تبعیض جنسیت و گفتمان‌هایی مانند سیاست، کشاورزی و طبیعت از آن جمله‌اند. در این رویکرد، علاوه بر پرداختن به نظریه‌های تخریب محیط‌زیست، برای ادامه بقاء در جامعه و محیط‌زیست راه حل ارائه می‌شود. (پارساپور، ۱۳۹۲، ب).

آلویس فیل، افرادی چون ادوارد ساپیر و ویلهلم فون هومبولت^۳ را از پیشگامان زبان‌شناسی بوم‌گرا، معرفی می‌کند (لی‌واسور^۴، ۲۰۱۵). رویکرد بوم‌گرا در زبان‌شناسی، اولین بار در مقاله‌ای با عنوان «بوم‌شناسی زبان»^۵ با موضوع تعامل بین زبان و محیط آن، توسط «اینار هوگن»^۶ در اوایل دهه ۱۹۷۰ مطرح شد. این مقاله، آغازگر اولین زنجیره از زبان‌شناسی بوم‌گرا و رویکرد هوگنی بود که در آن، زبان قسمتی از محیط بزرگ‌تر بود (لی‌واسور، ۲۰۱۵). مقاله معروف مایکل هالیدی^۷ با عنوان «روش‌های جدید معنا» در کنفرانس جهانی زبان‌شناسی کاربردی، در سال ۱۹۹۰ بین زبان و محیط‌زیست و در

-
1. linguistic ecology
 2. eco-critical discourse analysis
 3. Humboldt
 4. Le Vasseur
 5. the ecology of language
 6. Haugen
 7. Halliday

گستره کمتری بین زبان و سیاست، رابطه برقرار نمود و دومین زنجیره از زبان‌شناسی بوم-گرا، یعنی رویکرد هالیدی را، بر اساس بینش انسان‌محور بودن زبان، رقم زد. سومین زنجیره از زبان‌شناسی بوم‌گرا که چن^۱ (۲۰۱۶) از آن با عنوان «رویکرد زبانی زیستی»^۲ نام می‌برد، بر اساس نظر نتل و رومین^۳ در مورد انقراض زبان‌ها به وجود آمد. آنها در کتاب خود مابین از بین رفتن زبان و از بین رفتن تنوع زیستی رابطه برقرار کردند که منجر به ابداع اصطلاح «تنوع زبانی زیستی»^۴ گردید. شاید رویکرد زبانی زیستی، محبوب‌ترین زنجیره زبان‌شناسی بوم‌گرا و استعاره بوم‌شناسی در تنوع زبانی باشد که پژوهشگران حوزه برنامه‌ریزی زبان و زبان‌شناسی انسان‌شناختی، آن را پذیرفته‌اند (چن، ۲۰۱۶).

۲-۲. انسان‌محوری

انسان‌محوری یا انسان‌مداری دیدگاهی است که در آن، به انسان و نیازهای او نسبت به سایر موجودات غیر انسان ارجحیت داده می‌شود. این مفهوم اغلب در مقابل زیست‌محوری^۵ یا بوم‌محوری^۶ قرار می‌گیرد. انسان‌محوری دو نوع نگرش را نسبت به محیط‌زیست القاء می‌کند. در «نگرش قوی» انسان‌محوری، اولویت همیشه با منافع بشر است و در «نگرش ضعیف»، حذف کامل منافع انسان، نامطلوب به نظر می‌رسد و حتی اگر در اصول، اعتقادی به ارزش‌های زیست‌محور وجود داشته باشد، در عمل، ملاحظات انسان‌محور اعمال می‌شود (بوئل، ۲۰۰۵).

در انسان‌محوری زبانی، از نظر هالیدی، طبیعت و گونه‌های غیر انسان در ارتباطات روزمره، فقط با مقوله‌های سودمند بودن نشان داده می‌شوند که نشان از انسان‌محوری سودجویانه^۷ در کاربرد زبان روزانه است (چن، ۲۰۱۶). به اعتقاد هالیدی، کاربرد اسامی غیرقابل شمارش و اسم عام، نامحدود بودن منابعی مانند نفت، انرژی، آب، هوا و غیره را القاء می‌کند. همچنین خنثی بودن واژه رشد، در کاربرد واژگان جفت متباین مانند «بزرگ و کوچک»، حذف کنشگر^۸ غیر انسان در زبان و کاربرد ضمائر متفاوت برای انسان و غیر انسان و ممانعت از بسیاری از هم‌آیی‌ها مانند فکر کردن، دانستن، اعتقاد داشتن، دلسوزی، مهربانی و... برای حیوانات و گیاهان از عوامل زبانی مؤثر در مشکلات زیست‌محیطی هستند (فیل، ۱۹۹۸).

-
1. Chen
 2. biolinguistic tradition
 3. Nettle & Romaine
 4. biolinguistic diversity
 5. biocentrism
 6. ecocentrism
 7. utilitarian anthropocentrism
 8. actor / agent

۲-۳. انسان‌انگاری

انسان‌انگاری، تخصیص حالات ذهنی انسان از قبیل افکار، احساسات، انگیزه‌ها و باورها به غیر انسان است که تقریباً در میان صاحبان حیوانات خانگی در جهان رایج است (سرپل^۱، ۲۰۰۲). در این دیدگاه، انسان‌ها صفات و خصوصیات خود را به غیر انسان نسبت می‌دهند. صفاتی همچون مکر و حيله‌گری، ریا و دورویی، غرور، وفاداری و ... که بر اساس ویژگی‌های زیستی یا ساختار فیزیکی خاص این گونه‌ها تعریف و در بافت زبانی وارد شده‌اند.

ایده وجود جدایی کامل بین انسان و سایر حیوانات در اواخر قرن ۱۹ با انتشار نظریه تکامل داروین شکست. در حالی که این مطلب به تدریج پذیرفته می‌شد که ساختار فیزیکی و احساسی سایر گونه‌ها چندان هم متفاوت از انسان نیست و حتی باید در مورد فرض شباهت هم احتیاط کرد، در همان زمان پس از اتصاف ویژگی‌های انسان به خدا و فرشتگان، پروژه‌ی بعدی اتصاف این صفات به حیوانات شد. (سیلی و اوکلی، ۲۰۱۳). در ادبیات شفاهی، به ویژه ضرب‌المثل‌ها، همواره مفهوم انسان‌انگاری به دلیل تخصیص ویژگی انسان به غیر انسان برای انتقال غیرمستقیم مفاهیم اخلاقی، پند و اندرز و... گاهی به قصد کنایه و گاهی هم برای رعایت ادب در کلام، به کار رفته است.

۲-۴. انسان‌محوری و دستور زبان

زبان‌شناسی بوم‌گرا، ابتدا با تمرکز بر دستور زبان انگلیسی و زبان‌های دیگر، به توصیف این مسئله پرداخت که چگونه ویژگی‌های خاص دستور زبان، از نظر بوم‌شناسی، رفتار مخرب را تقویت می‌کند. هالیدی توصیف می‌کند که چگونه جنبه‌های خاصی از دستور زبان، در تفسیر واقعیت به روشی خاص، به یکدیگر پیوند می‌خورند (استیسی، ۲۰۱۵). بر اساس نظر هالیدی (۱۹۹۰)، به عنوان پیشگام رویکرد زبان‌شناسی بوم‌گرا، چهار تقسیم‌بندی در دستور زبان، برای نشان دادن تأثیر ساخت‌های زبانی بر محیط‌زیست وجود دارد که در اینجا به آنها پرداخته می‌شود و مصداق هریک در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه در بخش تحلیل داده‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۴-۱. اسامی غیرقابل شمارش و عام در ساختار زبان

بر طبق نظر هالیدی (۱۹۹۰)، کاربرد اسامی غیرقابل شمارش و اسم عام، نظیر خاک، آب، نفت، انرژی، هوا و... سبب می‌شود که این منابع نامحدود به نظر برسند. وی، با استناد به نظر ورف بیان می‌کند که بر خلاف زبان‌های سرخپوستان آمریکایی، در اکثر زبان‌های اروپایی، بین دو موجودیت مستقل، تمایز مقوله‌ای وجود دارد. موجودیت‌هایی که در واحد رخ می‌دهند و در دستور زبان، قابل شمارش‌اند و موجودیت‌هایی که در حجم واقع می‌شوند و غیرقابل شمارش‌اند. هوا، آب، خاک، زغال، آهن و نفت محدود هستند؛ اما دستور زبان، آنها را به گونه‌ای نشان می‌دهد که منابعی نامحدودند که خودمان برای آنها کمیت تعیین می‌کنیم: نظیر یک بشکه نفت، یک رگه زغال، یک

مخزن آب و غیره، گویی که آنها به خودی خود، پایان‌ناپذیرند.

۲-۴-۲. واژگان متضاد در ساختار زبان

به اعتقاد هالیدی (۱۹۹۰)، کاربرد واژگان متضاد نظیر «بزرگ و کوچک» همیشه دارای یک قطب بی‌نشان است که سبب می‌شود که «بزرگ‌تر» جنبه مثبت داشته باشد و «کوچک‌تر» جنبه منفی به خود بگیرد، در نتیجه «رشد اقتصادی» جذاب به نظر می‌آید و تمایل به «مصرف‌گرایی» را افزایش می‌یابد. به اعتقاد وی، در میان ویژگی‌هایی که دستور زبان، به عنوان کیفیت، درجه‌بندی می‌کند، بیشتر اوقات، یک قطب مثبت و یک قطب منفی وجود دارد؛ بنابراین کیفیت یک چیز، همیشه از «خوب» بودن یک چیز سؤال می‌شود و هرگز از «بد» بودن چیزی پرسیده نمی‌شود. در مورد اندازه اشیاء هم همیشه از طول و بلندی یک شیء پرسیده می‌شود و از عرض و کوتاهی چیزی پرسیده نمی‌شود. به اعتقاد وی، این عدم تقارن در سرتاسر دستور زبان بازنمایی می‌شود، اما نکته قابل توجه این است که کمیت و کیفیت، همیشه کنار هم قرار می‌گیرند. دستور زبان مربوط به «بزرگ» و «خوب» یکی است و دستور زبان «کوچک» و «بد» هم یکی است. بن‌مایه «بزرگ‌تر» و «بهتر»، بر اساس نظامی که دستور زبان تعریف می‌کند، در ذهن ما نقش می‌بندد.

۲-۴-۳. حذف کنشگر غیر انسان در ساختار زبان

از نظر هالیدی (۱۹۹۰)، در دستور زبان ساختارهایی مورد استفاده قرار می‌گیرند که کنشگر غیر انسان را در ساخت زبان حذف می‌کنند و تنها زمانی از غیر انسان در موقعیت کنشگر استفاده می‌شود که کنش مخربی به وقوع پیوسته است. در این مورد گوئلی^۱ (۱۹۹۶) معتقد است که نظریه علمی نوین به دستور زبانی نیاز دارد که به راحتی کنشگران را از مشارکان تحت تأثیر آنها (کنش‌پذیر) جدا نمی‌کند. این جداسازی، با ماهیت بنیان به هم پیوسته جهان که علم نوین آن را آشکار ساخته است، سازگار نیست. به اعتقاد وی، کنشگران، در نهایت خودشان از فرایند (کنش) تأثیر می‌پذیرند. برای مثال، آلودگی حاصل از استفاده وسایل نقلیه و تغییرات اقلیمی ناشی از آنها در نهایت بر کاربران آنها تأثیر می‌گذارد. هرچند، حتی برنامه‌ریزی مطلوب زبانی هم امکان‌پذیری چنین دستور زبانی را تأیید نمی‌کند. هالیدی (۱۹۹۰) معتقد است مباحثی، نظیر گذرایی^۲، اسم‌سازی^۳ و مجهول‌سازی^۴ را می‌توان، از مصادیق حذف کنشگر انسان، در فرایندهای مخرب و حذف کنشگر غیر انسان، در فرایندهای غیرمخرب به شمار آورد.

1. Goatly
2. transitivity
3. nominalization
4. passivization

مبحث گذرایی بیشتر، توسط هالیدی، در دستور زبان نقشی نظام‌مند مطرح شده است. به اعتقاد هالیدی (۱۹۹۰) در گذرایی، بخشی از دستور زبان، تجربه ما را از فرایندها، فعالیت‌ها و رخدادها، فرایندهای ذهنی و کلامی، روابط گونه‌های متنوع (موجودیت‌های مستقلی که در فرایندهایی از نوع مادی شرکت می‌کنند) شکل می‌دهد و در یک پیوستار، منطبق بر پتانسیل آنها در چنین فرایندهایی، مرتب می‌کند. به طور طبیعی، انسان در فعال‌ترین قطب این پیوستار و پدیده‌های بی‌جان در قطب مخالف قرار می‌گیرند و تنها در موقعیت‌های فاجعه‌آمیز، پدیده‌های بی‌جان به عنوان «عامل» و «کنشگر» ظاهر می‌شوند. این پدیده‌ها، در فرایند تخریب به عنوان زیرمقوله‌ای از فرایندهای مادی، «عامل» شناخته می‌شوند که حتی در این موارد هم پدیده‌ها استعاری شده‌اند. وی همچنین معتقد است در فرایند اسم‌سازی، با جانشینی اسم به جای فعل، برای نشان دادن رویدادها، استعاره دستوری به وجود می‌آید. به عبارتی، یک مقوله زبانی، از یک بخش دستوری، به جایگاه دیگر تغییر درجه می‌دهد و این مسئله موجب می‌شود که نیت اصلی گوینده یا نویسنده پنهان بماند، زمان فعل از دست برود و بخشی از جمله با قرار گرفتن در ابتدای جمله مورد تأکید قرار گیرد و فاعل و اجزای دیگر، به آن ضمیمه شوند. مجهول‌سازی، یکی دیگر از راه‌هایی است که با حذف کنشگری انسان در فرایندها و برجسته نمودن مفعول و انتقال آن به ابتدای جمله، سبب سلب مسئولیت انسان در ایجاد مشکلات زیست‌محیطی می‌گردد. راه دیگر مجهول‌سازی با انتقال فاعل به آخر جمله و پس از حروف اضافه اتفاق می‌افتد و با این کار کنشگر به حاشیه می‌رود (بزی حسین‌زاده، ۱۳۸۸).

۲-۴-۴. ضمائر و باهم‌آیی‌های متفاوت

به اعتقاد هالیدی (۱۹۹۰)، تقسیم ضمائر به «چه کسی» و «چه چیزی» جهان را به اشتباه، به دو قطب موجودات آگاه (انسان و گاهی حیوانات خانگی آنها) و موجودات ناآگاه (سایر گونه‌ها) تقسیم نموده است (استیبی، ۲۰۱۵). همچنین، ممانعت از به کارگیری باهم‌آیی افعال و واژگانی، نظیر «فکر کردن»، «دانستن»، «اعتقاد داشتن»، «دلسوزی»، «مهربانی» و ... برای حیوانات و گیاهان سبب تمایز انسان و غیر انسان در ساختار زبان گردیده است (فیل، ۱۹۹۸).

۲-۴-۵. سایر عوامل مؤثر در نگاه انسان‌محور در دستور زبان

تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز که در دستور زبان، بر چگونگی رفتار انسان با طبیعت تأثیر می‌گذارد، انجام شده است. ارگتیویتی، زمان دستوری و زمان واقعی، دواسمی‌ها از آن جمله‌اند. چاولا^۱ (۱۹۹۱) دستور tense/ time یعنی تمایز بین زمان واقعی و زمان دستوری زبان‌های اروپایی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. به اعتقاد وی، درک زمان به صورت گذشته، حال و آینده، آگاهی ذهنی از زمان را نادیده می‌گیرد. وی معتقد است عادات زبانی در تقطیع کل به جزء، تعیین کمیت برای اسامی ناملموس و خیالی و درک

زمان برحسب گذشته، حال و آینده، عواملی هستند که درک ما از محیط‌زیست طبیعی را، به عنوان یک «کل» با مشکل مواجه می‌کند. به اعتقاد چاولا (۱۹۹۱) اسامی غیرقابل شمارش را با به کارگیری ساختارهای دو اسمی، می‌توان به اسامی قابل شمارش تبدیل نمود. به اعتقاد وی، استفاده از ساختار دو اسمی در زبان انگلیسی، پدیده‌ها را به دو پدیده بی‌شکل و دارای شکل برش می‌دهد که سبب افزایش گرایش‌های انسان‌محور در انسان می‌شود.

۲-۵. انسان‌محوری در واژگان

با توجه به آنچه گفته شد، انسان‌محوری می‌تواند در واژگان یک زبان نمود پیدا کند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۲-۵-۱. مصادیق انسان‌محوری در واژگان از نگاه یانگ

یانگ^۱ (۱۹۹۶)، جنبه‌هایی از انسان‌محوری واژگانی را که در زبان‌شناسی بوم‌گرا، مورد تأکید قرار می‌گیرند را به این شکل تقسیم‌بندی می‌کند: ۱. نام‌گذاری بر اساس سودمند بودن ۲. تمایز احساسی ۳. حسن تعبیر

۲-۵-۲. سایر تقسیم‌بندی‌ها

تقسیم‌بندی‌های دیگری، در شیوه استفاده از واژگان که نگرش انسان به محیط‌زیست را تحت تأثیر قرار می‌دهد، انجام شده است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۱) واژگان ناآشنا

گاهی در متون زیست‌محیطی از واژگانی استفاده می‌شود که نه تنها مخاطب عام، بلکه گاهی متخصصان هم قادر به درک واژه مورد نظر نمی‌باشند. استفاده از کلمات ناآشنا که دارای بار معنایی مناسبی نیستند، به دلیل عدم برخورداری از کنش تأثیری، در متون زیست‌محیطی مورد نقد قرار می‌گیرند (بزی حسین زاده، ۱۳۸۸).

۲) استعاره‌های زیست‌محیطی

در زبان‌شناسی بوم‌گرا، استعاره‌ها، از نگاه گویشوران زبان‌های خاص به پدیده‌های طبیعی و نقش آن پدیده‌ها، در زندگی فردی و اجتماعی گویشوران حاصل می‌شوند. هاوبرگر^۲ (۲۰۱۷) بیان می‌کند که استعاره‌های زیست‌محیطی، گاهی به دلیل تمرکز انسان‌محور و گونه‌گرا و نگرش سلطه‌جویانه و سلسله‌مراتبی و ترسیم مرز بین انسان و سایر گونه‌ها، سزاوار انتقاد از سوی زبان‌شناسی بوم‌گرا می‌باشند. مثلاً در جنگلداری، به درختان بریده شده، اصطلاح «محصولات جنگلی» اطلاق می‌شود و تخریب جنگل، ایده «برداشت محصول» را منتقل می‌کند، یا گاهی، استفاده از نام حیوانات تحقیرآمیز و توهین‌آمیز تلقی می‌شود و به گونه‌گرایی و انسان‌محوری دامن می‌زند.

1. Jung

2. Heuberger

۳) اصطلاحات تخصصی

اصطلاحات تخصصی، مربوط به مباحث علمی است و در مورد ضرب‌المثل‌ها نمی‌تواند مصداق داشته باشد و لذا به آن پرداخته نمی‌شود؛ اما با توجه به اینکه جزو تقسیم‌بندی‌های ارائه شده، صرفاً به ذکر آن بسنده می‌کنیم.

۴) کدآمیزی

کدآمیزی، ورود عناصری از یک زبان در زبانی دیگر است و با قرض‌گیری واژگانی ارتباط تنگاتنگی دارد. در قرض‌گیری واژگانی نویسنده با آگاهی کمتری دست به انتخاب می‌زند، اما در کدآمیزی، نویسنده آگاهانه واژه را انتخاب می‌کند. بدیهی است که عدم استفاده از پتانسیل واژه‌سازی در زبان مادری، فراموشی و طرد واژگان موجود و نفوذ زبان جوامع صنعتی را در زبان‌های مادری به دنبال دارد و سبب تک‌قطبی شدن زبانی در زبان وام‌گیرنده می‌شود (شاه‌ناصری، ۱۳۸۸).

۶-۲. انسان‌محوری گفتمانی و متنی در ضرب‌المثل‌ها

همانگونه که قبلاً ذکر شد از نظر هالیدی (۱۹۹۰) تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، رشدگرایی و گونه‌گرایی در ساختار زبان نهفته است. در مورد بحث تبعیض جنسیتی مصداق آن در ضرب‌المثل‌ها، در مبحث فمینیسم بوم‌گرا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۷-۲. فمینیسم بوم‌گرا^۱

ما از طریق زبان، جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم، خلق می‌کنیم؛ زبان، محدودیت‌های جهان را از طریق ایجاد مقوله‌هایی که مانند مرزها عمل می‌کنند، تعیین می‌کند. ویژگی متمایز تحلیل‌های فمینیستی زبان، تفکر و واقعیت، این است که زنان این مقوله‌ها را ایجاد نمی‌کنند (برمن^۲، ۱۹۹۴). در نگرش فمینیسم بوم‌گرا، زنان و طبیعت به یک اندازه از سلطه مردانه، رنج می‌برند.

۸-۲. انسان‌انگاری در ضرب‌المثل‌ها

انسان‌انگاری طبیعت، یک گرایش و تمایل شناختی توانمند و فراگیر است (نورنزیان^۳ و همکاران، ۲۰۰۸). انسان‌انگاری، همانگونه که قبلاً ذکر شد، تخصیص ویژگی‌های ظاهری، رفتاری، احساسی انسان به غیر انسان است، شاید بتوان، نگاه انسان‌انگار را، نوعی نگاه استعاره‌ای نامید که استفاده ناشایست از آن نکوهیده و مورد انتقاد است.

۳. پیشینه پژوهش

از آنجا که زبان‌شناسی بوم‌گرا، رویکردی است که زبان را در ارتباط با اکوسیستم مورد بررسی قرار می‌دهد و اکوسیستم، گستره بزرگی از جهان را در برمی‌گیرد، لذا، مطالعات صورت‌گرفته، در این زمینه، گستردگی و تنوع زیادی را در برمی‌گیرد. با این وجود، متأسفانه، این رویکرد، آنچنان که باید، در داخل کشور، مورد توجه قرار نگرفته است. در این

1. ecofeminism

2. Berman

3. Norenzayan

بخش، برخی از مطالعاتی که داخل کشور در این زمینه صورت گرفته است را مرور می‌کنیم. آقاگل‌زاده (۱۳۹۵) سرپرست گروه مترجمان کتاب «زبان‌شناسی زیست‌محیطی»، با عنوان اصلی «زبان‌شناسی بوم‌گرا: زبان، بوم‌شناسی و داستان‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم»، تألیف «آرن استیب» است که در سال ۱۳۹۵، این کتاب را ترجمه و منتشر نموده است. این کتاب، مشتمل بر ده فصل می‌باشد و الگوهای ذهنی به کارگرفته‌شده، در این کتاب، بر مبنای گفتگوهایی است که استیب، از آنها، با عنوان «داستان‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم»، یاد می‌کند. راکعی و نعیمی‌حشکوائی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «استعاره و نقد بوم‌گرا» از دیدگاه بوم‌گرایی دو داستان «گیله‌مرد» و «از خم چمبر» را نقد نموده‌اند و انسان‌محوری و زیست‌محوری و تأثیرات محیط‌زیست، بر طرز فکر انسان را، که در قالب استعاره بازنمود می‌یابند، مورد بررسی قرار داده‌اند. غیاثیان و شیرینی (۱۳۹۵) در مقاله «انسان‌مداری و بازنمود آن در تعریف حیوانات در فرهنگ فارسی معین» جایگاه انسان و روش بازنمایی حیوانات در فرهنگ فارسی معین را در چارچوب زبان‌شناسی بوم‌گرا، مورد مطالعه قرار داده و از انسان‌مداری نهفته در فرهنگ فارسی‌زبانان پرده برمی‌دارند و کارکرد مالی و اقتصادی، آرامش روحی و روانی و ویژگی‌های ظاهری حیوانات را از مهم‌ترین مشخصات بازنمود حیوانات، در فرهنگ معین برمی‌شمارند. قطره و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد زیست‌محیطی در پژوهش‌های زبان» ضمن معرفی زبان‌شناسی زیست‌محیطی، قابلیت به‌کارگیری این رویکرد، در مطالعات مربوط به گویش‌ها را نشان داده‌اند و تأثیر محیط‌زیست، بر گوناگونی صرفی، نحوی و واژگانی میان گویش‌ها و زبان‌ها را بررسی نموده‌اند. به اعتقاد آنها، ویژگی‌های اقلیمی، بر جنبه‌های مختلف زبان‌های رایج در آن اقلیم‌ها، اثر می‌گذارند و نقش مهمی در شکل‌گیری استعاره‌ها ایفا می‌کنند و توجه به ویژگی‌های زیست‌محیطی، پاسخ بسیاری از ویژگی‌های زبانی و گویشی را، روشن می‌سازد. پارساپور (۱۳۹۲) الف و ب) در دو کتاب «درباره نقد بوم‌گرا» و «نقد بوم‌گرا» به معرفی حوزه مطالعاتی نقد بوم‌گرا و رابطه محیط‌زیست با زبان و ادبیات و فرهنگ پرداخته است. در واقع، کتاب «درباره نقد بوم‌گرا» گردآوری و ترجمه و ویرایش تعدادی مقاله خارجی، در رابطه با نقد بوم‌گراست که پارساپور، مقدمه‌ای بر آن نوشته است. کتاب دیگر، تألیف ایشان، در رابطه با همین موضوع می‌باشد.

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش داده‌های پژوهش که شامل ۳۷۳ ضرب‌المثل از جامعه‌ی کل ده هزار موردی، از کتاب «ده هزار مثل فارسی و بیست‌وپنج هزار معادل آنها» تألیف «دکتر ابراهیم شکورزاده بلوری» می‌باشد، جهت بررسی تعامل انسان و طبیعت از دیدگاه زبان‌شناسی بوم‌گرا، مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرد. این کتاب شامل مجموعه‌ای

کامل از ضرب‌المثل‌های فارسی است و بخش قابل توجهی از این ضرب‌المثل‌ها نشان‌دهنده‌ی ارتباط انسان با طبیعت می‌باشد.

۴-۱. انسان‌محوری و دستور زبان

در این بخش تعدادی از ضرب‌المثل‌هایی که با استفاده از ویژگی‌های خاص دستور زبان، تأثیری در محیط‌زیست گذاشته‌اند را از دیدگاه‌های مختلف که در بخش چارچوب نظری معرفی شدند، بررسی می‌کنیم.

۴-۱-۱. اسامی غیرقابل شمارش و عام در ساختار زبان

در بررسی ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، اسامی عام «آب» ۱۶ مرتبه و «خاک» ۵ مرتبه، مشاهده گردید، از هریک نمونه‌هایی ذکر می‌گردد.

۱. آب اگر قوت داشت، قورباغه، نهنگ می‌شد.

۲. آب در هر جا که بینی، زیر دست روغن است.

۳. خاک او عمر تو بادا که به او می‌مانی.

۴. خاک در امانت خیانت نمی‌کند

موارد بسیاری در زبان نشان می‌دهد که تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، رشدگرایی و گونه‌گرایی در دستور زبان نهادینه شده‌اند که هریک می‌تواند مصداقی برای انسان‌محوری محسوب می‌شوند. همانگونه که مشاهده می‌شود، در ضرب‌المثل شماره (۱) مفهوم رشدگرایی قابل درک است و آب در این ضرب‌المثل، موجودیتی، بی‌خاصیت و بی‌ارزش به نظر می‌رسد که از قدرت رشد دادن برخوردار نیست و از ضرب‌المثل شماره (۲)، مفهوم تبعیض طبقاتی برداشت می‌شود و باز آب در موقعیتی تقلیل یافته قرار گرفته است. ضرب‌المثل شماره (۳) مفهوم نامحدود بودن را، در مورد خاک، نشان می‌دهد. در ضرب‌المثل شماره (۴)، مفهومی انسان‌انگار برای خاک نشان می‌دهد و پنهان ماندن بسیاری از رازها در زیر خاک، به امانتداری تعبیر شده است که یک ویژگی انسانی است.

۴-۱-۲. واژگان متضاد در ساختار زبان

در زیر چند نمونه از ضرب‌المثل‌هایی که در آنها کلمات متضاد به کار رفته مورد بررسی قرار می‌گیرند

۵. از آسمان هر چه بارد، زمین برداشت کند.

۶. اسب راه آن است، کو نه فربه، نه لاغر است.

۷. سگ دانا ز گاو نادان به!

۸. برای گاو نر، چه یک جریب، چه صد جریب

۹. صد تازی و یک شکار!

۱۰. صد کلاغ را یک کلوخ بس است.

در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، در ۱۲ ضرب‌المثل، جفت‌های متضاد مشاهده گردید که در ضرب‌المثل‌های شماره (۵) تا شماره (۱۰) زیر این واژگان متضاد خط کشیده شده است و فقط در ۳ ضرب‌المثل که شامل جفت‌های متضاد «یک و صد» بودند، نگاه انسان‌محوری تحت تأثیر جفت‌های متضاد مشهود است. مثلاً در ضرب‌المثل شماره (۶) اسب در صورتی قادر به ارائه خدمات به انسان است که نه فربه و نه لاغر

باشد، یا در ضرب‌المثل شماره (۷)، با اختصاص شخصیت انسانی به حیوانات، گونه‌گرایی را نشان می‌دهد. در ضرب‌المثل شماره (۸)، گاو نر، چه صد جریب را شخم بزند، چه یک جریب برایش تفاوتی ندارد و نمی‌فهمد، یا در ضرب‌المثل شماره (۹) رفتن صد تازی به شکار، ارزش یک شکار را ندارد و بایستی شکارهای بیشتری انجام می‌گرفت، بنابراین، در این دو ضرب‌المثل، نفع «بیشتر»، برای انسان «بهتر» است، قابل دریافت است؛ اما در ضرب‌المثل شماره (۱۰)، کافی است که یک کلوخ به سوی کلاغ‌ها پرتاب شود تا آنها را به وحشت بیندازد. در اینجا مفهوم «کمتر» هم می‌تواند به محیط‌زیست و گونه‌های دیگر آسیب وارد کند. اگرچه، در سایر ضرب‌المثل‌ها نیز، ممکن است دیدگاه انسان‌محور وجود داشته باشد، لیکن تحت تأثیر جفت‌های متضاد نیستند. مثلاً، ضرب‌المثل شماره (۵) که دو واژه متضاد آسمان و زمین را در خود دارد، می‌تواند در نگاه بوم‌گرایان، مصداق نگاه جنسیتی باشد.

۴-۱-۳. حذف کنشگر غیر انسان در ساختار زبان

در این بخش، با مطالعه تعدادی از ضرب‌المثل‌ها می‌توان مشاهده نمود که انسان‌ها چگونه عاملیت خود را در سوءاستفاده از سایر گونه‌ها پنهان نموده‌اند.

۱۱. پر طاووس، وبال طاووس است.

۱۲. دشمن طاووس آمد پر او

۱۳. طاووس را برای پر خوب او هلاک کنند.

۱۴. سیل آمد و رخت‌وپخت را برد.

در ضرب‌المثل‌های شماره (۱۱) تا (۱۴) نقش انسان‌ها در سوءاستفاده از گونه‌های زیستی دیگر پنهان مانده است و بدین ترتیب انسان، کنشگری خود را پنهان و تخریب را متوجه خود کنش‌پذیر می‌کند. در ضرب‌المثل‌های شماره (۱۱)، (۱۲) و (۱۳)، این انسان نیست که برای سرگرمی خود، طاووس را برای نمایش در باغ وحش‌ها نگهداری می‌کند، بلکه زیبایی پر او سبب سوء استفاده از آن شده است. همانگونه قبلاً اشاره شد، پدیده‌ها زمانی که عامل تخریب باشند، در جایگاه عامل و فاعل قرار می‌گیرند، در ضرب‌المثل شماره (۱۴)، سیل پدیده‌ای طبیعی که مخرب است و به همین سبب، در جایگاه فاعل جمله قرار گرفته است.

۴-۱-۴. ضمائر و با هم‌آیی‌های متفاوت

در این قسمت سعی شده است با توجه به نقش ضمائر و مراجع آنها، به بررسی ضرب‌المثل‌های زبان فارسی بپردازیم. اگر ژاله، هر قطره‌ای در شدی چو خرمهره، بازار از او پر شدی

۱۵. خاک او عمر تو بادا که به او می‌مانی.

۱۶. دشمن طاووس آمد پر او

۱۵. گرگ را دوختن باید آموخت که او دریدن خود نیکو داند.

۱۶. اسب راه آن است، کو نه فربه، نه لاغر است.

۱۷. درختی که موریانه در آن افتاد باید از بیخ کند.

در ضرب‌المثل‌های شماره (۱۵) تا (۲۰)، تعداد ۷ ضمیر مشاهده شد که از این تعداد، ۲ ضمیر «او» با مرجع نامشخص که به نظر می‌رسد انسان باشد و تعداد ۴ ضمیر «او» با مرجع غیرانسانی، شامل «ژاله»، «طاووس»، «اسب» و «گرگ» و ۱ ضمیر «آن» با مرجع غیرانسانی مشاهده شد. بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که در زبان فارسی، قابلیت استفاده از ضمیریکسان، برای مرجع انسان و غیر انسان وجود دارد.

۱۸. برج را مردم می‌سازند، فیشش را لک‌لک می‌کند.

۱۹. بلی! قدر چمن را بلبل افسرده داند.

۲۰. سگ داند و کفش‌گر که در همیان چیست.

۲۱. سگ وفا دارد، ندارد زن وفا!

۲۲. کبک سرش را زیر برف می‌کند، به گمانش کسی او را نمی‌بیند.

۲۳. کلوخ، نشسته، برای سنگ گریه می‌کند!

۲۴. کوه موقر کجا و کاه محقر کجا

۲۵. گرگ را دوختن باید آموخت که او دریدن خود نیکو داند.

در ضرب‌المثل‌های شماره (۲۱) تا (۲۸)، باهم‌آیی افعال و صفاتی که غالباً برای انسان استفاده می‌شود، در مورد غیر انسان مشاهده شد که با خط‌کشی زیر هریک مشخص شده است. به اعتقاد زبان‌شناسان بوم‌گرا، استفاده از افعال یکسان برای انسان و غیر انسان، فاصله‌گذاری بین انسان و غیر انسان را کاهش می‌دهد. همانگونه که ملاحظه می‌شود، فعل فیس‌کردن برای لک‌لک؛ دانستن برای بلبل، سگ؛ گمان کردن برای کبک؛ وفاداری و مهربانی برای سگ؛ موقر بودن برای کوه و محقر بودن برای کاه و... در باهم‌آیی شبیه به افعال و صفات انسانی هستند. لذا می‌توان گفت، در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی، امکان باهم‌آیی افعال و ضمائر و صفات انسانی برای اجتناب از فاصله‌گذاری بین انسان و غیر انسان وجود دارد.

۴-۱-۵. سایر عوامل مؤثر در نگاه انسان‌محور در دستور زبان

در این بخش با ذکر مثال‌هایی نشان می‌دهیم که تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز در دستور زبان وجود دارد که بر

چگونگی رفتار انسان بر طبیعت تأثیر دارند.

۲۶. آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید!

۲۷. پیش خر شنبه و آدینه یکی است.

۲۸. چغندر، جزو میوه‌ها شده است.

۴-۲. انسان‌محوری در واژگان

همانگونه که قبلاً ذکر شد، انسان‌محوری می‌تواند در واژگان یک زبان نمود پیدا کند که این بخش به ذکر مواردی از این مبحث می‌پردازیم.

۴-۲-۱. مصادیق انسان‌محوری در واژگان

۱) نام‌گذاری بر اساس سودمند بودن برای انسان

بر اساس آنچه قبلاً گفته شد، دیدگاه انسان‌محوری در گفتمان‌های زیست‌محیطی، استفاده از واژگان یا اصطلاحاتی است که انسان را در مرکزیت جهان طبیعت قرار

می‌دهد و همه چیز را بر مبنای خواسته‌های انسان تعریف می‌کند و سایر گونه‌های زیستی را به گونه‌ای بازتاب می‌دهد که گویی برای تأمین احتیاجات انسان ساخته شده‌اند. دیدگاه انسان‌محور، انسان را خارج از دایره طبیعت و محیط‌زیست قرار می‌دهد و سایر گونه‌های طبیعت بر اساس سودمندی، برای انسان نام‌گذاری می‌شوند. برای مثال، هر گیاهی که برای انسان قابل خوردن یا قابل مصرف در امور درمانی نباشد، علف هرز است. در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، واژه «تلخه» نامی است که برای گیاهانی از این نوع به کار رفته است.

۲۹. تلخه، جا به گندم تنگ کرده است.

نام‌گذاری‌ها، گاهی، به سبب ترسی است که انسان، از رویارویی با برخی از گونه‌ها دارد. مثال «آدمیخوار» در ضرب‌المثل شماره (۳۳) از این نوع است.

۳۰. از سستی آدمیزاد است که گرگ آدمیخوار پیدا می‌شود.

گاهی ممکن است که ارزش اقتصادی چیزی، برای انسان مبنای نام‌گذاری باشد.

۳۱. اگر ژاله، هر قطره‌ای دُر شدی چو خرمهره، بازار از او پر شدی

نام‌گذاری گاهی از روی شباهت به چیزی صورت می‌گیرد که ترکیبی دوگانه را به وجود می‌آورد. در این ترکیبات نوعی سرگشتگی و حیرانی قابل مشاهده است. این مسئله در ضرب‌المثل‌های شماره (۳۵) و (۳۶) دیده می‌شود.

۳۲. شتر مرغ است، نه می‌پرد، نه بار می‌برد.

۳۳. به مارماهی ماند، نه این تمام و نه آن

۲) تمایز احساسی

تمایز احساسی در زبان‌شناسی بوم‌گرا، به مواردی اطلاق می‌گردد که برای مصادیق یکسان در انسان و غیر انسان واژگان جداگانه‌ای به کار می‌رود. در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، در ضرب‌المثل‌های شماره (۳۷) و (۳۸)، از کلمه «چریدن» برای حیوانات به جای «خوردن» استفاده شده است.

۳۴. کلاغ آمد چریدن یاد بگیرد، پریدن هم یادش رفت!

۳۵. مثل آهو در کشوری چرد و در کشوری دیگر نافه نهد.

البته در بررسی ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، مشاهده گردید که فعل خوردن نیز در مورد گونه‌های دیگر به کار رفته است. در ضرب‌المثل‌های شماره (۳۹) و (۴۰) نمونه‌هایی آورده شده است.

۳۶. اسب ترکمنی است، هم از توبره می‌خورد هم از آخور

۳۷. برگ گل با آن لطافت، آب از گل می‌خورد.

اگرچه در این ضرب‌المثل‌ها از فعل «خوردن» استفاده شده است، اما نگاه دوگانه نسبت به انسان و غیر انسان در آنها دیده می‌شود.

۳) حسن تعبیر یا تطهیر واژگانی

حسن تعبیر، در مباحث زیست‌محیطی، به خوشایندسازی واژگانی اشاره دارد که بر

فرایندی مخرب دلالت می‌کند. در بررسی ضرب‌المثل‌ها نمونه‌ای دیده شد که می‌توان از آن به عنوان حسن تعبیر یاد کرد. در ضرب‌المثل شماره (۴۱)، با استفاده از عنصر طبیعت به پیر شدن شخص اشاره دارد.

۳۸. سپید شد چو درخت شکوفه‌دار سرم

۴-۲-۲. سایر تقسیم‌بندی‌ها

همانگونه که قبلاً اشاره شد تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارد که در ادامه به ذکر مثال‌هایی در این مورد می‌پردازیم.

(۱) واژگان ناآشنا

در ضرب‌المثل شماره (۴۲)، واژه «زاق و زوق» که نوعی دوگان‌سازی به نظر می‌رسد و همچنین، واژه «چقک» به معنی گنجشک که به نظر می‌رسد، از لهجه خاصی نظیر لهجه کرمانی گرفته شده باشد، به عنوان واژگانی ناآشنا در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه دیده شد.

۳۹. چهل تا چقک، با زاق و زوقش نیم من است.

(۲) استعاره‌های زیست‌محیطی

این موضوع را در ضرب‌المثل‌های شماره (۴۳) تا (۴۶) می‌توان مشاهده نمود. استعاره‌هایی نظیر «دنیا مزرعه آخرت است»، در ضرب‌المثل شماره (۴۶) می‌تواند حاکی از دیدگاه معنوی و خدامحوری باشد که موضوع مباحث اخلاقی زیست‌محیطی است و اگرچه خدامحوری، همه موجودات و از جمله انسان را به طور برابر خلقت خدا می‌داند، گاهی اندیشیدن به مرگ و دنیای پس از مرگ، سبب بی‌ارزش جلوه کردن دنیا و آسیب‌رسانی به محیط‌زیست می‌شود.

آدم چارپا نیست که چشمش فقط پی آب و علف باشد.

۴۰. آدم سگ خانه باشد، کوچک خانه نباشد.

۴۱. آن‌جا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد.

۴۲. دنیا مزرعه آخرت است.

(۳) کدآمیزی

شاید بتوان ترکیب «خانجایی» را در ضرب‌المثل شماره (۴۷) به عنوان مصداق کدآمیزی در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه در نظر گرفت. هر چند که تمایز بین قرض‌گیری و کدآمیزی گاهی به سختی انجام می‌گیرد اما به نظر می‌رسد در این‌گونه ضرب‌المثل‌ها نویسندگان آگاهانه از کلمه‌ای که ریشه فارسی ندارد (در اینجا ترکی) برای القای مفاهیمی خاص استفاده می‌کند.

۴۳. از درد لاعلاجی، به خر می‌گویند «خانجایی»!

۴-۳. انسان‌محوری گفتمانی و متنی در ضرب‌المثل‌ها

قبلاً نیز ذکر شد که تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، رشدگرایی و گونه‌گرایی می‌تواند در ساختار زبان نهفته باشد. در مورد بحث تبعیض جنسیتی، مصادیق آن در ضرب‌المثل‌ها، در مبحث فمینیسم بوم‌گرا، در بخش بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در

مورد تبعیض طبقاتی نیز می‌توان مواردی را در ضرب‌المثل‌ها مشاهده نمود.

۴۴. اسب مشیرالدوله، مشیرالدوله اسب‌هاست.

۴۵. اگر آقایت را سوار الاغ دیدی، بگو عجب اسب قشنگی است!

۴۶. در زمستان آفتاب بالا پوش فقر است.

۴۷. سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت و گربه ابوهریره را پشت نباید کرد!

مواردی از این قبیل، نشان از این دارد که حتی حیوان خانگی طبقه مرفه، باید خدمات ویژه دریافت کند، اما این طبیعت است که بایستی به داد فقر و فقیر برسد. همچنین، هم‌نشینی با افراد خاص، ارزش گونه‌های دیگر را ارتقاء می‌بخشد. در مبحث گونه‌گرایی که گونه خاصی را برتری می‌بخشد و همچنین، در مبحث رشدگرایی که مبتنی بر ایده «بیشتر بهتر است» می‌باشد و به مصرف‌گرایی و رشد اقتصادی منجر می‌شود که عاملی مؤثر در آسیب‌رسانی به محیط‌زیست است، در ضرب‌المثل‌ها مصداق‌هایی وجود داشت. در ضرب‌المثل‌های زیر، انسان، چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ روانی، در پی نفع و آسایش خود است.

۴۸. از نی بوریا شکر نخوری

۴۹. اسب فربه شود، شود سرکش

۵۰. اگر گرگ نباشی، گرگانت بخورند.

۵۱. هر که بامش بیش، برفش بیشتر

در بررسی ضرب‌المثل‌ها، نمونه‌هایی نیز قابل مشاهده است که نگاه بوم‌محور را منتقل می‌کنند. در اینجا به تعدادی از این ضرب‌المثل‌ها که دارای بار معنایی مثبت نسبت به طبیعت هستند، اشاره می‌شود. در این ضرب‌المثل‌ها نگاهی واقع‌بینانه، به پدیده‌های طبیعی وجود دارد.

۵۲. از شیر حمله خوش بود و از غزال رم

۵۳. از قفس، مرغ، به هرجا که رود بستان است.

۵۴. تا پای بر دم سگ ننه‌ند، نگزد.

۵۵. چو میوه سیر خوردی، شاخ مشکن!

۴-۴. فمینیسیم بوم‌گرا

در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی، نمونه‌هایی را می‌توان یافت که مؤید مسئله فمینیسیم بوم‌گرا می‌باشند.

۵۶. اسب و زن و شمشیر وفادار که دید.

۵۷. حيله، کار زن است و روباه!

۵۸. زن و اژدها هر دو در خاک به

۵۹. زن چو مار است زخم خود بزند بر سرش نیک زن که بد بزند

البته، در مواردی هم خود زنان، با همین دید به یکدیگر نگاه می‌کنند که مصداق آن را در ضرب‌المثل زیر می‌توان دید.

۶۰. مادرشوهر ماره، بچه‌ش مارمولک، خواهرشوهر خار، بچه‌ش خارخاسک!

۵-۴. انسان‌نگاری در ضرب‌المثل‌ها

در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه می‌توان نمونه‌هایی از انسان‌انگاری را مشاهده نمود. تفاوت انسان‌انگاری با شخصیت‌بخشی در این است که در شخصیت‌بخشی خصیصه‌ای را که از انسان به غیر انسان تخصیص می‌یابد، مفهومی انتزاعی دارد، مثلاً خنده گل، رقص باد؛ اما در مورد انسان‌انگاری، ویژگی خاصی در غیر انسان دیده می‌شود که شباهت به خصیصه انسانی دارد، مثلاً صداهایی را که کبک تولید می‌کند، در ضرب‌المثل شماره (۶۷) به قهقهه انسان و ژست خاصی را که لک‌لک در هنگام استراحت به خود می‌گیرد، در ضرب‌المثل شماره (۶۹) به فیس کردن و یا فیزیولوژی خاص صورت میمون (بوزینه) در ضرب‌المثل شماره (۶۸) به خنده و تغییر رنگ در گردن بوقلمون، در ضرب‌المثل شماره (۷۰) به دورویی تعبیر شده‌اند، یا پس‌مانده غذای حیوانات و یا خود حیوانات که غذای حیوانات دیگر می‌شوند، در ضرب‌المثل‌های شماره (۶۵) و (۶۶) به ارث تعبیر شده‌اند.

۶۱. ارث شغال، به گرگ می‌رسد.

۶۲. ارمغان مور، پای ملخ است.

۶۳. اگر کبک نکند، قهقهه بی‌جا، کی می‌داند کجا کرده‌جا؟

۶۴. برج را مردم می‌سازند، فیسش را لک‌لک می‌کند.

۶۵. خنده مردم از شادی باشد، خنده بوزینه از غم

۶۶. مثل بوقلمون، صد رنگ عوض می‌کند.

۴-۶. بررسی آماری پژوهش

در این بخش به بررسی آماری پژوهش حاضر می‌پردازیم. در بررسی ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، علاوه بر دو مفهوم مورد مطالعه، یعنی انسان‌محوری و انسان‌انگاری، مصداق‌های دیگری از مفاهیم بوم‌شناختی از جمله گونه‌گرایی، بوم‌محوری و استعاره زیست‌محیطی مشاهده گردید که در تحلیل‌های آماری، بسامد هریک از آنها نیز مورد بررسی قرار گرفت. در جدول ۱ که در زیر آمده است، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که از مجموع ۳۷۳ مورد ضرب‌المثل مورد مطالعه، تعداد ۲۴۷ مورد (۶۶٫۲ درصد)، مصداق مفهوم انسان‌محوری، تعداد ۴۲ مورد (۱۱٫۳ درصد)، مصداق مفهوم انسان‌انگاری، ۳۱ مورد (۸٫۳ درصد)، مصداق مفهوم گونه‌گرایی، ۴۴ مورد (۱۱٫۸ درصد)، مصداق مفهوم بوم‌محوری و ۹ مورد (۲٫۴ درصد)، مصداق استعاره‌های زیست‌محیطی بودند. لذا، طبق نتایج بررسی، در مطالعه ضرب‌المثل‌های زبان فارسی، مفهوم انسان‌محوری، بخش عمده‌ای را به خود اختصاص داده است. مفاهیم انسان‌انگاری و بوم‌محوری، در رقابتی نزدیک بسامد کمتری از مفهوم انسان‌محوری را به خود اختصاص داده‌اند. گونه‌گرایی مفهومی نزدیک به مفهوم انسان‌محوری از نظر تعریف، ۸٫۳ درصد از کل داده‌ها را به خود اختصاص داده است و استعاره‌های زیست‌محیطی کمترین بسامد را در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه به خود اختصاص داده است.

جدول ۱. فراوانی مفاهیم زبان‌شناسی بوم‌گرا در ضرب‌المثل‌های فارسی

مفاهیم	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
انسان‌محوری	۲۴۷	۶۶٫۲	۶۶٫۲

پژوهش‌های زبانی، سال ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

انسان‌انگاری	۴۲	۱۱,۳	۷۷,۵
گونه‌گرایی	۳۱	۸,۳	۸۵,۸
بوم‌محوری	۴۴	۱۱,۸	۹۷,۶
استعاره زیست‌محیطی	۹	۲,۴	۱۰۰,۰
مجموع	۳۷۳		

جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که از مجموع ۳۷۳ مورد ضرب‌المثل مورد مطالعه، ۲۸۹ مورد دارای بار معنایی منفی، ۷۷ مورد دارای بار معنایی مثبت و ۷ مورد، فاقد بار معنایی مثبت یا منفی بودند.

جدول ۲. فراوانی بار معنایی در ضرب‌المثل‌های زبان فارسی

بار معنایی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
منفی	۲۸۹	۷۷,۵	۷۷,۵
مثبت	۷۷	۲۰,۶	۹۸,۱
خنثی	۷	۱,۹	۱۰۰,۰
جمع	۳۷۳		

به منظور تحلیل ارتباط بین دو متغیر بار معنایی (مثبت، منفی و خنثی) و مفاهیم (انسان‌محوری، انسان‌انگاری، گونه‌گرایی، بوم‌محوری و استعاره زیست‌محیطی) از آزمون مجذور کای استفاده شد.

جدول ۳. رابطه مفاهیم زبان‌شناسی بوم‌گرا و بار معنایی

مفاهیم	بار معنایی			جمع	کای دو	معناداری
	منفی	مثبت	خنثی			
انسان‌محوری	۲۳۶	۱۰	۱	۲۴۷		
انسان‌انگاری	۲۶	۱۳	۳	۴۲		
گونه‌گرایی	۲۳	۷	۱	۳۱	۲۲۴,۸۹	۰۰,۰
بوم‌محوری	۰	۴۳	۱	۴۴		
استعاره زیست‌محیطی	۴	۴	۱	۹		
مجموع	۲۸۹	۷۷	۷	۳۷۳		

در جدول شماره ۳ فراوانی هر یک از مفاهیم زبان‌شناسی بوم‌گرا، با بار معنایی نشان داده شده است. بر مبنای نتایج آزمون مجذور کای، فرضیه صفر مبنی بر عدم وجود ارتباط بین بار معنایی و مفاهیم (انسان‌محوری، انسان‌انگاری، گونه‌گرایی، بوم‌محوری و استعاره) رد می‌شود و وجود ارتباط معنادار بین بار معنایی و مفاهیم مورد مطالعه پذیرفته است. ($p=0.00$)

۵. نتیجه

ضرب‌المثل‌ها، به دلیل بسامد بالایی که در زبان روزمره دارند، از پتانسیل بالایی، در

گفتمان‌سازی در جامعه برخوردارند. در این پژوهش، روشن شد که در ضرب‌المثل‌های مورد مطالعه، نگاه انسان‌محور، حاکم است. حتی در مورد مفهوم انسان‌انگاری، هم که برخی آن را گزینه‌ای، برای گریز از نگاه انسان‌محور به طبیعت معرفی می‌کنند، نگاهی منفی به طبیعت و جهان در ضرب‌المثل‌ها مشاهده شد. با توجه به ارتباط نزدیک زبان و تفکر و بسامد بالای کاربرد زبان در مکالمات روزمره، استفاده از زبان انسان‌محور، سبب می‌شود که این نوع زبان، طبیعی جلوه کند و در نتیجه روندی نادرست، در برخورد با طبیعت، پیش گرفته شود. زبان انسان‌محور جهان را به دو قطب «ما» و «دیگری» تقسیم می‌کند. نگاه دوگانه، در دنیای امروز شاید مسئله‌ای باشد که دنیا را به چالش کشیده است. همانگونه که در بررسی ضرب‌المثل‌ها، مشاهده شد، بخش کوچکی از این ضرب‌المثل‌ها، نگاه بوم‌محور را نشان می‌داد که انسان را مانند سایر گونه‌ها، جزئی از طبیعت می‌داند. رواج این دیدگاه، می‌تواند در تعامل انسان با طبیعت تأثیر مثبتی به جا بگذارد. همچنین در ضرب‌المثل‌ها مشاهده گردید که امکان استفاده از ضمائر یکسان و همچنین با هم‌آیی افعال احساسی و ادراکی به طور یکسان برای انسان و غیرانسان وجود دارد. با توجه به اینکه ضرب‌المثل‌ها نماد فرهنگی یک ملت محسوب می‌شوند، لازم است این بخش از ضرب‌المثل‌ها رواج بیشتری در جامعه داشته باشند تا نگاه تبعیض‌آمیز بین انسان و غیر انسان کمتر شود. با توجه به اینکه تنوع زیستی، زبانی و فرهنگی یکی از بخش‌های مهم مطالعات زبان‌شناسی بوم‌گرا را تشکیل می‌دهد و با توجه به تنوع زبانی و فرهنگی و جغرافیایی موجود در کشور، می‌توان ضرب‌المثل‌ها را با توجه به موقعیت جغرافیایی هر منطقه، مورد مطالعه قرار داد و در نهایت می‌توان گفت با توجه به اینکه، بنیان نظری زبان‌شناسی بوم‌گرا، بر رابطه بین زبان و محیط‌زیست استوار است و نگاه انسان‌محور به طبیعت، سبب آسیب‌رسانی به محیط‌زیست می‌شود، بنابراین لازم است که گویشوران زبان، در استفاده از زبان، ابعاد آسیب‌رسان آن را شناسایی نموده و در به کارگیری آن دقت نمایند.

منابع

- استیبی، آرن (۲۰۱۵). *زبان‌شناسی زیست‌محیطی*، فردوس آفاگل‌زاده و گروه مترجمان، تهران، نشر نویسه فارسی.
- بزی حسین زاده، فاطمه (۱۳۸۸). *تحلیل گفتمان زیست محیطی در زبان فارسی*، اصفهان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان.
- بوئل، لارنس (۲۰۰۵). *اصطلاحات نقد بوم‌گرا*، عبدالله نوروزی و حسین فتحعلی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۲ الف). *درباره نقد بوم‌گرا*، نسخه گردآوری، مقدمه و ویرایش، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۲ ب). *نقد بوم‌گرا*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حجاریب، لیندا (۱۳۹۶). *حقوق بشر و محیط‌زیست (دورنمای فلسفی، نظری و حقوقی)*، رضا امینی، تهران، انتشارات سمت.
- راکعی، فاطمه و فاطمه نعیمی خشکوايي (۱۳۹۵). *استعاره و نقد بوم‌گرا- مطالعه موردی دو داستان*

- «گیله مرد» و «از خم چمبر»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره ۱، ۸۹-۱۰۳.
- شاه ناصری، شادی (۱۳۸۸). نقش زبان علم در تشدید بحران‌های محیطی از منظر زبان‌شناسی زیست محیطی. *مجله زبان و زبان‌شناسی*، سال پنجم، شماره ۱۰، ۱-۲۷.
- شکورزاده، ابراهیم (۱۳۷۲). ده هزار مثل فارسی و بیست‌وپنج هزار معادل آنها، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- غیاثیان مریم‌آباد و اکبر شیرینی (۱۳۹۵). انسان‌مداری و بازنمود آن در تعریف حیوانات در فرهنگ فارسی معین، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی، سال هشتم، شماره ۱، ۵۳-۷۰.
- قطره، فریبا و حمیده پشتوان و مهناز طالبی دستنابی (۱۳۹۴). رویکرد زیست محیطی در پژوهش‌های زبان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ششم، شماره ۱، ۲۳۱-۲۴۳.
- Berman, T., 1994. The Rape Of Mother Nature: Women in the Language of Environmental Discourse, *the trumpeter, Journal of Ecosophy*, Vol 11, No. 4. pp. 258-269.
- Bezi Hosseinzadeh, F., 2009. *Ecolinguistic Discourse Analysis in Persian*. MA thesis, Isfahan: Isfahan University. [In Persian]
- Boel, L., 2005. *Expressions of Ecocriticism*, Nourozi, A., Fathali, H., Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Chawla, S., 1991. linguistic and philosophical roots of our environmental crisis, *Environmental Ethics*, Vol 13, Issue 3, pp. 115-123.
- Chen, S., 2016. Language and ecology a content analysis of ecolinguistics as an emerging research field *Ampersand*, Vol 3, pp 108-116.
- Fill, A., 1998. Ecolinguistics: state of the art, *Language Sciences*, Vol 23, No 1, pp. 3-16.
- Ghatreh, F & Poshtvan, H & Talebi- Dastenaie- M., 2015. Ecological Approach in Linguistic Research, *Journal of Zabanshenakht. Institute for Humanities and Cultural Studies*, Vol 11, No 6, pp 231-243. [In Persian]
- Ghiasian, M.A & Shirini, A., 2016. An Ecolinguistic Approach to Anthropocentrism in Defining Animals in Moin Persian Dictionary. *Journal of Researches in Linguistics*. Vol 1, No 8, pp 53-10. [In Persian]
- Goatly, A., 1996. Green grammar and grammatical metaphor, *Journal of Pragmatics*, Vol 25, Issue 4, pp 537-560.
- Hajjar leib, L., 2017. *Human Rights and the Environment (Philosophical, theoretical and Legal Perspectives)*, Reza Amini, Tehran: SAMT. [In Persian]
- Halliday, M., 1990. New ways of meaning: The challenge to applied linguistics, *Journal of applied linguistics*, Vol 6, pp 7-36.
- Haugen, E., 1972. *The ecology of language*, Stanford: Stanford University press.
- Heuberger, R., 2017. *Overcoming Anthropocentrism With Anthropomorphic and Physiocentric Uses of Language*. In A. Fill & H. Penz, *The Routledge Handbook of Ecolinguistics*. London: Routledge.

- Jung, M., 1996. *ecological criticism of language*, in A. Fill & P. Mühlhäusler, The ecolinguistics reader: language, ecology and environment. London and New York: Continuum. retrieved .2001
- Le Vasseur, T., 2015. Defining ecolinguistics: Challenging emic issues in an evolving environmental discipline, *J Environ stud sci*, Vol 5, pp21-28.
- Lindo A & Simonsen s., 2000. The dialectics and varieties of agency - the ecology of subject, person and agent, The symposium 30 years of language and ecology, Graz: university of odense.
- Norenzayan, Ara & Hansen, Ian G & Cady, Jasmine., 2008. An Angry Volcano: Reminders Of Death And Anthropomorphizing Nature, *Social Cognition*, Vol 26, No 2, pp 190-197.
- Parsapour, Z., 2013a. *About Ecocriticism*. Compilation, Introduction and Editing, Nourozi, A & Fathali, H., Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studie. [In Persian]
- Parsapour, Z., 2013b. *Ecocriticism*. Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Rakei, F & Naeimi, H, F., 2016. Metaphor and Ecocriticism- case study "Gileh Mard" & "Az Khame Chamber". Tehran, *Institute for Humanities and Cultural Studies*. Vol 1, No 7, pp 89-63. [In Persian]
- Sealey, A & Okley, L., 2013. anthropomorphic grammar: some linguistic patterns in the wildlife documentary series life, *De Gruyter mouton*, Vol 33, No 3, pp 399-420.
- Serpell, J. A., 2002. Anthropomorphism and Anthropomorphic Selection—Beyond the“ Cute Response, "*Society and Animales*, Vol 10, No 4, pp.437-454
- Shahnaseri, Sh., 2009. The Role of the Language and Science in Intensifying Environmental Crisis: An Ecolinguistics Perspective, *Journal of Language and linguistics*. Vol 10, No 5, pp 1-27. [In Persian]
- Shakourzadeh, A., 1993. *Ten Thousand Persian Proverbs and Twenty- Five Equivalent*, Mashhad, Astan-e Qods-e Razavi. [In Persian]
- Stibbe, A., 2015. *Ecolinguistics*, Ferdos Aghagolzadeh & Translation group, Tehran, Neveeseh- parsi. [In Persian]
- Stibbe, A., 2017. A story of ecolinguistics, The second international symposium of ecolinguistics. Beijing, China.



There is no Stem: the Distribution of Verbal Allomorphs, a Distributed Morphology Analysis

Mazdak Anoushe¹

(25-48)

Abstract

It is widely accepted by traditional grammarians and linguists that Persian verbal roots fall into two forms depending on their tense feature: present stem and past stem. In contrast to this traditional view, the present study considers an alternative notion of allomorphy, indicating that a few verbs use a basic form, called "morph", in all morphosyntactic contexts while some other roots allow for having two or more allomorphs. Within the framework of Distributed Morphology, especially on the basis of underspecification condition, I will review the empirical evidence adduced in favor of the hypothesis that the tense feature has no role in producing and selecting the so-called present and past stems. In this approach, the systematic distribution of verbal allomorphs like /suz/ and /sux/ (derived from "√SUZ" = burn) is constrained by some other formal features, such as adjacency to the morphophoneme {D}, absorbing the causative suffix ("-ān" or its free variation "-un") or appearing in the boundary of a word. Finally, to avoid terminological and empirical confusion, I will suggest that we should avoid the use of the term "stem" altogether and speak of root, morph and allomorphs only. It should be added that the different variations in phonetic shape of lexical roots are divided into two classes: the first one follows from the phonological rules and the second one is affected by the morphophonological (or readjustment) rules. Phonological changes are predictable and produce automatic alternations, but unpredictable morphophonological changes lead to non-automatic alternations. Following the general trend of DM, I restrict the term "allomorphy" to those cases in which the variation in phonetic shape of a morpheme does not follow from the automatic phonological rules of the language. This analysis raises the theoretical question of whether language-specific readjustment rules (i.e. the alteration of root or affix phonology) are needed for morphological theory. Rejecting readjustment rules, I show that allomorphs of verbal roots are independently stored in Vocabulary.

Keywords: Present and past stems, tense suffix, allomorph, morphophoneme, underspecification, readjustment rule.

Received: December, 25, 2019 ; Accepted: May, 31, 2020

doi
10.22059/jolr.2020.294729.666564
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author Email: mazdakanushe@ut.ac.ir. Assistant Professor of Linguistics, University of Tehran, Iran.

1. Introduction

Contextual allomorphy is a phenomenon that plays a central role in most morphological theories, where a morpheme takes different forms that are determined by items in its context. In this paper, I will articulate a theory in which the locality conditions on allomorphic interactions are stated in terms of morphemes: one morpheme (lexical root) may see another (such as past or past participle affix) for allomorphic purposes only when the two morphemes are adjacent. It could have turned out to be the case that allomorphy in natural language required reference to larger objects (whole words), to properties of non-terminal nodes, and so on, but this does not appear to be the case. Rather, the theory of contextual allomorphy requires insertion of phonological material at morphemes, and relies on locality conditions defined in terms of morphemes. In this framework, I will suggest that we should avoid the use of the term “stem” altogether and speak of root, morph and allomorphs only and also there is no allomorphy in the past affix in Persian, but a single morpheme like T [+past] shows two, distinct phonological realizations, as it does in ‘gof-t’ (told) and ‘xor-d’ (ate). Although it correctly determines the different realizations of the T[+past] morpheme in Persian, the analysis takes into account forms like ‘bud’ (was), ‘did’ (saw), and so on, where, according to a traditional type of description, the verbs ‘bud’ and ‘did’ show stem (portmanteau) allomorphy in the past tense.

2. Theoretical foundations

Distributed Morphology, a theory of the architecture of grammar developed in the early 1990s (Halle, 1991; Bonet, 1991; Noyer, 1992; Harris, 1992; Halle and Marantz 1993, 1994), differs from most other approaches to morphology by proposing that words and their subparts are simply syntactic constituents, smaller than but fundamentally no different from larger constituents such as phrases and sentences: although each size of constituent has certain unique properties, all have their internal structures built by the same grammatical component, syntax. Because the lexicon, as it has come to be typically viewed in generative grammar, does not exist within Distributed Morphology, the functions ordinarily attributed to the Lexicon – word-formation, storage of unpredictable sound-meaning correspondences and of morphologically irregular forms, generation of the atomic units of syntactic analysis and so on – are instead distributed among various other components of the grammar.

Halle and Marantz (1993) set up Distributed Morphology (DM) to describe inflectional morphology without using inflectional paradigms with an approach based on three main characteristics as defined by Noyer and Harley (1999):

- a. syntactic hierarchy all the way down
- b. late insertion
- c. underspecification of vocabulary items.

Within Distributed Morphology the grammar is divided into two parts. First, several distinct repositories contain listed information: a morpheme list, a vocabulary, and an encyclopedia. Second, a generative engine consisting of the syntax proper and various post-syntactic mechanisms (lowering, impoverishment, ornamentation, linearization, and local dislocation) is responsible for building structured linguistic expressions from morphemes chosen from the morpheme list, and interpreting these expressions both phonologically and semantically with information supplied by the vocabulary and the encyclopedia. The morphemes in the morpheme list form the terminals of morphosyntactic structure; they contain no phonological features, and in this sense are quite different from morphemes as conventionally defined. Morphemes are of two types: Root, which represents an open class item of indeterminate category whose categorial features are determined by its syntactic context (Marantz, 1997), and various others representing functional categories of syntax, such as Tense, v, C, or D, further elaborated by morphosyntactic features (1). It is left to vocabulary items to relate phonological exponents to morphemes and to detail the contextual conditions on the insertion of these

exponents (2). Finally, encyclopedia entries relate interpretations and structured linguistic expressions, which may be words or phrases (3). In this way, Distributed Morphology does not recognize the word as a privileged domain for idiosyncratic sound-meaning correspondences.

(1) Morphemes

a. [Gu]

b. [Tense: past]

(2) Vocabulary items

a. /D/ → [past]: /d/ or /t/

b. /De/ → [past participle]: /de/ or /te/

c. /Gu/ → Root

(3) Encyclopedia entries

[[Gu_{Root}]_v] → 'Tell'

3. Background

As I mentioned before, Halle and Marantz (1994) identify three key components of the Distributed Morphology model: late insertion, underspecification, and hierarchical structure all the way down. Late insertion permits phonological exponents to be supplied to a linguistic expression late in its derivation, after syntactic movement has occurred. In other words, syntactic structures are built from and manipulate morphemes whose phonological expression is later supplied by the process of vocabulary insertion (or spell-out). The exact timing of vocabulary insertion is a subject of current debate; but the simplest view, following Embick (2000), is that the exponents of Root morphemes are inserted early, prior to or perhaps cyclically during syntax, while the exponents of other morphemes are supplied after syntax. In this respect Distributed Morphology shares the interpretive approach of other theories, such as the Extended Word and Paradigm model (Anderson, 1982) and Lexeme-Morpheme Base Morphology (Beard, 1995). Underspecification prevents items of vocabulary from needing to be fully specified relative to their contexts of occurrence, ensuring simple treatments of default exponents. For example, the Persian verbad agreement suffix -ad appears in present tense most simply described as the contexts where no other affix's more specific conditions for insertion are met (such as verbad agreement suffix 'zero' in past tense). A general principle requiring that the most specific among competing exponents is inserted permits such default exponents to be minimally specified as 'elsewheres' (Lumsden, 1987; Halle, 2000). An important consequence of late insertion is that features such as past participle or tense are supplied to the syntactic computation by abstract morphemes that are fully-specified for such features. In lexicalist approaches syntactic features must instead be supplied by words, which in turn obtain these features either by percolation from the specific exponents they contain, or by default rules filling in unmarked values. But because the distribution of default affixes entails that they must be left underspecified, it is predicted that default affixes should never need to supply marked values, i.e., values that cannot be provided by redundancy rules.

4. Study and analysis of morphological data

As I told above, there are some characteristics that distinguished DM from MP. But before going through them, I should briefly discuss what is meant by Root and Root Allomorphy in DM. These two concepts are continuously referred through this article. In addition to functional morphemes, the grammar contains morphemes that are called Roots. By definition, Roots are the members of the open-class vocabulary of a language. This part of the vocabulary is typically thought of as connecting with concepts: a system of mental representations of classes, which exists outside of the grammar (Embick 2015 for an overview). The representation and use of Roots is a complex issue, because of their dual nature as grammatical objects that have important connections with (presumably) extragrammatical cognitive systems. A hypothesis that has been adopted in much work is that Roots can be represented by different allomorphs at the PF. Within this framework I will show that a Root like *√bin* (see) has two different allomorphs in Persian, one of them is *bin* and the other one is *di*. This

article proposes an analysis of root allomorphy (e.g., *ketāb* “book”/ *kotob* “books”) within the framework of DM that showcases the economy constraint minimize exponence. It also accomplishes two other things: First, following Siddiqi (2009), it proposes some of the revisions to the framework of DM in related to the root allomorphy and readjustment rules. Second, it provides an analysis of verbal allomorphy in Persian (e.g., *bin/ di*). It should be emphasized that when roots appear in the derivation, they do not have grammatical category. This is the first difference between DM and MP which is discussed in the next part. It is widely accepted by traditional grammarians and linguists that Persian verbal roots fall into two forms depending on their tense feature: present stem and past stem. In contrast to this traditional view, the present study considers an alternative notion of allomorphy, indicating that a few verbs use a basic form, called “morph”, in all morphosyntactic contexts while some other roots allow for having two or more allomorphs. Within the framework of Distributed Morphology, especially on the basis of underspecification condition, I will review the empirical evidence adduced in favor of the hypothesis that the tense feature has no role in producing and selecting the so-called present and past stems. In this approach, the systematic distribution of verbal allomorphs like /suz/ and /sux/ (derived from “√SUZ” = burn) is constrained by some other formal features, such as adjacency to the morphophoneme {D}, absorbing the causative suffix (“-ān” or its free variation “-un”) or appearing in the boundary of a word. Finally, to avoid terminological and empirical confusion, I will suggest that we should avoid the use of the term “stem” altogether and speak of root, morph and allomorphs only. It should be added that the different variations in phonetic shape of lexical roots are divided into two classes: the first one follows from the phonological rules and the second one is affected by the morphophonological (or readjustment) rules. Phonological changes are predictable and produce automatic alternations, but unpredictable morphophonological changes lead to non-automatic alternations. Following the general trend of DM, I restrict the term “allomorphy” to those cases in which the variation in phonetic shape of a morpheme does not follow from the automatic phonological rules of the language. This analysis raises the theoretical question of whether language-specific readjustment rules (i.e. the alteration of root or affix phonology) are needed for morphological theory. Rejecting readjustment rules, I show that allomorphs of verbal roots are independently stored in Vocabulary.

5. Results

The most important result of this paper is that there is no verbal stem in Persian. Instead, roots have different VIs which are inserted in the related terminal nodes based on their features. For example, consider ‘šekan’ (break):

	VIs	Features	Examples
a.	šekas	[√Šekan, +t]	šekas -tan, šekas -te, šekas -t
b.	šek	[√Šekan, +Caus]	mi- šek -ān-d-am, mi- šek -ān-am
c.	šekan	[√Šekan]	mi- šekan -am, šekan -ande, na- šekan

Moreover, it has been shown that there is only one past affix in Persian, /D/, appearing as /d/ or /t/. Based on the above theoretical framework, I try to investigate the properties of the functional heads such as T and Agr to which verbal elements adjoin and show how past tense suffixes and phi-features are absorbed by the verbs. To account for this, first I briefly review the literature on the Modern Persian tense affixes and root allomorphy, before providing a survey of DM, specifically focusing on how it is different from Lexicalist Minimalism. In line with what holds for verb movement in simplex and complex predicates, I will discuss in detail that lexical and grammatical verbs within the little vP move to T via a post-syntactic operation, i.e. morphological merger, to pick up inflectional morphology. Contrary to the claim in the literature, I finally suggest that the automatic phonological alternation “-d/ -t” is the only past tense affix in

Persian (this explanation is also true for the past participle and infinitive affixes). According to this analysis, there are no present or past stems in Persian, but a Root like “√bin” (*see*) has two allomorphs “bin” and “di” while condition under which they occur is predictable and can be described in purely phonological (not morphological) terms: the latter must always be inserted immediately before a morpheme with an initial /d/, and the former obeys elsewhere condition. This conclusion is based on the underspecification and subset principle introduced above.

So, the present study shows that:

1. The automatic phonological alternation “-d/ -t” is the only past tense affix in Persian.
2. The automatic phonological alternation “-de/ -te” is the only past participle affix in Persian.
3. The automatic phonological alternation “-dan/ -tan” is the only infinitive affix in Persian.
4. A Root like “√bin” (*see*) has two allomorphs in Persian:
 - 4-1- Di: appears before an affix with an initial /d/, such as: didār, dide, didan, didam.
 - 4-2- Bin: appears elsewhere, such as: bineš, binande, binā, mi-binam.

ستاک بی ستاک: توزیع واژگونه‌های فعلی برپایه نظریه صرف

توزیعی

مزدک انوشه^۱

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۴؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۹/۳/۱۱

علمی - پژوهشی

چکیده

دستورنویسان و زبان‌شناسان فعل‌های زبان فارسی را به دو گونه ستاک^۲ حال و ستاک گذشته تقسیم می‌کنند. در مقاله حاضر ضمن بازنگری در این تقسیم‌بندی، نخست یادآور می‌شویم که برخی از ریشه‌ها^۳ دارای یک صورت آوایی یا اصطلاحاً همان واژ^۴ هستند و برخی دیگر دو یا چند گونه آوایی دارند که واژگونه^۵ خوانده می‌شوند. سپس، بر پایه شواهد زبانی و به کمک مفهوم زیر تخصیصی^۶ که از ویژگی‌های بنیادین نظریه صرف توزیعی است، استدلال می‌کنیم که عنصر دستوری زمان^۷ هیچ نقشی در انتخاب و درج واژگونه‌های ریشه ندارد و حال یا گذشته بودن محیط صرفی نحوی باعث نمی‌شود که مثلاً ریشه انتزاعی «سوز^۸» به شکل /suz/ یا /sux/ درآید. شواهد زبانی نشان می‌دهند که مشخصه‌هایی مانند مجاورت با واژواج^۹ یا واج شامل [D]، هم‌نشینی با پسوند سببی^{۱۰} یا گاهی حضور در مرز سکوت بر توزیع واژگونه‌های فعلی نظارت می‌کنند. یافته‌های این پژوهش تصریح می‌کنند که از هر دو منظر تجربی و نظری نه تنها به مفهوم ستاک نیازی نداریم، بلکه حتی با قائل شدن به دو صورت ستاک حال و ستاک گذشته، از تبیین برخی از ساخت‌های فعلی بازمی‌مانیم. گفتنی است که در مقاله حاضر تحولات آوایی در ریشه‌های واژگانی را به تغییرات واجی و واژواجی تقسیم می‌کنیم. تغییرات واجی که پیش‌بینی‌پذیرند، تناوب‌های خودکار را پدید می‌آورند، اما تغییرات واژواجی پیش‌بینی‌ناپذیر، به تولید تناوب‌های ناخودکار می‌انجامند. در این میان، ضمن محدود کردن اصطلاح واژگونه‌گی به اعضای تناوب‌های ناخودکار، این پرسش نظری را پیش می‌کشیم که آیا انگاره دستوری در حوزه ساختواژه به قواعد ترمیمی نیازی دارد؛ یعنی قواعد زبان ویژه‌ای که با اعمال بر ریشه‌ها و وندها، صورت آوایی آنها را پس از درج تغییر دهند. در این پژوهش ضمن کنار گذاشتن قواعد ترمیمی، یادآور می‌شویم که واژگونه‌های هر ریشه واژگانی و از جمله واژگونه‌های مختلف ریشه‌های فعلی فارسی، از نوع تناوب‌های ناخودکارند و اعضای این تناوب‌ها مستقلاً در واژگاه ذخیره می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: ستاک حال و گذشته، پسوند زمان، واژگونه، واژواج، زیر تخصیصی، قاعده ترمیمی.

۱- مقدمه

در سنت دستورنویسی فارسی، ریشه‌های فعلی به دو گروه ستاک حال و ستاک گذشته، یا اصطلاحاً ماده مضارع و ماده ماضی، تقسیم می‌شوند. در این رویکرد، با الحاق یکی از پسوندهای «ت، د، -ید، -اد، -ست» (و گاه پسوند صفر) به ستاک حال، ستاک گذشته

mazdakanushe@ut.ac.ir

۱. رایانامه نویسنده مسئول:

2. stem
3. root
4. morph
5. allomorph
6. underspecification
7. tense
8. morphophoneme
9. archiphoneme
10. causative

ساخته می‌شود (برای نمونه نک: ناتل خانلری ۱۳۵۱: ۲۶؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۳۷؛ طباطبایی ۱۳۹۵: ۲۹۷، از میان بسیاری دیگر). در مقابل این رویکرد، انوشه (۱۳۹۷) از یک سو استدلال کرده است که تنها پسوند گذشته زبان فارسی، واژواج یا واج شامل [D] است که با توجه به واگذاری یا بی‌واکی واپسین واج پایه، به صورت /-d/ یا /-t/ تظاهر می‌یابد (برای مفهوم واژواج، نک: بلویز ۲۰۱۶: ۲۵) و از سوی دیگر، با بررسی افعالی که دارای دو واژگونه‌اند، اشاره کرده است که عنصر دستوری زمان، و از جمله زمان گذشته، نقشی در تعیین و انتخاب صورت‌های مختلف فعل ندارد.

اگر زبان فارسی را فاقد مفاهیمی چون ستاک حال و گذشته بدانیم و ادعا کنیم که زمان باعث نمی‌شود که مثلاً ریشه فعلی «سوز» در بافت حال و گذشته به شکل «می‌سوزم، می‌سوختم» آشکار شود، پس چگونه اهل زبان، در هر ساختاری، به سراغ صورت خاصی از «سوز» می‌روند؟ چرا در بافت سببی گذشته، به جای «می‌سوخاندم»، از صورت «می‌سوزاندم» استفاده می‌کنند و دقیقاً با همین گونه آوایی، فعل مضارع «می‌سوزانم» را می‌سازند؟ یا چه عاملی سبب می‌شود که ریشه «شکن» در دو محیط مضارع و ماضی به شکل «می‌شکنم، می‌شکستم» درآید و در ساختار سببی، فارغ از زمان دستوری فعل، هر دو شکل پیش‌گفته را رها کند و با تصریف «می‌شکانم، می‌شکاندم» آشکار شود؟ در این میان، واج‌شناسی و فرایندهای واجی چه نقش و جایگاهی در انگاره زبانی دارند؟ در مقاله حاضر می‌کوشیم تا با تکیه بر ویژگی زیر تخصیصی که در بخش بعدی معرفی شده است، به پرسش‌های بالا پاسخ دهیم. پس از مبانی نظری، در بخش سوم پیشینه‌ای اجمالی از موضوع پژوهش به دست می‌دهیم و سپس، در بخش چهارم استدلال کنیم که ویژگی‌هایی کاملاً صوری که پیوندی با زمان دستوری ندارند، شکل‌های مختلف ریشه‌های فعلی را برمی‌گزینند و در بافت‌های صرفی نحوی مختلف، بر آنها جامه تصریف (مانند: می‌شکنم، می‌شکاندم، می‌شکستم) یا اشتقاق (مانند: شکستی، شکننده، نشکن) می‌پوشانند. در ادامه بخش به پیامدهای این تحلیل می‌پردازیم و تصریح می‌کنیم که نه تنها اصطلاحاتی چون ستاک حال و گذشته با واقعیت‌های صرفی نحوی زبان فارسی سازگار نیستند، بلکه آموزش فارسی به غیرفارسی‌زبانان را مختل می‌کنند.

۲- مبانی نظری

در بخش حاضر، از میان مبانی صرف توزیعی (برای جزئیات بیشتر بر پایه شواهد فارسی، نک: انوشه ۱۳۹۴، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷). ابتدا زیر تخصیصی مشخصه‌ها را تبیین می‌کنیم که ابزار اصلی‌مان در تحلیل موضوع پژوهش است. سپس، به سراغ مفهوم واژگونه‌ها می‌رویم و به تبیین تمایز تناوب‌های خودکار (مانند تناوب دروند گذشته «د/ت») و تناوب‌های

ناخودکار یا پیش‌بینی‌ناپذیر (مانند: تناوب در صورت‌های فعلی «کن / کرد») می‌پردازیم که سهم مهمی در ترسیم انگاره دستوری نظریه صرف توزیعی دارد.

۲-۱- زیر تخصیصی مشخصه‌های صوری

هرچند زیر تخصیصی مشخصه‌های صوری از ویژگی‌های بنیادین صرف توزیعی است و این نظریه راه و روش خود را در استفاده از این مفهوم در پیش گرفته است، اما در دیگر حوزه‌های زبان‌شناسی (مثلاً واج‌شناسی) نیز با زیر تخصیصی مشخصه‌ها مواجه شده‌ایم. در رویکردهای واژه‌گرا، مداخل واژگانی با مشخصه‌های کامل صوری در واژگان ذخیره می‌شوند و باید کاملاً با گره هدف انطباق داشته باشند. مثلاً در چنین رویکردی، چون فعل «be» در انگلیسی در زمان حال با چهار شخص و شمار متفاوت به کار می‌رود (You, We, You, They)، به فعل «are» چهار نوع مشخصه متفاوت تخصیص می‌یابد و به همین تعداد نیز در واژگان ذخیره می‌شود. از منظر صرف توزیعی، این فعل یک‌بار در گنجینه واژگانی اهل زبان ذخیره می‌شود و طبق اصل زیر تخصیصی، فقط مشخصه زمان [Pres] به آن تخصیص می‌یابد (صدیقی ۲۰۰۹: ۱۰). انتخاب و درج این فعل در ساختار صرفی نحوی، تابع اصل زیرمجموعه^۱ است.^(۱) بر مبنای این اصل، هر واحد زبانی می‌تواند در هر گره نحوی درج شود، مشروط بر آن‌که مشخصه‌های آن واحد زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره هدف باشد (امبیک و نویر ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷، امبیک و هله ۲۰۰۵، استوارت و استامپ ۲۰۰۷، هوگن ۲۰۰۸، بُبالجیک ۲۰۱۱، امبیک ۲۰۱۵، مک‌گینیس ۲۰۱۶، کرامر ۲۰۱۶). این سخن بدین معناست که همه مشخصه‌های صوریِ تکواژهای حاضر در گره‌های پایانی، الزاماً در واحدهایی که به این تکواژها ماهیت واجی می‌بخشند، وجود ندارند (نخستین بار هله ۱۹۹۷).

در این رهیافت، گره‌های نحوی از مشخصه‌ها و ریشه‌های انتزاعی (با نماد √) تشکیل می‌شوند و هنگامی که نحو پایان می‌پذیرد، محتوای واجی مناسب به گره‌های هدف افزوده می‌شود. این محتوای واجی در بخشی به نام واژگاه^۲ ذخیره می‌شود. واژگاه گنجینه‌ای از عناصری است که جوهره آوایی را برای ریشه‌ها و مشخصه‌هایی که در گره‌های پایانی نحوی حضور دارند، فراهم می‌آورند. از این طریق، یعنی با درج عناصر متعلق به واژگاه در اشتقاق، ساخت نحوی می‌تواند به تلفظ درآید (امبیک ۲۰۱۵، دیل و ولف ۲۰۱۷). هر عنصری که در درون این فهرست قرار دارد، واحد واژگاهی^۳، یا به اختصار واژ، خوانده می‌شود.^(۲) معادل فارسی «واژ» را از آن‌رو برگزیده‌ایم که به مفهوم سنتی «واژ» (یعنی تظاهر عینی تکواژ) قرابت بسیاری دارد. هر واژ ممکن است در محیط‌های متفاوت، با صورت‌های مختلف تظاهر یابد. پس، گونه‌های مختلف هر واژ را واژگونه‌های آن می‌نامیم.^(۳) مثلاً، تکواژ «پنج/» دارای سه واژگونه /panj/ و /pānz/ و

1. Subset Principle

2. Vocabulary

3. Vocabulary Item (VI)

/pān/ است که دو گونه آخر به ترتیب در «پانزده، پانصد» حضور می‌یابند («پونزده، پونصد» گونه آزاد^۱ند و نه واژگونه). پیشوندهای نفی فعل نیز با یکی از سه گونه /ni-/ یا /ne-/ یا /na-/ آشکار می‌شوند و در فعل‌هایی همچون «نیست، نیست، نبود» به کار می‌روند. مشخصه‌های صوری وندهای نفی در جدول زیر آمده‌اند:

وند نفی	صورت آوایی	بافت زبانی	مشخصه‌های صوری
الف. نی	← ni-	پیش از «است»	[Verbal Neg, # ?ast]
ب. ن	← ne-	پیش از «می»	[Verbal Neg, + mi-]
پ. نَ	← na-	دیگر جایگاه‌ها	[Verbal Neg]

طبق جدول بالا، گونه /ni-/ در مرز فعل «است» می‌نشیند (نشانه «#» بر مرز واژه دلالت می‌کند) و ضمناً سبب می‌شود که خود فعل با واژگونه /st/ تظاهر یابد. صورت آوایی /ne-/ فقط پیش از وند فعلی /mi-/ تظاهر می‌یابد (نشانه «+» مرز تکواژ/ وند را مشخص می‌کند) و صورت‌هایی مثل «نمی‌دانم، نمی‌دانستم» را تولید می‌کند. مشخصه صوری (پ) مدنظر تحلیل حاضر است. اصل زیر تخصیصی تصریح می‌کند که واژه‌ها با کمترین مشخصه‌های ممکن در واژگاه ذخیره می‌شوند. بنابراین، گونه عام /na-/ فقط با مشخصه وند نفی فعل در واژگاه فهرست می‌شود و هیچ مشخصه دیگری به آن تخصیص نمی‌یابد. چنانچه گره هدف، مثلاً، در مجاورت فعل آینده‌ساز «خواهم» باشد و مشخصه‌های [Verbal Neg, +√Xah, 1st Sg, Pres] در آن حضور داشته باشند، گونه /na-/ با همان یک مشخصه می‌تواند در این جایگاه درج شود؛ زیرا تک‌مشخصه این وند نفی - یعنی [Verbal Neg] - زیرمجموعه مشخصه‌های یادشده است. از سه گونه وند نفی، گونه /na-/ تابع شرط دگرجای^۲ یا تقدم اصل خاص بر عام (موسوم به اصل پانینی^۳) است.

گونه‌های «پنج/√» تفاوت مهمی با گونه‌های پیشوند نفی فعل دارند. اهل زبان ضمن آن که می‌توانند جایگاه تظاهر سه گونه نفی را پیش‌بینی کنند، با قواعد واجی، هر سه را از گونه‌ای زیرساختی به دست می‌آورند (مثلاً صورت زیربنایی [nE]). در مقابل، واژگونه‌های «پنج/√» را باید به حافظه سپرد و نظام محاسباتی نمی‌تواند بر مبنای قواعد صرفاً واجی، گونه‌های /panj/ و /pānz/ و /pān/ را از گونه‌ای زیرساختی تولید کند. در اینجاست که تقابل تناوب‌های خودکار و ناخودکار (یا واژواجی^۴) مطرح می‌شود و مفهوم قواعد ترمیمی^۵ به میان می‌آید. در زیر بخش بعدی به این موضوع می‌پردازیم.

۲ - ۲ - حذف قواعد ترمیمی

1. free variation
2. Elsewhere Condition
3. Pāṇinian Principle
4. morphophonological alternations
5. Readjustment Rule

صرف توزیعی در گروه انگاره‌های دستوری درج مؤخر می‌گنجد. این سخن بدین معناست که جوهر آوایی گره‌های پایانی، پس از نحو و در مسیر سطح آوایی به اشتقاق صرفی نحوی افزوده می‌شود. در این روند گاهی تغییراتی در چهره آوایی واژها پدید می‌آید (امبیک و هله ۲۰۰۵: ۳۸؛ امبیک ۲۰۱۵: ۱۰؛ الگزیدو ۲۰۱۶: ۲۲۷). برخی از این تغییرات کاملاً واجی‌اند و اهل زبان می‌توانند ظهور گونه‌ای خاص را پیش‌بینی کنند. اعضای تناوب‌هایی مثل *وند گذشته* (*-د/ت*)، *مصدری* (*-دن/تن*) و *صفت مفعولی* (*-ده/ته*) این گونه‌اند و چنین تناوب‌هایی را خودکار می‌نامیم (نک: انوشه ۱۳۹۷). هر فارسی‌زبانی می‌تواند پیش‌بینی کند که واژگونه */xor/* (از ریشه: *خور*) با پسوندهای «-د، -دن، -ده» به‌صورت گذشته، مصدر و صفت مفعولی درمی‌آید و واژگونه */koš/* (از ریشه: *کُش*) با پسوندهای «-ت، -تن، -ته» نقش‌های تصریفی یادشده را می‌پذیرد.

در سوی دیگر، برخی از تغییرات، واژواجی و پیش‌بینی‌ناپذیرند و محیط واژگانی یا ساختواژی تظاهر واژگونه خاصی را ملزم می‌سازد. مثلاً، اهل زبان نمی‌توانند پیش‌بینی کنند که از میان چهار واژگونه پسوند دارندگی «-ور» (*-var, -vār, -āvar, -ur*)، کدامیک با «تن، هنر، مُرد، امید» همراه می‌شود. به همین روال، واژگونه‌های ریشه‌های فعلی «*کُن*، *کَن*» که قرابت آوایی بسیاری دارند، پیش‌بینی‌پذیر نیستند. از آن دو، «*کُن*» در محیط‌های مختلف به شکل‌های */kon/* یا */kar/* درمی‌آید، اما «*کَن*» صرفاً دارای گونه آوایی */kan/* است. در سنت ساختواژه زایشی، اعضای این تناوب‌های ناخودکار از رهگذر اعمال قواعد ترمیمی به دست می‌آیند. برخی از قواعد ترمیمی فقط بر یک نمونه یا چند نمونه اندک اعمال می‌شوند (مانند تناوب: *کُن/کر*) و برخی دیگر بر مجموعه‌ای از مصادیق تأثیر می‌گذارند (مانند تناوب‌های: *آزما/آزمود؛ فرما/فرمود؛ افزا/افزود؛ پیم/پیمود*).

تناوب‌های خودکار که محصول فرایندهای کاملاً واجی‌اند، مشکلی برای نظریه‌های دستوری پدید نمی‌آورند. در این تناوب‌ها، گونه‌های مختلف آوایی هر تکواژ از اعمال قواعد بر گونه زیرساختی تولید می‌شوند. مثلاً، *وند* مصدری در فارسی، دارای صورت انتزاعی {*Dan*} است. این گونه زیرساختی تحت تأثیر واکداری یا بی‌واکی آخرین واج پایه، به شکل */-dan/* یا */-tan/* تظاهر می‌یابد. در مقاله حاضر، به‌پیروی از بویی (۲۰۰۷: ۳۲)، اصطلاح واژگونی را به گونه‌هایی محدود می‌کنیم که دگرگونی در شکل تکواژها متأثر از قواعد واجی خودکار نیست. پس وقتی تغییراتی که در شکل تکواژها روی می‌دهند، پیش‌بینی‌پذیر و کاملاً واجی باشند، با پدیده واژگونی مواجه نیستیم.

واژگونی متعلق به اعضای تناوب‌های ناخودکار است. برخلاف سنت صرف زایشی، صورت‌های جمع *[-s]*، *[-z]* و *[-əz]* که در پی همگونی در محیط‌های آوایی مختلف تظاهر می‌یابند، واژگونه‌های یک واژ نیستند. بر این مبنا، تناوب‌های ناخودکار */kon/* و */kar/*، واژگونه‌های ریشه «*کُن*» به شمار می‌روند. اما این تمایز چه نقشی در ترسیم انگاره دستوری صرف توزیعی دارد؟ در مورد تناوب‌های واژواجی ناخودکار و چگونگی تظاهر واژگونه‌ها با یکی از دو فرضیه زیر مواجه‌ایم که در مقابل هم قرار دارند:

(۲). فرضیه‌های انتخاب و درج واژگونه‌ها:

الف. قواعد ترمیمی بر زیرساخت اعمال می‌شوند و تناوب میان واژگونه‌ها را ایجاد می‌کنند.
 ب. واژگونه‌ها مستقلاً در واژگاه ذخیره شده‌اند و برای درج در گره پایانی انتخاب می‌شوند.
 نظریه صرف توزیعی متأخر (صدیقی ۲۰۰۹) با رد نسخه‌های متقدم این نظریه، فرضیه (ب) را به دلایل نظری و تجربی بر فرضیه (الف) ترجیح داده است (و نیز نک: هاوگن ۲۰۱۶، برای بحث درباره حذف قواعد ترمیمی). یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های نظری در انتخاب فرضیه (ب)، تلاش برای حفظ انسجام تحلیل بوده است. بر مبنای فرضیه (ب)، قواعد ترمیمی که آخرین بازمانده گشتارها بودند، از صرف توزیعی کنار گذاشته شدند. حذف این شبه‌گشتارها، صرف توزیعی را در مسیر اصلی دستور زایشی و به‌ویژه برنامه کمینه‌گرا قرار داده است. از این گذشته، کنار گذاشتن قواعد ترمیمی از روند درج واحدهای واژگاهی، سبب کاسته شدن از بار محاسباتی نظام دستوری می‌شود که این خود پیامد خوشایندی برای هر نظریه زبانی محسوب می‌شود. ممکن است چنین بنماید که در مقابل کاهش بار محاسباتی، شمار واحدهای واژگاهی در این انگاره افزایش می‌یابد و در نتیجه، بار حافظه بیشتر می‌شود. این گمان نادرست است، زیرا قواعد ترمیمی واجی اگرچه نام «قاعده» را بر خود حمل می‌کنند، اما از یک‌سو حوزه نفوذشان محدود به چند یا گاهی یک مصداق مشخص است، و از سوی دیگر ماهیت‌شان از نوع قواعد واجی خودکار و طبیعی زبان نیست. اگر - برای مثال - قرار است گویشوران زبان از بر کنند که «فلسفه، مکه، اضافه» هنگام اتصال به یای نسبت، با اعمال یک قاعده ترمیمی، واژه انتهای پایه را حذف می‌کنند و به‌صورت «فلسفی، مکی، اضافی» درمی‌آیند، اما واژه‌های کم‌وبیش مشابه «مکاشفه، غزنه، ریه، حرف اضافه» در روند جذب همان‌وند، به شکل «مکاشفه‌ای، غزنه‌چی / غزنوی، ریوی، حرف اضافه‌ای» تظاهر می‌یابند، چه نیازی است که فرض کنیم در ایجاد این تناوب‌های واژواجی، پای قواعدی پسانحوی ترمیمی در میان است؟ اهل زبان پیوسته واژه‌های جدیدی را به حافظه می‌سپارند یا تعدادی را از آن می‌زدایند. سبک کردن بار محاسباتی نظام زبانی بسیار مهم‌تر از کاهش بار حافظه است و اگر در نظریه‌ای کاستن از بار محاسباتی به بهای افزایش بار حافظه انجام شود، باز هم چنین هزینه‌ای قابل چشم‌پوشی است و در محاسبه کفایت تبیینی نظریه مزبور به شمار نمی‌آید (صدیقی ۲۰۰۹، ۲۰۱۴).

۳ - زمان دستوری فعل

تاکنون با معرفی مفهوم زیر تخصیصی و حذف قواعد ترمیمی کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که چگونه در نظریه صرف توزیعی، واژها و گونه‌هایشان (واژگونه‌ها) پس از پایان نحو و در مسیر سطح آوایی، جوهر آوایی خود را به‌دست می‌آورند. اما پیش از آن که این انگاره را در تحلیل ریشه‌های فعلی فارسی و صورت گذشته آنها به کار ببندیم، نگاهی اجمالی به مطالعات پیشین در باب فعل و پسوند زمان گذشته می‌افکنیم.

۳-۱- پسوند تصریفی گذشته

آثاری که به ساختمان فعل در فارسی پرداخته‌اند، غالباً از چهار یا پنج پسوند گذشته در این زبان یاد می‌کنند (از جمله نک: صادقی ۱۳۵۸، طباطبایی ۱۳۹۵). این وندها در جدول زیر آمده‌اند:

وند	ریشه	صورت گذشته
الف. -id: -ید	خر، پر، ترس، رنج	خرید، پرید، ترسید، رنجید
ب. -d/-t: -د/ت	خور، مان، کش، شکاف	خورد، ماند، کُشت، شکافت
پ. -est: -ست	توان، دان، مان، زی	توانست، دانست، مانست، زیست
ت. -ād: -اد	ایست، فرست، ده، نه	ایستاد، فرستاد، داد، نهاد

طبق این رویکرد، افزون بر چهار پسوند آشکار بالا، وند پنهان گذشته نیز در فارسی وجود دارد که تناوب‌هایی مثل «بین/دید» را پدید می‌آورد. انوشه (۱۳۹۷) ضمن بازنگری در این رهیافت، تنها وند گذشته فارسی را تناوب خودکار «د/ت» می‌داند که در همه فعل‌های فارسی، حتی افعال موسوم به بی‌قاعده، یافت می‌شود. در این تحلیل، ریشه «بین/√» دارای دو واژگونه /bin/ و /di/ است و ریشه «ترس/√» هم گونه‌های /tars/ و /tarsi/ را در واژگاه ذخیره کرده است. وی وندهای مصدری و صفت مفعولی را نیز به تناوب‌های «دن/تن» و «ده/ته» تقلیل می‌دهد و می‌افزاید که در این زبان، وند گذشته «ید» وجود ندارد. به جای آن، اهل زبان به کلی قاعده‌مند با افزودن واج پایانی /i/ به ریشه، واژگونه‌ای می‌سازند که در زمان گذشته یا در ساختار مصدر و اسم و صفت مشتق به کار می‌رود. چون این واج پایانی از جنس واکه است، پسوندهای «د، دن، ده، دار»، برای ساخت صورت‌های صرفی و اشتقاقی به کار می‌روند (مانند: خر/؛ واژگونه‌ها: /xar/ و /xari/؛ نمونه‌ها: خرید، خریدن، خریده، خریدار).

۳-۲- ستاک حال و گذشته

در سنت دستورنویسی فارسی و حتی در پژوهش‌های زبان‌شناختی، ریشه‌های فعلی را به دو گروه ستاک حال و گذشته تقسیم می‌کنند (از جمله: کرم پور و همکاران ۱۳۹۰، کامبوزیا و همکاران ۱۳۹۴، طباطبایی ۱۳۹۵، غلامحسین‌زاده و همکاران ۱۳۹۷، اسلامی ۱۳۹۸، از میان بسیاری دیگر). طباطبایی (۱۳۹۵: ۲۹۷-۲۹۸) که یکی از تفصیلی‌ترین توصیف‌ها را از ستاک حال و گذشته به‌دست داده است، ستاک حال را عنصری می‌داند که از حذف شناسه‌ها و وندهای فعل به‌جای می‌ماند، مانند «نشین» و می‌افزاید که هرگاه از فعل گذشته شناسه‌ها را حذف کنیم، آنچه می‌ماند، ستاک گذشته است، مانند «نشست». باین‌همه، طباطبایی و دیگر آثاری که به ساختمان فعل فارسی پرداخته‌اند، روشن نمی‌کنند که گونه‌ای مثل /neš/ را که در فعل‌های سببی حال و گذشته پدیدار می‌شود (می‌نشام/ می‌نشادم)، چه باید بنامیم؛ یا چگونه است که در فعلی مانند «شدن»، گونه آوایی /šo/ هم در فعل گذشته ظاهر می‌شود (شدم)، هم در امر مضارع مفرد به کار می‌رود (ساکت شو)، و هم در ساختمان برخی از واژه‌های مرکب می‌نشیند (تاشو). وی در ذیل مدخل افعال بی‌قاعده، الگوهای مختلف ستاک حال و

گذشته و استثناهای فراوان آنها را فهرست می‌کند. نسخهٔ موجز این الگوها در جدول زیر جمع‌بندی شده‌اند.

(۴). برخی از الگوهای تغییر در ریشه‌های فعلی:

نمونهٔ نقض	نمونهٔ نقض	ستاک گذشته	ستاک حال
(۲)	(۱)	(گونهٔ ۲)	(گونهٔ ۱)
افراشت - افراز/افراشت	گزار/گزارد	انگاش داشت نگاش گذاشت	انگار، دار، نگار، گذار
بوید - بو/بوید	آرا/آراست	افزو، آزمو، فرمو، سُرُو	افزا، آزما، فرما، سُرَا
فروخت - فروش/فروخت	خیز/خاست	آموخ باخ ساخ ریخ	آموز، باز، ساز، ریز
خاست - خیز/خاست	آگاه/آگاهیدن	خواس کاس جَس رَس	خواه، کاه، جَه، رَه
شکافتن - شکاف/شکافتن	ساب/سابیدن	کوف یاف فریف شتاف	کوب، یاب، فریب، شتاب

نمونه‌های نقض این نکته را یادآوری می‌کنند که همهٔ تغییرات بالا تابع محیط واژگانی/ ساختواژی‌اند. از یک‌سو، نمونه‌های نقض (۱) نشان می‌دهند که هر ریشه‌ای که به واکه یا همخوان مد نظر پایان می‌یابد، الزاماً طبق الگو رفتار نمی‌کند. یعنی، واج پایانی ممکن است به واج دیگری تبدیل شود یا اصلاً دستخوش تغییر نشود. مثلاً در ردیف (الف)، ریشهٔ «گزار» برخلاف الگویی که در «گذار، انگار، دار» مشاهده می‌شود، به‌جای آن که به «گَراشت» تبدیل شود، به شکل «گزارد» درمی‌آید. به‌گفتهٔ دیگر، حتی دو ریشهٔ هم‌آوای «گذار، گزار» در جذب وند گذشته رفتار یکسانی ندارند و ریشهٔ دوم بدون هیچ‌گونه تغییری، وند «د» را می‌پذیرد. از سوی دیگر، نمونه‌های نقض (۲) تصریح می‌کنند که طبق آخرین واج گونه‌ای که در بافت گذشته به کار می‌رود، الزاماً نمی‌توان صورت آوایی ریشه و آخرین واج آن را پیش‌بینی کرد. باز هم در ردیف (الف)، طبق الگوهایی که در «گذاشت، انگاشت، داشت» مشاهده می‌کنیم، نمی‌توانیم ریشهٔ فعل گذشتهٔ «افراشت» را استخراج کنیم و اگر بخواهیم بر مبنای الگوی تناوب /ār/ و /āš/ پیش برویم، به‌جای ریشهٔ «افراز» به صورت نادستوری «*أفرار» می‌رسیم. در مجموع، شواهد بالا تصریح می‌کنند که تناوب‌های صورت‌های آوایی هر فعل از نوع ناخودکارند و مثلاً اهل زبان بر مبنای الگوی «ریز/ ریخت» نمی‌توانند صورت گذشتهٔ «خیز» را که قرابت آوایی بسیاری با «ریز» دارد، پیش‌بینی کنند. اما فارغ از این نکته، آیا گونه‌های (۲) در جدول (۴) را می‌توانیم ستاک گذشته بخوانیم و مهم‌تر از نام‌گذاری این گونه‌ها، آیا بافت دستوری گذشته باعث می‌شود که گونه‌های (۲) تظاهر یابند و مثلاً «ساز» به «ساخت» و «آزما» به «آزمود» تبدیل شود؟ در بخش بعدی استدلال می‌کنیم که پاسخ این پرسش‌ها منفی است.

۴ - زیر تخصیصی در واژگونه‌ها

در این بخش به کمک پدیده واژگونه‌گی و با تکیه بر مفهوم زیر تخصیصی، در اصطلاحات ستاک حال و گذشته بازنگری می‌کنیم و سپس به تبیین نقش واج‌شناسی در تظاهر واژگونه‌های ریشه‌ها می‌پردازیم.

۴-۱- حذف مفهوم ستاک حال و گذشته

در نظریه صرف توزیعی، مفهوم ریشه با تعبیر سنتی این اصطلاح متفاوت است. در این انگاره، ریشه مفهومی انتزاعی است، و نه واژه یا تکواژی عینی. برای مثال، «ساختن» مفهومی انتزاعی در ذهن اهل زبان است که در واژه‌های متعددی مثل «می‌سازد، ساخت‌وساز، بساز، سازش، ساختار، سازگار، سازمان، ساختمان» تبلور می‌یابد. این معنی مشترک همان ریشه یا مفهوم انتزاعی «ساختن» است که گفتیم طبق قرارداد، آن را با نماد «ساز√» نمایش می‌دهیم. ریشه‌ها مقوله دستوری ندارند و در طبقاتی چون اسم و صفت و فعل نمی‌گنجند، بلکه نحو مقوله هر ریشه را تعیین می‌کند. مثلاً، ریشه «خواب√» پیش از آن که به نحو راه یابد، مقوله‌ای ندارد. در حوزه نحو این ریشه انتزاعی با یکی از هسته‌های مقوله ساز v یا n یا a ادغام می‌شود و مقوله فعلی (مانند: بچه را خواباندم)، اسمی (مانند: بچه را در خواب دیدم) یا صفتی (مانند: بچه خواب است) می‌یابد. در چنین رویکردی، ریشه‌ها واژگونه اصلی و فرعی ندارند، بلکه آنها را می‌توانیم عام/ خاص یا آزاد/ مقید بدانیم. از میان واژگونه‌های ریشه «پنج√» که پیشتر معرفی کردیم، /panj/ گونه عام است و /pānz/ و /pān/ گونه‌های خاص محسوب می‌شوند. اما موضوع اصلی مان واژگونه‌های ریشه‌هایی است که چون در محیط فعلی نیز به کار می‌روند، به تسامح آنها را ریشه‌های فعلی می‌نامیم. برخی از ریشه‌های فعلی صرفاً یک گونه آوایی دارند و در هر محیطی همان یک گونه تظاهر می‌یابد (مانند: کُش√، خوان√، کن√). این ریشه‌ها چالشی برای توصیف‌های سنتی ایجاد نمی‌کنند. در مقابل، اغلب ریشه‌های فعلی دو واژگونه دارند که در توزیع تکمیلی‌اند و در محیط‌های مختلف، یکی از آن دو آشکار می‌شود. بیشتر ریشه‌های فعلی جدول (۴) از آن شمارند. سرانجام، تعداد کمی از ریشه‌ها بیش از دو واژگونه دارند (مانند: باش√، نشین√، شکن√، رو√، ده√). بحث‌مان را با ریشه‌های «ساز√، بین√» که دو واژگونه دارند، آغاز می‌کنیم. در نمونه‌های زیر واژگونه‌ها را در «بافت غیرفعلی» آورده‌ایم:

(۵). واژگونه‌های «ساز√»:

- الف. sāx ← ساخت پل - پیش‌ساخته - ساختمان - ساختن - ساختواژه - ساختار
ب. sāz ← سازه پل - سازندگی - سازمان - سازش - واژه‌سازی - سازگار
(۶). واژگونه‌های «بین√»:

- الف. di ← دید ندارم - دیدوبازدید - نادیدنی - دیدن - دیدار - دیده
ب. bin ← بینش ندارم - بین‌وبگو - دوربین - بینا - خودبینی - بیننده

طبق شواهد بالا، واژگونه‌های ریشه‌های یادشده، در واژه‌های مشتق و مرکب متعددی تظاهر می‌یابند و عامل درج واژگونه خاص، نه زمان گذشته، بلکه مجاورت با وندی است که با همخوان انسدادی دندانی، یعنی واج شامل [D]، آغاز می‌شود. این همخوان در

ریشه «ساز√»، واج /t/، و در ریشه «بین√» واج /d/ است. باید توجه کنیم که در هیچ‌کدام از این نمونه‌ها، از جمله در «سازمان، ساختمان»، زمان حال یا گذشته وجود ندارد و نمی‌توانیم ساختواژه این کلمات را متشکل از ستاک حال یا گذشته بدانیم. تقریباً همه ریشه‌هایی که دو واژگونه دارند، از این الگو پیروی می‌کنند و فارغ از زمان دستوری، در کنار وندی که با [D] آغاز شود، واژگونه خاص خود را درج می‌کنند و در دیگر محیط‌ها، واژگونه عام‌شان را به کار می‌گیرند. پرسامدترین وندهایی که در فارسی با همخوان یادشده آغاز می‌شوند، کدام‌اند؟ در بخش‌های گذشته به این پرسش به‌تلیوح پاسخ داده‌ایم: وند گذشته (D-)، وند مصدری (Dan-)، وند صفت مفعولی (De-)، وند اسم‌ساز (D-) که با وند گذشته هم‌آواست، و وند اسم‌ساز (Dār-) بر این مبنا، شرایط زیر را می‌توانیم برای واژگونه‌های چنین ریشه‌هایی تعریف کنیم (نماد «√R» به‌منزله ریشه است و «r1, r2» بر واژگونه‌ها دلالت می‌کنند):

(۷). واژگونه‌ها و گره‌های هدف «√R»:

واژگونه‌ها		گره‌های هدف	
آوا	مشخصه‌ها	(درج)	نمونه
الف. r2	[√R, +D]	←	—: +د/ت؛ د/ن-تن؛ ده/ته؛ دار/تار
ب. r1	[√R]	←	دیگر بافت‌های زبانی

بازنمایی بالا بر پایه ویژگی زیر تخصیصی، تصریح می‌کند که در میان ریشه‌های دارای دو واژگونه، گونه «r2» در مجاورت وندهایی می‌نشیند که با همخوان دندانی /d/ یا /t/ آغاز می‌شوند و واژگونه نخست که عام‌تر است، در دیگر محیط‌های زبانی آشکار می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که در چنین نمونه‌هایی، محیط آوایی شرایط حضور واژگونه‌ها را تعیین می‌کند. نکته مهم این‌که چون صورت آوایی خود واژگونه‌ها پیش‌بینی‌پذیر نیست و از ریشه‌ای به ریشه دیگر فرق می‌کند، این تناوب‌ها ناخودکارند؛ چنان‌که «ریز» دارای واژگونه «ریخ» است، اما «خیز» در کنار /t/ به‌صورت «خاس» تظاهر می‌یابد. آیا می‌توانیم واژگونه‌های خاص و عام را به ترتیب ستاک گذشته و حال بنامیم؟ اگر مسئله فقط نام‌گذاری است، شاید بتوان به این پرسش پاسخ مثبت داد؛ هرچند با توجه به این‌که واژگونه‌های یادشده به‌جز محیط فعلی، در مجموعه متنوعی از ساخت‌های «بی‌زمان» نیز به کار می‌روند، اطلاق ستاک گذشته و حال به این واژگونه‌ها منطق روشنی ندارد. اما گذشته از این نکته، دیگر شواهد زبانی تصریح می‌کنند که فارسی فاقد صورت‌هایی به نام ستاک گذشته و حال است. در ادامه به این شواهد اشاره می‌کنیم.

الف - فعل‌های سببی: سببی‌های ساختواژی در فارسی با الحاق پسوند «ان» به ریشه ساخته می‌شوند. مثلاً، ریشه‌های «شناس√، سوز√» را در جدول زیر ملاحظه کنید:

(۸). مقایسه واژگونه‌ها در ساخت‌های سببی و غیرسببی:

ریشه	واژگونه‌ها	فعل غیرسببی	فعل سببی
------	------------	-------------	----------

واژگانی	(۱)	(۲)	حال	گذشته	حال	گذشته
الف. شناس√	← شناس - شناخ		می‌شناسم	می‌شناختم	می‌شناسانم	می‌شناخاندم
ب. سوز√	← سوز - سوخ		می‌سوزم	می‌سوختم	می‌سوزانم	می‌سوزاندم

ساخت سببی گذشته ضمن تأیید جدول (۷)، نشان می‌دهد که سازه‌ای به نام ستاک گذشته وجود ندارد و اگر به گفته طباطبایی (۱۳۹۵)، «شناخت، سوخت» ستاک گذشته «شناس، سوز» باشند، فعل گذشته سببی این ریشه‌ها باید به شکل «*می‌شناخاندم، *می‌سوزاندم» تظاهر می‌یافتند. از آنجاکه در افعال سببی، ریشه در مجاورت وند /-ān/ - و نه در کنار /d/ یا /t/ - حضور می‌یابد، ناگزیر واژگونه عام برای درج انتخاب می‌شود. همچنین، با توجه به واگذاری آخرین واج وند سببی (یعنی: /n/ در /-ān/، از میان تناوب «د/ت»، وند گذشته «د» برای ساخت فعل گذشته نمود می‌یابد. پس، «شناس√» دو واژگونه «شناس/شناخ» دارد که دومی در کنار وندی می‌نشیند که دارای همخوان آغازین /t/ است و اولی در هر جای دیگر و از جمله در فعل سببی می‌آید.

ب - واژگونه‌های سه‌گانه: تاکنون به ریشه‌هایی پرداخته‌ایم که دو واژگونه دارند. اما برخی از ریشه‌ها از سه واژگونه در محیط‌های فعلی و غیرفعلی مختلف استفاده می‌کنند؛ از جمله «شکن√» با سه واژگونه «شکن» (šekan)، «شکس» (šekas)، و «شک» (šek) تظاهر می‌یابد. در تعیین گره‌های هدف، نباید از یاد ببریم که این واژگونه‌ها، به جز فعل (مثلاً: می‌شکند)، در ساخت اسم (مثلاً: شکست دشمن) و صفت (مثلاً: ظرف شکننده/ نشکن) هم به کار می‌روند. بررسی داده‌های زبانی نشان می‌دهد که واژگونه‌های «شکن√» تابع مشخصه‌های صوری زیرند و زمان دستوری حال یا گذشته نقشی در این میان ندارد:

(۹). واژگونه‌ها و گره‌های هدف «شکن√»:

واژگونه‌ها		گره‌های هدف	
آوا	مشخصه‌ها	نوشته	نمونه
الف. šekas	[√šekan, +t]	← شکس	می‌شکستم، شکستن، شکسته، شکست
ب. šek	[√šekan, +Caus]	← شک	می‌شکانم، می‌شکاندم
پ. šekan	[√šekan]	← شکن	می‌شکنم، شکننده، چین‌وشکن، نشکن

مشخصه مشترک این سه گونه، [√šekan] است. «شکس» علاوه بر آن، دارای [+t] نیز هست؛ یعنی «شکس» در کنار وندی می‌نشیند که با همخوان دندانی /t/ آغاز شود. این عنصر می‌تواند وند گذشته «ت»، وند اسم‌ساز «ت»، وند مصدری «تن» یا وند اسم مفعول «ته» باشد. «شک» صرفاً در گره مجاور وند سببی درج می‌شود و محیط آوایی تعیین‌کننده جایگاه آن نیست. اگر صرفاً مجاورت با صورت آوایی /-ān/ - فارغ از محتوای دستوری‌اش - در تظاهر واژگونه «شک» مؤثر بود، به جای واژه «صف‌شکنان» در مصرع «که به مژگان شکند قلب همه صف‌شکنان» باید واژه «*صف‌شکان» تظاهر می‌یافت. وانگهی، چون زمان گذشته در تعیین واژگونه نقشی ندارد، صورت سببی این فعل در زمان حال و گذشته، «می‌شکانم، می‌شکاندم» است؛ در غیر این صورت، گذشته سببی به شکل «*می‌شکساندم» تظاهر می‌یافت. سرانجام، گونه «شکن» که عام‌تر از دو

گونه دیگر است، به پیروی از شرط دگر جای در بافت‌هایی می‌نشینند که صورت‌های دیگر مجاز به درج نباشند. اصطلاح ستاک حال و گذشته اولاً از عهده توصیف واژگونه «شک» بر نمی‌آید و ثانیاً نمی‌تواند توضیح دهد که در محیط‌های غیر فعلی، کدام گونه‌ها اجازه درج می‌یابند. افزون بر «شکن/» ریشه «نشین/» نیز وضع مشابهی دارد.

پ - واژگونه‌های «شدن»: واژگونه‌های «شدن» یا در واقع ریشه «شو/» ویژگی‌های قابل توجهی دارند که در میان دیگر ریشه‌های واژگانی فارسی نادر است. این ریشه دارای دو واژگونه /šav/ و /šo/ و یک گونه آزاد یک‌سویه /š/ است که در گفتار و نوشتار غیررسمی به کار می‌رود (می‌شه، بشه). یک‌سویه بودن گونه آزاد یادشده بدین معناست که در هر جایگاهی که /š/ بیاید، /šav/ نیز مجوز حضور می‌یابد، اما /š/ محدودیت‌هایی دارد و در برخی از موارد نمی‌تواند جانشین گونه /šav/ شود (اکسیدشونده/ *اکسیدشدن). برخی از مهم‌ترین کاربردهای واژگونه‌های این ریشه را در جدول زیر ملاحظه می‌کنید:

(۱۰). واژگونه‌های ریشه «شو/»:

نمونه	واژگونه	ساخت
šo-dan/ šo-d-i/ šo-de	šo	الف. مصدر/ گذشته/ اسم مفعول ←
be-šo/ sāket šo	šo	ب. امر مفرد ←
guši-ye tā-šo	šo	پ. واژه مرکب (۱) ←
mi-šav-i/ be-šav-i/ be-šav-id	šav	ت. حال اخباری/ التزامی/ امر جمع ←
mušak-e hedāyat-šav-ande	šav	ث. واژه مرکب (۲) ←

واژگونه /šav/ در ساخت‌هایی مثل حال اخباری و التزامی (می‌شود، بشود)، امر دوم شخص جمع (بشوید) و برخی از واژه‌های مشتق مرکب (هدایت‌شونده) می‌نشینند. واژگونه /šo/ در محیط‌هایی مانند مصدر (شدن)، فعل ماضی (شد) و اسم مفعول (شده) آشکار می‌شود. اما پدیده‌ای بسیار نادر این که فعل امر دوم شخص مفرد (بشو، دور شو) از همان واژگونه‌ای استفاده می‌کند که در ساخت مصدر و فعل ماضی و اسم مفعول به کار می‌رود. برخی از مرکب‌های فعلی نیز از همین واژگونه ساخته می‌شوند (بازشو، تاشو). در ریشه «شو/» با هم‌تصریفی مشخصه‌های نامشترک^۱ مواجه‌ایم (برای پدیده مشابه در زبان آمهریک، نک: کرامر ۲۰۱۶: ۹۷). در اینجا یک واژگونه واحد، یعنی /šo/، در گره‌هایی درج می‌شود که هیچ مشخصه مشترکی ندارند. واحدهای واژگانی جدول زیر را ملاحظه کنید:

(۱۱). واژگونه‌ها و گره‌های هدف «شو/» (۱):

گره‌های هدف

واژگونه‌ها

آوا	مشخصه‌ها	(درج)	نوشتار	نمونه
الف. šo	[√šo, +d]	←	شـ	شدن، شد، شده
ب. šo	[√šo, -#]	←	شو-	بشو، تاشو
پ. šav	[√šo]	←	شو-	بشوی، بشوید، اکسیدشونده

در این جدول، واژگونه /šav/ تابع شرط دگر جای است، اما گونه آوایی /šo/ در دو محیط مختلف تظاهر می‌یابد: یکی در مجاورت وندی که با همخوان دندانی /d/ آغاز شود و دیگری در مرز واژه.^(۴) آیا می‌توانیم مشخصه‌های بالا را به پیروی از اصل زیرتخصصی به گونه‌ای تدوین کنیم که ناگزیر نباشیم واژ /šo/ را دو بار در واژگاه ذخیره کنیم؟ در نظریه صرف توزیعی از نمادی به نام نقیض (¬) استفاده می‌کنند تا نشان دهند که یک واحد واژگانی در چه محیطی نمی‌تواند حضور یابد. مثلاً، صدیقی (۲۰۰۹: ۴۹) با بهره گرفتن از نماد مذکور، یادآور می‌شود که واژ «thrash» دارای مشخصه [¬Past] است؛ بدین معنا که این واحد واژگانی مجاز نیست تا در بافت دستوری گذشته درج شود. این ابزار می‌تواند به بازنگری در مشخصه‌های جدول (۱۱) کمک کند؛ به این صورت که گونه /šo/ را بی‌نشان و تابع شرط دگر جای تلقی کنیم و واژگونه /šav/ را واحدی بدانیم که در مجاورت همخوان /d/ یا در مرز واژه درج نمی‌شود. طبق این بازنگری، واژگونه /šo/ صرفاً یک‌بار در واژگاه ذخیره می‌شود و می‌تواند در محیط‌هایی آشکار شود که /šav/ اجازه درج مؤخر نمی‌یابد:

(۱۲). واژگونه‌ها و گره‌های هدف «شول» (۲):

آوا	مشخصه‌ها	(درج)	نوشتار	نمونه	گره‌های هدف
الف. šo	[√šo]	←	شـ / شو-	شدن، شد، شده، بشو، تاشو	
ب. šav	[√šo, ¬+d, ¬#]	←	شو-	بشوی، بشوید، اکسیدشونده	

به هر روی، اگر صورت «شد» و واژگونه /šo/ را ستاک گذشته بدانیم، نمی‌توانیم توضیح دهیم که چرا همین گونه آوایی در ساخت امر دوم شخص مفرد که دارای زمان دستوری حال است، به کار می‌رود. مشخصه‌های (۱۲) که بر توزیع واژگونه‌های ریشه «شول» نظارت می‌کنند، نشان می‌دهند که زمان دستوری در این زمینه نقشی ندارد.^(۵) در مجموع، بررسی ریشه‌های فعلی نشان می‌دهد که زمان دستوری حال یا گذشته انتخاب و توزیع واژگونه‌ها را برعهده ندارد و حتی در برخی از موارد، بیش از یک واژگونه در زمان دستوری حال آشکار می‌شود. مثلاً، ریشه «دهل» (مصدر: دادن) در زمان مضارع از دو واژگونه /de/ (بده) و /dah/ (بدهید) استفاده می‌کند و این دو واژگونه را در کنار واژگونه /dā/ در ساخت‌های غیرفعلی هم به کار می‌برد (پول‌بده، حالت‌دهنده، دل‌داده). این یافته‌ها نتیجه زیر را تأیید می‌کنند:

(۱۳). افسانه ستاک حال و گذشته:

در فارسی مفهومی به نام ستاک حال و گذشته وجود ندارد. ریشه‌ها دارای واژگونه‌هایی‌اند که در توزیع

تکمیلی قرار دارند و هریک طبق مشخصه‌هایی، در محیط مناسب خود ظهور می‌یابد.

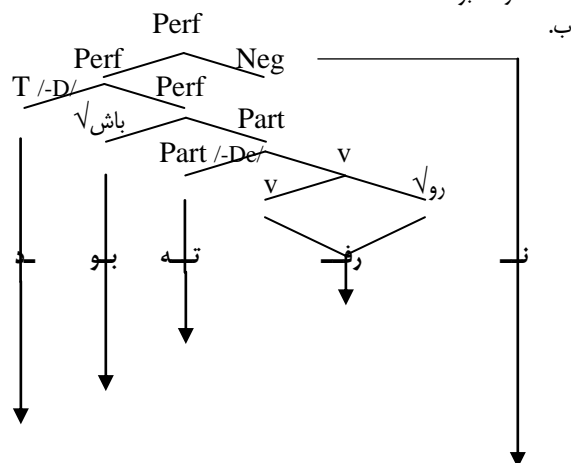
۴ - ۲ - پرسش‌ها و پیامدها

اغلب ریشه‌های مورد بحث که دو واژگونه دارند، واژگونه خاص (نشان‌دار یا وابسته) را در کنار وندهای دندان‌ی درج می‌کنند و واژگونه عام (بی‌نشان یا آزاد) را در دیگر بافت‌ها به کار می‌گیرند. آیا در میان حدود سیصد ریشه فعلی و کم‌وبیش ۴۵۰۰ ساخت تصریفی و اشتقاقی، نمونه نقضی برای ریشه‌های دوواژگونه‌ای یافت می‌شود و آیا مثلاً، «گیردار» (به معنای: دارای مانع) ناقض تحلیل پیش گفته است؟ هرچند اندک نمونه‌هایی در نقض جدول (۷) وجود دارد، اما «گیردار» و دیگر واژه‌های مشابه (مانند: انباردار، زیرنویس‌دار) طبق قاعده ساخته شده‌اند. «گیر^۱» دارای دو واژگونه «گیر» (gir) و «گرف» (geref) است که دومی از مجموعه مشخصه‌های [+D, +Gir] تبعیت می‌کند. در این مجموعه، منظور از [+D]، مرز وندی است که با واج انسدادی دندان‌ی آغاز شود، درحالی که «دار» در «گیردار» ریشه واژگانی است و نه پسوند. این ریشه در کنار وند اسم ساز /-Dār/ از واژگونه خاص خود استفاده می‌کند و به شکل «گرفتار» درمی‌آید. باین همه، چند نمونه نقض برای جدول (۷) یافت می‌شود که «آزمون، افزون، بازنمون» از آن شمارند. طبق این جدول انتظار می‌رفت که ریشه‌های این واژه‌ها در مجاورت /n/، واژگونه عام خود را درج کنند و به شکل «*آزمان، *افزان، *بازنمان» در آیند. ممکن است پیشنهاد شود که واج خیشومی /n/ هم مثل /d/ و /t/ دندان‌ی است و از این رو، مشخصه [+D] در جدول (۷) را می‌توان چنان بسط داد که همخوان /n/ را هم شامل شود. این پیشنهاد اگرچه مشکل سه استثنای بالا را حل می‌کند، اما مشکل تازه‌ای پدید می‌آورد. چنان که می‌دانیم، در مجاورت پسوند «ساک» که با همخوان /n/ آغاز می‌شود، واژگونه‌های عام درج می‌شوند (مانند: سوزناک/ *سوخناک؛ ترسناک/ *ترسیناک؛ تابناک/ *تابیناک). پس بهتر است همان چند نمونه نقض را بپذیریم تا گرفتار این نمونه‌های نادستوری تازه نشویم. به هرروی، از این چند استثنای اندک که بگذریم، بررسی ریشه‌هایی که دو یا چند واژگونه دارند و آنها را در بافت‌های غیرفعلی نیز به کار می‌برند، نشان می‌دهد که نام‌گذاری واژگونه‌ها به ستاک حال و گذشته نه تنها منطق روشنی ندارد، بلکه در توضیح برخی از صورت‌های فعلی هم دچار مشکل می‌شود. نکته جالب این که به نظر می‌رسد حتی به لحاظ نظری نیز به اصطلاح «ستاک» نیازی نداریم و برخی از زبان‌شناسان با توجه به اختلاف آرای اهل فن در تعریف ستاک، این مفهوم را یکسره کنار می‌گذارند و در توصیف ساخت‌های صرفی به همان اصطلاحات ریشه و پایه بسنده می‌کنند (از جمله نک: پلاگ ۲۰۰۳: ۱۱). تحلیل حاضر ممکن است با این پرسش مواجه شود که از یک سو انتخاب میان تناوب «د/ت» (و دیگر وندهای مشابه، مثل: دن/تن) وابسته به مشخصه واکداری در آخرین واج پایه است. از سوی دیگر، انتخاب واژگونه خاص یا عام در ریشه‌های مورد بحث تابع

واج آغازین پسونند است. آیا این وابستگی دوسویه به دور باطل نمی‌انجامد؟ پاسخ این است که در وند گذشته، پیش‌فرض [D] در اشتقاق حضور دارد. این واج همه مشخصه‌های /d/ و /t/ و از جمله جایگاه تولید دندانی را دارد و فقط واکداری آن تعیین نشده است. این حضور کفایت می‌کند که در ریشه‌هایی همچون «ساز√، آزم√» واژگونه‌های خاص‌تر «ساخت آزمو» از واژگاه انتخاب و درج شوند. وقتی این گونه‌ها در گره‌های هدف درج شوند، تأثیر خود را بر هسته زمان برجای می‌گذارند. بدین ترتیب که «ساخت» موجب می‌شود که یک قاعده واجی همگونی بر [D] عمل کند و آن را به شکل /t/ درآورد. واژگونه «آزمو» نیز قاعده مشابهی را فعال می‌کند تا واج شامل با صورت آوایی /d/ آشکار شود. براین اساس، بازنمایی خطی جمله زیر را ملاحظه کنید:

(۱۴) الف. او از مدرسه نرفته بود. ب. $[[[[[TP] NegP] TP] PerfP] PartP] vP] از مدرسه [vP] (او) [(v + \sqrt{رو})] [ن + \sqrt{رو} + v + ته + باش + T]]$.

بخش فعلی «نرفته بود»، از رهگذر انضمام هسته، به ترتیب زیر، حاصل می‌آید:



در جزء فعلی اشتقاق چه فرایندهایی روی می‌دهد؟ در این بخش، ریشه «رو√» با جذب هسته‌های نقش‌نمای v و Part، تا هسته نمود کامل، یعنی «باش√»، بالا می‌رود (برای حرکت فعل در فارسی، نک: درزی و انوشه ۱۳۸۹). حرکت $[Part + v + \sqrt{رو}]$ به «باش√» که از رهگذر انضمام صورت می‌گیرد، پایان بخش حوزه نحو خواهد بود. پس از نقطه بازنمون، دو هسته T و Neg باید از طریق ادغام صرفی فروسو، یا همان تنزل، به مجموعه‌ای که در ذیل «باش√» تشکیل شده است، ملحق شوند. هسته T به سمت چپ این مجموعه می‌پیوندد و هسته Neg در سمت راست آن می‌نشیند. به همین دلیل، حرکت گره Neg نوعی جابه‌جایی موضعی هم به‌شمار می‌رود. چون در این جمله شناسه آشکار حضور ندارد، نیاز به اعمال شکافت بر هسته T نیست و ریشه واژگانی «رو√» نیز

فقط با گره *v* همجوشی می‌کند. در بازنمایی (۱۵) این مراحل ترسیم شده‌اند. در این بازنمایی گره‌های *T* و *Neg* از طریق تنزل به هسته *Perf* متصل شده‌اند و همان لایه را بازتولید کرده‌اند. درج واحدهای واژگانی «رف -ته، بو، د» تابع مشخصه‌هایی است که پیشتر درباره آنها بحث کرده‌ایم. اما چون پیشوند نفی فعل از نوع تناوب‌های خودکار و پیش‌بینی‌پذیر است، یک گونه زیرساختی برای آن قائل می‌شویم که طبق مشخصه‌های صوری جدول (۱) به یکی از سه گونه آوایی */ni-/* یا */ne-/* یا */na-/* تبدیل می‌شود. مشخصه‌های گره هدف در جایگاه درج عنصر نفی، گونه زیرساختی را ناگزیر می‌کند که در سطح آوایی به صورت */na-/* ظاهر یابد. در گره *[v-]*، واژگونه «رف» برپایه واژگونه‌های جدول زیر در رقابت برنده می‌شود:

(۱۶). واژگونه‌ها و گره‌های هدف «*v*»:

واژگونه‌ها		گره‌های هدف	
آوا	مشخصه‌ها	(درج)	نوشته
الف. raf	$[\sqrt{Ro}, +D]$	←	رفتن، رفت، رفته، رفتار
ب. ro	$[\sqrt{Ro}, \#]$	←	برو، پیاده‌رو، خودرویش، خودروسازان
پ. rav	$[\sqrt{Ro}]$	←	بروید، پیاده‌روی، روش، روان، تندروی

واژگونه «رف» (*raf*) در کنار وندی می‌نشیند که با واژواج *{D}* آغاز شود. هسته *Part* چنین وندی دارد؛ لذا، سطح آوایی برای پیروزی «رف» بر دو رقیب خود مهیاست. افزون بر این، با توجه به بی‌واک بودن آخرین همخوان «رف»، در سطح آوایی قاعده واجی همگونی بر پسوند */-De/* اعمال می‌شود و بدین ترتیب، پسوند اسم مفعول به شکل «-ته» (*-te*) ظاهر می‌یابد. این ساختار به روشنی نشان می‌دهد که چرا وند صفت مفعولی متشکل از دو جزء «د/ت + ه» نیست و عنصر زمان نمی‌تواند با جهش از روی فعل کمکی، خود را به فعل اصلی برساند. در ساخت‌های حال و گذشته کامل، وند زمان گذشته فقط بر روی فعل کمکی بازتاب می‌یابد و فعل اصلی میزبان وند نمود کامل (موسوم به وند «*-en*») است. در ذیل گره نمود کامل، هسته «*باش*» که در مجاورت وند گذشته - با صورت پیش‌فرض */-D/* - قرار گرفته است، به واژگونه «بو» (*bu*) اجازه درج می‌دهد. نهایتاً، آخرین واج «بو» که واگذار است، قاعده واجی همگونی را فعال می‌کند و باعث می‌شود که وند گذشته با چهره آوایی */-d/* نمود یابد (برای فرایند پسانحوی تنزل، نک: امبیک ۲۰۱۵؛ برای جایگاه فرافکن نفی در فارسی، نک: طالقانی ۲۰۰۸، انوشه ۱۳۹۶).

۵ - نتیجه

در مقاله حاضر تحولات آوایی در ریشه‌های واژگانی را به تغییرات واجی و واژواجی تقسیم کردیم. تغییرات واجی که پیش‌بینی‌پذیرند، تناوب‌های خودکار را پدید می‌آورند، اما تغییرات واژواجی پیش‌بینی‌ناپذیر، به تولید تناوب‌های ناخودکار می‌انجامند. در این میان، اصطلاح واژگونگی را به اعضای تناوب‌های ناخودکار محدود کردیم و ضمن کنار گذاشتن قواعد ترمیمی از انگاره دستوری، یادآور شدیم که واژگونه‌های هر ریشه واژگانی

مستقلاً در واژگاہ ذخیر می‌شوند و با توجه به مشخصه‌های صوری‌شان، امکان درج در گره‌های هدف را می‌یابند. طبق این رویکرد، ریشه‌هایی که در بافت‌های فعلی و غیرفعلی به‌کار می‌روند، یک، دو یا چند واژگونه دارند (به‌ترتیب مثل: خور، ساز، شکن) و انتخاب و درج هر گونه در بافت زبانی، تابع مشخصه‌های صوری، و نه زمان دستوری، است. این تحلیل به حذف اصطلاحات ستاک حال و گذشته از نظریه انجامیده است؛ اصطلاحاتی که حتی به‌لحاظ نظری نیز غیرضروری می‌نمایند.

پی‌نوشت‌ها

۱. معادل فارسی «زیرتخصصی» با توجه به پیوند این اصطلاح با مفهوم «زیرمجموعه» انتخاب شده است. به‌بیان روشن‌تر، اصطلاح «زیرتخصصی» به‌معنای «تخصص مشخصه‌ها به‌تبعیت از اصل زیرمجموعه» است.
۲. ماهیت «واژگاہ» که در برابر اصطلاح «Vocabulary» انتخاب شده، با مفهوم «واژگان» (lexicon) در سنت دستور زایشی متفاوت است و به‌همین دلیل، از آوردن معادل «واژگان» برای اصطلاح یادشده خودداری کرده‌ایم. واژگاہ فهرستی از «واژ»های زبان است؛ یعنی عناصر واژگانی عینی که جوهر آوایی دارند.
۳. برابر نهاد اصطلاح «allomorph» هم از نظر لغوی، هم به‌لحاظ مفهومی «واژگونه» است و نه «تکواژگونه». واژگونه‌ها صورت‌های آوایی یک تکواژند و وقتی سخن از نمودهای آوایی تکواژ به‌میان می‌آید، با «گونه‌های واژ» یا همان «واژگونه‌ها» سروکار داریم؛ باید توجه کرد که واژه انگلیسی این اصطلاح هم «allomorpheme» نیست. به‌همین دلیل، در مقاله حاضر، به‌جای «تکواژگونه»، از اصطلاح «واژگونه» استفاده کرده‌ایم.
۴. جدول بالا نشان می‌دهد که دو واژگونه (۱۱ - ب و پ) هم‌نویسه‌اند. واکه /o/ در واژگونه /šo/ وقتی در میان کلمه می‌آید، با نشانه ضمه (ُ) نمایش داده می‌شود، مثل «دور شد». اما همین واکه هنگامی که در انتهای واژه می‌نشیند، مانند همخوان /v/، به‌شکل «و» تظاهر می‌یابد. به‌همین دلیل، در دو ساخت «دور شو، دور شوید»، ریشه «شو□□» با دو واژگونه مختلف که دست بر قضا هم‌نویسه شده‌اند، به‌کار رفته است.
۵. به‌جای مشخصه‌های جدول (۱۲)، ممکن است ادعا شود که گونه /šav/ در کنار واکه و /šo/ در دیگر جایگاه‌ها می‌آید. اما این فرض نمی‌تواند توضیح دهد که چرا در جمله‌ای مثل «گوشی تاشویی خریدم» که ریشه «شو□□» در کنار واکه /i/ قرار گرفته، واژگونه /šo/ اجازه درج یافته است و در مقابل، در فعل «بشوید» (be-šav-id) همین پدیده رخ نداده و به‌جای گونه /šav/، صورت /šo/ آشکار نشده است.

منابع

- اسلامی، محرم (۱۳۹۸). ساختمان صرفی فعل در زمان‌های کامل، پژوهش‌های زبان‌شناسی، د ۱۱، ش ۱ (۲۰): ۱-۱۴.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی ۱، تهران، مؤسسه انتشارات فاطمی.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۴). فرافکن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب، برپایه نظریه صرف توزیعی، جستارهای زبانی، د ۶، ش ۵ (۲۶): ۴۹-۷۲.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۶). جایگاه فرافکن نفی و مجوزدهی به هیچ‌واژه‌ها در فارسی، برپایه نظریه صرف توزیعی، پژوهش‌های زبانی، س ۸، ش ۱: ۱-۲۰.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۷). بازنگری در تصریف زبان گذشته در زبان فارسی، برپایه نظریه صرف توزیعی، جستارهای زبانی، د ۹، ش ۱ (۴۳): ۵۷-۸۰.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). حرکت فعل اصلی در زبان فارسی، رویکردی کمینه‌گرا، فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهشی، ۲ (۳): ۲۱-۵۵.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۸). دستور، سال دوم فرهنگ و ادب، تهران، انتشارات آموزش و پرورش.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵). فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- غلامحسین‌زاده، غلامحسین، میسا جبر، نجمه دری، و زهرا عباسی (۱۳۹۷). ساخت واژه فعل در زبان فارسی، پژوهش‌های ادبی، د ۱۵، ش ۵۹: ۶۳-۸۶.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز برپایه زبان‌شناسی جدید، تهران، انتشارات سخن.
- کردزغفرانلو کامبوزیا، عالیہ، فرزانه تاج‌آبادی، مصطفی عاصی، فردوس آقاگل‌زاده (۱۳۹۴). بررسی واژ - واجی ستاک گذشته در زبان فارسی، جستارهای زبانی، ۴ (۲۵)، ۲۰۱-۲۲۸.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۱). دستور زبان فارسی [چاپ اول]. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- Alexiadou, A., 2016. Building words. In: D. Siddiqi and H. Harley (Eds). *Morphological Metatheory* (223-236). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Anushe, M. 2015. Aspect and Tense Projections in the Complex Agentive Adjectives: A Distributed Morphology Approach. *Language Related Research*, Volume 6, issue 5 (26). P. 49-72. [In Persian].
- . 2017. The Position of NegP and Licensing N-words in Persian: A Distributed Morphology Approach. *Language Research*. Volume 8, issue 1. P. 1-20. [In Persian].
- . 2018. "A Revision of Persian Past Tense Inflection a Distributed Morphology Approach", *Language Related Research*, volume 9, issue 1. P. 57-80. [In Persian].
- Anvari, H. & H.A. Givi (1988). Persian Grammar 1. Tehran: Fatemi [In Persian].
- Blevins, J.P., 2016. *Word and Paradigm Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Bobaljik, J., 2011. Distributed Morphology. Ms, University of Connecticut.
- Booij, G. 2007. *The Grammar of Words: An Introduction to Linguistic Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Chomsky, N. 1995. *The Minimalist program*. Cambridge MA: MIT Press.
- Darzi, A., & Anoushe, M. 2010. Main verb movement in Farsi. *Zabanpazhuhi*, volume 2, issue 3. P. 21-55. [In Persian].
- Deal, A.R. and Wolf, M. 2017. Outward-sensitive Phonologically-Conditioned Allomorphy. In: V. Gribanova and S.S. Shih (Eds). *The morphosyntax-phonology connection: locality and directionality at the interface* (29-60). Oxford: Oxford University Press.
- Embick, D. 2015. *The Morpheme*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Embick, D. and Halle, M. 2005. On the Status of Stems in Morphological Theory. In: T. Geerts, I. Ginneken and H. Jacobs (Eds). *Romance Languages and Linguistic Theory 2003* (37-62). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Embick, D. and Noyer, R. 2001. Movement Operations after Syntax. *Linguistic Inquiry*, 32 (4): 555-595.
- Embick, D. and Noyer, R. 2007. Distributed Morphology and the syntax/morphology interface. In: G. Ramchand and C. Reiss (Eds). *The Oxford Handbook of Linguistic Interfaces* (289-324). Oxford: Oxford University Press.
- Eslami, M. 2019. Morphological Structure of Persian Verb in Perfect Tenses. *Researchers in Linguistics*. Volume 11, Issue 1, P 1-14 [In Persian].
- Farshidvard, Kh. 2003. Today's Detailed Grammar, based on new linguistics. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Gholamhoseinzadeh G, Jabr M, Dorri N, Abbasi Z. 2018. Verb Construction in Persian Language. *Language Related Research*, Volume 15, issue 59. P 63-86. [In Persian].
- Halle, M. 1997. Distributed Morphology: Impoverishment and fission. In: B. Bruening, Y. Kang and M. McGinnis (Eds). *PF: Papers at the Interface (MIT Working Papers in Linguistics 30)*, (425-449). Cambridge, MA: MITWPL.
- Halle, M. and Marantz, A. 1993. Distributed Morphology and the pieces of inflection. In: K. Hale and S.J. Keyser (Eds). *The View from Building 20. Essays in Linguistics in Honour of Sylvain Bromberger* (111-176). Cambridge, MA: MIT Press.
- Halle, M. and Marantz, A. 1994. Some key features of Distributed Morphology. In: A. Carnie and H. Harley (Eds). *Papers on Phonology and Morphology*

- (MIT Working Papers in Linguistics 21), 275–288. Cambridge, MA: MITWPL.
- Haugen, J.D. 2008. *Morphology at the Interface*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Haugen, J.D. 2016. Readjustment: Rejected? In: D. Siddiqi and H. Harley (Eds). *Morphological Metatheory* (303-342). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Inkelas, Sh. 2016. The Role of Morphology in Generative Phonology, Autosegmental Phonology, and Prosodic Morphology. In: A. Hippisley and G. Stump (Eds). *The Cambridge Handbook of Morphology* (513-549). Cambridge: Cambridge University Press.
- Kord-e ZafaranluKambuziya A, Tajabadi F, Assi M, Aghagolzadeh F. 2015. Morpho-phonemic Analysis of Past Stem in Persian. *Language Related Research*, Volume 6, issue 4. P 201-228.
- Kramer, R. 2016. Syncrretism in paradigm function morphology and distributed morphology. In: D. Siddiqi and H. Harley (Eds). *Morphological Metatheory* (95-120). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- McGinnis-Archibald, M. 2016. Distributed Morphology. In: A. Hippisley and G. Stump (Eds). *The Cambridge Handbook of Morphology* (390-423). Cambridge: Cambridge University Press.
- Natel-Khanlari, P. 1972. Persian Grammar [1st ed]. Tehran: Bonyade-e Farhang-e Iran.
- Odden, D. 2013. *Introducing Phonology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pfau, R. 2009. *Grammar as Processor, A Distributed Morphology Account of Spontaneous Speech*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Plag, I. 2003. *Word-Formation in English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Shih, S.S. 2017. Phonological Influences in Syntactic Alternations. In: V. Gribanova and S.S. Shih (Eds). *The morphosyntax-phonology connection: locality and directionality at the interface* (223-252). Oxford: Oxford University Press.
- Siddiqi, D. 2009. *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Siddiqi, D. 2014. The Morphology-Syntax Interface. In: A. Carnie, Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds). *The Routledge Handbook of Syntax* (345-364). NY: Routledge.
- Stewart, Th. and Stump, G. 2007. Paradigm Function Morphology and the Morphology–Syntax interface. In: G. Ramchand and C. Reiss (Eds). *The Oxford Handbook of Linguistic Interfaces* (383–421). Oxford: Oxford University Press.
- Tabatabayi, A. 2016. A Descriptive Grammar of Persian. Tehran: Farhang-e Moaser [In Persian].
- Taleghani, A.H. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Xu, Zh. 2016. The Role of Morphology in Optimality Theory. In: A. Hippisley and G. Stump (Eds). *The Cambridge Handbook of Morphology* (550-587). Cambridge: Cambridge University Press.



Grammaticalization Process of *engâr* / *engâri*

Fahimeh Tasalli Bakhsh¹ & Ehsan Changizi²

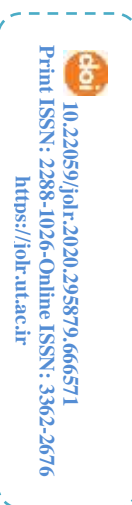
(49-72)

Abstract

In Modern New Persian, two adverbs "*engâr*" and "*engâri*" are used to represent irrealis modality when the speaker introduces a simile or a parable or expresses doubt and uncertainty about what he/she says. Some grammarians consider "*engâri*" as two other adverbs "*guyi*" and "*pendâri*". They believe that these adverbs are originated in second-person singular verbs which have acquired adverbial function. In this article, we will discuss the process of grammaticalization of the two adverbs "*engâr*" and "*engâri*" using evidence from ancient texts written in Persian (either verse or prose post-Islamic texts) and Middle Persian, focusing on semantic changes the verb "*hangâr-* / *hangârd*" has gone through: In Middle Persian, "*hangâr-* / *hangârd*" is a lexical verb meaning "to consider". After going through certain semantic changes, the verb obtains the meanings "to count" and "to assume". Later on, the second-person singular imperative form of the verb shifts to the beginning of the clause which leads the noun phrase object to be replaced by a subordinate clause. Such changes speed up the progress of grammaticalization and make it easier for "*engâr*" to be reanalyzed as an adverb. After being decategorized, "*engâr*" is used as a modal adverb to indicate hypothetical actions and irrealis modality. On the other hand, there is a grammatical rule in Middle Persian according to which, the morpheme "*ē*" can be added to present stem of the verbs to construct the optative mood mainly functioning as a device to imply irrealis modality. This applies to "*engâri*" which is reanalyzed as an adverb indicating simile, allegory, doubt and uncertainty since in New Persian, modality is more expressed by linguistic devices such as modal verbs and adverbs than the verb moods. Phonological changes lead speakers to reanalyze "*engâri*" and consider it to be originated from second-person singular verb due to resemblance in orthography and pronunciation.

Keywords: "*engâr*", "*engâri*", grammaticalization, Middle Persian, Early New Persian.

Received: January, 15, 2020 ; Accepted: October, 30, 2020



1. Email of the corresponding author: fahim.tasalli@ut.ac.ir. Ph. D. Graduate in Ancient Culture and Languages, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor of Department of linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

1. Introduction

In Modern New Persian, two adverbs “*engâr*” and “*engâri*” are used to represent irrealis modality when the speaker introduces a simile or a parable or expresses doubt and uncertainty about what he/she says. As far as the writers know, no grammarian has mentioned these two adverbs but they analyse similar linguistic forms “*guyi*” and “*pendâri*” as adverbs of doubt originating from the second-person singular verb. The main concern of this article is to explain the origin of “*engâr*” and “*engâri*” and their process of grammaticalization from their verb source to adverbial function. To achieve this goal, we gathered evidence from post-Islamic Persian texts, either prose or verse, as well as those written in Middle Persian .

2. Theoretical Framework

Grammaticalization is a process of change in languages through which lexical forms containing independent semantic meanings gradually obtain grammatical functions e.g., to represent modality, aspect, etc. The linguistic form subject to such changes may, for a long period of time, play a double role both as lexical and grammatical element depending on the context. On the other hand, in a specific language, there might be several approaches to indicate a single grammatical sense such as modality. As time goes by, one of these approaches can overcome the others for the sake of its higher frequency of use in different contexts. As a result of later changes, such linguistic form may be decategorized and function merely as a grammatical device.

3. Discussion

Middle Persian verb “*hangâr- / hangârd*” is known to be derived from the lengthened grade of the Old Iranian root “*kar*: to think” accompanied by the prefix “*ham-*”. The verb conveys the meaning “to count” in some contexts and as its frequency of use increases, it obtains the meaning “to assume”. In Middle Persian, “*hangâr- / hangârd*” is considered as a lexical verb capable of being fully conjugated and is often accompanied by a noun phrase object. In addition, Middle Persian texts provides us with evidence of the imperative form of the verb proceeding its object subordinate clause: As the imperative verb “*hangâr*” proceeds the object and shifts to the beginning of the sentence, the word order changes and the noun phrase object is replaced by a subordinate clause. In such contexts, the verb is conjugated as second person singular, while the intention is to invite everyone (general audiences) to consider or assume something. Such changes pave the way for grammaticalization of “*hangâr*”. The function of the imperative verb here is to represent modal concepts of supposition and doubt which makes it easier for it to be reanalyzed as a modal verb in Darî Persian. In Modern New Persian, “*engâr*” is considered as an adverb representing irrealis modality and hypothetical actions as well as evidentiality .

In Modern New Persian “*engâri*” is also used to indicate irrealis modality by expressing doubt and uncertainty or by introducing similes and parables. It is one of the few survivors of Middle Persian optative verbs resulted from the addition of optative morpheme to the present/past stem. Being decategorized, “*engâri*” is reanalyzed as a modal and in Spoken Persian, seems to overcome similar adverbs such as “*guyi*” and “*pendâri*.”

4. Conclusion

In Middle Persian, “*hangâr- / hangârd*” is a lexical verb with full conjugation. The main sense of the verb seems to be “to consider”, but within some contexts, it also conveys “to count” and “to assume”. The object of “*hangâr- / hangârd*” is often a

noun phrase which can be replaced by a subordinate clause resulted from word order change due to shift of the verb to the beginning of the sentence. In Darī Persian, “*engâr*” is used to indicate hypothetical actions and irrealis modality. The fact that it is also used in contexts lacking second-person pronouns or verbs confirms that “*engâr*” is reanalyzed as modal adverb with free position in the sentence. The beginning of such decategorization process dates back to Darī Persian. The modal adverb “*engâr*” has survived until today functioning in both written and spoken Persian language.

“*engârî*” is associated with optative mood of the verb in Middle Persian. Middle Persian optative verbs, constructed by adding “*ē*” to conjugated verb or to present/past stem, are mostly used to indicate hypothetical actions and irrealis modality. Traces of such constructions can be found in post-Islamic Persian texts serving the same function. Both the lexical meaning and the construction of the word “*engârî*” seem to make it an ideal candidate to be grammaticalized and decategorized into modal adverb. In spoken New Persian, “*ē*” at the end of the word has changed into “*i*” and the adverb “*engârî*” is used to represent irrealis modality in similes and parables or to express doubt and uncertainty of the speaker.

روند دستوری‌شدگی انگار / انگاری

فهمیه تسلی‌بخش^۱

دانش‌آموخته دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

احسان چنگیزی

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۹۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۸/۹۹

علمی - پژوهشی

چکیده

در زبان فارسی امروز، «انگار» و «انگاری» دو قید وجهی‌اند که بر شک و تردید و تشبیه و تمثیل دلالت دارند. منابع دستوری در خصوص ساخت و کارکرد این دو قید غالباً سکوت کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد که ساخت «انگاری» را مشابه «گوئی» و «پنداری» و از منشأ فعل دوم شخص مفرد در نظر گرفته‌اند. در این پژوهش، صورت و کارکرد قیدهایی «انگار» و «انگاری» در دوره‌های مختلف زبان فارسی بررسی شده و با استفاده از شواهد موجود در آثار فارسی دوران میانه و نیز متون فارسی قدیم (نثر و نظم فارسی پس از اسلام)، روند دستوری‌شدگی و تبدیل این دو صورت زبانی به قید، با توجه به تحولات معنایی، مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس، فعل *hangār-/ hangārd* در فارسی میانه از درجه قوی ریشه *kar* در زبان‌های ایرانی دوره باستان، به معنی «فکر کردن»، با پیشوند *ham-* ساخته شده و با معنی اصلی «در نظر داشتن»، به کار رفته است. با تحولات معنایی، این فعل معنی «برشمردن» و سپس، «فرض کردن» حاصل کرده است و صورت امر آن، «انگار»، با قرار گرفتن در جایگاه نخستین جمله و پذیرفتن بند پیرو در نقش مفعول، مقوله‌زدایی شده و ضمن بازتحلیل در ذهن اهل زبان، به قید «انگار» بدل شده است. از سوی دیگر، در فارسی میانه، با افزودن تکواژ *ē* (یای مجهول) به ماده مضارع، وجه تمنایی فعل ساخته می‌شده که کارکرد اصلی آن، بیان فرض بوده است. «انگاری» بازمانده همین ساخت است که به فارسی نرسیده و به تدریج، با از میان رفتن شیوه بازنمایی وجه در ساختمان فعل، به قیدی وجهی برای دلالت بر تشبیه و تمثیل و گاه شک و تردید بدل شده است. شباهت آوایی صورت دستوری‌شده «انگاری» به فعل دوم شخص مفرد از مصدر «انگاشتن»، موجب بازتحلیل شده و به اشتباه، این قید را از منشأ فعل دوم شخص مفرد در نظر گرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: انگار، انگاری، دستوری‌شدگی، فارسی میانه، فارسی قدیم.

۱. مقدمه

در زبان فارسی امروز، دو قید «انگار» و «انگاری» برای دلالت بر شک و تردید و تشبیه و تمثیل به کار می‌روند:

(۱) انگار کسی خونه نیست (هدایت، به نقل از انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۱/۶۳۳).

(۲) سرم درد میکنه، انگار سرما خوردم (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۱/۶۳۳).

(۳) هر چه به زبان خوش خواستم حالیش بکنم، انگاری که با دیوار حرف میزنم (هدایت، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱/۱۵۴).

۴) انگاری بارون بند اومده (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۶۳۴).

در آثار دستورنویسان به این دو قید اشاره‌ای نشده است (یاسمی و دیگران، ۱۳۷۱: ۲۰۶-۲۰۸؛ خیام‌پور، ۱۳۸۹: ۸۸-۱۰۰؛ شفایی، ۱۳۶۳: ۱۸۱، ۱۸۲؛ شریعت، ۱۳۸۴: ۳۰۴؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲۳۶؛ فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۹۰-۲۹۱؛ ماهوتیان، ۱۳۸۷: ۶۴-۶۶، ۲۶۴-۲۶۵؛ لازار، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۹؛ ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۲۵۰-۲۵۸؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۶۶). گیوی «انگار» را ساخت امری با کارکرد قید دانسته و این دو مثال را به نقل از آل‌احمد آورده است (گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۴).

۵) انگار الان موقع زنگ است.

۶) انگار مشغول خواندن ... ایم.

برخی از دستورنویسان از «گوئی» و «پنداری» که ساخت و کارکرد آنها همانند «انگاری» است، یاد کرده‌اند. یاسمی و همکاران (۱۳۷۱: ۲۰۸) «گوئی و پنداری» را «قیود شک و ظن» دانسته‌اند. انوری و احمدی‌گیوی (۱۳۷۵: ۲۲۳) و فرشیدورد (۱۳۸۸: ۲۹۱، ۲۹۵) «گوئی» و «پنداری» را قیدی دانسته‌اند که در اصل فعل بوده است، اما در باب شخص، شمار و وجه آن سخنی نگفته‌اند. شفائی (۱۳۶۳: ۱۸۱، ۱۸۲) «پنداری» و «گوئی» را فعل دوم شخص مفرد دانسته که در «جملات با شخص عمومی» به کار می‌رود و محتوای آنها «شمول عامه» است و به تمام افراد بشر یا حداقل به گروه بزرگی از انسان‌ها ارتباط دارد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد شفائی درباره «انگاری» نیز بر همین عقیده باشد؛ یعنی طبق نظر او، می‌توان «انگاری» را فعل مضارع دوم شخص مفرد دانست. در متون نظم و نثر پس از اسلام، «انگاشتن» و ماده مضارع آن «انگار» به معنی «فرض کردن، پنداشتن» رایج است (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۶۳۴)، اما در فارسی امروز (معیار)، به‌ویژه فارسی گفتاری، به کار نمی‌رود. «انگار» و «انگاری» صورتی از «انگاشتن» است، اما مسأله این است که کدام صورت از این فعل به قید بدل شده و روند تحولات معنایی و نیز دستوری‌شدگی آن چگونه بوده است؟ قیود «انگار» و «انگاری» از چه مقوله واژگانی پدید آمده‌اند و چه تحولی در کاربرد و صورت آنها حاصل شده است؟ اگر نظر دستورنویسان درست باشد، چگونه فعل امر (انگار) و مضارع دوم شخص مفرد (انگاری) به قیدی برای بیان شک و تردید بدل شده است؟ در این پژوهش، برای بررسی صورت و کارکرد «انگار» و «انگاری» با استفاده از متون فارسی قدیم (نثر و نظم پس از اسلام) و نیز آثار زبان فارسی میانه و با توجه به تحولات معنایی، روند دستوری‌شدگی و تبدیل این دو صورت زبانی به قید بررسی شده است. برای این منظور، نخست از فرایند دستوری‌شدگی و سازوکارهای دخیل در آن بحث شده و سپس، داده‌ها و شواهد به‌دست‌آمده مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب،

نخست دستوری‌شدگی صورت زبانی «انگار» با توجه به شواهد مربوط به متون سه دوره فارسی میانه، فارسی دری و فارسی امروز بررسی شده و پس از آن، درباره صورت زبانی «انگاری»، با توجه به ساخت وجه تمنایی در فارسی میانه، بحث شده و پیشرفت آن در مسیر دستوری‌شدگی، با توجه به شواهد مستخرج از متون فارسی قدیم، مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی مطالعه تغییرات زبان برای پاسخ به پرسش‌هایی است از این دست که چطور صورت‌ها و ساختارهای واژگانی، در بافت‌های زبانی مشخص، کارکرد دستوری می‌یابند و یا اینکه چطور صورت‌های دستوری کارکردهای دستوری جدیدتری پیدا می‌کنند و دستوری‌تر می‌شوند. رویکرد عمده در بررسی این فرایند، رویکرد درزمانی و تاریخی است و هدف از آن، ردیابی منشأ صورت‌های دستوری و مراحل مختلف تغییراتی است که پشت سر می‌گذارند. در مطالعه دستوری‌شدگی، مسأله اصلی تمایز میان صورت واژگانی و صورت نقشی^۱ است. صورت‌های واژگانی برای توصیف پدیده‌ها، کنش‌ها و ویژگی‌ها به کار می‌روند و دارای محتوای مفهومی هستند، اما صورت‌های نقشی محتوای واژگانی ندارند و کارکردهای مختلف دستوری مانند حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف، ضمائر و صفت‌های اشاره، وجه و نمود از طریق آنها نشان داده می‌شود. وقتی صورتی واژگانی ویژگی‌های دستوری حاصل کند، به صورت نقشی تبدیل شده و دستوری^۲ می‌شود. معمولاً این اتفاق نه برای صورت واژگانی منفرد، بلکه برای کل ساختاری که آن واژه را در خود جای داده، رخ می‌دهد (هاپر^۳ و تراگات^۴، ۲۰۰۳: ۴). تبدیل صورت واژگانی به صورت دستوری ناگهانی نیست، بلکه مجموعه‌ای از تغییرات کوچک که نوع آن‌ها در همه زبان‌ها یکسان است، برای صورت واژگانی رخ می‌دهد. معمولاً در ضمن دستوری‌شدگی، صورت‌های زبانی دستخوش فرایندهایی نظیر از دست دادن مؤلفه‌های معنایی^۵ و کاهش آوایی^۶ می‌شوند و کارکردهای دستوری بیشتری بر عهده می‌گیرند تا حدی که ممکن است به واژه‌بست^۷ و وند تبدیل شوند و یا حتی به کلی حذف و ناپدید گردند. وقتی صورت واژگانی در معرض دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد، ممکن است تا مدت‌ها، کارکرد واژگانی خود را حفظ کند و همزمان، دو نقش دستوری و واژگانی را در بافت‌های مختلف بر عهده داشته باشد؛ مثلاً فعل در برخی

-
1. functional
 2. grammaticalized
 3. Hopper
 4. Traugott
 5. bleaching/desemanticization
 6. phonological reduction/ attrition
 7. clitic

بافت‌ها به شکل واژگانی و در بافت‌های دیگر به صورت کمکی و معین برای دلالت بر وجه یا نمود به کار رود (مانند فعل «داشتن» در زبان فارسی). به این ترتیب، صورت زبانی در مرحله واگرایی^۱ در دو شاخه جدا از هم (دستوری و واژگانی) به حیات خود ادامه می‌دهد. از میان راهکارهای مختلفی که زبان برای بیان یک مفهوم دستوری خاص، مثلاً مفاهیم وجهی، برمی‌گزیند، ممکن است به تدریج یک شیوه از دیگر شیوه‌ها بسامد وقوع بیشتری بیابد و دیگر روش‌ها را پس بزند. برای مثال، زبان ممکن است تنها استفاده از افعال یا قیدهای وجهی را برای بیان مفاهیم وجهی انتخاب کند و کاربرد وجه فعلی^۲ به تدریج کنار گذاشته شود. اینجاست که با خاص‌شدگی^۳ صورت‌های زبانی مواجهیم. صورت دستوری‌شده، کاملاً از ویژگی‌های قبلی خود به‌عنوان صورت واژگانی فاصله نمی‌گیرد و برخی مؤلفه‌های معنایی آن را در خود نگه می‌دارد. ثابت^۴ این ویژگی‌ها در صورت دستوری‌شده گاه حتی در آخرین مراحل دستوری‌شدگی نیز به چشم می‌خورد.

ادامه راه دستوری‌شدگی از مسیر مقوله‌زدایی^۵ می‌گذرد. صورت‌های زبانی می‌توانند به تدریج از مقوله‌های اصلی (اسم و فعل) که از نظر واژگانی مجموعه‌ای باز را تشکیل می‌دهند، به مقوله‌های واسطه (صفت و قید) و در نهایت، به مقوله‌های فرعی (حرف اضافه، حرف ربط، فعل کمکی، ضمیر و...) بدل شوند. این مقوله‌ها از نظر تعداد مجموعه‌ای نسبتاً بسته محسوب می‌شوند (هاپر، ۱۹۹۱؛ هاینه^۶، ۲۰۰۳؛ هاپر و تراگات، ۲۰۰۳). در دستوری‌شدگی، دو عامل بازتخلیل^۷ و قیاس^۸ نقش اساسی دارند. بازتخلیل حاصل استنتاج و حدس اهل زبان است؛ به این معنا که یک صورت زبانی در ذهن شنونده مطابق با قاعده‌ای جلوه می‌کند که در اصل به ساخت آن ارتباطی ندارد؛ برای مثال، همه ریشه‌شناسی‌های عامیانه حاصل نوعی بازتخلیل‌اند: فارسی‌زبانان از طریق قیاس با واژه «دوقلو»، واژه‌ها و ترکیبات «سه‌قلو»، «چهارقلو»، «قل اول» و... را ساخته‌اند، چراکه از طریق بازتخلیل، «دوقلو» را مرکب از عدد «دو» و «قلو/قل» در نظر می‌گیرند، در حالی که این واژه از «دوق [دوغ، دغ]» از مصدر «دقماق [دغماق]» به

-
1. divergence
 2. mood
 3. specialization
 4. persistence
 5. decategorization
 6. Heine
 7. reanalysis
 8. analogy

معنی زادن و «لو» علامت نسبت در ترکی ساخته شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل مدخل «دوقلو»). در سطح بالاتر از واژگان هم بازتحلیل موجب می‌شود ساختارهای جدید جایگزین ساختارهای قدیمی شوند. این ساختارهای جدید از طریق قیاس تعمیم می‌یابند و با افزایش بسامد کاربردشان، به قاعده بدل می‌شوند (همان، ۲۰۰۳: ۶۴-۶۵؛ برای شواهد فارسی نک. نرگویی کهن، ۱۳۹۵). دستوری‌شدگی فرایندی نیست که صرفاً تکواژی راه در خلأ و جدا از بافت، تحت تأثیر قرار دهد، بلکه صورت‌های زبانی در این روند، در قالب مجموعه و با در نظر گرفتن روابط هم‌نشینی و جانشینی‌شان، دچار تغییر می‌شوند. برخی صورت‌های زبانی نسبتاً آزاد عمل می‌کنند؛ یعنی پیوندهای هم‌نشینی و جانشینی آنها در بافت زبانی کم و شکننده است. در مقابل، برخی صورت‌های زبانی بیشتر تحت تأثیر قواعد دستوری و در قید و بند روابط هم‌نشینی و جانشینی‌اند. از این نظر، دستوری‌شدگی صورت زبانی به معنای از دست رفتن آزادی آن است (لمان^۱، ۱۹۹۲: ۶). ارتباط دستوری‌شدگی با ترتیب واژه‌ها از همین‌جا نشأت می‌گیرد (هاپر و تراگات، ۲۰۰۳: ۵۹-۶۱). وقتی فعل در زبان‌های فعل‌پایان (OV) دستوری می‌شود، محتوای مفهومی کمتری پیدا می‌کند و از ماهیت قبلی خود، به‌عنوان فعل واژگانی، فاصله می‌گیرد و می‌تواند در جایگاهی غیر از پایان جمله ظاهر شود. معمولاً در چنین شرایطی، جمله به فعلی با محتوای مفهومی قوی‌تر احتیاج دارد که در قالب مصدر یا بند پیرو پس از عنصر دستوری‌شده به کار رود. بدین ترتیب، آرایش سازه‌های جمله به فعل‌آغاز (VO) تغییر می‌کند و روند بازتحلیل سرعت می‌یابد. برای مثال، «باید» تا هنگامی که به‌عنوان فعل واژگانی به کار می‌رود، غالباً در جایگاه پایانی جمله ظاهر می‌شود، اما با پیشرفت در مسیر دستوری‌شدگی، محتوای مفهومی خود را به‌تدریج از دست می‌دهد و مصدر یا بند پیرو وابسته به «باید» که دارای فعل واژگانی با محتوای مفهومی قوی‌تری است، برای جبران جای خالی فعل، پس از آن به کار می‌رود. بدین ترتیب، «باید + مصدر/ فعل» به‌عنوان الگویی برای بیان مفهوم وجهی الزام بازتحلیل می‌شود.

۳- تحلیل داده‌ها

در این قسمت، ساخت و کارکرد انگار و انگاری در بخش‌های جداگانه و با توجه به تحولات تاریخی زبان و ذکر نمونه‌هایی از آثار فارسی میانه و فارسی قدیم بررسی می‌شوند و روند تحولات معنایی و دستوری‌شدگی آنها تحلیل می‌گردد.

۳-۱- انگار

۳-۱-۱- فارسی میانه

در فارسی میانه فعل *hangār- / hangārd* به معنی «انگاشتن و در نظر گرفتن» است (مکنزی^۱، ۱۹۷۱: ۴۲) و به لحاظ ریشه‌شناختی، آن را از درجه قوی ریشه *kar* در زبان‌های ایرانی دوره باستان، به معنی «فکر کردن» با پیشوند *ham-* در نظر گرفته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۳۳؛ بارتلمه^۲، ۱۹۶۱: ۴۴۸):

7) *mardōmān harw kē-š xwāstag ud tuwāngarīh*
مردمان هر که - او مال و توانگری
wēš, ... kunišn ud kardārīh abērtar hangārēnd.

در نظر دارند بیشتر کردار و رفتار بیشتر هرکس که مال و توانگری‌اش بیشتر است، ... مردمان کردار و رفتار او را بیشتر در نظر دارند (مینوی خرد، پرسش ۵۷، بند ۶؛ انکلساریا^۳، ۱۹۱۳: ۱۵۷-۱۵۸).

8) *čē rāy pad nibištāg nē bowandag hangārd...?*
چرا دانست کامل نه مکتوب به چرا

چرا [ایزد اوستا را] به صورت مکتوب کامل ندانست؟ (دینکرد ۵، فصل ۲۳، بند ۱۳؛ مدن^۴، ۱/۱۹۱۱: ۴۵۵).

در برخی بافت‌ها، فرمول خاص *pad...hangārdan* به معنی «به‌عنوان ... در نظر گرفتن» به کار رفته است:

9) *nasā šustan ud nasā sōxtan ... pad*
به سوختن مرده و شستن مرده
kār ud kirbag ī wuzurg hangārēnd
در نظر می‌گیرند بزرگ — ثواب و کار

و مرده شستن و مرده سوزاندن... را به عنوان کار و ثواب بزرگ در نظر می‌گیرند... (زند بهمن یسن، فصل ۴، بند ۲۴-۲۵؛ راشدمحصل، ۱۳۷۰: ۵۷ و ۶؛ چرتی^۵، ۱۹۹۵: ۹۳، ۱۳۷، ۱۵۴).

فعل *hangārdan* در برخی بافت‌ها، با تخصیص معنایی، به مفهوم «برشمردن و حساب کردن» به کار رفته است؛ هم‌نشینی با واژه‌های حوزه معنایی حساب و شمارش، قرینه‌ای برای تشخیص این کارکرد است:

10) *ēg yazd dard ud anāgīh* ...
ناپاکی و درد ایزد پس
az wināh ī kard be hangārēnd.
محسوب می‌کنند جدا کرد که گناه از

1. MacKenzie
2. Bartholomae
3. Anklesaria
4. Madan
5. Cereti

پس ایزدان درد و ناپاکی را ... از گناهی که مرتکب شده است، جدا حساب می‌کنند (از گناهی که مرتکب شده کسر می‌کنند) (دینکرد ۶، بند ۳۰۶؛ شاکد^۱، ۱۹۷۹: ۱۲۰-۱۲۱؛ مدن، ۲/۱۹۱۱: ۵۴۱).

11) *har ēwēnag wināh... ošmurd ān ī nē ošmurd...*
 شمردم نه که آن شمردم گناه گونه هر
ān ī-m hangārd, ān ī-m nē hangārd.

محاسبه کردم نه من - که آن محاسبه کردم من - که آن
 هر آن گناهی که ... برشمردم و آنها که برنشمردم ... آنچه محاسبه کردم و آنچه محاسبه نکردم (زند خرده/وستا، توبه‌نامه پشیمانی II، کرده دهم؛ دابار^۲، ۱۹۲۷: ۶۰).

12) *wināh ī-š kard ēstēd ēk ēk be*
 پیشوند فعل یکی یکی مرتکب شده است او - که گناه
hangar[ē]d ud pad petūt bawēd.

باشد توبه به و شمارد
 گناهانی که مرتکب شده را یک یک برشمارد و توبه کند... (روایت پهلوی، بند ۱۵-d-۴؛ ویلیامز^۳، ۱۹۹۰: ۸۵).

نمونه‌های زیر کاربردهای اسمی و صفتی مشتق از همین ماده‌اند و نشان می‌دهند که معنای *hangārdan* در برخی بافت‌ها مرتبط با حساب و شمار است:

13) *wad-āmār ud wad-hangār nē bawišn.*
 باید بود نه بدحساب و بدآمار

... بدآمار و بدحساب نباید بود... (دینکرد ۶، بند 25-C؛ شاکد، ۱۹۷۹: ۱۵۴-۱۵۵؛ مدن، ۲/۱۹۱۱: ۵۵۸).

14) *baxšišn ī kardagihā ošmārān-starān pad hangārišn dārēnd.*
 دارند حساب به ستاره‌شمار / منجم کارها — تقدیر

تقدیر کارها را منجمان در حساب دارند (دینکرد ۴؛ مدن، ۱/۱۹۱۱: ۴۲۰).
 چنانکه از شواهد فوق پیداست، در فارسی میانه، *hangārdan* فعلی واژگانی است که می‌تواند در صیغگان^۴ مختلف صرف می‌شود و مفعول آن غالباً اسم یا گروه اسمی است. تکرار کاربرد فعل *hangārdan* با مفهوم در نظر گرفتن و حساب کردن، گاه می‌تواند معنی «مفروض دانستن و فرض کردن» حاصل کند؛ در واقع، در بافت‌های خاصی، «*x* را در شمار *y* به حساب آوردن» مفهومی است معادل با «*x* را *y* فرض کردن». تفاوت این دو ساخت در کاربرد آنها برای بیان مفاهیم وجهی واقعی یا فرض و غیرواقعی بودن است. ساخت اول نشان می‌دهد که *x* در نظر گوینده واقعاً معادل یا نزدیک به *y* است، اما ساخت دوم نشان می‌دهد که گرچه *x* با *y* تفاوت دارد، گوینده آنها را معادل هم و یکسان فرض می‌کند. در مثال زیر، فرد مورد بحث واقعاً کارهای نیک و بد را انجام

1. Shaked
 2. Dhabhar
 3. Williams
 4. paradigm

نداده، اما به دلیل نیت نیک یا بدش، چنین فرض می‌شود که او مرتکب این اعمال شده است:

- 15) *hān nēkīh ud anāgīh ī-š*
 آن نیکی و بدی که او -
nē kard, ... kard hangārēnd.
 نه کرد انجام‌شده فرض می‌کنند

آن نیکی و بدی را که [فرد] انجام نداده است ... انجام‌شده فرض می‌کنند (دینکرد ۶، بند ۱۴۰؛ شاکد، ۱۹۷۹: ۵۶-۵۷؛ مدن، ۲/۱۹۱۱: ۵۰۳).

به‌علاوه، نمونه‌هایی هم در فارسی میانه به چشم می‌خورد که در آنها، *hangārdan* در وجه امری مقدم بر مفعول می‌شود و مفعول آن بند پیروست. در مثال‌های زیر، *hangārdan* در وجه امری به کار رفته است و مخاطب را دعوت به «مد نظر قرار دادن و فرض کردن» می‌کند:

- 16) *tan! hangār kū-m widerēd kār ī gētīg,*
 تن انگار من - که گذرد کار گیتی -
ān ī grāmīg... kāl bod barēnd pad gyāg ī frāmōšān.
 آن گرامی کالبد برند به جای - فراموشان

ای تن! انگار (=فرض کن) که کار گیتی بر من بگذرد (= به پایان رسد)، [آنگاه] کالبد گرامی و لطیف را به جایگاه فراموشان برند (اندروز دانیان به مزدیسنان، بند ۱۶؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۹۱۳: ۵۳).

در اغلب موارد، اگرچه فعل امر دوم شخص در جمله به کار رفته، ولی مخاطب عام مد نظر است. در واقع، فعل *hangār* بر غیرواقعی بودن و فرضی بودن گزاره دلالت دارد:

- 17) *ēdōn hangār kū-m guft ēstēd ud kard ...*
 چنین انگار من - که انگار گرفته‌ام و کرده‌ام

چنین انگار (= این‌طور فرض کن) که این نیکی و ستایش را گفته‌ام و کرده‌ام... (دینکرد ۶، بند E31f؛ شاکد، ۱۹۷۹: ۲۰۰-۲۰۱؛ مدن، ۲/۱۹۱۱: ۵۸۱).

- 18) *hangār kū dūdāg tuwānīg, bē ka*
 انگار که دودمان توانگر ولی هنگامی که
tō appār bawēd tō cē sūd?
 تو دور شود تو چه سود

انگار (= فرض کن) که دودمان (تو) توانگر است، ولی هنگامی که از تو دور شود، برای تو چه سود دارد؟ (اندروز بهزد فرخ پیروز، بند ۲۰؛ تفضلی، ۱۳۷۱؛ به نقل از تفضلی، ۱۳۹۸: ۳۴۳؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۹۱۳: ۷۶-۷۵).

در نمونه‌های فوق، تقدم فعل *hangār* و حرکت آن به جایگاه آغازین جمله سبب شده تا بند پیروی در نقش مفعول آن ظاهر شود. این تغییر و جابجایی سازه‌ها مقدمات دستوری‌شدگی آن را فراهم آورده است. حرکت *hangār* به آغاز جمله، با از دست دادن مؤلفه‌های معنایی نیز همراه است. در نمونه زیر، صورت امر از فعل *hangārdan* در

حدیث نفس به کار رفته است و در چنین شرایطی که گوینده با خود می‌اندیشد و با خود سخن می‌گوید، قائل شدن به معنای واژگانی «فکر کن / بیندیش» دشوار می‌نماید؛ در واقع، *hangār* در این بافت‌ها برای بیان تردید، فرض یا احتمال به کار می‌رود. به نظر می‌رسد که فاصله گرفتن از مقولۀ فعل و نزدیک شدن به مقولۀ قید برای بیان فرض، فرایندی است که از فارسی میانه آغاز شده است. در این جمله، بندی که با *kū* آغاز شده، مفعول *hangār* است:

19) *ardawān škiŋt sahist ud guft kū: hangār kū aswār*
 اردوان تعجب کرد و گفت که انگار که سوار
ī dōgānag dānēm bē ān warrag čē sazēd būdan.
 — دو شناسیم اما آن بره چه شاید بودن

اردوان تعجب کرد و [با خود] گفت که: انگار که (= فرض کنیم/ فرضاً) دو سوار را بشناسیم، اما آن بره چه می‌تواند باشد؟ (کارنامه/ردشیر بابکان، بخش ۳، بند ۱۴، فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۳۸-۳۹).

نقطۀ آغاز حرکت «انگار» در مسیر دستوری‌شدگی، تغییر دلالت معنایی است. این فعل با معنی اصلی «تلقی کردن، در نظر گرفتن»، به معنی «حساب کردن و در شمار آوردن» به کار رفته است و سپس معنی «فرض کردن» را حاصل نموده است. در پی این تحول معنایی، کاربرد وجه امری *hangārdan* با مقدم شدن بر سایر ارکان جمله و پذیرفتن عبارت پیرو به‌عنوان مفعول، دستوری‌شدگی این صورت زبانی را تسهیل کرده است. در ادامه، خواهیم دید که چگونه «انگار» با مقوله‌زدایی بدل به قیدی برای بیان مفهوم تردید و نیز تشبیه و تمثیل در متون نظم و نثر فارسی شده است.

۳-۱-۲- متون نظم و نثر فارسی پس از اسلام (فارسی دری)

در فارسی دری، «انگاشت» مادۀ ماضی قیاسی برای «انگارد» است که بر اساس الگوی «کاشت- کار» ساخته شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۳۳). «انگاشت- انگار» در فارسی دری همچنان به‌عنوان فعل واژگانی به معنی «در نظر گرفتن» و «تلقی کردن» با صیغگان کامل به کار رفته است:

- ۲۰) ز ترکان ترا بخرد انگاشتم / جز آن‌گونه هستی که پنداشتم (فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۲)
 - ۲۱) رقیبانی که مشکو داشتندی / شکرلب را کنیز انگاشتندی (نظامی، ۱۳۸۴: ۸۹)
 - ۲۲) کریم... همه خلق را از حساب خود انگارد (روض/جنان؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۰: ۳/۱۴۹).
 - ۲۳) چو در هر دانه‌ای دانا یکی صانع همی بیند / خدای خویش آنها را نه پندارد نه انگارد (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۲۴۱).
 - ۲۴) تو مر این گلخن بی‌رونق تاری را / جز که از جهل نینگاشته‌ای گلشن (ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۱/۳۶)
 - ۲۵) اگر مردم چنان انگارد که اندر این جهان به یک دفعه حاصل شد... (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱۲۲).
- ساخت «به ... انگاشتن» در نمونه‌های زیر، بازمانده ساخت فارسی میانه *pad... hangār- hangārd* است و بر «حساب کردن» و «تلقی کردن» دلالت دارد:

(۲۶) این ابوالسیر که مرا اسیر کرد بیست دینار از من سته است، آن باری به فدا بینگار (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/۱۴۲).

(۲۷) ما را این به جزیت و خراج انگارید (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/۵۳۱).

(۲۸) خدای عزوجل آن را از آدم بزرگ گرفت و به گناه انگاشت (بلعمی، ۱۳۷۸: ۶۰).
بیشترین کاربرد فعل «انگاشتن» در فارسی دری، برای بیان مفهوم «فرض کردن» و غیرواقعی در نظر گرفتن شرایط است:

(۲۹) آن شربت زهر آلوده نوشاگین انگاشتم ... آن حسرت همه دولت انگاریدم... (میبدی، ۱۳۷۱: ۵/۱۱۷).

(۳۰) به امید آن نعمت، این محنت دولت انگارد (میبدی، ۱۳۷۱: ۹/۳۷۶).

(۳۱) ملک الموت را -علیه السلام- پس پشت انگارم (عطار نیشابوری، ۱۳۹۸: ۳۰۳).
همچون فارسی میانه، این فعل در فارسی دری هم در معنی «فرض کردن» اغلب با عبارت پیرو به کار رفته است:

(۳۲) چنان انگارید که من بمردم (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/۴۴۵).

(۳۳) ای مردمان عجم! چنان انگارید که آن پیلان خود نبودند (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/۴۵۰).

(۳۴) همان انگارید که این کار آشکارا کردم (بلعمی، ۱۳۷۳: ۴/۱۰۲۲).

(۳۵) سیئات بحسنات بیوشند و چنان انگارند که خود سیئات نکردند (میبدی، ۱۳۷۱: ۳/۱۷۸).

(۳۶) چنان داند در حال عبادت و چنان انگارد که در خدای خود می‌نگرد (کشف/السرار؛ میبدی، ۱۳۷۱: ج ۱: ۳۲۳).

در این بافت‌ها، فعل «انگاشتن» معمولاً پس از قیده‌های «چنان»، «همان» یا «خود» ظاهر می‌شود و با عبارت پیرو همراه است. صورت امر این فعل هم از همین قاعده پیروی می‌کند:

(۳۷) اگر بر خلاف آن باشد که تو را رأی بود، خود انگار نشنیدی (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۲: ج ۴: ۴۶۹).

(۳۸) همان انگار کآمد تندبادی / ز باغت برد برگی بامدادی (نظامی، ۱۳۸۴: ۳۴۱).

(۳۹) یا خود انگار که بودت به زمین/ قاف تا قاف جهان زیر نگین (جامی، ۱۳۷۸: ۱/۶۱۷).

در کاربردهای امر، قیده‌های «چنان»، «همان» یا «خود» در موارد بسیاری حذف شده و بدین ترتیب، «انگار» با دور شدن بیش از پیش از جایگاه فعلی، در جایگاه آغازین جمله قرار گرفته و روند بازتحلیل آن از فعل به قید در ذهن اهل زبان ساده‌تر شده است. در پاره‌های زیر، وجود ضمائر متصل و منفصل دوم شخص مفرد و افعال دوم شخص مفرد را می‌توان قرینه‌ای در نظر گرفت که نشان می‌دهد «انگار» اگرچه از صورت فعلی خود فاصله گرفته و به قید نزدیک شده، اما رسوبی از کارکرد امری آن در ذهن اهل زبان هنوز باقی است:

(۴۰) **انگار** که تو را با مردان معاداتی هست، زنان و کودکان از گرسنگی می‌میرند (ابوالفتح رازی، ۱۳۶۷: ۱۰۹).

(۴۱) اگر مرا بکشی و گر چوب زنی که من خود هیچ نگویم که من خود پیرم، **انگار** که سالی دیگر زیستم آنگاه مردم (ارجانی، ۱۳۹۶: ۳۶۲).

(۴۲) **انگار** که به ملک نزدیک شدی به چه وسیلت منظور گردی و به کدام دالت به منزلتی رسی؟ (منشی، ۱۳۶۱: ۶۵).

(۴۳) چون عاقبت کار جهان نیستی است / **انگار** که نیستی، چو هستی خوش باش (خیام، ۱۳۷۲: ۱۰۰).

(۴۴) آخر به سرم گذر کن ای دوست / **انگار** که خاک آستانم (سعدی، ۱۳۸۵: ۷۹۶).

در برخی بافت‌ها، قرینه‌ای برای در نظر گرفتن کارکرد «امر به مخاطب مفرد» برای «انگار» وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، بازتحلیل قیدی «انگار» زمانی مسجل شده که این صورت زبانی در بافت‌هایی غیر از گفت‌وگو و مخاطب هم به کار رفته است. در این بافت‌ها ضمیر دوم شخص مفرد یا افعال دیگری با صرف دوم شخص مفرد به کار نرفته‌اند و دست‌کم می‌توان گفت که گوینده مخاطب مشخصی را مد نظر نداشته و اگر خطابی صورت گرفته، دعوتی عمومی برای مفروض دانستن گزاره است:

(۴۵) دل برای دانستن باید، چون نمی‌دانند همان **انگار** که دل ندارند (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۵: ۷/۲۵۸).

(۴۶) گویند مسلمانان را **انگار** که میان شما و او، یعنی محمد علیه‌السلام، دوستی نیست یا نبوده است (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۴: ۶/۲۰).

(۴۷) وجهی دیگر در آیت آن است که خدای تعالی ... گفت از ایمان ایشان، گفت: چنان **انگار** که کران و کوران و گنگانند که از ایشان هیچ نباید (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۱: ۱/۴۲).

(۴۸) چون خواهی نخواهد راند از هستی زر کامی / آن گنج که او دارد، **انگار** که من دارم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۰۲).

با در نظر گرفتن روند بازتحلیل «انگار» می‌توان رفتار قیدگونه آن را چنین توجیه کرد که «انگار» در برخی بافت‌ها، جایگاه مشخصی در جمله ندارد و آزادانه در هر جایگاهی به کار می‌رود. رفتار مشابهی که از «همان/چنان + انگار» دیده می‌شود، تأییدی است بر این نظر که صورت زبانی به‌تنهایی دستوری نمی‌شود و در قالب ساخت و در دل بافتی مشخص، در مسیر دستوری‌شدگی پیش می‌رود.

(۴۹) گر دو عالم شد همه یکبار نیست / در زمین ریگی همان **انگار** نیست (عطار نیشابوری، ۱۳۸۷: ۲۳۲).

در نمونه‌های زیر «انگار» در تمثیل و تشبیه، برای بیان غیرواقعی و فرضی بودن گزاره به کار رفته است:

(۵۰) مادر **انگار** امشب زادست / و ایزدت زان جهان به ما دادست (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۳۹).

(۵۱) گر ز مقصودم نشانی می‌دهی / مرده را **انگار** جانی می‌دهی (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۲۵۰).

(۵۲) عمری که گذشت زود، **انگار** نبود / وز عمر زیان و سود، انگار نبود.

چون آخر عمر اول افسانه است / کو عمر که هرچه بود **انگار** نبود (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: الف/۱۹۳).

شواهد فوق از کاربردهای «انگار» در بافت‌های مختلف نشان می‌دهند که این صورت زبانی، در فارسی دری، با بازتحلیل از فعل به قید وجه‌نما مقوله‌زدایی شده، اما صورت واژگانی آن، در کنار صورت دستوری شده برای بیان مفاهیم وجهی، در شاخه‌ای واگرا به حیات خود ادامه می‌دهد. نمونه زیر شاهدهی است بر هم‌زمانی حیات این دو صورت: (۵۳) هرچند جهان خوش است، بگذار ز یاد / انگار که هرچه بود انگار نبود (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶ الف: ۱۸۳).

در این نمونه، «انگار» اول، به قرینه فعل امر مصراع اول، فعل امر دوم شخص مفرد است، اما دومین «انگار» قید وجه‌نما برای بیان فرضی و غیرواقعی بودن گزاره است.

۳-۱-۳- فارسی امروز

تکمیل فرایند دستوری‌شدگی «انگار» در دوران متأخرتری در زبان فارسی رخ می‌دهد. در غزلیات بیدل دهلوی (قرن یازدهم ه. ق.) نمونه‌هایی از کاربرد «انگار» را می‌توان یافت که به کاربردهای امروزی آن بسیار نزدیک است:

(۵۴) در باغ خیالی که گذشتن ثمر اوست / انگار که من نیز رسیدم به رسیدن (بیدل دهلوی، ۱۳۴۱: ۱۰۳۸).

(۵۵) سحر است روستایی و انگار شهریان / جوله چند رشته به گردون تنیده‌اند (بیدل دهلوی، ۱۳۴۱: ۴۱۰).

در فارسی امروز (معیار)، فعل «انگاشت / انگار» از زبان گفتار حذف شده است و تنها در نثر ادبی و رسمی کاربرد دارد. البته در ساخت برخی اسم‌ها و صفت‌ها، از جمله «سهل‌انگاری» و «ول‌انگار» هنوز ردپایی از آن را می‌توان دید. در عوض، در فارسی امروز، «انگار» برای بیان مفاهیم وجهی فرض، تردید و گواه‌نمایی^۱ به کار می‌رود. در پاره زیر، «انگار» مفهوم فرض را بیان می‌کند:

(۵۶) به جوری طلبکاره انگار من ازش خواستم این حرفا رو بزنه!

علاوه بر بیان وجهیت غیرواقعی، «انگار» در فارسی امروز به عنوان قیدی گواه‌نما نیز به کار می‌رود. مشخص کردن منبع خبر و شیوه بازنمایی آن در جمله گواه‌نمایی نام دارد؛ گوینده با استفاده از ابزارهای گواه‌نمایی نشان می‌دهد که آنچه بیان می‌کند را به چشم دیده، به گوش شنیده، از طریق سایر حواس خود به صحت آن پی برده است، حاصل استنباط و نتیجه‌گیری شخصی او بر اساس قرائن بیرونی در جهان واقع است یا اساساً از طریق اخبار و شایعات به آن دست یافته است (باسمن^۲، ۲۰۰۶: ۳۸۹). برخی

1. evidentiality

2. Bussmann

محققان مانند پالمر^۱ (۲۰۰۱: ۳۵)، گواه‌نمایی را زیرمجموعه وجهیت معرفتی می‌دانند، زیرا به نوعی نگرش گوینده را برای تأیید سخنان خود نشان می‌دهد و قطعیت و اعتبار سخن یا حدس و گمان او را درباره امری بازنمایی می‌کند. برخی دیگر از محققان گواه‌نمایی را جدا از وجهیت و صرفاً مربوط به زبان‌هایی می‌دانند که ذکر منبع خبر در آنها اجباری است و از نظر گویندگان لازم است (رضایی و نیسانی، ۱۳۹۵). در نمونه‌های زیر کارکرد گواه‌نمایی «انگار» را می‌توان بررسی کرد. در نمونه ۵۷، گوینده با دیدن چراغ‌های خاموش خانه به این نتیجه رسیده که کسی در خانه نیست، در نمونه ۵۸ شواهد و قرائن آب‌وهوایی چنین استنباطی را برای گوینده رقم‌زده و در نمونه ۵۹، خبری که گوینده می‌دهد احتمالاً بر اساس شایعات است. در همه این موارد، گوینده با به کار بردن قید گواه‌نمای «انگار»، عدم اطمینان خود را از قطعیت خبر نشان می‌دهد و بار مسئولیت خود را در قبال صحت آن سبک‌تر می‌کند:

(۵۷) چراغشان خاموش است) انگار کسی خانه نیست.

(۵۸) انگار بناست باران بیارد.

(۵۹) انگار می‌خوان بنزین رو گرون کنن.

«انگار نه انگار» هم در فارسی امروز کارکرد وجهی دارد؛ گوینده با استفاده از این ساخت، فرض نبود حالت یا موقعیتی را برای خود یا دیگری همراه با تعجب، اعتراض و ناراحتی ابراز می‌کند:

(۶۰) انگار نه انگار که در این شهر پسرعمویی هم داری (جمالزاده، به نقل از انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۶۳۳: ۱).

(۶۱) موقع تشهد چنان روی زمین وا می‌روند که انگار نه انگار که دو زانو نشستنی هم هست (خسی در میقات؛ آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۶).

۳-۲- انگاری

در فارسی امروز، «انگاری» نیز به عنوان قید، برای بیان تردید و نیز در تشبیه و تمثیل برای دلالت بر غیرواقعی بودن گزاره به کار می‌رود:

(۶۲) «جغله‌بچه اصلاً با هم‌سن و سالش نمی‌جوشید، انگاری از دماغ فیل افتاده پائین» (کیهان، ۱۳ مرداد ۸۸: ۹).

(۶۳) دو نفر مأمورین تذکره که انگاری خود انکر و منکر بودند... حاضر گردیدند (یکی بود و یکی نبود؛ جمالزاده، ۱۳۳۹: ۲۳).

(۶۴) انگاری که او را در یک سیاهچال با یک اژدها انداخته بودند (هدایت، به نقل از انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۱/۶۳۴).

(۶۵) «انگاری نه فقط آفتاب خوزستان و آهن و لوله‌های چند تُنی که حتی قانون هم یک جاهایی در برابر اراده آدم‌ها کم می‌آورد» (جام‌جم، ۱۶ تیرماه ۹۷: ۹).

۶۶) «علی حاتمی ... ظریف حرف می‌زد و مردم با دیدن فیلم‌هایش انگاری گلستان و بوستان سعدی را می‌خواندند» (اعتماد، ۱۶ تیر ۹۷: ۱۵).

برای تحلیل ساخت و کارکرد «انگاری»، باید به وجه تمنایی فعل در دوره میانه و بازمانده آن در متون ادبی و فارسی امروز اشاره کرد.

۳-۲-۱- وجه تمنایی فعل در فارسی میانه و کارکرد آن

در فارسی میانه، وجه در ساختمان فعل و صیغگان آن بازنمایی شده است. بر این اساس فعل دارای وجه اخباری^۱، التزامی^۲، تمنایی^۳ و امری^۴ بوده است. از این میان، وجه تمنایی فعل با افزودن *e* به ماده مضارع برای دلالت بر دو شمار و سه شخص (برونر^۵، ۱۹۷۷: ۲۰۵) و گاه به صیغگان فعل مضارع ساخته شده است. کارکرد اصلی وجه تمنایی در فارسی میانه، دلالت بر فرضی و غیرواقعی بودن گزاره، از جمله تشبیه و تمثیل است (برونر، ۱۹۷۷: ۲۰۶؛ قریب، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۸؛ شروو^۶، ۲۰۱۰: ۲۳۷-۲۳۸):

67) *a'ōn če'ōn zīr mird kē draxt=ēw ...*

درختی که مرد زیرک همچون

tōhm windē ud āmāxšē.

بکارد و بیابد بذر

همچون مردی زیرک که بذر درختی ... بیابد و بکارد (بویس^۷، ۱۹۷۵: ۳۲).

68) *mānāg ī ōy čiyōn kē pus ī dōst*

عزیز — فرزند که آن — همانند

2sālag 3sālag pad tōšndārišnīh bar-ē.

برد آرامی به سه‌ساله دوساله

همانند آن‌که فرزند عزیز دوساله و سه‌ساله را به آرامی ببرد (دینکرد^۷، فصل ۲، بند ۳۴؛ به نقل از شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۷).

۳-۲-۲- فارسی قدیم

در متون نظم و نثر فارسی، تکواژ تمنایی‌ساز *e*^۸ بازمانده (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۱۱) و با نویسه «ی» نشان داده شده است. این صورت به صیغگان فعل مضارع و ماضی افزوده

1. indicative
2. subjunctive
3. optative
4. imperative
5. Brunner
6. Skjærvø
7. Boyce

۸. نظام آوایی فارسی دری همانند فارسی میانه است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹). واژه *e* را در سنت مطالعات زبان فارسی دری، «یای مجهول» نامیده‌اند (ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۵۲؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۴).

شده (بهار، ۱۳۷۳: ۳۴۸-۳۵۱؛ ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۳۲۲-۳۲۶؛ قریب، ۱۳۷۹: ۲۷۱-۲۷۲) و کارکرد اصلی آن بیان فرضی و غیرواقعی بودن گزاره، به‌ویژه در تمثیل و تشبیه و گاه بیان شک و تردید بوده است. ناتل‌خانلری (۱۳۷۷: ۳۴۰-۳۴۱) این کاربرد را «وجه تصویری» نامیده است که گاه با «گوئی» و «پنداری» نیز همراه شده است:

(۶۹) گوئی اهل گورستان جمله از گورها برآمده بودند [بودند] و بر ایشان جامه‌های سپید بودی [بود] (ترجمه رساله قشیریه، به نقل از ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۳۴۱).

(۷۰) گوئی کسی ایشان را در سجده افکندی [افکند] (تفسیر قرآن مجید، به نقل از ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۳۴۱).

«انگاری» یکی از این افعال با چنین ساختی است که در متون این دوره رواج داشته است. فعل «انگار» به معنی «فرض کردن» همراه با تکواژ *t* وجه فعلی ساخته که بر فرض و غیرواقعی بودن گزاره دلالت داشته است. این صورت هم از نظر معنی واژگانی هم از نظر کارکرد وجهی، مناسب بیان مفهوم فرض بوده است. پس از آنکه بازنمایی وجه در ساختمان فعل از میان رفته است، «انگاری» همراه با «همان» و «چنان» در آغاز جمله قرار گرفته و بندی پیرو در نقش مفعول پذیرفته است که فعل آن نشانه وجه‌نمای *t* نداشته است. در این جملات، «انگاری» معنای «همانند آن است» افاده می‌کند:

(۷۱) اگرچه ظاهر کلام ظاهر خبر است، معنی او فرض و تقدیر است، ... همان انگاری که کسی بیاید و چنین فعلی کند، آنکه که از او پرسند... گوید: من نکردم... (روض الجنان؛ ابوالفتح رازی، ج ۱۳، ۱۳۶۸: ۲۴۱).

(۷۲) و اما خدای تعالی اینکه فرماید در قیامت بر طریق تمثیل فرماید، یعنی چنان انگاری که این کبش ابلح مرگ است، چون او را کشتند، طمع نیست در آن که باز زنده شود (رابوالفتح رازی، ۱۳۶۸: ۸۸).

با حذف «همان» و «چنان»، «انگاری» در آغاز جمله به‌تدریج مقوله فعل را از دست داده و در ذهن اهل زبان به صورت قیدی برای بند پس از خود، بازتحلیل‌شده و بازنمایی مفهوم وجهی تردید، فرض و غیرواقعی بودن گزاره را برعهده گرفته و توانسته است در هر جای جمله به کار رود:

(۷۳) سیاووش است پنداری میان شهر و کوی اندر / فریدون است انگاری به زیر درع و خوی اندر (دقیقی، ۱۳۷۳: ۱۰۰).

بدین ترتیب، «ی» در «انگاری» بازمانده تکواژ تمنایی‌ساز دوران میانه است که در تحولات آوایی زبان فارسی، به *i* بدل شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۰) و در فارسی امروز، باید آن را بازمانده وجه تمنایی فعل دانست که در نقش قید همان کارکرد را بر عهده دارد و ویژگی‌های اصلی آن باقی مانده است. در فارسی نوشتاری، برای بازنمایی

فرض و غیرواقعی بودن، از ابزارهای دیگری مانند قیدهای «گوئی» و «پنداری» استفاده می‌شود:

(۷۴) «پنداری خواسته‌ها و تمنیات مردم تاریخ مصرف دارد» (اعتماد، ۲۴ مرداد ۹۲: ۱۵).
 (۷۵) «ناظری وقتی ... به زبان کردی شعر می‌خواند، گوئی سه‌تارش راوی همان تاریخ است که شاید از دوران صفویان به بعد را روایت می‌کند» (شرق، ۲۸ بهمن ۹۵: ۱).
 اما در فارسی گفتاری (معیار)، «گوئی» و «پنداری» کاربردی ندارد و قید «انگاری» برای دلالت بر این کارکرد، جایگاه خاص حاصل کرده و صورت‌های رقیب را کنار زده است.
 باید در نظر داشت که در متون ادب فارسی، گاه فعل مضارع «انگار» در صرف دوم شخص مفرد نیز به کار رفته است که در این صورت، مفهوم واژگانی خود را دارد و فعل اصلی است:

(۷۶) پس از گرفتن عالم چو کوچ خواهد بود / رواست گر همه عالم گرفته انگاری (سعدی، ۱۳۸۵: ۹۹۰).

(۷۷) چه بود از بهر سگان کوی خویش / خاک کوی خویش انگاری مرا (عطار نیشابوری، ۱۳۳۹: ۹۹).
 (۷۸) می‌توانی گر ز چندین پیچ پیچ / دست من گیری و انگاری که هیچ (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۴۶۲).

۴- نتیجه

در فارسی میانه، *hangār- / hangārd* فعلی واژگانی است که به معنی «در نظر گرفتن، تلقی کردن» به کار می‌رفته است. در بافت‌های مختلف، با تغییر معنایی، مفهوم «برشمردن و حساب کردن» و «فرض کردن» حاصل کرده و صرف کامل داشته است. شروع فرایند دستوری‌شدگی *hangār-/hangārd* با تغییر دلالت معنایی همراه بوده است، بدین معنا که کارکرد *hangār- / hangārd* از بیان مفهوم واقعی «x» را در شمار y در نظر داشتن» به بیان مفهوم غیرواقعی «x» را y فرض کردن» تغییر کرده است. مفعول این فعل گروه اسمی بوده است و تغییرات بیشتر در جهت دستوری‌شدگی این فعل زمانی رخ داده که صرف امر دوم شخص مفرد آن، با قرار گرفتن در جایگاه آغازین جمله، سبب تغییر جایگاه سازه‌ها شده و به‌جای گروه اسمی، عبارت پیرو در نقش مفعول پذیرفته است. مراحل اصلی تغییر در فارسی قدیم طی شده است. در متون ادب فارسی، «انگاشت/ انگار» در دوشاخه واگرا در بافت‌های مختلف به کار می‌رود. در شاخه اول، این فعل با معانی واژگانی «در نظر گرفتن»، «حساب کردن» و «فرض کردن» به کار رفته و در شاخه دوم، صورت امر دوم شخص مفرد این فعل به تدریج برای بیان مفهوم وجهی فرض و غیرواقعی بودن دستوری‌شده است. در ادامه تغییراتی که از دوره میانه آغاز شده، «انگار» در ساخت پرتکرار «چنان/همان/ خود + انگار (+که)» برای بیان

فرضی و غیرواقعی بودن رویداد به کار رفته است. کاربرد این ساخت در بافت‌هایی که فاقد قرینه‌هایی مثل ضمیر یا فعل دوم شخص مفردند، نشان می‌دهد که «انگار» در فارسی دری، کاربردی جز امر دوم شخص مفرد پیدا کرده و به قید وجه‌نما بازتحلیل شده است. حذف قیدهایی «چنان»، «همان» و «خود» مجدداً «انگار» را در جایگاه آغازین جمله قرار داده و حضور بند پیرو را برای تکمیل معنای جمله الزامی ساخته است. شواهدی از کاربرد «انگار» در فارسی دری بدون قرار گرفتن در جایگاهی خاص در جمله، نشان می‌دهد مقوله‌زدایی این صورت زبانی در فارسی دری آغاز و در ذهن اهل زبان، «انگار» به عنوان قید وجه‌نما بازتحلیل شده و در فارسی امروز نیز به‌جا مانده است. «انگاری» بازمانده وجه تمنایی فعل از فارسی میانه است. در فارسی میانه، وجه تمنایی فعل با افزودن \bar{e} برای دلالت بر فرضی و غیرواقعی بودن گزاره ساخته می‌شده است. در فارسی قدیم نیز این ساخت با همین کارکرد رواج داشته است. «انگاری» هم از نظر معنی واژگانی و هم از نظر کارکرد وجهی، برای بیان فرض مناسب بوده و با از دست دادن مقوله فعل و تبدیل شدن به قید، بازنمایی این مفهوم وجهی را بر عهده گرفته است. «انگاری» در فارسی گفتاری، با تبدیل \bar{e} به i ، به عنوان قید برای بیان تمثیل و تشبیه و گاه تردید به کار می‌رود.

منابع

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳). *رساله منطق دانشنامه علایی*. با مقدمه و حواشی و تصحیح محمد معین و محمد مشکوة، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۵-۱۳۷۶). *روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن*، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، ۲۰ ج، مشهد، آستان قدس رضوی و بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران، ققنوس.
- _____ (۱۳۸۷). *دستور تاریخی زبان فارسی*، چاپ هفتم، تهران، سمت.
- _____ (۱۳۸۹). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۹۶). *سمک عیار*. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ۶ ج، ویراست دوم، تهران، آگاه.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی*، جلد دوم، چاپ چهاردهم، ویرایش دوم، تهران، فاطمی.
- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۲). *فرهنگ سخن*، ۶ ج، تهران، سخن.
- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۷۳). *تاریخ‌نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی، بخش چاپ‌نشده)*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۳ و ۴، تهران، البرز.
- _____ (۱۳۷۸). *تاریخ‌نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. جلد ۱ و ۲. تهران: سروش.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۳). *سیک‌شناسی*، جلد اول، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- بیدل دهلوی، ابوالمعانی میرزا عبدالقاهر (۱۳۴۱). *کلیات*، ۴ ج، کابل، دپوهنی وزارت و دارالتألیف ریاست.

- تفضلی، احمد (۱۳۹۸). «آندرز بهزاد فرخ‌پیروز». *مقالات احمد تفضلی*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس. صص ۳۴۱-۳۴۶.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، اطلاعات.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۳۹). یکی بود و یکی نبود، تهران، معرفت.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲). *دیوان خاقانی شروانی*، به تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.
- خیام، حکیم عمر (۱۳۷۲). *رباعیات*، با مقدمه و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران، عارف.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۹). *دستور زبان فارسی* چاپ پانزدهم، تبریز، ستوده.
- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳). *دیوان دقیقی طوسی*، به اهتمام محمدجواد شریعت، تهران، اساطیر.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۷۰). *زند بهمن یسن*، تصحیح متن، *آوانویسی*، برگردان فارسی و یادداشت‌ها، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۵). *کلیات سعدی*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هرمس.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*، چاپ هشتم، تهران، اساطیر [۱۳۶۴].
- شفائی، احمد (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران، نوین.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۳۹). *دیوان قصائد و ترجیعات و غزلیات*، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنائی.
- _____ (۱۳۸۶ الف). *مختارنامه، مجموعه رباعیات*، تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش دوم، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۶ ب). *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۷). *منطق‌الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۹۸). *تذکره الاولیاء*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۷۳). *شاهنامه فردوسی*. به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، ۸ ج، کالیفرنیا، بنیاد میراث ایران.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸). *دستور مختصر امروز بر پایه زبانشناسی جدید*، تهران، سخن.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۵۴). *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۹). «تحول وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان‌های ایرانی»، *یادنامه دکتر احمد تفضلی*، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، سخن، صص ۲۴۵-۲۷۸.
- گیوی، حسن (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*، دو جلد، تهران، قطره.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی معاصر*، مترجم، مهستی بحرینی، تهران، هرمس.
- ماهوتیان، (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمه مهدی سمائی، تهران، نشر مرکز.
- منشی، نصرالله (۱۳۶۱). *کلیله و دمنه*، با تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، ۱۰ ج، تهران، امیرکبیر.

- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷). *تاریخ زبان فارسی*، جلد دوم، تهران، فردوس.
- ناصر خسرو (۱۳۵۷). *دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. دانشگاه مکیل، موسسه مطالعات اسلامی شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۳). *جامع الحکمتین*، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هانری کربن و محمد معین، تهران، طهوری.
- نظامی گنجهای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰). *هفت‌پیکر نظامی گنجوی (متن علمی و انتقادی از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی قرن هشتم با ذکر اختلاف نسخ و شرح ابیات و معنی لغات و کشف الابیات)*، به تصحیح برات زنجانی، ویرایش دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- نظامی گنجهای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴). *خسرو و شیرین*، با حواشی و تصحیح متن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۵). *زبان فارسی در گذر زمان (مجموعه مقالات)*، تهران، کتاب بهار.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*، جلد اول، تهران، نیلوفر.
- یاسمی. رشید و همکاران (۱۳۷۱). *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*، چاپ دوم، تهران، نگاه و علم.
- Abolghasemi, M., 1994. *Stems of Dari Persian Verbs*, Tehran: Ghoghhus, [In Persian].
- Abolghasemi, M., 1995. *Etymology*, Tehran, Ghoghhus, [In Persian].
- Abolghasemi, M., 2010. *A Historical Grammar of the Persian Language*. Tehran, Samt, [In Persian].
- Abu Alfotuh Razi, H. A., 1986-1997. *Rowz Al-jenan fi Tafsir-e Qor'an*, M. J. Yahaqi and M. M. Naseh (Eds.), 20 Vol, Mashhad, The Islamic research foundation of Astan Quds Razavi, [In Persian].
- Anklesaria, T. D., 1913. *Dânâk-u Mainyô-i Khard*, Bombay.
- Anvari, H. and Ahmadi Givi, H., 1996. *Persian Grammar*, Vol 2, Tehran, Fatemi, [In Persian].
- Anvari, H. et al., 2002. *Sokhan Dictionary*, Tehran, Sokhan, [In Persian].
- Arrajani, F. Kh., 2017. *Samak-e Ayyar*, P. Natel Khanlari (Ed.), 6 Vol, Tehran, Agah, [In Persian].
- Attar Neishabouri, F., 1960. *Divan e Ghasaed, Tarji'at va Ghazaliyat*, ed, by Nafisi, S. Tehran, Sana'i Library, [in Persian].
- Attar Neishabouri, F., 2007a. *Mokhtarnamêh*, ed, by Shafi'i Kadkani, M. 2nd edition. Tehran, Sokhan, [in Persian].
- Attar Neishabouri, F., 2007b. *Mosibatnameh*, ed, by Shafi'i Kadkani, M. Tehran: Sokhan, [in Persian].
- Attar Neishabouri, F., 2008. *Mantegh-ul-Tair*, ed, by Shafi'i Kadkani, M. Tehran: Sokhan, [in Persian].
- Attar Neishabouri, F., 2019. *Tazkirat-al-Awliya*, ed, by Shafi'i Kadkani, M. 2 Vol, Tehran, Sokhan, [in Persian].
- Bal'mi, M. M., 1994. *Târixnâme-ye Tabari*, M. Rowshan (Ed.), Vol. 3-4, Tehran, Alborz, [In Persian].
- Bal'mi, M. M., 1999. *Târixnâme-ye Tabari*, M. Rowshan (Ed.), Vol. 3-4, Tehran, Soroush, [In Persian].
- Bartholomae, C., 1961 *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, W. De Gruyter.
- Bidel Dehlavi, A. M. A., 1962. *Koliyât*, 4 Vol, Kanol, Riyâsat, [In Persian].
- Brunner, Ch. j., 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar, New York, Caravan Books.
- Boyce, M., 1975. *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*, Leiden, E.J. Brill.

- Busmann, H., 2006. *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, Translated and edited by G. P. Trauth and K. Kazzazi, London and New York, Routledge.
- Cereti, C. G., 1995. *The Zand Wahman Yasn (A Zoroastrian Apocalyose)*, Roma, Instituto Italiano per Medio ed Estremo Oriente.
- Daqiqi Tusi, A. M. A., 1994. *Divân*, M. J. Shari'at, Tehran, Asatir, [In Persian].
- Dehkhoda, A. A., 1998. *Dictionary*, Tehran, Tehran University, [In Persian].
- Dhabhar, E. B. N., 1927 *Zand-I Khürtak Avistāk*, Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties.
- Ebne Sina, H. A., 2004. *A Treatise on Logic 'Ala'I's Encyclopedia*, M. Mo'in and M. Meshkāt (Eds.), Hamadan, Hamedan University, [In Persian].
- Farahvashi, B., 1999. *Ardeshir Babakan's Report Card*, Tehran, Tehran University Press, [In Persian].
- Farshidvard, K., 2009. *Today's Concise Grammar Based on Modern Linguistics*, Tehran, Sokhan, [in Persian].
- Ferdowsi, A., 1994. *Shahnameh*, ed, by Jalal Khaleghi Motlagh, California, Iran Heritage Foundation, [in Persian].
- Gharib, B., 2000. "The Evolution of Optative Mood into Past Continuous" in Iranian Language", In *Festschrift of Prof. Ahmad Tafazzoli*, ed, by Sadeghi, A. Tehran, Sokhan, Pp. 245-278, [in Persian].
- Givi, H., 2001. *Historical Grammar of Verb*, 2 Vol, Tehran, Ghatreh, [in Persian].
- Heine, B., 2003. "Grammaticalization". In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds). *The Handbook of Historical Linguistics*, Oxford Blackwell, 575-601.
- Hopper, P., 1991. "On Some Principles of Grammaticalization", In E. Traugott & B. Heine (eds.), *Approaches to Grammaticalization* Vol.1, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Hopper, P. & Traugott, E., 2003. *Grammaticalization*, 2nd edition, Cambridge University Press.
- Jamalzadeh, M. A., 1960. *Yeki Bud Yeki Nabud*, Tehran, Ma'refat, [In Persian].
- Jamasp-Asana, J.M. (ed.), 1987. *Pahlavi Texts*, Bombay, Fort Printing Press.
- Jâmi, N. A., 1991. *Nafahât Alons Men Hazarât Alqods*, M. Abedi (Ed.), Tehran, Etela'at, [In Persian].
- Khâqâni Shervâni, B. A., 2003. *Divân*, Z. Sajadi, Tehran, Zavvar, [In Persian].
- Khayyam, H. O., 1993. *Robâ'iyat*, M. A. Foruqi and Q. Qani, Tehran, Aref, [In Persian].
- Khayyampur, R., 2010. *Persian Grammar*, Tabriz, Sotude, [In Persian].
- Lazard, G., 2005. *A Grammar of Contemporary Persian*. Translated by Bahreini, M, Tehran, Hermes, [in Persian].
- Lehmann, Ch., 1992. "Word order change by grammaticalization", In M. Gerritsen & D. Stein (eds), Internal and external factors in syntactic change, Berlin-New York, Mouton de Gruyter, 395-416.
- MacKenzie, D. N., 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*, Routledge Curzon.
- Madan, D. M., 1911. *The Complete Text of Pahlavi Dinkard*, 2 parts, Bombay.

- Mahootian, Sh., 2008. *Persian Language Grammar from a Typological Perspective*, Translated by Sama'i, M. Tehran, Markaz, [in Persian].
- Meybodi, A., 1992. *Kashf-ul-Asrar va Oddat-ul-Abrar*. ed. by Hekmat, A. 10. Vol, Tehran, Amirkabir, [in Persian].
- Monshi, N., 1982. *Kelileh va Demneh*, ed, by Minavi, M, Tehran, University of Tehran Press, [in Persian].
- Naghzguy Kohan, M., 2016. *Persian Language Through Time*, Tehran, Ketab-e Bahar, [in Persian].
- Najafi, A., 2008. *Folklore Persian Dictionary*. Vol. 2. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Naser Khosrow., 1978. *Divan e Ash'ar e Hakim Naser Khosrow Ghobadiani*, ed, by Minavi, M. & Mohaghegh, M. McGill University, Institute of Islamic Studies, in collaboration with University of Tehran, [in Persian].
- Naser Khosrow., 1984. *Jami' al-Hikmatayn*, ed, by Corbin, H. & Moein, M, Tehran, Tahouri, [in Persian].
- Natel Khanlari, P., 1998. *A History of the Persian Language*, Vol. 2, Tehran: Ferdows, [In Persian].
- Nezami Ganje'i, E., 2001. *Haft Peykar*. ed. by Zanjani, B., 2nd edition, Tehran, University of Tehra press, [in Persian].
- Nezami Ganje'i, E., 2005. *Khosrow va Shirin*, ed, by Vahid Dastgerdi, Hamidian, S. Tehran, Ghatreh, [in Persian].
- Palmer, F. R., 2001. *Mood and Modality*, Second Edition, Cambridge, University Press.
- Reza'i, V., & Neisani, M., 2016. "Differentiating Evidentiality and Epistemic Modality Based on the Behavior of Persian Adverbials", In *Journal of Language Research*, Vol 7, Issue 1, p 37-56, [in Persian].
- Rashed-Mohassel, M. T., 1991. *Zand-e Bahman Yasn*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, [In Persian].
- Sa'di, M., 1385. *Koliyât*, M. A. Foruqi, Tehran, Hermes, [In Persian].
- Shafai, A., 1984. *Scientific Basics of Persian Grammar*, Tehran, Novin, [in Persian].
- Shaked, Sh., 1979. *The Wisdom of Sasanian Sages (Dēnkard VI)*, Boulder, Colorado.
- Shari'at, M., 2005. *Persian Grammar*, Tehran, Asatir, [in Persian].
- Skjærvø, P. O., 2010. "Middle West Iranian", In G. Windfuhr (ed). *The Iranian Languages*, London and New York, Routledge, 196-278.
- Tafazzoli, A., 2019. "Andarz-e Behzad Farox Piruz", In *The Articles of Ahmmad Tafazzoli*. Zh. Amuzgar (Ed). Tehran, Tus, p 341-346, [In Persian].
- Williams, A. V., 1990. *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the "Dādestān ī Dēnīg*, The Royal Danish Academy of sciences and letters.
- Yasemi, R., et al., 1992. *Grammar of Persian Language (Five-Masters)*, Tehran, Negah va elm, [in Persian].



Apology or Non- apology: An Interfacial Approach to the Discourse Analysis of Official Apologies in the Iranian Media

Hadaegh Rezaei¹
(73-95)

Abstract

Apology has been mostly studied from a pragmatics standpoint and as a frequent speech act, especially in Persian language. This paper, however, aims at a discourse analysis of apology, taking as its framework, the interdisciplinary approach introduced in Lakoff (2015). The data are collected from official apologies in the Iranian media between 2015- 2018. The results show that firstly, without taking an interdisciplinary stance many interactional aspects of this speech act is neglected. This is because apology is one of the face- saving speech acts in the representation of which contextual and interpersonal factors, and the speaker's and addressee's perspective play an important role in the ways preferred by the speaker to apologize. Moreover the nature of public and political discourse multiplies the complexities and forces the speakers get the benefit of all linguistic and extra- linguistic means at different levels to achieve their communicative goals. Secondly, the prototypical explicit apologies in public discourse are rare, so that most of the cases studied are instances of non- apology rather than apology. The reason behind this fact can be traced back to the nature of public and political discourses in which apology would bring about negative consequences for the apologizer. Also, one of the main presuppositions of this speech act is that the apologizer implicitly accepts the responsibility of the wrongdoing and her reluctance to apologize explicitly in public and political discourse is a conscious or unconscious attempt to avoid the negative consequences of shouldering the responsibilities in these formal settings. Accordingly, different representations of apology can be placed somewhere on a continuum with prototypical apology at one end and non- apology at the other one. This paves the way for considering apology as a radial category at the level of discourse and for adding a cognitive level of analysis to the framework at hand.

Keywords: Apology; Non- apology; Discourse Analysis; Speech Act; Inter-facial Approach.

doi
10.22059/jolr.2020.306113.666621
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

Received: July, 12, 2020 ; Accepted: November, 19, 2020

1. Corresponding Author Email: hadaeghrezaei@fgn.ui.ac.ir. Assistant Professor, Linguistics Department, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

1. Introduction

Apology as a frequent speech act in every day and media discourse has an unneglectable importance since it is tightly intertwined to issues of face, politeness, and social norms. Besides, the use of this speech act would result in some unescapable presuppositions and entailments. Since apology is a multifaceted phenomenon, especially when expressed formally in media and political discourse, without taking an interdisciplinary stance in its analysis, some aspects of it could remain unfolded. Accordingly the current paper aims at an interfacial discourse analysis of official apologies in Iranian media.

2. Literature Review

Being a very frequent speech act, apology has attracted the attention of pragmatics scholars the most. Some of these scholars including Cohen and Olshtain (1981), Fraser (1981). Olshtain and Cohen (1983) and Kampf (2009) has attempted to figure out the very nature of this speech act and the presuppositions it brings about in the speech event. Following Brown and Levinson (1987), some other studies like Casper (1991) and Eslami Rasekh (2004) have focused on apology as a strategy of negative politeness. Mainly under the influence of Blum-Kulka and Olshtain (1984), a third line of inquiry comes from intercultural pragmatics (see Afghari, 2007; Shariati and Chamani, 2010). However, Jeffries (2007) and Murphy (2014, 2019) have tried to show that apology is a prototypical category, paving the way for providing a cognitive account for apology. In contrast to all these studies, Lakoff (2015) argues for taking an interdisciplinary approach in the study of this speech act.

3. Methodology

The data in this study includes 32 texts reporting official apologies in Persian language newspapers and Iranian news agency websites collected in the period from April 2015 to March 2016. Each text includes a report of the speech event and the context in which the apology is offered by an apologizer in the political discourse. It should be noted that due to the nature of the study and the need to address the various aspects of the speech event at different levels in each case, regarding the framework used (Lakoff, 2015), only a random selection of the data analyzed has been presented in the manuscript.

4. Results and Discussion

In this article, 32 official apologies in the Iranian media were studied from the perspective of discourse analysis within the limits of an interdisciplinary approach. The analysis of the data revealed that in each case it is in no sense possible to arrive at a comprehensive understanding of the apology made without taking an interdisciplinary stance. A range of clues and evidence at different levels came together to help account for each of the official apology events. These clues come from but not confined to phonological and extra-linguistic, lexical, syntactic, pragmatic, discursive and sociolinguistic levels of

analysis. Besides, the narration behind each apology has an influential role in its appearance and its strength. Except in one case, in all the studied events, the apology was offered indirectly and even in some samples it had taken the form of a non- apology.

5. Conclusions

The results of the study show that firstly, in the analysis of each speech event, different linguistic and paralinguistic factors should be taken into consideration and thus taking an interdisciplinary approach seems to be unavoidable.

Secondly, the findings of this study, in line with Jeffries (2007) and Murphy (2015, 2019) confirm that apology (here in media and political discourse) should be considered as a prototypical category. This, in turn paves the way for adding a cognitive level to the nine levels proposed by Lakoff (2015) in her interdisciplinary approach to apology. In such a prototypical structure, direct and explicit apology is at the center and the very implicit speech acts that even have the form and function of non-apology are the peripheral instances. It is also interesting to note that, among the 32 speech events studied, in most cases, apologizers seem to be reluctant to explicitly apologize for their misdeeds. The reason behind this can be attributed to the nature of political and media discourse and the negative consequences of an explicit apology for the speaker, as stated by Kampf (2009).

عذرخواهی یا عدم عذرخواهی:

رویکردی بینا حوزه‌ای به تحلیل کلام عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران

حدائق رضائی

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۴/۲۲؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۹/۸/۲۹

علمی - پژوهشی

چکیده

عذرخواهی در بیشتر مطالعات، به ویژه در زبان فارسی، از منظری کاربردشناختی و به عنوان یک کنش گفتاری پربسامد مورد مطالعه قرار گرفته است؛ اما مطالعه حاضر از منظری تحلیل کلامی و با تأکید بر لزوم اتخاذ رویکردی بینا حوزه‌ای در تحلیل کلام، در چارچوب لیکاف (۲۰۱۵)، به تحلیل عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران پرداخته است. در این راستا، شواهد لازم از میان عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران در بین سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۷ گردآوری و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتایج نشان می‌دهد که اولاً بدون اتخاذ رویکردی بینا حوزه‌ای در تحلیل این کنش، بسیاری از جنبه‌های تعاملی آن مغفول واقع خواهد شد. این مسأله محصول این ویژگی عذرخواهی است که این کنش ابزاری برای حفظ وجهه در بافت تعاملی است و عوامل بینافردی و دیدگاه گوینده، مخاطب و بافت کاربردی نقش مهمی در انتخاب ابزار و شیوه بیان آن دارند. از سویی دیگر رسمی و عمومی بودن عذرخواهی‌ها پیچیدگی‌ها در کاربرد آن را دوچندان کرده و باعث می‌گردد گوینده از همه امکانات زبانی و فرازبانی در سطوح مختلف برای برآوردن هدف ارتباطی بهره جوید. نکته دوم اینکه شواهد نشان داد عذرخواهی‌های صریح و سرنمونی در این نوع گفتمان به ندرت اتفاق می‌افتد به نحوی که بسیاری از آنچه به عنوان عذرخواهی در این بافت‌ها اتفاق می‌افتد را می‌توان نمونه‌هایی از عدم عذرخواهی دانست. از آنجا که یکی از پیش‌انگاشت‌های اساسی عذرخواهی اذعان به خطا و پذیرش مسئولیت آن است، اجتناب از عذرخواهی صریح در بافت رسمی و رسانه‌ای تلاشی خودآگاه یا ناخودآگاه برای فرار از تبعات بالای عذرخواهی به ویژه در گفتمان سیاسی و عمومی است. نتایج همچنان نشان می‌دهد، بازمودهای عذرخواهی را می‌توان به صورت پیوستاری در نظر گرفت که در یک انتهای آن عذرخواهی سرنمونی و در انتهای دیگر عدم عذرخواهی قرار دارد. این امر راه را برای در نظر گرفتن عذرخواهی به عنوان مقوله‌ای سرنمونی و افزودن سطحی شناختی در تحلیل کلام عذرخواهی تسهیل می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: عذرخواهی؛ عدم عذرخواهی، تحلیل کلام؛ کنش گفتاری؛ رویکرد بینا-حوزه‌ای.

۱. مقدمه

عذرخواهی از کنش‌های گفتاری رایج و فراگیر در زبان‌های مختلف است تا جایی که برخی آن را یک همگانی کاربردشناختی دانسته‌اند (اسلامی‌راسخ، ۲۰۰۴). به تعبیر گافمن (۱۹۷۱) عذرخواهی در حقیقت کنش و ترفند کلامی

است «از سوی گوینده برای جبران آسیب وارده به مخاطب و یا رنجاندن او، در شرایطی که گوینده به نحوی خود را مسئول آن آسیب بداند». از نگاه او، هدف از عذرخواهی بازیابی توازن اجتماعی و عادی شدن اوضاع در رویداد ارتباطی است. بیشتر مطالعات انجام شده مربوط به این کنش گفتاری، از منظر صرفاً کاربردشناختی به بررسی عذرخواهی در زبان‌های مختلف پرداخته‌اند. با توجه به اهمیت عذرخواهی در تسهیل تعاملات زبانی و اجتماعی، هدف مقاله حاضر تحلیل کلام و بررسی جنبه‌های صوری و کارکردی این کنش در قالب رویکردی بینا حوزه‌ای و در چارچوب لیکاف^۱ (۲۰۱۵) است. در این راستا عذرخواهی‌های رسمی انعکاس یافته در رسانه‌های خبری اینترنتی ایران در بازه زمانی خرداد ۹۴ تا خرداد ۹۷ مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در ادامه و در بخش دوم مروری از پیشینه مطالعات صورت گرفته بر روی کنش گفتاری عذرخواهی ارائه می‌گردد. در بخش سوم مقاله، چارچوب بینا حوزه‌ای و بینا رشته‌ای لیکاف (۲۰۱۵) به عنوان مبنای نظری این مطالعه معرفی می‌شود. این چارچوب در بخش چهارم برای تجزیه و تحلیل نمونه‌های گردآوری شده از عذرخواهی‌های رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نهایتاً در بخش پنجم، نتیجه بحث ارائه می‌گردد.

۲. پیشینه تحقیق

بیشتر مطالعات در زمینه عذرخواهی و بازنمایی زبانی آن در حوزه کاربردشناسی زبان صورت پذیرفته است. این امر تا حد زیادی طبیعی به نظر می‌رسد چراکه مشارکان در بافت ارتباطی همواره با سوء تفاهات، رنجش‌ها و کنش‌های تهدید وجهه^۲ خود و دیگری مواجهه می‌شوند. به تعبیر مورفی (۲۰۱۹) «از طریق عذرخواهی است که گوینده تلاش می‌کند روابط اجتماعی خود با مخاطب را ترمیم کند و از این‌رو است که عذرخواهی یک کنش اجرایی^۳ تلقی می‌شود». بر این اساس در بیشتر مطالعات، عذرخواهی به عنوان یک کنش گفتاری رایج و در ارتباط با مقوله ادب مورد توجه قرار گرفته است.

1 . Lakoff, R.

2 . face- threatening acts

3 . performative act

کوهن و الشتاین^۱ (۱۹۸۱) از پیش‌تازان مطالعات کاربردشناختی عذرخواهی، نقطه شروع مطالعه این کنش گفتاری مانند هر کنش دیگر را، بررسی رابطه بین پیش‌انگاشت‌های کاربردشناختی^۲ می‌دانند که برای اجرا و بازنمایی زبانی چنین کنشی ضروری هستند. فریزر^۳ (۱۹۸۱) و به طور دقیق‌تر و جامع‌تر الشتاین و کوهن (۱۹۸۳) عذرخواهی را در قالب یک مجموعه کنش گفتاری^۴ مورد توجه قرار داده‌اند. منظور از چنین مجموعه‌ای، سازوکارهای زبانی و کاربردشناختی است که برای بازنمایی عذرخواهی به کار گرفته می‌شوند. طرحواره رمزگذاری^۵ یا همان مجموعه ترفندها و کنش‌های مورد استفاده برای بیان عذرخواهی که الشتاین و کوهن (۱۹۸۳) مطرح ساخته‌اند شامل بیان صریح عذرخواهی (معمولاً به کمک یک فعل اجرایی^۶ و یا تشدیدکننده^۷)، ارائه توضیح یا شرح موقعیت (بیان دلیل وقوع عمل آزاردهنده)، پذیرش مسئولیت (در پیوستاری از پذیرش مطلق مسئولیت تا طفره و انکار مسئولیت از سوی گوینده)، پیشنهاد جبران و نهایتاً قول مبنی بر عدم تکرار عمل می‌شوند. این منظر به عذرخواهی مبنای بیشتر مطالعات در زمینه عذرخواهی بوده است که در آنها گاه به جای اصطلاح طرحواره رمزگذاری از جایگزین‌هایی مانند شرایط اقتضایی و یا ترفندهای بازنمایی^۸ استفاده شده است. الشتاین و کوهن (۱۹۸۳) انتخاب نوع عذرخواهی از میان پنج سازوکار بالا را وابسته به عوامل بافتی از جمله فاصله اجتماعی، شدت آسیب ایجادشده برای مخاطب و روابط قدرت می‌دانند. نقدی که بر این نوع نگاه وجود دارد این است که اولاً به کارگیری یک یا چند مورد از این ترفندها، لزوماً و در هر بافتی به مفهوم عذرخواهی نیست. ثانیاً به نظر می‌رسد هر یک از این ترفندهای بازنمایی عذرخواهی، خود شکل-دهنده نوعی کنش گفتاری متفاوت هستند که به طور خوش‌بینانه و در صورت تحقق شرایط، ممکن است نوعی کنش گفتاری غیرمستقیم برای عذرخواهی تلقی گردند.

1 . Olshtain, E. and Cohen, A.

2 . pragmatic presuppositions

3 . speech act set

4 . coding schema

5 . performative verb

6 . intensifier

7 . realization strategies

کامپف^۱ (۲۰۰۹) با بررسی عذرخواهی در گفتمان عمومی، نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی با استفاده از سازوکارهای خلاقانه و با ارزیابی هزینه-فایده در بیان عبارات برای عذرخواهی، از بار مسئولیت خود برای خطای نیازمند عذرخواهی می‌کاهند. در چنین بافت‌های رسمی با توجه به هزینه زیادی که عذرخواهی برای کنشگران دارد، آنها گرچه تحت فشار افکار عمومی و در ظاهر اقدام به بیان عذرخواهی می‌کنند، در عمل با ترفندهای مختلفی به سمت بازنمایی نمونه‌هایی از عدم عذرخواهی^۲ پیش می‌روند. استفاده از یک کنش گفتاری غیر اجرائی^۳، عذرخواهی برای نتیجه، شیوه و یا بخشی از عمل، کمرنگ کردن خطا، کنشگر و یا مخاطب عذرخواهی، برخی از سازوکارهای کمرنگ کردن عذرخواهی و طفره رفتن از زیر بار مسئولیت خطا هستند.

در کنار توجه به عذرخواهی به عنوان یک کنش گفتاری، مطالعاتی نیز عذرخواهی را در قالب نظریه ادب مورد بررسی قرار داده‌اند. براون و لوینسون (۱۹۸۷: ۱۸۷) عذرخواهی را «ترفندی از ادب منفی که نشانگر اجتناب گوینده از نادیده گرفتن وجهه منفی شنونده با هدف حفظ نیازهای وجهه شنونده است» تعریف نموده‌اند. به عبارتی عذرخواهی کنشی گفتاری است که در راستای حفظ وجهه منفی فردی که از یک رفتار یا موقعیت شاکی است (مخاطب عذرخواهی) و حفظ وجهه مثبت گوینده (عذرخواهی‌کننده) صورت می‌پذیرد. به عنوان یک ابزار ادب منفی، عذرخواهی حافظ وجهه شنونده و تهدید وجهه گوینده است. در همین راستا و با توجه به مقوله ادب، برگمن و کاسپر (۱۹۹۱) عذرخواهی کردن را با کنش‌های پس از رویدادی دیگر مانند تعریف و تمجید کردن، شکایت کردن و تشکر کردن مقایسه نموده‌اند. در حالی که عذرخواهی کردن تهدید وجهه منفی گوینده است، تعریف و تمجید کردن نوعی تهدید وجهه منفی شنونده و شکایت کردن، تهدید وجهه مثبت شنونده است. در شکایت کردن و عذرخواهی کردن ارجاع به رویدادی است که هنجاری

1 . Kampf, Z.

2 . non- apology

3 . non- performative speech act

در آن زیر پا گذاشته شده است و موجب آسیب و یا آزدن فردی شده است. حال آنکه در کنشی مانند تشکر کردن عمل مخاطب برای گوینده سودمند بوده است.

عذرخواهی را می‌توان یکی از کنش‌های محتمل در واکنش به شکایت کردن در بافت اجتماعی دانست. در این راستا اسلامی‌راسخ (۲۰۰۴) عذرخواهی را به عنوان یکی از پربسامدترین ترفندهای حفظ وجهه در واکنش به شکایت کردن مورد توجه قرار داده و تحقق آن را در دو زبان فارسی و انگلیسی مورد مطالعه قرار داده است. مطالعه او را می‌توان یکی از مجموعه مطالعاتی دانست که از منظر کاربردشناسی بینا فرهنگی به این کنش پرداخته‌اند. نتایج مطالعه وی نشان می‌دهد که از میان ترفندهای مطرح‌شده برای بیان عذرخواهی، فارسی‌زبانان از بیان صریح و همچنین ارائه توضیح به نسبت بیشتری استفاده می‌کنند.

شاید شاخص‌ترین مطالعه بین فرهنگی عذرخواهی را بتوان بلوم‌کالکا و الشتاین (۱۹۸۴) دانست که برونداد پروژه‌ای تحت نام «الگوی بینا فرهنگی کنش گفتاری»^۱ است. در این مطالعه تعداد قابل توجهی از زبان‌ها از جهت شیوه بازنمایی عذرخواهی، ابزارهای نشانگر کنش بیانی^۲ و شیوه بازنمایی مسئولیت، با الهام از ترفندهای مطرح‌شده در الشتاین و کوهن (۱۹۸۳) مورد مقایسه و بررسی قرار گرفته‌اند. این الگو بعدها در مطالعه کنش‌های گفتاری در زبان‌های دیگر از جمله در مطالعه عذرخواهی در زبان فارسی مورد استفاده قرار گرفته است (از جمله این مطالعات تجویدی، ۲۰۰۰؛ پیمان‌فرد، ۲۰۰۴؛ و افقری، ۲۰۰۷ هستند).

از دیگر مطالعات کاربردشناختی در زمینه عذرخواهی در زبان فارسی، شریعتی و چمنی (۲۰۱۰) است. بسامد، شیوه ترکیب و جایگاه ترفندهای مختلف عذرخواهی در زبان فارسی مورد توجه خاص این مطالعه بوده است. آنها کار خود را از معدود مطالعاتی دانسته‌اند که به جای استفاده از پرسشنامه تکمیل گفتمان^۳، از روش پیکره بنیاد در جمع‌آوری داده‌ها استفاده کرده‌اند.

1 . CCSARP

2 . IFIDs

3 . DCT

نتایج این بررسی نشان داده است که در داده‌های مورد بررسی از زبان فارسی، بیان صریح عذرخواهی بیشترین بسامد را از بین ترفندهای پنج‌گانه عذرخواهی به خود اختصاص داده است.

مورفی (۲۰۱۴، ۲۰۱۵) با نگاهی تحلیلی کلامی به بررسی عذرخواهی در گفتمان سیاسی پرداخته و معتقد است در عذرخواهی سیاسی،^(۲) کنشگران سیاسی عذرخواهی حساب‌شده‌تر و با تمرکز بر نوع آسیب‌های وارده دارند. به اعتقاد مورفی (۲۰۱۴: ۲۶) این عذرخواهی‌ها محصول یک «تحلیل هزینه-فایده از سوی گوینده» یعنی همان کنشگر سیاسی هستند و اگر تهدید وجهه کنشگر برای او فواید ملموسی نداشته باشد عذرخواهی صورت نمی‌گیرد. در همین راستا لیکاف (۲۰۱۵)، ضمن پرداختن به عذرخواهی از منظری تحلیلی کلامی، ضرورت اتخاذ رویکردی بینا حوزه‌ای^(۳) در مطالعه کنش‌های گفتاری را مطرح ساخته است. در بخش بعد به طور مفصل‌تری به شیوه تحلیل لیکاف در مورد کنش عذرخواهی خواهیم پرداخت.

تا اینجا مروری کوتاه از مطالعات در زمینه کنش عذرخواهی در چارچوب-های مختلف از جمله نظریه کنش‌های گفتاری، نظریه ادب، کاربردشناسی بینا فرهنگی و تحلیل کلام ارائه گردید. از معدود مطالعاتی که از این حلقه به طور جالب توجهی خارج شده است می‌توان به جفریز^۱ (۲۰۰۷) اشاره نمود که با اتخاذ رویکردی مفهومی، مسأله سرنمونی را در تحلیل عذرخواهی مطرح نموده است. وی با ارائه ۱۴ مؤلفه مختلف، ابزاری برای بررسی عذرخواهی به عنوان مقوله‌ای شعاعی ارائه داده است. مطالعه جفریز را می‌توان سرآغازی برای کاربست رویکرد شناختی در مطالعه کنش‌های گفتاری تلقی نمود. در همین راستا مورفی (۲۰۱۴: ۲۰۰-۲۰۴ و ۲۰۱۹)، پنج پارامتر میزان مشخص بودن آسیب وارده، دیدگاه و احساس گوینده نسبت به آسیب وارده، میزان مسئولیت گوینده، هویت دریافت‌کننده عذرخواهی و واکنش مخاطب را به عنوان متغیرهای اصلی دخیل در سرنمونی یا غیرسرنمونی بودن یک عذرخواهی مطرح نموده است. در ادامه چارچوب بینا حوزه‌ای یا به تعبیری بینا

1. Jeffries, L.

رشته‌ای لیکاف (۲۰۱۵) به عنوان مبنای نظری مطالعه حاضر معرفی خواهد شد.

۳. رویکردی بینا حوزه‌ای در تحلیل کلام عذرخواهی

هارت و کپ (۲۰۱۴: ۱) در تعریف گفتمان آن را پدیده‌ای می‌دانند «چندبعدی، چندوجهی و چند نقشی که باید با ارجاع به ابعاد مختلف بافت (زبانی، بینامتنی، تاریخی، اجتماعی و موقعیتی) مورد تحلیل قرار گیرد». با استدلالی مشابه لیکاف (۲۰۱۵) معتقد است حتی اگر بتوان برخی حوزه‌های زبان‌شناسی را به طور خودایستا مطالعه نمود، ماهیت تحلیل کلام، چه در مقام نظر و چه در مقام روش و عمل، به گونه‌ای است که آن را بینا رشته‌ای ساخته است. نمونه جالبی که وی در اثبات این ادعا مطرح ساخته است تحلیل کلام عذرخواهی است. بازنمایی این کنش گفتاری می‌تواند نقطه تلاقی سطوح مختلف زبانی و فرازبانی و در نتیجه نقطه تعامل حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی و البته برخی رشته‌های مرتبط است. به تعبیر وی، رابطه یک به چند نقش و صورت در بازنمایی عذرخواهی این اجازه را می‌دهد که اولاً گوینده با توجه به عوامل بافتی کارکردهای مختلفی مانند واکنش به خطای انجام شده، روان-سازی ارتباط، بیان همدلی، توجه به هنجارهای اجتماعی، آرام کردن فضا را برآورده نماید و ثانیاً با توجه به نوع خطا و تبعات و خساراتی که گوینده برای مخاطب ایجاد نموده و همچنین الزامات بافتی و فرهنگی، صورت مناسب را انتخاب نماید. صورت و نقش عذرخواهی هرچه که باشد، برای ارائه تحلیلی درست، نه سطح مطالعه تحلیل کلامی از دیدگاه لیکاف قابل طرح است که به طور خلاصه در جدول (۱) نمایه شده‌اند. ذکر چند نکته در مورد این جدول ضروری است. نخست اینکه این جدول جمع‌بندی رویکرد لیکاف (۲۰۱۵) است و در متن اصلی چنین جدولی ارائه نشده است. نکته دوم اینکه تعداد و ترتیب ارائه این نه سطح تحلیل همانی است که لیکاف مطرح نموده است. ممکن است خواننده مناسب‌تر بداند که با توجه به خدشه‌ای که بر تمایز سنتی بین معنی-شناسی و کاربردشناسی زبان در رویکردهای امروزی به مسأله معنی وجود دارد، این دو حوزه را در یک سطح از تحلیل در نظر بگیرد؛ و یا برعکس ممکن است ترجیح داده شود که سطح آوایی واجی در تحلیل عذرخواهی، مجزا از سطح فرازبانی بررسی شود. به نظر می‌رسد آنچه مورد تأکید لیکاف (۲۰۱۵)

است لزوم اتخاذ رویکردی بینا حوزه‌ای است و تعداد حوزه‌ها و سطوح بررسی مسأله‌ای ثانوی در تحلیل او است. در همین راستا خواهیم دید که ارائه تحلیلی عمیق از کنشی مانند عذرخواهی و شیوه بازنمایی معنی در بافت‌های مربوط، بدون توجه به سطحی شناختی مفهومی چندان میسر نخواهد بود.

جدول (۱). سطوح مطالعه در رویکردی بینا حوزه‌ای به عذرخواهی برگرفته از لیکاف (۲۰۱۵)

سطح بررسی	جنبه‌های مورد توجه	نمونه
واجی و فرازبانی	عوامل زیرزنجیری و فرازبانی	زیرویمی، زبان بدن
معنی‌شناسی واژگانی	پیش‌انگاشت‌های عذرخواهی	پشیمان بودن عذرخواهی‌کننده
نحو	ساختار نحوی عذرخواهی	استفاده از ساخت معلوم یا مجهول
کاربردشناسی	اصول همکاری، انواع کنش	بیان تأسف برای بازنمایی عذرخواهی
رویداد گفتاری	ژانر و ابزار عذرخواهی	گفتاری یا نوشتاری/ شوخی یا جدی
تحلیل مکالمه	ساختار مکالمه	زوج‌های هم‌جوار در عذرخواهی
تحلیل روایی	روایت پشت عذرخواهی	سیر تحولات روایی از آغاز تا انجام
جامعه‌شناسی	متغیرهای اجتماعی فرهنگی	تأثیر قدرت یا سن در نوع عذرخواهی
تحلیل متن	بازنمایی عذرخواهی در متن	انسجام، بینامتنیت

در سطح معنی‌شناسی (واژگانی) و کاربردشناسی، یکی از اصلی‌ترین مسائل مورد توجه همان شرایط اقتضائی کنش عذرخواهی است که لیکاف (۲۰۱۵) از آنها به عنوان پیش‌انگاشت‌های یک عذرخواهی یاد کرده و آنها را شامل پنج مورد زیر می‌داند:

۱. گوینده می‌داند که عمل الف برای مخاطب عملی آزاردهنده بوده است.
۲. گوینده از انجام عمل الف پشیمان است.
۳. گوینده می‌پذیرد که عمل الف را دوباره انجام نخواهد داد.
۴. گوینده یا کسی که تحت نظارت او است مسئول انجام عمل الف بوده است.
۵. گوینده قادر بوده که عملی جز الف را انجام دهد (ولی مرتکب الف شده است).

مجموع این پیش‌انگاشت‌ها را می‌توان در یک عذرخواهی سرنمونی انتظار داشت. به اعتقاد لیکاف (۲۰۱۵) نبود یک یا چند مورد از این پیش‌انگاشت‌ها و یا تغییر در آنها می‌تواند کنش عذرخواهی را به کنشی دیگر تبدیل نماید. برای

نمونه در کنش «بهانه آوردن»^۱ مورد ۴ و یا ۵ نقض می‌شود. به عبارتی گوینده یا مسئولیت انجام عمل آسیب‌زننده را نمی‌پذیرد و یا امکان انجام عملی جز الف را در بافت رویداد رد می‌کند. برای نمونه گوینده عنوان می‌کند که: «میدونم ناراحت شدی اما جز اینکار چاره‌ای نداشتم» در کنش «توجیه کردن»^۲ پیش‌انگاشت ۱ نفی می‌شود و گوینده با عباراتی مانند «حالا مگه من چکار کردم که اینقدر ناراحت شدی» و یا «همه اینکارو میکنم» اساساً آسیب-رسان بودن و بدی عمل رخ داده را رد می‌کند. گوینده در «توضیح دادن»^۳ ضمن پذیرش بدی رفتار خود و قبول مسئولیت آن سعی می‌کند توضیح دهد که نیت مثبتی داشته و مخاطب اشتباه متوجه شده است. برای نمونه در واکنش به ناراحتی مخاطب می‌گوید «میدونم ناراحتت کردم اما من فقط می‌خواستم تو جمع ازت دفاع کنم». در ادامه این رویکرد بیناحوزه‌ای به عنوان چارچوب کار در تحلیل عذرخواهی‌های رسمی به زبان فارسی در روزنامه‌ها و سایت‌های خبری ایران مورد استفاده قرار گرفته است.

۴. تجزیه و تحلیل عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران

نمونه‌ها و شواهد مورد بررسی در این مطالعه شامل ۳۲ مورد عذرخواهی‌های رسمی در روزنامه‌ها و سایت‌های خبری فارسی زبان در ایران در بازه زمانی فروردین ۱۳۹۴ تا اسفند ۱۳۹۷ بوده است. در توصیف و تحلیل شواهد، متن اصلی و عین اظهارات مقام عذرخواهی کننده مورد توجه قرار دارد و نه برداشت یا نقل قول غیرمستقیم منبع یا رسانه مورد بررسی. لازم به ذکر است در تحلیل هر نمونه، ضمن تأکید بر سطحی که نقش مهم‌تری در مفهوم‌سازی و بیان عذرخواهی دارد به سایر عوامل مؤثر نیز توجه شده است. لازم به ذکر است با توجه به ماهیت مطالعه و متنی بودن شواهد و از سویی لزوم پرداختن به جنبه-های مختلف بیناحوزه‌ای در هر مورد، تنها گزیده‌ای از شواهد با در نظر داشتن تنوع تحلیلی ارائه شده است.

اولین نمونه مربوط به عذرخواهی وزیر راه و شهرسازی در جلسه استیضاح در مجلس شورای اسلامی است. وی که در اسفند ۹۶ و پس از حادثه سقوط

1 . excuse

2 . justification

3 . explanation

هوایمای مسافری آسمان در رشته کوه دنا و جان باختن مسافران آن، در مجلس شورای اسلامی ایران مورد استیضاح قرار گرفت، پس از استماع سخنان مخالفان و موافقان استیضاح، پشت تریبون رفت و ضمن دفاع از خود در بخش آغازین سخنانش دو بار به بیان عذرخواهی پرداخت. نمونه (۱) مربوط به آغاز سخنان وزیر وقت راه و شهرسازی است.

(۱) قبل از هر چیزی به عنوان بالاترین مسئول وزارت راه و شهرسازی از هر نوع رنجی که برای مردم پیش آمده اعم از اینکه قصور و تقصیری متوجه ما بوده یا نه پوزش می‌خواهم؛ چراکه به هر حال کار هیچ دستگاه اجرایی بدون نقص نیست (ایسنا، ۲۲ اسفند ۹۶).

در این بخش از سخنان، گوینده با استفاده از فعل اجرایی^۱ «پوزش خواستن»، در ظاهر نشان می‌دهد که یک عذرخواهی صریح را مطرح نموده است. این در حالی است که با کمک سه عبارت دیگر در همین پاره‌گفتار چنان این عذرخواهی را ضعیف می‌کند که گزاره را تا مرز یک عدم‌عذرخواهی^۲ پیش می‌برد. اول اینکه با بیان اینکه «از هر نوع رنجی که برای مردم پیش آمده» به جای اشاره صریح به سانحه هوایی پیش آمده تا جای ممکن از شرط اقتضایی نخستین یک عذرخواهی سرنمونی (اینکه گوینده می‌داند که عمل وی آسیبی را ایجاد کرده است) فاصله می‌گیرد. در اینجا گوینده به جای اذعان یا اشاره به عمل خاصی که نیاز به عذرخواهی دارد در یک تبدیل جزء به کل، عذرخواهی خود را به هر ناکارآمدی منجر به رنج در حیطه مسئولیتش مربوط ساخته است. از منظری معنی‌شناسانه، استفاده از شمول^۳ معنایی و عذرخواهی از کل به جای جزء، خودبه‌خود می‌تواند متضمن کم‌رنگ کردن جزء باشد که به تعبیر کف (۲۰۰۹) نیز یکی از ابزارهای دور شدن از عذرخواهی واقعی است.

عامل دوم برای تضعیف شدت عذرخواهی وزیر این است که وی به شکلی تلویحی شرط اقتضایی دیگر عذرخواهی یعنی پذیرش مسئولیت را هم با بیان «اعم از اینکه قصور و تقصیری متوجه ما باشد یا نه» کم‌رنگ می‌کند. پیش

1 . performative verb

2. nonapology

3 . homonymy

انگاشت چنین عبارتی این است که ممکن است اصلاً قصوری متوجه وزارت راه نباشد که نیازی به پذیرش مسئولیت داشته باشد.

قضیه به اینجا ختم نمی‌شود و در ادامه گوییده با طرح این مسأله که «چرا که به هر حال کار هیچ دستگاه اجرایی بدون نقص نیست» کنش گفتاری را از عذرخواهی به سمت کنش «توجیه کردن» که بر شرایط اقتضائی آن-آنگونه که در بخش قبل ذکر شد- اساساً آسیب‌رسان بودن و بدی عمل رخ داده را رد می‌کند. سوق می‌دهد. به عبارتی وی با بیان این عبارت، تلویحاً قائل به این امر است که حتی اگر قصور وزارت راه منجر به سانحه شده باشد، این بخشی طبیعی از کارکرد یک دستگاه اجرایی است. استفاده از کمیت‌نمای «هیچ» در این بخش، نقش کلیدی در تعمیم و توجیه صورت گرفته دارد؛ اتفاقی که در بخش نخستین با استفاده از کمیت‌نمای «هر» رقم خورد. جالب اینکه در ادامه و در بخش دیگری از این جلسه استیضاح که وزیر برای دومین بار به دفاع از خود می‌پردازد، آنگونه که در نمونه (۲) دیده می‌شود، باز هم سازوکارهای مشابهی پیش گرفته است.

(۲) ... با توجه به اینکه آغاز استیضاح بر اساس سقوط هواپیما در منطقه دنا بود، من وظیفه دارم که اولاً خدمت تمام خانواده عزیز جانبازگان تسلیت بگم. خدمت تمام مردم عزیز تسلیت بگم؛ و بابت تمام کاستی‌ها و کمبودها از تمام ملت عزیز پوزش بخوام. (ایسنا، ۲۲ اسفند ۹۶)

نکته اول در خصوص این عذرخواهی رسمی این است که گرچه وزیر با توجه به موضوع استیضاح با طرح مسأله سقوط هواپیما شروع کرده است، عذرخواهی خود را نه به جهت قصور منجر به حادثه سقوط هواپیما که «بابت تمام کاستی‌ها و کمبودها» مطرح می‌کند. جالب اینکه مخاطب عذرخواهی را هم در یک رمزگذاری کل به جزء، «تمام ملت عزیز» و نه خانواده جانبازگان قرار می‌دهد. نمونه‌هایی هستند از آنچه کمف (۲۰۰۹)، به ترتیب از آنها به عنوان کمرنگ کردن خطای واقع شده و کمرنگ کردن قربانی خطا یاد می‌کند.

در ارتباط با نمونه (۲)، ساختار نحوی مورد استفاده در بیان عذرخواهی نیز خود ابزاری برای کمرنگ‌تر نمودن عذرخواهی است. در این راستا، در اینجا گزاره حاوی عذرخواهی در بند پیرو و نه بند پایه و پس از «من وظیفه دارم که» قرار داده شده است. مجموعه‌ای از سازوکارهای یادشده که به صورت

خودآگاه و یا ناخودآگاه^(۴) از سوی وزیر به کار گرفته شده‌اند، در ظاهر حمل بر عذرخواهی وزیر از سوی مخاطبان می‌شود. هم عبارت عذرخواهی وزیر در عنوان این خبر ایسنا و هم رأی اعتماد مجدد مجلس در پایان این جلسه می‌تواند تا حدی گویای این برداشت مخاطبان باشد. این در حالی است که جزئیات بررسی شده تا حدی نشانگر این است که این سخنان وزیر نمونه خوبی برای اجتناب از عذرخواهی و یا همان عدم عذرخواهی در حوزه گفتمان سیاسی است.

نمونه (۳) یکی دیگر از موارد استفاده هدفمند از ساخت‌های نحوی خاص در عذرخواهی است. این نمونه مربوط به متن عذرخواهی وزیر جهاد کشاورزی است که در مجلس قرائت گردید. پیش از این و به مدت چند روز، فیلمی از مواجهه حجتی، وزیر کشاورزی با سؤال و درخواست یک کشاورز که ظاهراً با پاسخی طنزآمیز از وزیر همراه شد در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود. این برخورد وزیر، از سوی بسیاری از مردم نوعی توهین و بی‌احترامی به کشاورز تلقی می‌شود. مسأله به تذکر در صحن علنی مجلس کشیده می‌شود. نهایتاً یادداشت عذرخواهی وزیر که شامل مطلب زیر بود در مجلس قرائت گردید.

(۳) خدا نیامرزد حجتی را که اگر خدای ناکرده شائبه توهین به بندگان خدا را در سر بپروراند چه برسد به کشاورز دل‌سوخته و زحمت‌کشی که تلاش می‌کند افت قیمت حاصل از تلاش سالانه محصولش (برنج) را به گوش مسئولان برساند (خبر آنلاین، ۲۸ آذر ۹۶).

در سطح کاربردشناسی این متن که با هدف عذرخواهی نگارش و منتشر شده است، با به کارگیری وجه التزامی و دعایی، کنش مورد نظر را به صورتی غیرمستقیم مطرح نموده است. جدای از این، استفاده از ساخت نحوی شرطی و همچنین ساخت^(۵) مقابله‌ای «چه برسد به» از وجوه قابل تأمل این متن است. استفاده از شرطی نوع اول و ساختار «اگر»، اساساً وقوع توهین (پیش‌انگاشت نخستین عذرخواهی یعنی وقوع عملی که عذرخواهی را لازم می‌کند) از قطعیت می‌اندازد. گرچه این نوع شرطی (بر خلاف شرطی‌های غیرواقعی) در مورد وقوع یا عدم وقوع موضعی خنثی را مطرح می‌کند، به کار بردن عبارات

«خدای ناکرده» و «شائبه» و فعل «در سرپروراندن» توهین به جای توهین کردن، کفه ترازوی ارزیابی مخاطب را به سمت برداشت عدم وقوع سنگین‌تر می‌کند. شروع جمله با «خدا نیامرزد» و استفاده از «خدای ناکرده» در ارتباط با بافت فرهنگی جامعه هدف، احتمال این عدم وقوع را شدت می‌بخشد. علاوه بر ابزار توسل گوینده به باورهای فرهنگی مخاطب، استفاده از این عبارات را می‌توان تلاشی برای «محاوره‌ای‌سازی»^۱ به عنوان یکی از ابزارهای رایج نزدیکی به مخاطب در ساحت گفتمان سیاسی (وودز: ۱۳۹۶) دانست.

نکته جالب‌تر در مورد نمونه (۲) این است که گزاره «نداشتن نیت توهین» که در بالا بحث شد، در بخش اول از ساخت مقابله‌ای [p] چه برسد به [q] قرار گرفته است. از الزامات و پیش‌انگاشت‌هایی که این ساخت با خود می‌آورد این است که شدت بخش دوم ساخت همواره بیشتر از شدت بخش اول است. به عبارتی اگر وقوع/عدم وقوع مطرح باشد مسلماً وقوع/عدم وقوع q به مراتب و به شدت محتمل‌تر از وقوع/عدم وقوع p است. جملات (۴) و (۵) به ترتیب مقابله وقوع و عدم وقوع در این ساخت را نشان می‌دهند.

(۴) علی به غریبه‌ها همه جور کمکی می‌کند چه برسد به تو که دوستش هستی.

(۵) علی به یک مورچه هم آزار نمی‌رساند چه برسد به تو که دوستش هستی.

با این توضیح و با توجه به استدلال بالا که به طرق مختلف بخش اول ساخت چه برسد به در نمونه (۳) دال بر عدم در سر داشتن توهین به بندگان خدا از سوی حجتی (p) بود، روشن است که گزاره دوم یعنی در سر داشتن توهین به کشاورز دل‌سوخته و زحمت‌کش با شدت بیشتری نفی می‌شود و عدم وقوع آن بسیار محتمل‌تر می‌نماید. به عبارتی گرچه در ظاهر هدف پاره‌گفتار بیان غیرمستقیم عذرخواهی بوده است، به کارگیری این ساخت به صورت ضمنی، اصلاً وقوع توهین یا به عبارتی شرط اقتضائی اولیه (و در نتیجه نیاز به) عذرخواهی را دچار خدشه و چالش می‌کند.

نمونه‌های (۶) و (۷) بخش‌هایی از دو نامه رسمی عذرخواهی برای یک موضوع هستند که از سوی دو فرد با میزان مسئولیت متفاوت صادر شده‌اند. بر این اساس می‌توان تأثیر عامل کاربردشناختی جایگاه گوینده و میزان مسئولیت او در آسیب ایجادشده را در شیوه بیان عذرخواهی به‌خوبی مشاهده نمود.

روایت پشت این عذرخواهی از این قرار است. در پی توزیع گوش‌های تلفن همراه اهدایی یک شرکت مشهور بین شرکت‌کنندگان از تمامی کشورها در دهکده بازی‌های المپیک زمستانی ۲۰۱۸ و امتناع از اهداء این گوشی‌ها به ورزشکاران ایرانی به بهانه تحریم‌ها، مقامات ورزشی ایران و همچنین افکار عمومی به شدت در مقابل این تبعیض موضع گرفتند و این برخورد را حرکتی سیاسی و غیرمتعارف و بر خلاف روح المپیک دانستند. پس از این ماجرا، نامه‌ای از سوی معاون مدیر کل کمیته بین‌المللی المپیک خطاب به رئیس کمیته المپیک ایران (۶) و نامه‌ای دیگر از سوی و رئیس کمیته برگزاری بازی‌های المپیک زمستانی ۲۰۱۸ خطاب به سرپرست کاروان ایران در این مسابقات (۷) ارسال گردید.

(۶) پیرو نامه پیوست از کمیته برگزاری بازی‌های پیونگیانگ ۲۰۱۸، به نمایندگی از کمیته بین‌المللی المپیک، مراتب تأسف عمیق خود را در خصوص اتفاق تأسف‌بار مربوط به توزیع گوشی تلفن میان ورزشکاران ایرانی ابراز می‌دارم.... کاملاً ناراحتی و رنجشی که این اتفاق برای ورزشکاران و هیئت شما ایجاد کرده است را درک می‌نمایم. ... در این ارتباط پیشنهاد می‌نمایم جلسه‌ای را با شما و ورزشکاران شما در اولین فرصت ممکن ترتیب دهیم زیرا تمایل داریم حمایت خود را از ورزشکاران شما نشان دهیم و این واقعه را پشت سر گذاریم. (خبر آنلاین، ۱۳۹۷/۴/۱۷)

این نامه رسمی از سوی معاون دبیر کل کمیته بین‌المللی المپیک ارسال شده است. گوینده، با توجه به سازوکارهای اجرایی و وجود یک کمیته برگزاری برای بازی‌ها، نقش مستقیمی در مشکل پیش‌آمده نداشته است. تأثیر این عدم مسئولیت مستقیم را می‌توان در شیوه بیان عذرخواهی در این نامه ردیابی نمود. نویسنده نامه تأسف عمیق خود را بیان کرده، ایجاد آسیب و تبعات منفی عمل مجموعه تحت مدیریت خود را تصریح نموده، و نیت جبران آسیب وارده را بیان داشته است و به عبارتی سه شرط اقتضایی یک عذرخواهی سرنمونی در این نامه به طور آشکاری وجود دارند. با این حال از فعل اجرایی عذرخواهی استفاده نشده است و این امر باعث می‌شود این نمونه نیز با یک عذرخواهی

سرنمونی فاصله داشته باشد. در عوض نویسنده نامه در (۷) رئیس کمیته بازی‌ها است که مسئولیت مستقیم واقعه با او است. از این جهت نوع بیان مسأله و عذرخواهی شفاف‌تر و بسیار نزدیک‌تر به یک عذرخواهی سرنمونی است.

(۷) بدین‌وسیله مراتب عذرخواهی صادقانه خود را از طرف کمیته برگزاری بازی‌های المپیک ۲۰۱۸ پیون‌یانگ از بابت حادثه تأسفبار در خصوص توزیع گوشی تلفن بین ورزشکاران جمهوری اسلامی ایران ابراز می‌دارم. از این بابت این وضعیت که به دلیل عدم ارتباط صحیح فی‌مابین تیم اجرایی ما به وجود آمد بسیار متأسفم. ... ما درک می‌کنیم که این واقعه برای شما و ورزشکاران شما دغدغه غیرضروری ایجاد نمود... بنابراین با احترام پیشنهاد می‌کنیم که جلسه‌ای با ورزشکاران شما و نمایندگان کمیته بین‌المللی المپیک داشته باشیم تا ورزشکاران گوشی تلفن‌ها را دریافت نمایند. ... با تشکر از حمایت و همکاری بی‌نظیر شما و با آرزوی تجربه المپیکی فوق‌العاده در اینجا و در پیونگ‌یانگ. (خبر آنلاین، ۱۳۹۷/۴/۱۷)

همان‌گونه که در عبارات مشخص شده دیده می‌شود، نویسنده نامه هر پنج پیش‌انگاشت یا شرط اقتضائی (لیکاف، ۲۰۱۵) مربوط به کنش گفتاری عذرخواهی صراحتاً مورد توجه قرار داده است و مهم‌تر اینکه به کمک یک فعل اجرایی به بیان صریح عذرخواهی پرداخته است.

علاوه بر این توضیحات که دال بر مداخلیت سطوح کاربردشناسی و رویداد گفتاری در تحلیل این دو نمونه بود، نباید تأثیر عامل جامعه‌شناختی روابط قدرت را در تفاوت نوع عذرخواهی در اینجا از نظر دور داشت. رابطه نویسنده در متن (۶) یعنی معاون رئیس کمیته بین‌المللی المپیک و مخاطب متن یعنی رئیس کمیته المپیک ایران رابطه‌ای سلسله‌مراتبی است و نویسنده جایگاه اجرایی بسیار بالاتری نسبت به مخاطب دارد و عذرخواهی صریح و سرنمونی در این بافت دور از انتظار به نظر می‌رسد. این در حالی است که فاصله رئیس کمیته برگزاری بازی‌ها به عنوان نویسنده متن در (۷) نسبت به سرپرست کاروان ورزشی ایران از نظر جایگاه و روابط قدرت بسیار کمتر از مورد (۶) است و از سویی وظیفه کمیته بازی‌های المپیک، برگزاری بهینه بازی‌ها (سجادی، ۱۳۸۵) و تسهیل انجام امور مربوط به ورزشکاران و نوعی خدمت‌رسانی است.

بدیهی است که در چنین شرایطی عذرخواهی، آن‌هم به صورت مفصل و آنگونه که شرح آن رفت طبیعی به نظر می‌رسد.

فراتر از سطح جامعه‌شناختی، تحلیل روایی و داستان پشت یک عذرخواهی، خود نقش مهمی در شیوه بیان آن به ویژه در گفتمان سیاسی و عمومی و البته تحلیل آن دارد. نمونه جالبی از این امر مربوط به اتفاقی است که در ۲۰ مهرماه ۱۳۹۶ افتاد و در آن یک واعظ مشهور در یکی از برنامه‌های زنده تلویزیونی، با دیدن فردی که به دلیل علاقه به دیده شدن در تلویزیون مدام خود را جلوی دوربین‌ها در مراسم رسمی قرار می‌دهد و به آقای دوربینی مشهور است، از فرد می‌خواهد که بیرون رود و از عوامل برنامه می‌خواهد که «این آقا را بیرونش کنید». پخش زنده این برخورد، با واکنش‌های تندی در فضای مجازی و در رسانه‌ها و افکار عمومی همراه می‌شود. نقدهای مختلف و فشارها برای عذرخواهی، طی چندین روز بعد از ماجرا به ویژه در فضای مجازی و رسانه‌ای به اوج خود می‌رسد. برای نمونه وبگاه خبری دنیای اقتصاد در ۲۴ مهر در مطلبی از مهاجری تصریح کرده که:

(۸) حالا هم گرچه دیر شده، اما توقع از آقای ق. این است که شخصاً و در حضور جمع از آقای دوربینی عذرخواهی کند.

انعکاسی از مجموعه واکنش‌ها در فضای مجازی و رسانه‌ای را می‌توان در (۹) مشاهده نمود.

(۹) پیش از رفتار عجیب آقای ق. شاهد نقدهای بسیار گسترده‌ای در فضای مجازی نسبت به این رفتار... بودیم. ... تقریباً هیچ طیف فکری نبود که به دفاع از آقای ق. بپردازد و جانب آقای دوربینی را نگیرد. (تابناک، ۲۵ مهر ۱۳۹۶)

پس از این اتفاقات نهایتاً در روز ۲۵ مهر یعنی ۵ روز پس از حادثه، آقای ق. در توییتر خود به این صورت سعی در عذرخواهی دارد (به نقل از وبگاه الف):

(۱۰) ما فقط چهارده معصوم داریم و همه ممکن است خطا و اشتباه کنند. از خدا و جناب آقای نمازی و هر کس دیگری که به هر دلیلی از ایشان ناراحتی به دل دارد عذرخواهی می‌کنم.

دست کم سه نکته در مورد این عذرخواهی قابل طرح است که آن را از یک عذرخواهی سرنمونی دور می‌کند. اول اینکه از جهت کاربردشناختی آنگونه که لیکاف (۲۰۱۵) مطرح می‌کند، زمان و مکان کنش نقش مهمی در پذیرش آن به عنوان یک عذرخواهی دارد. از نظر زمانی این اظهارنظر ۵ روز بعد از وقوع خطا و آن هم تحت فشار افکار عمومی صورت پذیرفته است. از نظر مکانی هم این مطلب در تویتر با مخاطبان خاص منتشر شده است در حالی که ماجرای منجر به آزدگی افکار عمومی در یک رسانه جمعی و با مخاطبان گسترده اتفاق افتاده است. نکته دوم اینکه بخش اول این پیام یعنی «ما فقط چهارده معصوم داریم و همه ممکن است خطا و اشتباه کنند» بر اساس آنچه در بخش ۳ گفتیم کنش توجیه کردن است تا عذرخواهی کردن. سوم اینکه در پاره‌گفت دوم این متن یعنی «از خدا و جناب آقای نمازی و هر کس دیگری که به هر دلیلی از ایشان ناراحتی به دل دارد عذرخواهی می‌کنم» از ترفند کمرنگ کردن مخاطب (کمف، ۲۰۰۹)، از طریق تعمیم مخاطب به خدا و هر کس دیگر در کنار آقای دوربینی استفاده شده است. این روند در متن گفتاری آقای ق. در گفتگو با خبرگزاری صداوسیما در ۲۵ مهرماه که در نمونه زیر آمده است، نیز مشهود است:

(۱۱) من نه راجع به این کار که نسبت به همه کارهایی که نباید و از من سرزده از خدا عذرخواهی می‌کنم. ... از ایشون و همه کسانی که در عمرشون به هر دلیلی یه وقت غفلتی سهوی بوده، از من عملی یا کلمه‌ای سرزده که نباید، از همه عذرخواهی می‌کنم.

۵. نتیجه

در این مقاله تعدادی از عذرخواهی‌های رسمی در رسانه‌های ایران از منظری تحلیل کلامی و البته با رویکردی بیناحوزه‌ای مورد مطالعه قرار گرفتند. جمع‌بندی نتایج نشان می‌دهد که: اولاً در درک و تحلیل عذرخواهی در گفتمان عمومی و سیاسی، صرف در نظر گرفتن سطح معناشناختی و یا کاربردشناختی نمی‌تواند ابزار کارآمدی تلقی گردد. دیده شد که در تحلیل هر یک از شواهد مجموعه‌ای از عناصر از سطوح مختلف و حوزه‌های زبان-شناسی خرد تا کلان

باید مدنظر قرار گیرند. دوم اینکه یافته‌های این بررسی تأییدی بر مطالعاتی مانند جفریز (۲۰۰۷) و مورفی (۲۰۱۵، ۲۰۱۹) که تأکید دارند عذرخواهی را (در اینجا در گفتمان عمومی و سیاسی) باید مقوله‌ای سرنمونی در نظر گرفت. این نگاه به معنی اضافه نمودن سطحی شناختی به سطوح نه‌گانه‌ای است که لیکاف (۲۰۱۵) در رویکرد بیناحوزه‌ای خود به تحلیل کلام عذرخواهی مطرح نموده است. با توجه به انواع بازنمایی‌های صورت گرفته، می‌توان پیوستاری را در نظر داشت که یک‌سوی آن عذرخواهی و سوی دیگر عدم- عذرخواهی قرار داد. نکته جالب اینکه در اسلامی راسخ (۲۰۰۴) و هم در شریعتی و چمنی (۲۰۱۰) اشاره شده است که در زبان فارسی در قیاس با زبانی مانند انگلیسی بیشتر از بیان صریح عذرخواهی استفاده می‌شود. این در حالی است که در ۳۲ متن مربوط به عذرخواهی در این مطالعه تمایل کمتری به عذرخواهی صریح سرنمونی وجود دارد. دلیل این امر را می‌توان به ماهیت گفتمان سیاسی و مطبوعاتی و تبعات منفی عذرخواهی صریح برای گوینده، آنگونه که کمف (۲۰۰۹) بیان داشته است دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. معادل رایج‌تر برای این اصطلاح همانی است که پول (۱۳۸۳) و بسیاری دیگر تحت نام «شرایط اقتضائی» (felicity conditions) به کار برده‌اند.
۲. به تعبیر مرفی (۲۰۱۴: ۱۵) عذرخواهی سیاسی آن نوع عذرخواهی است که یک کنشگر سیاسی در انتظار عمومی و مقابل رسانه انجام می‌دهد.
۳. لیکاف در عنوان و مقدمه مقاله خود از ضرورت نگاهی بینا رشته‌ای سخن گفته، اما آنچه در عمل در تحلیل کنش عذرخواهی مطرح ساخته است نوعی نگاه بیناحوزه‌ای را تداعی می‌کند. از این رو در اینجا از اصطلاح بیناحوزه‌ای استفاده شده است.
۴. وودز (۱۳۹۶: ۷۹-۸۷) معتقد است که اغلب بازنمودهای گفتمان سیاسی برنامه‌ریزی شده هستند و حتی اظهارات فی‌البداهه و خودجوش کنشگران سیاسی از قبل مرور و بازگویی شده‌اند. بر این اساس ناخودآگاه و اتفاقی در نظر گرفتن همه سازوکارهای به کار گرفته‌شده در این عذرخواهی از سوی وزیر دور از ذهن به نظر می‌رسد.
۵. منظور از ساخت، جفت‌شدگی نمادین صورت- معنا است آنگونه که در دستورهای ساختی (construction grammars) مطرح می‌شود.

منابع

سجادی، سید نصرالله. (۱۳۸۵). *آشنایی با جنبش‌المپیک*. تهران، کمیته ملی المپیک جمهوری اسلامی ایران.

وودز، نیکلا. (۱۳۹۶). توصیف گفتمان: راهنمایی کاربردی برای تحلیل گفتمان. ترجمه برقی مدرس، محمدباقر و نخعی، مریم. تهران، نشر نویسه پارسی.
یول، جورج. (۱۳۸۳). کاربردشناسی زبان. ترجمه عموزاده مهدیرجی، محمد و توانگر، منوچهر. تهران، سمت.

- Afghari, A., 2007. A sociopragmatic study of apology speech act realization patterns in Persian. *Speech communication*, 49(3), 177-185.
- Blum-Kulka, S. & Olshtain, E., 1984. Requests and apologies: A cross-cultural study of speech act realization patterns (CCSARP). *Applied Linguistics*, 5, 196–213.
- Bergman L. Mark and Kasper, G., 1991. The interlanguage of apologizing: Cross- cultural evidence. University of Hawai'i Working Papers in ESL, Vol. 10, No.2, pp. 139-176.
- Brown, Penny & Levinson S., 1987. *Politeness: Some universals in language usage*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cohen, A. & Elite O., 1981. Developing a measure of sociocultural competence: The case of apology. *Language Learning*, 31, pp. 113–134.
- Eslami-Rasekh, Z., 2004. Face-keeping strategies in reaction to complaints: English and Persian. *Journal of Asian Pacific Communication*, 14: pp. 181–197.
- Fraser, B., 1981. On apologizing. In Florian Coulmas (ed.), *Conversational routine*, pp. 259–273. The Hague: Mouton.
- Goffman, E., 1971. *Relations in public: microstudies of the public order*. New York: Basic Books.
- Hart, C. and Cap, P., 2014. *Contemporary critica discoursel studies*. London and New York: Bloomsbury Publishing Co.
- Jeffries, L., 2007. Journalistic constructions of Blair's apology for the intelligence leading to the Iraq war. In Johnson Sally & Ensslin Astrid (eds.), *Language in the media*, 48–69. London: Continuum.
- Kampf, Z., 2009. Public (non-) apologies: The discourse of minimizing responsibility. *Journal of Pragmatics*, 41, pp. 2257–2270.
- Lakoff, R., 2015. Nine ways of looking at apologies. In Schiffrrin Deborah, Tannen Deborah & Hamilton Heidi (eds.), *The handbook of discourse analysis*, pp. 293–307. Oxford: Bloomsbury Publishing Plc.
- Murphy, J., 2014 *Apologies in the discourse of polititians: A pragmatic approach*. Unpublished doctoral thesis, University of Manchester, Manchester.
- Murphy, J. 2015 Revisiting the apology as a speech act: The case of parliamentary apologies. *Journal of Language and Politics*, 14 (2), pp. 175-204.
- Murphy, J., 2019. I'm sorry you are such an asshole: (non)canonical apologies abd their implications for (im)politeness. *Journal of pragmatics*, 142: pp. 223- 232.

- Olshtain, E. and Cohen, A., 1983. Apology: a speech act set. In Wolfson, N. and Judd, E. (Eds.), *Sociolinguistic and Language Acquisition*. Rowley, Mass: Newbury House. (pp. 18-36).
- Pejman Fard, M., 2004. Politeness principles: requests and apologies in Spoken Persian. Unpublished MA Thesis. Allame Tabatab'ei University, Tehran.
- Sajadi, N., 2007. *The Olympic movement*. Tehran: National Olympic Committee of Iran (NOCI). [In Persian].
- Shariati, M. and Chamani, F., 2010. Apology strategies in Persian. *Journal of Pragmatics*, 42, pp. 1689–1699.
- Tajvidi, G R., 2000. Speech acts in second language learning process of Persian speakers: communicative and pragmatic competence in crosscultural and cross-linguistic perspective. Unpublished Doctoral Thesis. Allame Tabataba'ei University, Tehran.
- Woods, N., 2017. *Describing discourse: A practical guide to discourse analysis*. (Borghaei, M. B., Nakhaei, M. and Arabzadeh, A. Trans.). Tehran: Nashr-e-Nevisheh. [In Persian].
- Yule, G., 2004. *Pragmatics*. (Amouzadeh, M. and Tavangar, M. Trans.). Tehran: SAMT. [In Persian].



Cognitive Semantics of "GAH" from the Perspective of Semantic Conflict and Resolution Hypothesis

Ali Alizadeh¹ & Hamed Akbarpour² & Faranak Jamaledin³ & Mohammad Reza Dehghanzadeh⁴

(97-119)

Abstract

The aim of this study is to carefully examine the morpheme "GAH" in order to enumerate the concepts contained in and to discover the mechanism of conversion between these concepts from the perspective of Cognitive Semantics in the context of Talmy's Semantic Conflict and Resolution hypothesis. To achieve this, we extracted all the entries of this morpheme from the Two Volume Persian Dictionary of Sadri Afshar et al. (2009). We examined each of them in an analytical-research way from a qualitative perspective presented in the introduced theoretical framework. After the autopsy of the nature of the open and closed classes and creating a correspondence between their concepts and types of uses of the morpheme "GAH" and proving that this morpheme does not follow a fixed pattern in belonging to the open or closed class, followed by dissection of the Semantic Conflict and Resolution hypothesis under the presentation of a series of Cognitive processes under the headings of shifts, blends, juxtaposition, juggling and blocking and their exact subsets, we put the body of research in the benchmark of these criteria to determine with which morphemes, via which processes and by which functions, the morpheme of "GAH" is combined, and the final output belongs to which Cognitive process and what conceptual domain it includes. The concept of "basicness" was recognized as TIME and the cognitive process through which this concept converts to "SPACE", as a new achievement in this research was established as "Replacement of whole the basicness concept of a spectrum (open/closed) class by a component of open-class side features." Also, the cause of this gradation in the nature of "GAH" was identified through another Cognitive process called Reification. In addition, according to what we obtained in the data analysis, the outputs of "GAH"'s compounds were not out of 4 modes: location of the process, location of the effect of the process, location of an object/mass, and location of the effect/direction/extension of an object. A commixture of the modes also appeared.

Keywords: GAH in Persian, Cognitive Linguistics, Cognitive Semantics, Semantic Conflict and Resolution, Space and Time.

Received: December, 7, 2020; Accepted: January, 9, 2020

doi
10.22059/jolr.2021.314951.666676
Print ISSN: 1026-2288-Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Associate Professor Linguistics Department Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Email of the corresponding author: hamedakbarpour81@gmail.com

Ph.D. Candidate of Linguistics Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

3. Ph.D. Candidate of Linguistics Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

4. Ph.D. Candidate of Linguistics Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

1. Introduction

In modern Persian, whether we consider "GAH" as a free morpheme or an affix, is not what the authors are looking for in this article. Some consider it a suffix, while in words such as "GAHNAMEH", "GAH" does not follow "NAMEH". Some consider "GAH" to be an affix, while in the clause "GAH-e RAFTAN SHOD", it does not represent an affix. Therefore, in this article, we seek to discover that in the process of word formation, at the level of parts of speech, the morpheme "GAH" is combined with which morphemes, via which processes and with what functions, and its final product, from the point of view of cognitive semantics, is the output of what cognitive process and includes what conceptual domains.

On the other hand, we will also examine this point that when "GAH" is used alone, it is influenced by what factors and what meanings are derived from it. Of course, in this article we will not seek to present a Semantic Network of this morpheme and we will not determine its Radial Category, but we will use a minimal perspective in the framework of Cognitive Semantics that is phenomenologically consistent in perception, production and training.

2. Literature Review

Research on Persian's affixes, like other grammatical issues, reveals the controversy between traditionalists and neo-modernists. If we consider the previous periods as the period of domination of prescriptive ideas, today is the period of domination of theory-based researches that try to analyze data and explain a special approach in the framework of specific theories. Therefore, the study of the morpheme "GAH" that this article intends to analyze, is no exception to this rule. "GAH", like other morphological and syntactic issues, has been proposed from different points of view, which, according to the authors, are in the chronological order of lexicographers' views, traditional grammarians' views and linguistic theorists' views. To this end, we first examined the main dictionaries entries of this morpheme and then we went through the prescriptive of traditional grammarians' works and finally introduced some theory-based newer approaches.

3. Methodology

In this research, first we extracted all the words containing "GAH" from the two-volume Persian dictionary of Sadri Afshar et al. (2009) and then we classified them based on the theoretical framework of the research. Therefore, our research is a kind of analytical-research and is presented in a qualitative format. The total of our data collected is 112 constructs, each of which has been carefully analyzed.

4. Result

The results showed that the concept of "basicness" was recognized as TIME and the cognitive process through which this concept converts to "SPACE", as a new achievement in this research was established as "Replacement of whole the basicness concept of a spectrum (open/closed) class by a component of an open-class side features." Also, the cause of this gradation in the nature of "GAH" was identified through another Cognitive process called Reification. In addition, according to what we obtained in the data analysis, the outputs of "GAH"'s compounds were not out of 4 modes: location of the process, location of the effect of the process, location of an object/mass, and location of the effect/direction/extension of an object. A commixture of the modes also appeared.

5. Discussion

Since, according to the considerations of the theoretical framework, the concept of basicness in "GAH" is TIME, logic dictates that it must lose this conceptual property

in combinations whose final output is PLACE, in order for the output to become a "PLACE". Also, since the accompanying morpheme does not pay any ransom to our "GAH" and does not take on the color and smell of TIME, inevitably under one of the processes proposed in the theoretical framework, "GAH" must give in to this fundamental internal conceptual transformation before offering the final product.

6- Conclusion

"GAH", when participates in derivation, in most cases, produces the concept of PLACE. But in most combinations it has the meaning of "TIME". The concept of basicness in "GAH" from the perspective of independence in usage is TIME. Also, "GAH", due to its oscillating behavior, is placed in the continuum between the open and closed class morphemes constraint. "GAH" in assimilation with the process that is reified, in order to coordinate with its side feature, i.e. locality, takes the meaning of PLACE and the output of this coincidence is also of the kind of place. The cognitive process involved in this transformation is a SHIFT of the following type, which was added to the Talmy's semantic hypothesis as a new cognitive process in this research: "Replacement of whole the basicness concept of a spectrum (open/closed) class by a component of an open-class side features."

معناشناسی شناختی تکواژ «گاه» از منظر فرضیه ستیز و سازش

معنایی

علی علیزاده

دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

حامد اکبرپور^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

فرانک جمال‌الدین

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

محمدرضا دهقان‌زاده

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۹/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۰/۲۰

علمی - پژوهشی

چکیده

هدف از انجام این پژوهش بررسی دقیق تکواژ «گاه» به منظور برشمردن مفاهیم اصلی موجود در آن و کشف سازوکار تبدیل این مفاهیم از دیدگاه معناشناسی شناختی و در چهارچوب فرضیه ستیز و سازش معنایی تالمی است. برای این منظور تمامی کاربردهای این تکواژ در فارسی معاصر را از مداخل مربوطه در فرهنگ فارسی دو جلدی صدری افشار و همکاران (۱۳۸۸) استخراج نموده و به بررسی و تحلیل تک‌تک آن‌ها به روشی تحلیلی-پژوهشی و از منظر کیفی مطرح‌شده در چهارچوب نظری معرفی‌شده پرداختیم. بدین صورت که پس از ماهیت‌شناسی طبقات باز و بسته و ایجاد تناظر بین مفاهیم آن‌ها و انواع کاربردهای تکواژ «گاه» و اثبات تبعیت نکردن این تکواژ از یک الگوی ثابت در تعلق به طبقه باز یا بسته و به دنبال آن، بازنمودن فرضیه ستیز و سازش معنایی ذیل ارائه یک سری فرایندهای شناختی تحت عناوین دگردیسی، امتزاج، مجاورت تقابلی، دستگردانی و انسداد و زیرمجموعه‌های دقیق آن‌ها، پیکره پژوهش را در بوتۀ محک این معیارها گذاردیم تا مشخص شود تکواژ «گاه» با چه تکواژهایی، طی چه فرایندهایی و با چه کارکردی ترکیب می‌شود و محصول نهایی آن اولاً خروجی کدام فرایند شناختی است و دوماً چه حوزه مفهومی را شامل می‌شود. با توجه به نتایج به‌دست‌آمده مفهوم پایگی در «گاه»، زمان تشخیص داده شد و فرایند شناختی که از طریق آن این مفهوم به مفهوم «مکان» تبدیل می‌گردد به‌عنوان دستاوردی جدید در این حوزه ذیل عنوان «جایگزینی یک مؤلفه از ویژگی‌های عرضی یک طبقه باز با کل مفهوم پایگی یک طبقه پیوستاری (باز/بسته)» به دست داده شد. همچنین علت این تشکیک در ماهیت «گاه» نیز فرایند شناختی دیگری تحت عنوان «شیء‌انگاری» شناسایی گردید. بعلاوه مطابق آنچه در بررسی داده‌ها به دست آوردیم خروجی ترکیبات «گاه» از ۴ حالت مکان اجرای فرایند، مکان اثر اجرای فرایند، مکان قرار گرفتن یک شیء (چیز)/جرم و مکان قرار گرفتن اثر/جهت/امتداد یک شیء خارج نبود که البته در مواردی نیز تلفیقی ظاهر شده بودند.

واژه‌های کلیدی: گاه در فارسی، زبان‌شناسی شناختی، معناشناسی شناختی، ستیز و سازش معنایی، زمان و مکان.

۱. مقدمه

اینکه در فارسی امروز «گاه» را تکواژی آزاد بدانیم و یا وند، مطلبی نیست که نگارندگان در این مقاله به دنبال آن باشند. برخی آن را پسوند می‌دانند در حالی که در واژه‌هایی چون «گاهنامه» از پس «نامه» نمی‌آید. بعضی «گاه» را وند می‌دانند، در

حالی که در بند «گاه رفتن شد»، وند نمی‌نماید؛ بنابراین، ما، در این مقاله به دنبال کشف این نکته هستیم که در فرایند واژه‌سازی، در سطح اجزاء کلام، تکواژ «گاه» با چه تکواژهایی، با چه فرایندهایی و با چه کارکردی ترکیب می‌شود و محصول نهایی آن از دیدگاه معناشناسی شناختی، اولاً خروجی کدام فرایند شناختی است و دوماً چه حوزه‌ای را شامل می‌شود. از طرفی دیگر، این نکته را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد که آنگاه که «گاه» به تنهایی به کار می‌رود، تحت تأثیر چه عواملی، چه معانی‌ای از آن صادر می‌گردد. مسلماً، در این مقاله به دنبال ارائه یک شبکه معنایی از این تکواژ نخواهیم بود و مقوله شعاعی آن را نیز تعیین نخواهیم کرد، بلکه از یک دیدگاه کمینه در چهارچوب معناشناسی شناختی بهره خواهیم برد که در درک، تولید و آموزش، وفاق پدیدارشناختی داشته و اطناب در تبیین نداشته باشد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده درباره وندهای زبان فارسی همچون دیگر مباحث دستوری بیانگر جدال سنت‌گرایان و نوپردازان است. اگر دوره‌های پیشین را دوره تسلط انگاره‌های تجویزی بدانیم، روزگار حاضر دوره تسلط پژوهش‌های نظریه محور است که تلاش می‌کنند در چهارچوب نظریه‌ای خاص به تحلیل داده‌ها و تبیین رویکردی ویژه بپردازند؛ بنابراین، بررسی تکواژ «گاه» که این نوشته در نظر دارد به تحلیل آن بپردازد نیز از این قاعده مستثنی نیست. درباره «گاه» همچون دیگر موضوعات صرفی و نحوی دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که بر اساس تتبع نگارندگان به ترتیب سیر تاریخی عبارت‌اند از دیدگاه فرهنگ‌نویسان، دیدگاه دستورنویسان سنتی و نگرش‌های نظریه محور زبان‌شناختی. به همین منظور ابتدا رویکرد فرهنگ‌نگاران را در مواجهه با این تکواژ و چگونگی ثبت و ضبط آن مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به سراغ دستورنویسان سنتی خواهیم رفت و در نهایت نگرش‌های تازه‌تر را مطرح خواهیم نمود.

۱، ۲. فرهنگ‌نگاران

بی‌تردید ثبت و ضبط واژگان در یک فرهنگ لغت، کاری دقیق و نیازمند دیدگاهی علمی درباره شناخت ساختار مقولات واژگانی و ساخت‌واژی است. به‌ویژه شناسایی صورت پایه واژه و صورت واژه و تفکیک و تمیز آن‌ها بسیار مهم است؛ چراکه امروزه در بیشتر پژوهش‌ها، از مدخل‌ها به‌عنوان پیکره و داده تحقیق می‌توان استفاده نمود و لذا دقت فرهنگ‌نگار می‌تواند در نتیجه تحقیق تأثیرگذار باشد. در مورد پژوهش حاضر و اتفاقاً در مدخل‌گذاری صورت تکواژ «گاه»، غالب فرهنگ‌نگاران درباره آن قائل به هم‌آوایی هستند؛ چراکه برای آن چهار مدخل ثبت نموده‌اند. به‌عنوان مثال دهخدا

(۱۳۷۰)، معین (۱۳۷۱)، عمید (۱۳۸۹) و انوری (۱۳۸۱) برای «گاه» مدخل‌های جداگانه‌ای ثبت کرده و لذا ما با چهار تکواژ متفاوت مواجه هستیم. «گاه» به مفهوم «زمان» و «مکان» به‌عنوان دو واژه مستقل (تکواژ آزاد) و «گاه» به مفهوم «وند» زمان و مکان که شواهدی هم برای هر کدام ذکر شده است.

۲.۲. دستورنویسان

دستورنویسان، بدون ملاحظه کاربردی و مستقل واژه‌هایی که فرهنگ‌نگاران در دسته‌بندی لحاظ کرده بودند، به تکواژ «گاه» صرفاً به‌عنوان یک «وند» پرداخته‌اند؛ چنانکه قریب (۱۳۷۸)، معین (۱۳۷۱)، همایون‌فرخ (۱۳۳۷)، مشکور (۱۳۴۲)، ذوالنور (۱۳۴۳)، خیام‌پور (۱۳۴۷)، فرشیدورد (۱۳۸۴)، شریعت (۱۳۷۲)، صادقی (۱۳۷۱)، شفایی (۱۳۶۳) و انوری (۱۳۶۷) یا دقیقاً به آن نپرداخته‌اند یا اگر هم مباحث صرفی را مطرح نموده‌اند، به همان تقسیم‌بندی مفهومی سنتی ذیل پسوند زمان و مکان اکتفا کرده‌اند. حتی ناتل خانلری (۱۳۵۵) هم که با رویکردی زبان‌شناختی به تحلیل مباحث دستوری روی آورده بود، همین تقسیم‌بندی را مبنای تحلیل خود قرار داده است. علاوه بر دستورنویسان سنتی، عده‌ای از زبان‌شناسان هم تحلیل‌های ویژه‌ای را در مورد ساخت صرفی زبان فارسی انجام داده و نگاه جدیدتری را در تقسیم‌بندی خود به نمایش گذاشته‌اند. صادقی (۱۳۷۱) بر این باور است که «گاه» پسوندی مکانی است و هیچ اشاره‌ای به مفهوم زمانی آن نمی‌کند. به‌علاوه، بر این متذکر می‌شود که در فارسی بعد از اسلام، این «وند» هیچگاه مستقلاً در مفهوم مکان به کار نرفته است. این در حالیست که احمد بن محمد بن زید طوسی (۱۳۵۶: ۳۸) این تکواژ را به‌عنوان واژه‌ای مستقل (تکواژی آزاد) به مفهوم مکان نیز به کار برده است:

«در بدایت بند و چاه بود و در نهایت تخت و گاه بود»

کشانی (۱۳۷۱) نیز «گاه» را هم به‌عنوان پسوند مکان و هم، زمان در نظر می‌گیرد که در مورد مفهوم اخیر بر این باور است که این پسوند قادر است در بعضی موارد خاص نقش واژه مستقلی را بازی کند؛ بنابراین از نظر او، این وند در مفهوم زمانی خود می‌تواند واژه‌ای مستقل محسوب شود و حتی اگر پسوند هم باشد تغییری در کل ساختار موضوعی واژه ایجاد نمی‌کند. کلباسی (۱۳۷۱) هم در دسته‌بندی خود از این وند همین دیدگاه را مطرح می‌نماید. او نیز عقیده دارد که «گاه» در مفهوم زمان و در کلماتی همچون صبحگاه، سحرگاه، شبانگاه، دیرگاه و غیره وند محسوب نمی‌شود چراکه این عنصر امروزه به صورت تکواژی آزاد استفاده می‌شود و ترکیبات گاهی، هرگاه، گاه‌گاهی و غیره از آن ساخته شده‌اند.

۲.۳. نگرش‌های تازه

با توجه به اختلاف نظرهای مطرح شده طی چند سال اخیر و از منظر نظریه‌های مسلط دو دهه اخیر، تحلیل‌های دقیق‌تری درباره پژوهش‌های زبانی به‌طور عام و بررسی‌های صرفی به‌طور خاص صورت گرفته است که این نوشته نیز تلاش می‌کند در همین راستا با توجه به چهارچوب نظری نوآورانه‌ای به تحلیل ساختار موضوعی واژه‌های مشتق و مرکب از «گاه» و به‌ویژه تعامل ریشه و وند در آن‌ها، بپردازد. امروزه معناشناسی شناختی در بسیاری از پژوهش‌های زبانی، تحلیل‌های قابل تأملی را ارائه نموده است. بررسی شبکه معنایی پسوند مکان‌ساز «گاه» با رویکرد شناختی مرتبط‌ترین پژوهشی است که در پیشینه این مقاله می‌گنجد. رضایی و رفیعی (۱۳۹۵) تلاش نموده‌اند تا در این پژوهش با در نظر گرفتن معنای سرنمونی «محل انجام عمل» برای «گاه»، در بافت‌های متفاوت و متأثر از بخش اسمی پایه اثبات نمایند که مفاهیم مطرح شده در واژه پایه باعث برجسته‌سازی مفاهیم مختلف از «گاه سرنمون» شده و در نهایت منجر گردیده به‌گونه‌ای چندمعنایی که معنای زمان هم زیرشمول سیطره معنایی مکان در این تکواژ است.

۳. چهارچوب نظری

برای ارائه تبیین در این مقاله، چهارچوب نظری معناشناسی شناختی از نظرگاه تالمی^۱ مورد استفاده قرار گرفته است. البته واضح است که بخش و یا سرفصلی از آنچه تالمی آن را تقابل ساختاری و محتوایی نامیده است (۲۰۰۰/۱: ۲۱) و نیز آنچه ستیز و سازش معنایی به آن اطلاق شده است (۲۰۰۰/۲: ۳۲۳) مبنای تحلیل واقع شده‌اند.

۳.۱. طبقات باز و بسته

تالمی معتقد است در ساختار زبان، دو زیرسامانه در تقابل تکمیلی با یکدیگر تعامل دارند. این دو زیرسامانه تحت عناوین طبقه باز و یا واژگان و طبقه بسته و یا دستور به ترتیب محتوای مفهومی و ساختار مفهومی را رمزگذاری می‌نمایند. لازم به توضیح است که منظور از ساختار در اینجا الگوها و فرایندهای شناختی است (۲۰۰۰/۱: ۲). به این ترتیب طبقه بسته، سازمان‌دهی صحنه و طبقه باز خود صحنه را روایت می‌کند؛ بنابراین عناصر طبقه بسته در یک صحنه می‌بایست متعددتر، ساده‌تر، دارای عمق محتوایی کم‌تر و عمق ساختاری بیشتر باشند. در مقابل عناصر طبقه باز کم تعداد بوده و از عمق و پیچیدگی محتوایی بیشتری برخوردارند (همان: ۳۷-۳۲).

به‌عنوان نمونه جمله زیر را از این جهت در جدول ۱ تجزیه می‌نماییم: - نانوايي (یک نانواي نامعين و نامشخص) نان را پخت.

1. Talmy

طبقه باز	طبقه بسته
نانوا: شخصی که در مغازه‌ای خاص که دارای تنور است، از صبح زود خمیر را آماده کرده و نان را درون تنور به روش خاصی برای مصرف روزانه می‌پزد و می‌فروشد. نان: یک ماده غذایی که برای مصرف روزانه به تنهایی یا با مواد غذایی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد و از گندم و جو و دیگر غلات تهیه می‌شود. پختن: آماده‌سازی یک ماده غذایی با حرارت، برای مناسب‌سازی آن جهت استفاده خوراکی.	وا: پسوند اتصاف ت: از مؤلفه‌های بن ماضی ی: علامت نکره را: نقش‌نمای مفعول مقوله فعل برای پختن: فرایند مقوله اسم برای نان: چیز روابط دستوری: فاعل و مفعول (نانوا و نان) نمود: ساده وجه: اخباری جهت فعل: معلوم ترتیب واژگان: SOV آهنگ: افتان

جدول شماره ۱- تجزیه عناصر طبقات باز و بسته

همان‌طور که در جدول شماره ۱ مشاهده می‌شود، چنانچه عناصر طبقه باز را تغییر دهیم، کل صحنه تغییر می‌کند؛ به‌عنوان مثال: مکانیکی ماشین را تعمیر کرد؛ اما اگر عناصر طبقه بسته را تغییر دهیم، موضوع صحنه تغییر نمی‌کند: نانوا/ی نان را پخته است. به همین وزن، اگر «گاه» را از اعضای طبقه بسته بدانیم نباید با تغییر دادن، افزودن و یا کاستن آن از یک زنجیره زبانی، معنا تغییر کند؛ اما به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف: جای شما اینجا نیست./ جایگاه شما اینجا نیست. «» تغییر معنا

ب: سحر آمدم./ سحرگاه آمدم. «» عدم تغییر معنا

چنانچه در مثال‌ها مشاهده می‌شود، رفتار «گاه» از الگوی ثابتی پیروی نمی‌کند؛ به‌نحوی که در مورد (الف) افزودن «گاه» مانند اعضای طبقه باز موجب ایجاد تغییر بنیادین می‌شود، اما در مورد (ب) افزودن «گاه» مانند اعضای طبقه بسته تغییری را به وجود نمی‌آورد. این بخش از چهارچوب نظری، ما را به بخش دیگری از چهارچوب در ساحت معنانشناسی شناختی رهنمون می‌سازد.

۳، ۲. ستیز و سازش معنایی

نظریه شناختی ستیز و سازش معنایی تالمی که طرح اولیه آن در سال ۱۹۷۷ ارائه شده، به‌صورت خلاصه، به ستیز ویژگی‌های معنایی واژه‌ها در سطح گفتمان، جمله و گروه و در نهایت سازش یکی به نفع دیگری می‌پردازد. در این پژوهش، ما سعی بر آن داریم تا از این رویکرد برای تحلیل واژه‌های اشتقاقی و مرکب مورد نظر این مقاله استفاده کنیم. اگر زمان، یک مفهوم تخصیص‌یافته در دستور باشد و مکان نیز همین ویژگی را داشته باشد، در این صورت «گاه» یک عنصر دستوری است که ویژگی‌های معنایی آن در ستیز، به محتوای نهایی فائق آمده و در آن رسوخ کرده است؛ اما همان‌طور که در ۳، ۱. دیدیم موضوع به همین سادگی نیست.

البته قرار نیست که همواره ستیز و سازشی در کار باشد، به این معنا که برخی از عناصر از ابتدا با هم سر سازش دارند و آنجا که ستیز به وجود می‌آید یک سری فرایندهای شناختی برای سازش در ذهن مخاطب فعال می‌شوند تا معنای مدنظر احراز گردد. این عناصر ممکن است هر دو و یا یکی از آن‌ها متعلق به طبقه باز یا بسته بوده و یا در تناظر با یک جمله قرار گیرند. اگرچه تالمی معتقد است فرایند شناختی سازش معنایی منحصر به آنچه آورده، نیست اما به پنج دسته از این فرایندها اشاره می‌کند. این فرایندها عبارت‌اند از: دگردیسی، امتزاج، مجاورت تقابلی، دستگردانی و انسداد (تالمی، ۲۰۰۰/۲: ۳۳۶-۳۲۳):

۱، ۲، ۳. دگردیسی

هنگامی که ویژگی‌های معنایی دو صورت با هم در ستیز باشند، ویژگی‌های معنایی یکی از صورت‌ها به نفع و در جهت دیگری دچار دگردیسی می‌شود. این دگردیسی سازشی ممکن است از طرف طبقه بسته به نفع طبقه باز و یا بالعکس باشد. برخی از انواع آن عبارت‌اند از:

۱، ۲، ۳. اتساع یک مؤلفه از طرح‌واره یک طبقه بسته

تالمی برای شرح این نوع از دگردیسی طبقه بسته، تکواژ across را مثال می‌زند. این عنصر برای آنکه معنای پایه‌اش تحقق یابد، باید طول مسیر مسیریپیمایش کوچک‌تر- مساوی طول محور عمود بر این مسیر در مرزما باشد؛ بنابراین اگر مسیری فاقد عرض قابل عبور (معنایی به) باشد، یعنی مثلاً تمام آن طول باشد، دیگر از این عضو طبقه بسته (across) برای آن استفاده نمی‌شود. حال اگر این رابطه بینابین تعریف شود؛ یعنی طرح‌واره مرزما مربع و یا مستطیل شود (جای طول و عرض عوض شود)، برای اینکه گزاره به لحاظ معنایی درست باشد، across مجبور است مؤلفه معنایی فوق‌الذکر را توسعه دهد:

I walked across the river.

اتساع نسبی مؤلفه فوق‌الذکر. I walked across the square field.

اتساع کامل مؤلفه فوق‌الذکر. * I walked across the pier.

۱، ۲، ۳. الغاء یک مؤلفه از طرح‌واره یک طبقه بسته

اگر باز هم به همان مثال قبلی تالمی برای across نگاهی بیندازیم درمی‌یابیم که یکی از مؤلفه‌های پایه برای آن، قطع دو انتهای مسیر (مرزما) توسط مسیریپیمایش است. تالمی در مثال زیر

The tumbleweed rolled across the prairie for an hour.

چنین استدلال می‌کند که در ستیز بین across و prairie (مرغزار)، این مؤلفه را از دست می‌دهد (سازش می‌کند) تا مخاطب بتواند معنا را به‌طور یکدست و بدون

سکته دریافت نماید چراکه در محل استقرار مسیرپیما و از منظر آن، نهایتان مرغزار به لحاظ شناختی ناهویداست.

۳، ۲، ۱. جایگزینی یک مؤلفه از مختصات یک طبقه باز

در این نوع از دگردیسی، صورت طبقه باز ویژگی‌های ساختار معنایی خود را با یکی از ویژگی‌های صورت طبقه بسته جایگزین می‌سازد تا از این رهگذر هر دو صورت به سازش معنایی برسند. برای این فرایند شناختی دو گونه تمییز داده شده است:

۳، ۲، ۱. میزان امتداد و الگوی توزیع

صورت‌های طبقه باز و طبقه بسته نسبت به دو مؤلفه مفهومی «میزان امتداد» و «الگوی توزیع» می‌توانند حساس باشند. به عنوان مثال میزان امتداد در «حوزه زمان» در قالب یک رویداد می‌تواند محدود به نقطه یا مبسوط به خط باشد. همچنین الگوی توزیع یک رویداد می‌تواند به عنوان نمونه یک «رفت» و یا یک «رفت و برگشت» را تداعی نماید. تالمی فعل hit (زدن) را مثال می‌زند و آن را از این جهت، عملی متزمّن در لحظه (نقطه‌ای) و رفت و برگشتی می‌داند:

(a) She hit the gong with the mallet at exactly 3:00.

(b) And now she is hitting the gong with the mallet.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مثال (a) ویژگی‌های صورت‌های طبقه بسته at با طبقه باز hit همخوانی دارد. در حالی که در مثال (b) ویژگی‌های صورت‌های طبقات بسته be و ing در ستیز با ویژگی‌های hit است؛ بنابراین در اینجا طبقه باز hit مجبور است خود را با طبقه بسته سازش دهد. به عبارت دقیق‌تر در اینجا فعل hit امتداد نقطه‌ای خود را با امتداد خطی و الگوی رفت و برگشتی خود را با الگوی رفت جایگزین می‌نماید.

۳، ۲، ۱. ویژگی‌های متداعی

هنگامی که ویژگی‌های متداعی دو عنصر با هم در ستیز قرار می‌گیرند، مثل خم‌شدن یک دستمال در تقابل با خم‌شدن یک میله، به این علت که «خم‌شدن» معمولاً به لحاظ شناختی برای چیزهای سفت، سخت و در عین حال منعطفی چون فلزات که قوس برمی‌دارند قابلیت تداعی دارد و نه چیزهای نرمی چون پارچه، در این حالت یک سازش مفهومی شکل می‌گیرد و با دگردیسی ویژگی‌های متداعی؛ یعنی نوعی جایگزینی چندگانه حالت سفتی و قوس‌برداری برای دستمال جهت همخوانی با ویژگی‌های متداعی فعل «خم‌شدن»، مواجه هستیم. این مختصات جدید، سببی است چراکه هم از نهاد و هم از فعل گزاره، هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند، نشأت می‌گیرد.

در این فرایند شناختی، ذهن دو ویژگی ناهمخوان را با یک سازش معنایی از طریق تغییر یکی از این دو، همخوان جلوه می‌دهد، به نحوی که مولود دورگه آن، پس از سازش، ویژگی‌های هر دو را به طرز منطقی جدیدی بازنمایی معنایی می‌کند. برای امتزاج در این معنا دو نوع متصور است:

۱، ۲، ۳. روگذاری

اگر به جمله زیر دقت نماییم می‌بینیم هیچ شباهت شناختی بین فرهاد و یک گوی وجود ندارد، به‌ویژه اگر فرهاد فرد لاغری باشد:

«فرهاد دیشب در مهمانی مدام از این طرف به آن طرف غل می‌خورد.»

در اینجا بین دو دسته از ویژگی‌ها، یک ستیز به‌ظاهر سازش نیافتنی وجود دارد. برای رسیدن به سازش نوعی فرایند شناختی ذیل عنوان امتزاج رخ می‌دهد که حرکت گوی بر یک سطح صاف را با حرکت فرهاد به‌عنوان مرجع اصلی گزاره در هم می‌آمیزد. به سخن دیگر، ما با یک گزاره اصلی مواجه هستیم که صیغه‌ای خاص دارد و خود ما صیغه جدیدی را به آن تحمیل می‌کنیم و یا به عبارتی به خورد آن می‌دهیم یا روگذاری می‌کنیم. درست مثل اینکه ما عکس یک چهره با چشمانی خندان را با گذاشتن یک لفاف شفاف روی آن که درست در مختصات چشمان مربوط به تصویر چشمانی گریان داشته باشد، گریان درک کنیم. از این نگاه استعاره نیز می‌تواند نوعی از روگذاری باشد.

۲، ۲، ۳. درون‌افکنی

گاه ستیز معنایی بین ویژگی‌های صحنه‌افرازی یک طبقه باز مثل فعل و یک طبقه بسته مثل ساختار فاعل+ضمیر انعکاسی رخ می‌دهد. در این حالت فعلی مانند «پرتاب کردن» که صحنه را به دو بخش پرتاب‌کننده و پرتاب‌شونده افراز می‌کند در هم‌آیندی با ضمیر انعکاسی دچار ستیز می‌شود:

- فرهاد فرشید را از روی بام پرتاب کرد.

- فرهاد خودش را از روی بام پرتاب کرد.

در این حالت ویژگی دومباشری فعل «پرتاب کردن» تن به سازش با ویژگی تک‌مباشری ضمیر انعکاسی داده و هم‌نهشتی معنایی در درک ایجاد می‌کند. چنین فرایند شناختی که نتیجه استحالته صحنه‌ای دوبخشی در تک‌بخشی است و حرکت ذهن از دو به یک است درون‌افکنی نامیده می‌شود.

۲، ۲، ۳. مجاورت تقابلی

برخلاف آنچه در فرایند امتزاج رخ می‌داد؛ که ورودی فرایندها، برخی ویژگی خود را از دست می‌دادند، در مجاورت تقابلی ویژگی‌های اصلی علی‌رغم ستیز حفظ می‌شوند. در واقع، مجاورت تقابلی ستیز را مصادره به مطلوب کرده و برجسته‌سازی می‌کند. بدین‌سان احاطه کردن ویژگی‌های در حال ستیز به تولید یک چشم‌انداز از سطحی بالاتر

برای هدایت توجه به کل ماجرا در یک نگاه منتج می‌شود. محصول این فرایند که می‌توان آن را جلوه‌های ناهمخوانی نامید، می‌تواند شامل غافلگیری، دورازذهن‌بودگی، کنایه و طنز و فکاهی باشد. به‌عنوان مثال در مجاورت تقابلی slightly pregnant که در زبان انگلیسی مصطلح است، قید slightly مدرج است اما صفت pregnant کاملاً مطلق است. یکی از راهبردهای سازش در اینجا دگردیسی «حاملگی» به نفع «مختصر» است به نحوی که آن را مدرج نماید. راهبرد دیگر آن است که از مجاورت تقابلی برای تولید جلوه فکاهی برای گزاره استفاده شود؛ مانند جمله «دل خوش سیری چند؟»

۳، ۲، ۴. دست‌گردانی

برخلاف راهبردهای پیشین سازشی که فرایند شناختی به کار رفته، یک فرایند ناآگاهانه، سریع و خودکار بوده است، وجود دارند ستیزهایی که لازم است برای رسیدن به سازش، کاربر، خود دست به کار شده و تلاش‌های آگاهانه متوالی داشته باشد. یکی از اشکال این تلاش‌های متوالی برای رسیدن به سازش، دستگردانی طرح‌واره‌ها نام دارد. تالمی در آزمونی جمله زیر را در معرض چندین گویشور بومی قرار داده است:

- The snail crawled across the car

وی برخی از تلاش‌های آن‌ها را برای تعبیرهای گوناگون جهت سازش این‌طور ثبت

نموده است:

- خزیدن حلزون از روی سقف خودرو

- خزیدن حلزون از روی کاپوت خودرو

- خزیدن حلزون از پنجره عقب به روی رودری و صندوق عقب و خروج از مختصات قرینه ...

در اینجا ستیز بین across و car موجب دستگردانی طرح‌واره across که پیش از این راجع به آن بحث شد، گردیده است تا در بهترین حالت طرح‌واره مزبور با گذر و گذار یک حلزون از یک خودرو جور درآید و تعبیر نهایی در ذهن شکل گیرد؛ اما در برخی موارد ستیز بین ویژگی‌ها آن‌چنان چالش‌برانگیز است که به هیچ سازشی نمی‌رسند. در این حالت انسداد رخ می‌دهد:

۳، ۲، ۵. انسداد

چنانچه بخواهیم به‌طور واضح از طریق یک مثال انسداد را توضیح دهیم، مثال کلاسیک تالمی چنین می‌گوید که اگر کاربر از طریق دگردیسی، امتزاج و یا مجاورت تقابلی بین ویژگی‌های طرح‌واره‌ای عناصر through (از میان) که سه‌بعدی است و plateau (زمین مسطح) که دو بعدی است و رخداد اختصاص داده شده به آن walk (قدم زدن) که در صفحه قابل اعتناست، نتواند سازش برقرار کند، گزاره را بی‌نتیجه رها می‌کند:

* Jane walked through the plateau.

درست مثل این است که در زبان فارسی بگوییم «فرهاد از درون طناب عبور کرد».

در اینجا شناخت یکپارچه ذهن در فرایند ستیز و سازش دچار انسداد می‌شود.

۳، ۲، ۶. مفهوم پایگی در سازش معنایی

حیات فرایندهای سازش، به‌ویژه دگردیسی، وابسته به مفهوم «پایگی» است. بدین معنا که اگر یک صورت زبانی یک معنای پایه نداشته باشد، فرایندی مثل دگردیسی نمی‌تواند آن معنا را به یک معنای غیرپایه تبدیل نماید؛ به عبارت دیگر عمل بر روی عدم محال است؛ بنابراین همان‌طور که مفهوم پایگی across در این چهارچوب، جهت نمونه معرفی و پیش‌تر ذکر شد، در مورد «گاه» در پژوهش حاضر نیز نیاز است که ما مفهوم پایگی معنایی را مشخص نماییم چراکه در این اسلوب تمام انحراف‌ها از معنای پایه کلمه، یک فرایند شناختی به حساب می‌آید. برای این کار چهار نسخه وجود دارد: اصالت کاربرد در زمانی، بسامد، سادگی ساختار و استقلال در کاربرد. آنچه ما در این پژوهش از آن بهره خواهیم برد استقلال در کاربرد است که با رویکرد هم‌زمانی مقاله بیشترین سنخیت را دارد، چراکه فرایندهای شناختی به مسائل در زمانی در محمل سخنگوی معاصر نمی‌پردازد.

۴. روش تحقیق

در این پژوهش، ابتدا ما تمام واژگان دربردارنده «گاه» را از فرهنگ فارسی دوجلدی صدری افشار و همکاران (۱۳۸۸) استخراج نموده و سپس بر مبنای چهارچوب نظری تحقیق دسته‌بندی می‌نماییم؛ بنابراین تحقیق ما به نوعی تحلیلی-پژوهشی بوده و در قالبی کیفی ارائه می‌گردد. مجموع کل داده‌های ما ۱۱۲ ساخت است که تک‌تک آن‌ها به‌طور دقیق تحلیل شده‌اند.

۵. تحلیل داده‌ها

۵، ۱. تحلیل جمیع ۹۰ واژه در بردارنده مفهوم مکان بر ساخته از «گاه»
از میان داده‌ها با توجه به نمونه‌های وعده‌گاه، نیروگاه، گیجگاه، خرمنگاه و تهیگاه، «گاه» در اشتقاق (اگر «گاه» را وند به حساب آوریم)، در بیشتر موارد دلالت بر مفهوم مکان دارد؛ اما در نمونه‌هایی چون گاهشماری، بیگاه، آنگاه و گاه‌گیر، «گاه» در ترکیب، مفهوم زمان دارد. این بدان معناست که مفهوم پایگی «گاه» از منظر استقلال در کاربرد که یکی از مناظر شناختی به شمار می‌رود، زمان است، چراکه ترکیب، مولود ریشه‌هاست و اشتقاق مولود ریشه‌ها و وندهاست (ضیاءحسینی، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۴)، درست بر خلاف آنچه رضایی و رفیعی (۱۳۹۵) در تحلیل‌هایشان بدان دست یافتند و مفهوم سرنمون برای «گاه» را مکان دانستند.

همچنین در تمام جفت‌هایی که «گاه» هم به صورت اشتقاقی و هم به صورت ترکیب اضافی با یک پایه ظاهر می‌شود، به‌طور مشخصی صورت ترکیب اضافی، مفهوم زمان را می‌رساند. به‌عنوان مثال به موارد زیر توجه کنید:

(۱) خرمنگاه ... گاهِ خرمن

(۲) گردشگاه ... گاهِ گردش

به لحاظ شناختی، از آنجا که فعل یک فرایند است و زمان جزء لاینفک آن است، در صورت‌های مختلف، اعم از اسم فعل، مصدر، اسم مصدر و حاصل مصدر، اگر ذهن بخواهد به دنبال همایندی برایش باشد، متأثر از ویژگی‌های ذاتی او، نوعی سنخیت را در نظر خواهد گرفت. این سنخیت در حالت سرنمون خود، در زمان متعین می‌گردد. از این رو در مثال (۲)، در گروه اسمی (ترکیب اضافی) «گاهِ گردش» که بر ساخته از «گردشگاه» است، مفهوم پایگی «گاه» که همانا «زمان» است بیرون می‌زند:

- گاهِ گردش فرارسید و ما سرای خویش را به مقصد دشت‌های اطراف ترک گفتیم. این موضوع حتی برای مصادر وارداتی از عربی در ابواب ثلاثی و رباعی (مجرد و مزید) نیز صدق می‌کند:

(۳) شهادتگاه ... گاهِ شهادت

در مثال (۳) نیز «گاه» شهادتگاه در ترکیب اضافی «گاهِ شهادت» به مفهوم زمان خویش آشکارا معترف است:

- گاهِ شهادت فرارسید و همه دست از جان شستند.

به این ترتیب، مستظهر به دلایل فوق، در این پژوهش معنای پایگی «گاه» را زمان در نظر گرفته و بر اساس الگوی پیشنهادی تالمی که شرح آن رفت، به تحلیل و دسته‌بندی داده‌ها می‌پردازیم. از نکات مهم در این تحلیل آن است که ما در چهارچوب نظری این پژوهش به هیچ وجه رویکرد در زمانی در تحلیل‌ها نداریم، مگر در مورد واژه‌های «دستگاه»، «چهارگاه» و «سه‌گاه» که به‌طور جداگانه به آن خواهیم پرداخت. اگرچه ابوالقاسمی در فصل واژه‌نامه ایرانی باستان در بخش اوستایی ذیل gātav معنای «گاه» را «جا» و «بستر» می‌داند (۲/۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۰)، اما فرایندهای شناختی در انتقال مفاهیم تابع سیر تطور معنای واژه در ذهن سخنگویان معاصر یک زبان نیست، بلکه کارکردهای رایج واژگان در صرف و امکانات موجود در مفهوم‌سازی به‌صورت کاملاً هم‌زمانی معنای پایه را به‌دست داده و تغییرات را بر مبنای آن و در حال موجب می‌شود. وانگهی اگر ما به اسناد خیلی پیش‌تر از عصر فارسی باستان دسترسی می‌داشتیم ممکن بود معنای پایه «گاه» را «زمان» تشخیص می‌دادیم و این تغییرات معنایی در زبان‌شناسی تاریخی کاملاً محتمل گزارش شده است. نکته دیگر اینکه مفاهیم بنیادین معاصر و مورد استفاده در تحلیل‌ها زمان و مکان هستند و لذا بسط استعاری ترکیبات مانند «شأن و منزلت اجتماعی» مستخرج از واژه «جایگاه» در مقابل

مفهوم مکانی آن در جمله‌ای مثل «جایگاه اساتید در سالن آذین‌بندی شده است»، مورد تحلیل نگارندگان قرار نخواهد گرفت. از آنجا که بنا بر ملاحظات فوق، مفهوم پایه در «گاه» زمان است، منطق حکم می‌کند که باید این ویژگی خود را در ترکیباتی که خروجی نهایی آن مکان است از دست بدهد تا این خروجی «مکان» شود؛ و نیز از آنجا که تکواژ همراه آن هیچ باجی به «گاه» نمی‌دهد و رنگ و بوی زمان نمی‌گیرد، لاجرم تحت یکی از فرایندهای مطرح شده در چهارچوب نظری، «گاه» می‌بایست پیش از عرضه محصول نهایی تن به این تحول درونی بنیادین دهد.

پیش از هر چیز لازم است بدانیم که اساساً بنا به تعریف، «مکان» آن مقدار از حجم جهان است که شیء، مظروف آن است و لذا این دو حجم با هم برابرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸: ۲/۱۴۵)، از این رو مکان مختص اشیاء (چیزها) و اجرام است، فلذا ما در افعال (فرایندها) هیچ طبقه بسته‌ای که مکان‌نما باشد و در دستور تعبیه شده باشد نداریم درست مثل رنگ (تالمی ۱/۲۰۰: ۲۴-۲۵). تالمی نیز در جلد اول کتابش به این مطلب ذیل عنوان تبدیل در مقولات زمان و مکان پرداخته است. وی عملیاتی شناختی با نام شیء‌انگاری مفاهیم را در زبان تشخیص داده است که با مبانی فلسفی تعریف سازگاری دارد (۱/۲۰۰: ۴۳-۴۷). در مثال‌های زیر، تبدیل فوق به واسطه این عملیات شناختی صورت پذیرفته است:

الف- فرهاد من را امیدوار کرد.

ب- فرهاد به من امید داد.

در مثال (ب) مفهوم «امیدوار کردن» از طریق فرایند شناختی شیء‌انگاری، دقیقاً همانند یک شیء انگاشته و صورت‌بندی شده است؛ به نحوی که قابل دادن و گرفتن است. به محض اینکه شیء‌انگاری اجرا شد، خروجی فرایند مانند یک شیء ویژگی عرضی مکان‌مندبودن را فعال کرده و قوای شناختی نیز این مهم را به درستی در زبان بازنمایی می‌کند. بر پایه مباحث فوق، از آنجا که مکان (قرار گرفتن در یک مکان)، ویژگی عرضی یک شیء است و زمان ویژگی عرضی یک فرایند (اکبرپور، ۱۳۹۴) و این دو در «گاه» در حال جایگشت هستند و ما رمزگذاری صوری مستقل زمان را در افعال (فرایندها) در همه زبان‌ها داریم ولی برای مکان در اشیاء چنین چیزی نداریم؛ از نظر شناختی می‌توانیم این تحول را در «گاه» رمزگذاری «مکان» برای شیء بدانیم. همچنین، از آنجا که از طرفی مکان نسبت به زمان اصالت وجودی دارد و زمان در واقع نسبت تغییرات مکانی به آهنگ این تغییرات است (اکبرپور، ۱۳۹۴) و از طرف دیگر در ماهیت مفهومی «گاه» تشکیک وارد می‌شود؛ ما با یک دگردیسی تمام‌عیار طرف هستیم، یعنی «گاه» در ستیز با اسمی که از شیء بازنمایی می‌کند و یا اسمی که از

فعل بازنمایی می‌کند و ما آن را «شیءنما» می‌نامیم - چراکه عمده قواعد صرفی و نحوی اسمی که معرف شیء است را دارد و در واقع هر دو در یک پیوستار هستند - تن به سازش می‌دهد و دگرگون می‌شود.

فرق این موضوع با آنچه در دستور سنتی و یا زایا تحت عنوان اشتقاق داشتیم این است که در اشتقاق تفاوت فاحش مفهومی تابع وندهای مختلف است و نه یک وند که در ترکیب با ریشه، خودش تغییر معنا بدهد تا مفهوم نهایی تولید شود؛ به عبارت دیگر وندهای اشتقاقی، قبل از ترکیب دارای یک مفهوم پایه هستند و در فرآیند ترکیب نیز همان مفهوم پایه را عمدتاً با خود حفظ می‌کنند اما در اینجا مفهوم پایه برای «گاه» زمان است و به محض ترکیب با انواع اسم معرف اشیاء (عمدتاً) و اسم مصدر و مصادر عربی وارد شده به فارسی و حاصل مصدر و اسم فعل، برای سازش با ویژگی مکانمند بودن اسم شیء‌انگاری شده (خواه عینی خواه انتزاعی) مفهوم خودش تبدیل به مفهوم مکان می‌شود و مطابق آنچه ما در بررسی داده‌ها به دست آوردیم خروجی ترکیب نیز از چهار حالت زیر خارج نیست که البته در مواردی تلفیقی نیز ظاهر شده‌اند:

الف- مکان اجرای فرایند: آموزشگاه (آموزش: اسم مصدر/حاصل مصدر+گاه)

ب- مکان اثر اجرای فرآیند: ختنه‌گاه

پ- مکان قرار گرفتن شیء (=چیز)/جرم: قلوه‌گاه

ت- مکان قرار گرفتن اثر/جهت/امتداد شیء/جرم: قبله‌گاه

آبریزگاه: مستراح، میال (مکان اجرای فرایند)

آبگاه: تهیگاه، مئانه (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

آتشگاه: آذرکده، آتشکده، دهانه کوره (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

آرامگاه: گور (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

آرایشگاه: جایی که در آن موی سر و صورت را آرایش می‌کنند (مکان اجرای فرایند)

آزمایشگاه: جایی دارای تجهیزات برای انجام دادن آزمایش‌های علمی (مکان اجرای فرایند)

آسایشگاه: جای آسایش (مکان اجرای فرایند)

آماجگاه: جای نشانه‌گیری (مکان اثر اجرای فرایند)

آمدگاه: سازمانی در ارتش که مسئول فراهم‌سازی، نگهداری و تحویل خوراک، پوشاک و جنگ‌افزار مورد

نیاز یگان‌ها است (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

آموزشگاه: مؤسسه آموزشی که در آن در زمان معین به افرادی با شرایط معین آموزش‌های معینی داده

می‌شود (مکان اجرای فرایند)

اردوگاه: جایی که در آن گروهی به طور موقت و به صورت جمعی اقامت کرده‌اند (مکان اجرای فرایند) /

(مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

استراحتگاه: جای استراحت کردن (مکان اجرای فرایند)

اقامتگاه: جای اقامت، خانه (مکان اجرای فرایند)

اندرزگاه: مؤسسه‌ای برای دادن راهنمایی‌های پزشکی، بهداشتی، روانی و مانند آن (مکان اجرای فرایند)

بارگاه: جایی که شخصیت بلندپایه‌ای در آن دیگران را به حضور می‌پذیرد، آرامگاه امامان و قدیسان

(مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

بازداشتگاه: جایی که در آن بازداشت‌شدگان را نگهداری می‌کنند (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

بندرگاه: بارانداز، موج‌شکن (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

بنگاه: جایی که در آن کارهای معینی با هدف کسب درآمد یا عرضه خدمات معین انجام می‌گیرد؛ مؤسسه، دفتر یا مغازه دلالتی (مکان اجرای فرایند)

پاسگاه: تأسیساتی که برای استقرار گروه کوچکی از نیروهای نظامی یا انتظامی ایجاد شده است (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

پرورشگاه: مؤسسه‌ای برای نگهداری و تربیت کودکان بی‌سرپرست (مکان اجرای فرایند)

پرستشگاه: جایی معمولاً دارای بنا برای پرستیدن یک نیروی ماورای طبیعی (مکان اجرای فرایند)

پژوهشگاه: مؤسسه پژوهشی مستقل که دست‌کم دارای سه پژوهشکده است (مکان اجرای فرایند)

پناهگاه: جایی که بتوان در آن پناه گرفت (مکان اجرای فرایند)

پهلگاه: بخش پهن‌شده‌ای از کناره سواره‌رو یا جاده برای توقف کوتاه وسیله‌های نقلیه (مکان اجرای فرایند)

پیشگاه: پیش روی یک شخص بلندپایه یا یک نهاد قانونی یا اجتماعی (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

تعمیرگاه: کارگاه ویژه وسیله‌های خراب و ازکارافتاده (مکان اجرای فرایند)

تکیه‌گاه: جایی که چیزی را بتوان به آن تکیه داد (مکان اجرای فرایند)

تماشاگاه: جای مناسب برای تماشا کردن (مکان اجرای فرایند)

توقفگاه: محوطه‌ای برای گذاشتن وسیله‌های نقلیه، پارکینگ (مکان اجرای فرایند)

توقیفگاه: بازداشتگاه (مکان اجرای فرایند)

تهیگاه: بالاترین بخش استخوان لگن (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

جایگاه: جای ویژه یک شخص یا یک چیز (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

جولانگاه: جای جولان دادن (مکان اجرای فرایند)

چالگاه: تو رفتگی گرد یا نیمگردی در کوه یا دیواره پرشیب، ناشی از فعالیت یخچال‌ها (مکان اثر اجرای فرایند)

چراگاه: زمین دارای آب‌وعلف و مناسب برای چرای جانوران علفخوار (مکان اجرای فرایند)

خرگاه: چادر بزرگ یا مجموعه‌ای از چادرها برای اقامت موقت افراد بلندپایه (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

خرمنگاه: جایی که کشاورزان در آن غله خود را خرمن می‌کنند (مکان اجرای فرایند)

خلوتگاه: جای خلوت [کردن] (مکان اجرای فرایند)

خوابگاه: اتاق ویژه خواب؛ به‌ویژه در یک مؤسسه همگانی (مکان اجرای فرایند)

خیمه‌گاه: جایی که در آن خیمه می‌زنند (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

دادگاه: جایی که در آن دادرس یا دادرسان در حضور دادستان به شکایت مدعی رسیدگی می‌کنند (مکان اجرای فرایند)

دامگاه: جای دامگذاری (مکان اجرای فرایند) / (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

دانشگاه: مؤسسه آموزش عالی شامل چندین دانشکده برای تدریس رشته‌های مختلف (مکان اجرای فرایند)

درگاه: گشادگی دیوار که چهارچوب را در آن می‌گذارند؛ خانهٔ بزرگان و صاحبان قدرت (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

درمانگاه: مؤسسه‌ای با کارکنان پزشکی و وسایل درمانی برای دادن خدمات به بیماران سرپایی یا دارای فوریت‌های پزشکی (مکان اجرای فرایند)

دزدگاه: جای گرد آمدن دزدان (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)

دیدگاه: شیوهٔ داوری، طرز تلقی (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)

رزمگاه: میدان جنگ، جایی که در آن جنگ در جریان است (مکان اجرای فرایند)

زادگاه: جای زاده شدن (مکان اجرای فرایند)

زایشگاه: بیمارستان یا درمانگاه ویژهٔ زایمان زنان (مکان اجرای فرایند)

زیارتگاه: مکانی که جمعی آن را مقدس می‌دانند و به زیارتش می‌روند (مکان اجرای فرایند)

زیستگاه: جای زندگی (مکان اجرای فرایند)

سبقتگاه: بخش عریض یک سواره‌رو باریک (مکان اجرای فرایند)

سروگاه: /sorugāh/ محل روییدن شاخ‌های جانور (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

شرمگاه: ناحیه‌ای از بدن که روی استخوان عانه و زیر شکم قرار دارد (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

شکارگاه: جایی که در آن شکار می‌کنند (مکان اجرای فرایند)

شناگاه: پلاژ (مکان اجرای فرایند)

شهادتگاه: جایگاه شهید شدن (مکان اجرای فرایند)

شیرخوارگاه: مؤسسه‌ای برای نگهداری کودکان شیرخوار بی‌سرپرست (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)

عبادتگاه: مکان ویژهٔ عبادت (مکان اجرای فرایند)

فروشگاه: جایی که در آن کالایی را می‌فروشند (مکان اجرای فرایند)

قبله‌گاه: جای قبله (مکان قرار گرفتن اثر/جهت/امتداد شیء)

قتلگاه: جای کشته شدن (مکان اجرای فرایند)

قرارگاه: جای استقرار یک نیروی نظامی یا جنگی (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

قربانگاه: جای قربانی کردن جانداران (مکان اجرای فرایند)

قلوه‌گاه: گوشت زیر دندهٔ دام‌های گوشتی (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

کارگاه: محوطه یا فضایی که در آن یک یا چند کارگر به فعالیت تولیدی می‌پردازند (مکان اجرای فرایند)

کشتارگاه: جایی معمولاً دارای تجهیزات برای کشتن، پوست کردن، خالی کردن شکم و گاه قطعه‌قطعه کردن و بسته‌بندی جانوران گوشتی (مکان اجرای فرایند)

کمرگاه: بخشی از تنه که کمر در آن قرار دارد (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

کمینگاه: جایی که در آن کمین می‌کشند و در انتظار فرصت مناسب برای حمله کردن می‌مانند (مکان اجرای فرایند)

گاہواره: گہواره (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

گذرگاه: جای عبور چیزی (مکان اجرای فرایند)

گردشگاه: جای مناسب برای گردش (مکان اجرای فرایند)

گردنگاه: جای قرار گرفتن گردن (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

گہواره: تخت‌خواب برای کودک شیرخوار (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)

گیجگاه: شقیقه (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)
لنگرگاه: جایی در یک توده آب که محفوظ و به قدر کافی گود است تا بتوان وسیله شناور را در آنجا متوقف کرد (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
مخفیگاه: جایی که در آن چیزی پنهان شده است (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
منزلگاه: جای سکونت یا اقامت، به‌ویژه در جریان مسافرت یا توقف موقت (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
میدانگاه: فضایی باز در وسط گذرگاه و در میان ساختمان‌ها (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)
میعادگاه: جایی که از پیش برای دیدار تعیین شده است (مکان اجرای فرایند)
نخجیرگاه: شکارگاه (مکان اجرای فرایند)
ندامتگاه: زندان (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
نشیمنگاه: آن بخش از اندام جاندار که در هنگام نشستن بر زمین قرار می‌گیرد و سنگینی تنه را تحمل می‌کند (مکان قرار گرفتن شیء/جرم)
نظرگاه: دیدگاه، عقیده (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
نمایشگاه: جایی برای به نمایش گذاشتن فراورده‌های صنعتی یا هنری؛ معمولاً برای فروش آن‌ها (مکان اجرای فرایند)
نپهانگاه: مخفیگاه (مکان قرار گرفتن شیء/جرم) / (مکان اجرای فرایند)
نیروگاه: مجموعه‌ای برای تولید برق، شامل ساختمان‌ها و دستگاه‌های تولید (مکان اجرای فرایند)
ورزشگاه: بنایی همگانی برای فعالیت‌های ورزشی (مکان اجرای فرایند)
وعده‌گاه: میعادگاه (مکان اجرای فرایند)
بنا بر استدلال‌های فوق، حال که نوع فرایند شناختی ستیز و سازش صورت گرفته در مورد «گاه» تشخیص داده شد که «دگردیسی» است؛ نوبت تعیین زیر نوع این دگردیسی است. اگر ما «گاه» را به دلیلی که در بالا ذکر شد به سبب اشتقاق ندانستن فرایند، پسوند در نظر نگیریم، بنابراین گاه به طبقه بسته تعلق ندارد و ما باید یک نوع دگردیسی جدید به آنچه تالمی تاکنون بدان دست یافته بیفزاییم؛ در این صورت آن نوع دگردیسی این خواهد بود:

«جایگزینی یک مؤلفه از ویژگی‌های عرضی یک طبقه باز با کل مفهوم پایگی یک طبقه باز دیگر»
مطابق گزاره فوق، مکانمندبودن که یک مؤلفه از ویژگی‌های عرضی شیءبودگی است جایگزین مفهوم پایگی «گاه» که همانا زمان است شده و آن را دگرگون کرده و تبدیل به مکان می‌کند. این مکانمندی به نحو دیگری نیز در دستگاه بسط یک مکان در زمان در قالب یک رویداد (فرایند) که مظروف‌بودگی و جرم‌داشتن انتزاعی آن را قوای شناختی انسان تمیز می‌دهد توسط تالمی بیان شده است (۲۰۱۷: ۵۹-۶۰).

اما اگر فرایند را نوعی خاص از اشتقاق بدانیم که در آن هم وند تغییر مفهوم می‌دهد و هم خروجی فرایند، در این صورت گزاره ما می‌شود:

«جایگزینی یک مؤلفه از ویژگی‌های عرضی یک طبقه باز با کل مفهوم پایگی یک طبقه بسته»

و لذا قدر مطلق قضیه ثابت می‌ماند.

۵، ۲. تحلیل کلی ۱۹ واژه در بردارنده مفهوم زمان بر ساخته از «گاه»

مطابق نظریه، اگر در یک ستیز، هر دو عنصر ویژگی‌های پیش‌فرض خود را حفظ کنند و در نهایت سازش و انسدادی هم پیش نیاید، گویی ستیزی رخ نداده، لذا، از آنجا که واژه‌هایی که معنای نهایی آن‌ها پس از افزودن «گاه» دلالت بر زمان دارد در واقع تغییری نسبت به مفهوم پایگی «گاه» که همانا زمان است، نداشته‌اند، در این تحلیل، زیرفرایندهای شناختی موجود در چهارچوب موضوعیت پیدا نمی‌کنند:

آنگاه: سپس، پس از آن

بزنگاه: مناسب‌ترین زمان برای حاضر بودن در جایی

بیگاه: وقت نامناسب

شبانگاه: هنگام شب

صبحگاه: هنگام صبح

گاه: هنگام، وقت، زمان

گاهشماری: اندازه‌گیری و تقسیم زمان به بخش‌های مساوی

گاهشناسی: شناسایی زمان و تاریخ رویدادها

گاهگاه: برخی وقت‌ها

گاهگذار: گاهگاه

گاهنامه: تقویم

گاه و بیگاه: در وقت‌های نامعین

گاهی: برخی وقت‌ها

گهگاه: گاهگاه

گهگیر: تکرارشونده در فاصله‌های زمانی نامعین

گهی: گاهی

ناگاه: به‌طور ناگهانی

ناگه: ناگاه

هرگاه: در زمانی که

۵، ۳. پیرامون ۳ واژه «دستگاه»، «چهارگاه» و «سه‌گاه»

اگرچه در فارسی معاصر «دستگاه» به گروهی از اشیاء، مواد یا افراد دارای وابستگی یا برهمکنش که به‌صورت یک کل، کار یا کارهای معینی را انجام می‌دهند؛ ماشین و یا هر یک از هفت قالب موسیقی آوازی ایران اطلاق شده است، اما در قدیم «محل قرار دادن دست‌ها» روی صندلی مثلاً پادشاهی بوده است (صدری افشار و حکمی، ۱۳۸۸: «دستگاه»).

در مورد «چهارگاه» و «سه‌گاه»، هر یک به معنای دستگاه/مقامی از دستگاه/مقام‌های موسیقی ایرانی باید گفت که اساساً «گاه» در این دو ترکیب به معنای «پرده ساز» بوده است و لذا در معنای سوم «دستگاه» در بالا ذیل کیفیت استقرار انگشتان دست بر روی پرده‌های ساز متعین شده است (فخرالدینی، ۱۳۹۴: ۳۶-۴۶).

۶. نتیجه

نتایج پژوهش حاضر را می‌توان در قالب فهرست زیر تدوین نمود:

الف- «گاه» هنگامی که در اشتقاق شرکت می‌کند، در بیشتر موارد مفهوم مکان را تولید می‌کند؛ اما در انواع ترکیب بیشتر مفهوم «زمان» دارد.

ب- مفهوم پایگی در «گاه» از منظر استقلال در کاربرد، زمان است.

پ- تواتر نمی‌تواند دلیل محکمی برای به‌دست دادن معنای سرنمون یا مفهوم پایگی باشد.

ت- «گاه» به دلیل رفتار نوسانی در پیوستار بین طبقات باز و بسته قرار می‌گیرد و به نحوی مانند قید عمل می‌کند.

ث- «گاه» در تجاور با فرایندی که شیء‌انگاری شده، جهت هماهنگی با ویژگی عرضی آن یعنی مکان‌مندی، معنای مکان به خود می‌گیرد و خروجی این باهم‌آیی نیز از جنس مکان است.

ج- فرایند شناختی دخیل در این تجاور، دگردیسی از نوع زیر است که از قبل این پژوهش، به‌عنوان فرایند شناختی جدیدی به فرضیه معنایی تالمی اضافه گردید:

«جایگزینی یک مؤلفه از ویژگی‌های عرضی یک طبقه باز با کل مفهوم پایگی یک طبقه پیوستاری (باز/بسته)»

چ- مفاهیم اصلی جایگذاری شده در «گاه» محدود می‌شوند به «زمان» و «مکان»، با محوریت زمان. لازم است دقت شود که در این واژه هیچ یک از مفاهیم فوق مولّد دیگری نیست. همچنین «گاه» در فارسی معاصر ذاتاً پسوند مکان‌ساز نیست.

ح- ساده‌سازی سازوکار مفهوم‌سازی از نگاهی کمینه در این پژوهش به‌وضوح نشان داده شده است؛ «گاه» در استعاره‌های تصنعی و تخیلی مفهوم‌سازی نشده است.

خ- فرایندها پس از تخلیه شدن از زمان و تبدیل شدن به مصدر، اسم فعل، اسم مصدر و حاصل مصدر، به لحاظ شناختی تحت عملیاتی با عنوان شیء‌انگاری، مکان‌طلب می‌شوند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۸). *راهنمای زبان‌های باستانی ایران؛ جلد دوم: دستور و واژه‌نامه*، تهران، سمت.
- اکبرپور، حامد. (۱۳۹۴). *بررسی و توصیف معنای برخی واژه‌های قیدی فارسی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- انوری، حسن. (۱۳۶۷). *دستور زبان فارسی*، تهران، فاطمی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن.

- خیام پور، عبدالرسول. (۱۳۴۷). دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تبریز، کتابفروشی تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۰). لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- ذالتور، ر. (۱۳۴۳). دستور زبان پارسی در صرف و نحو زبان فارسی، تهران، ارغنون.
- رضایی، حدائق. رفیعی، عادل. (۱۳۹۵). «بررسی شبکه معنایی پسوند مکان‌ساز «گاه» با رویکردی شناختی»، زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، سال هشتم، شماره ۱۸، بهار ۹۵.
- زیدطوسی، احمد بن محمد. (۱۳۵۶). تفسیر سورة یوسف، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی، تهران، اساطیر.
- شفایی، احمد. (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، نوین.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۱). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۷۷، شماره ۶۹.
- صدری افشار، غلامحسین؛ حکمی، نسرین و حکمی، نسترن. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی دوجلدی، تهران، معاصر.
- ضیاءحسینی، محمد. (۱۳۸۸). مبانی زبان‌شناسی، تهران، رهنما.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی، تهران، آگاه.
- فخرالدینی، فرهاد. (۱۳۹۴). تجزیه و تحلیل و شرح ردیف موسیقی ایران، تهران، نشر معین.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز، تهران، سخن.
- قریب، عبدالعظیم. (۱۳۷۸). دستور پنج استاد، تهران، جهان دانش.
- کشانی، خسرو. (۱۳۷۱). اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران، آرین.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۸). آموزش فلسفه؛ جلد دوم، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۴۲). دستورنامه: در صرف و نحو زبان پارسی، تهران، شرق.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۵). دستور زبان فارسی، تهران، نشر بابک.
- همایون‌فرخ، عبدالرحیم. (۱۳۳۷). دستور جامع زبان فارسی. تهران، علمی.
- Abolghasemi, M., 2009. *A Manual of Old Iranian Language; Part 2: Grammar and Lexicon*, Tehran, SAMT, [In Persian].
- Akbarpour, H., 2015. *Examining and Describing the Meaning of Some Adverbial Words from the Perspective of Cognitive Semantics*, M.A., Thesis, Mashhad, Ferdowsi University, [In Persian].
- Amid, H., 2010. *Amid Dictionary*, Tehran, Agah, [In Persian].
- Anvari, H., 1988. *The grammar of Persian Language*, Tehran, Fatemi, [In Persian].
- Anvari, H., 1992. *Farhang-e Bozorg-e Sokhan: The great dictionary of Sokhan*, Tehran, Sokhan, [In Persian].
- Dehkhoda, A. A., 1991. *Dehkhoda Dictionary*, Tehran, Tehran University Press, [In Persian].
- Fakhreddini, F., 2015. *Analysis and Description of Iranian Music (Radif)*, Tehran, Moeen, [In Persian].
- Farshidvard, Kh., 2005. *Modern Detailed Grammar*, Tehran, Sokhan, [In Persian].
- Ghareeb, A., 1999. *Dastoor-e Panj Ostad: five- masters- Grammar*, Tehran, Jahan-e Danesh, [In Persian].

- Homayoun farrokh, A., 1958. *Comprehensive Persian Grammar*, Vol.2. Tehran, Elmi, [In Persian].
- Kalbasi, I., 1992. *The Derivational Structure of Word in Modern Persian*, Tehran, Ariyan, [In Persian].
- Keshani, Kh., 1992. *Suffix Derivation in Modern Persian*, Tehran, Markaz-e Nashr-e Daneshgahi, [In Persian].
- Khayyampur, A., 1968. *The Grammar of Persian Language*, 6th Ed, Tabriz, Tehran Bookstore, [In Persian].
- Mashkour, M. J., 1963. *astourname: In the Morphology and Syntax of Persian Language*, Vol.3, Tehran, Shargh, [In Persian].
- Mesbah Yazdi, M. T., 2019. *Training Philosophy; Volume II*, Tehran, Sherkat-e Chap-o Nashr-e Bein-Al-mellal, [In Persian].
- Moin, M. (1992). *Moin Dictionary*, Tehran, Amir Kabir, [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1976). *Persian Language Grammar*, Tehran, Nashr-e Babak, [In Persian].
- Rezaei, H. & Rafiei, A. (2016). "investigating the Semantic Network of Locator Suffix '-gah': a Cognitive Approach", *Journal of Zabanpazuhi*. 8(18), Pp. 107-123, [In Persian].
- Sadeghi, A. A., 1992. "Methods and possibilities of word formation in contemporary Persian". *Nashre Danesh Journal*, 69. Pp. 20-25, [In Persian].
- Sadri Afshar, G.H.; Hakami, Nasrin & Hakami, Nastaran., 2009. *Persian Dictionary Two Volumes*. Tehran, Moaaser, [In Persian].
- Shafaei, A., 1984. *Scientific Basics of Persian Grammar*, Tehran, Novin. [In Persian].
- Shariat, M. J., 1993. *The Grammar of Persian Language*. Tehran, Asatir, [In Persian].
- Talmy, L., 2000. *Toward a Cognitive Semantics*. Vol I, Cambridge, MA: MIT press.
- _____. (2000). *Toward a Cognitive Semantics*. Vol II, Cambridge, MA: MIT press.
- _____. 2017. *The Targeting System of Language*, Cambridge, MA: MIT press.
- Zeyd Tusi, A., 1977., *Interpretation of Surat 'Yusuf'*, Tehran, The Institute of Book Translating and Publishing, [In Persian].
- Ziyaa Hoseini, Mohammad. (2009). *ABC of Linguistics*, Tehran, Rahnama, [In Persian].
- Zonnour, R., 1964., *The Grammar of Parsi in Persian Morphology and Syntax*, Tehran, Arganun, [In Persian].



The Role of Syntactic Head and Constituent Position in Processing Root Compound Nouns: Evidence from People with Broca Aphasia

Mousa Ghonchehpour¹ & Shahla Raghebdoost²

(121-145)

Abstract

This study investigates the way head initial and head final root compound nouns comprising of noun-noun constituents are processed. It also investigates the role of their syntactic head and constituent position in processing through confrontation naming and auditory repetition tasks in people with Broca aphasia. Three people with Broca aphasia (two men and one woman) named the pictures in the naming task while confronting with them and they repeated the simple and compound nouns after hearing them in the repetition task. The stimuli include 40 nouns (20 simple and 20 compounds) and their black and white related drawing pictures. Nonparametric Kruskal Wallis H. Test showed that statistically there was no significant difference between the ranks of patients' errors in naming and repeating compound nouns, while there was a significant difference between the error patterns of initial, final and both constituents (the whole compound) in naming task and also between the error patterns of the constituents in repetition. Mann-Whitney U test showed that there was no significant difference between the naming errors of head initial and head final compound nouns as well as their repetition errors. The significant difference between the mean rank of naming simple and compound nouns as well as the repetition of simple and compound nouns showed the role of word structure in processing. The errors of head initial and head final root compound nouns and their patterns showed that syntactic head plays no role in naming and repetition processing of head initial and head final root compound nouns while the constituent position has a role in their naming and repetition. Moreover, the processing of head initial root compound nouns is different from head final ones. Naming and repetition processes of head initial and head final root compound nouns in Persian are also processed through the dual routes.

Keywords: Broca aphasia, compound nouns, constituent position, processing, syntactic head.

Received: December, 13, 2019 & Accepted: March, 7, 2020

doi
10.22059/jolr.2020.299780.666593
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Corresponding Author Email: m.ghonchehpour@cfu.ac.ir. Assistant Professor of Farhangian University, Department of Language and Literature, Tehran, Iran.
2. Associate Professor of Allame Tabataba'i University, Department of Linguistics, Tehran, Iran.

1. Introduction

The research on people with aphasia provides useful information on the organization of language elements in our mind. These types of studies are also suitable to obtain deep knowledge on the relationship between brain and language. Moreover, they give information on retrieval of words and show how the mind stores them. Aphasia is an inability to comprehend or formulate the language in spoken, hearing, reading and writing aspects. Broca is a main syndrome of aphasia and the speech of people with this type of aphasia is non-fluent, slow and effortful. The main goal of this research is to study the morphological disorders in performance of people with Broca aphasia while producing root compound nouns.

2. Review of literature

In this part different research on compound words' processing and on the role of the head on compound nouns' processing were reviewed. The studies discussing full-listing, full-parsing and the dual-route theories on compound nouns' processing were also regarded.

3. Theoretical foundations

There is a lot of debate about the effect of morphological structure on processing and different approaches have been introduced referring to the unknown aspects of this issue. Based on clinical evidence, full listing, full parsing and dual route approaches have been presented to explain the compound words' processing. In full listing model, compound words were stored and retrieved holistically while they are stored based on their comprised morphemes in full listing model. Dual route models maintain that irregular derived words are processed holistically while regular inflected forms were analyzed into their constituents during processing.

4. Methodology

Three right-handed people with Broca aphasia (two men and one woman) participated in the experiment. They repeated 20 simple and 20 root compound nouns (10 head initial and 10 head final) and named their pictures while confronting them. The stimuli were controlled and selected based on the frequency, name agreement, conceptual familiarity, image agreement and visual complexity variables. Repetition and naming tasks were counterbalanced for each participant. Moreover, types of nouns, their constituents' category and the errors' classifications were assessed and approved by five linguists separately. Pictures were placed in the space of 450 x 600 pixels and each picture was displayed one by one on the screen to be named by participants.

5. Results

5.1. Participants

Comparing the performance of aphasic and non-impaired participants through independent samples t-test showed the significant difference between naming and repetition of these two groups ($t(10)=2.74$, $p=0.021$). Mann-Whitney U test showed that there was no difference between naming and repetition of simple nouns ($U=2$, $n_1=n_2=3$, $p=0.099>0.05$) while naming and repetition of compound nouns were significantly different ($U=2$, $n_1=n_2=3$, $p=0.0261>0.05$).

5.2. Comparing error ranks of compound nouns

Comparing the mean rank of types of errors in naming and repetition of compound nouns through Kruskal Wallis H. test showed that there was no

significant difference between error ranks in naming ($H(6)=6$, $p=0.423>0.05$) and repetition ($H(6)=6$, $p=0.423>0.05$).

5.3. Syntactic heads and constituent positions

The Mann-Whitney U test showed no significant difference between naming errors of head- initial and head-final root compound nouns ($U=17.5$, $n_1=n_2=7$, $p=0.364>0.05$) as well as their repetition errors ($U=18.5$, $n_1=n_2=7$, $p=0.424>0.05$). Moreover, Kruskal Wallis H. test showed that there is significant difference between error patterns of initial, final and both constituents in naming $H(2)=6.893$, $p=0.032<0.05$) as well as in repetition ($H(2)=6.05$, $p=0.049<0.05$).

6. Discussion and conclusion

The study of errors in root compound nouns showed that the syntactic head played no role in processing of head initial and head final nouns. Moreover, the frequency of errors showed that naming processing in head initial nouns was easier than head final root compound nouns while repetition of head final nouns was processed easier compared to head initials. The frequency and pattern of errors in first, second and both constituents of nouns showed that constituent position plays a role in processing root compound nouns. Error types and patterns also showed that naming and repetition were respectively processed through the holistic and full parsing routes.

نقش هسته نحوی و جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی:

شواهدی از افراد زبان‌پیش بروکا

موسی غنچه پور^۱

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فرهنگیان، گروه زبان و ادبیات، تهران، ایران.

شهلا رقیب دوست

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، گروه زبان‌شناسی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۳؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۹/۴/۲

علمی - پژوهشی

چکیده

پژوهش حاضر چگونگی پردازش واژه‌های مرکب غیرفعلی هسته آغازین و هسته پایانی اسم - اسم و تأثیر نقش هسته نحوی و جایگاه سازه در پردازش آنها را در زبان فارسی از طریق تکلیف نامیدن در مواجهه و تکرار شنیداری در بیماران زبان‌پیش بروکا بررسی می‌کند. سه بیمار زبان‌پیش بروکا (دو مرد و یک زن) در تکلیف نامیدن، به هنگام مواجهه با تصویر آنها را نام می‌بردند و در تکلیف تکرار، بعد از شنیدن اسم‌های ساده و مرکب، آنها را تکرار می‌کردند. محرک‌های این دو تکلیف شامل ۴۰ اسم (۲۰ اسم ساده و ۲۰ اسم مرکب) و تصاویر مربوط به آنها بود که با استفاده از خطوط سیاه و سفید ترسیم شده بودند. آزمون ناپارامتری ایچ کروسکال - والیس نشان داد که به لحاظ آماری تفاوت معناداری میان رتبه‌های خطاهای بیماران در نامیدن و تکرار اسامی مرکب وجود نداشت، حال آنکه میان الگوی خطاهای سازه‌های آغازین، پایانی و هر دو سازه با هم در تکلیف نامیدن و نیز میان الگوی خطاهای سازه‌ها در تکلیف تکرار تفاوت معناداری وجود داشت. آزمون یومان - ویتنی نشان داد که به لحاظ آماری تفاوت معناداری میان خطاهای نامیدن اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی و خطاهای تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی وجود نداشت. تفاوت معنادار میانگین رتبه‌های بیماران زبان‌پیش بروکا در نامیدن اسامی ساده و مرکب و نیز تفاوت معنادار میانگین رتبه‌های آنها در تکرار اسامی ساده و مرکب نقش ساختار واژه در پردازش اسامی مرکب را نمایان ساخت. بررسی خطاهای اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی و نیز الگوی خطاهای آنها نشان داد که هسته نحوی نقشی در پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی نداشت، حال آنکه جایگاه سازه در پردازش آنها نقش داشت. علاوه بر این، پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین متمایز از هسته‌پایانی بود. همچنین، تحلیل خطاها و الگوی آنها نشان داد که پردازش فرایندهای نامیدن و تکرار اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی از طریق مسیر دوگانه صورت می‌گرفت.

واژه‌های کلیدی: زبان‌پیشی بروکا، اسامی مرکب، جایگاه سازه، پردازش، هسته نحوی.

۱- مقدمه

امروزه پژوهش‌های انجام‌شده درباره افراد زبان‌پیش اطلاعات بسیار مفید و زمینه‌ساز بسیاری را در خصوص نحوه سازمان‌یابی زبان در مغز در اختیار ما قرار می‌دهند. این‌گونه مطالعات سبب می‌گردند تا شناخت عمیق و دقیقی از ارتباط بین این دو پدیده

شگرف به دست آوریم و علاوه بر کسب اطلاعات در مورد چگونگی سازمان‌یابی و بازنمایی واژه‌ها در ذهن، روشی را که ذهن انسان آن اطلاعات را بازیابی و ذخیره می‌نماید نیز آشکار سازیم.

زبان‌پریشی اختلالی است که تولید و درک زبان را در سطوح گفتاری، شنیداری، خوانداری و نوشتاری دچار نابسامانی می‌سازد و زبان‌پریشی بروکا یکی از نشانگان‌های اصلی است که در آن گفتار آزاد، کم و ناروان است. سرعت گفتار پایین و همراه با مشکلات تولیدی است که با تقلای زیاد بیمار همراه است. برونداد گفتاری به صورت تلگرافی است و عبارت‌های کلیشه‌ای تولید عادی دارند (گارمن^۱، ۱۹۹۰).

هدف اصلی این پژوهش مطالعه و توصیف برخی نابسامانی‌های ساخت‌واژی در عملکرد بیماران زبان‌پریش بروکا در رابطه با اسامی مرکب است. اسامی مرکب در زبان فارسی مقوله بسیار زایایی هستند که از انضمام دو یا چند تکواژ ساخته و به دو نوع فعلی و غیرفعلی دسته‌بندی می‌شوند. اسامی مرکب فعلی ساختی متشکل از دو یا چند تکواژ هستند که هسته نحوی^۲ آنها برگرفته از فعل است (مانند سازه‌پرد/زنده در نمونه ریزپرد/زنده)، حال آنکه در ساختار اسامی مرکب غیرفعلی (مانند داروخانه)، فعل و یا سازه برگرفته از فعل وجود ندارد. هسته نحوی، سازه یا بخشی از ترکیب است که مقوله آن با مقوله کل ترکیب یکسان است و مقوله نحوی ترکیب را تعیین می‌کند.

کلمات مرکب غیرفعلی از نظر هسته نحوی به سه گروه دارای هسته، فاقد هسته و نامشخص دسته‌بندی می‌شوند (لیبر^۳، ۲۰۰۹: ۳۶۶؛ کرن‌فلد^۴، ۲۰۰۹: ۴۳۷؛ رالی^۵، ۲۰۰۹: ۴۵۹). در ترکیب‌های دارای هسته، یکی از دو عنصر ترکیب، مقوله دستوری ترکیب را تعیین می‌کند و به دو گروه هسته‌آغازین (مانند باد/مزمینی) و هسته‌پایانی (نظیر پیرمرد) تقسیم می‌شوند. در ترکیب‌های فاقد هسته، هیچ‌یک از سازه‌ها، مقوله ترکیب را تعیین نمی‌کند (مانند بزدل)، حال آنکه در نوع نامشخص، کل ترکیب با عناصر تشکیل‌دهنده آن هم‌مقوله است و مشخص نیست که ترکیب مقوله خود را از کدام سازه دریافت می‌کند (مانند شترمرغ).

هسته معنایی ترکیب سازه‌ای است که ترکیب در شمول آن قرار دارد و توزیعی همچون کل ترکیب دارد. کلمات مرکب غیرفعلی به لحاظ معنایی به انواع درون‌مرکز و بدل^۶ که دارای هسته‌اند و برون‌مرکز و متوازن^۱ که فاقد هسته‌اند تقسیم می‌شوند

-
1. Garman
 2. syntactic
 3. Lieber
 4. Kornfeld
 5. Ralli
 6. appositional

(کاتامبا و استون‌هان^۲، ۲۰۰۶). ترکیب‌های درون‌مرکز می‌توانند هسته آغازین (مانند راه‌آهن) و یا هسته‌پایانی (مانند تخته‌گوشت) باشند. ترکیب‌های بدل، شمول دوسویه دارند، مانند سرباز معلم که هم سرباز و هم معلم است. ترکیب‌های برون‌مرکز در شمول معنایی هیچ‌کدام از سازه‌های ترکیب قرار ندارند مانند خاک‌شیر که نه نوعی خاک و نه نوعی شیر است، بلکه دانه‌های ریز نارنجی‌رنگی هستند که مصرف خوراکی و دارویی دارند. ترکیب‌های متوازن (مانند سایه‌روشن) نیز در شمول معنایی هیچ یک از اجزای سازنده قرار ندارند و معنای کلمه مرکب، حاصل تجمیع معنایی اجزای آن است.

با توجه به اینکه تحقیقات بسیاری در مورد واژه‌های مرکب و نقش هسته در پردازش آنها انجام شده است، اما تا جایی که نویسندگان اطلاع دارند درباره تأثیر نقش هسته نحوی در پردازش ترکیب‌های غیرفعلی اسم-اسم در زبان فارسی پژوهشی صورت نگرفته است که ضرورت پژوهش حاضر را روشن می‌سازد. علاوه بر این، هسته‌آغازین و هسته‌پایانی بودن ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی برخلاف زبان‌های انگلیسی و هلندی که صرفاً هسته‌پایانی (لیبن، گیبسون، یون و ساندر^۳، ۲۰۰۳؛ مارلی، کرپالدی و لوزاتی^۴، ۲۰۰۹) و یا زبان عبری که صرفاً هسته‌آغازین هستند (مارلی، زونکا^۵، کنتاردی^۶ و لوزاتی، ۲۰۱۴)، آن را برای بررسی نقش هسته نحوی و جایگاه سازه در پردازش مناسب می‌سازد و انگیزه‌ای برای انجام پژوهش حاضر است.

با توجه به عدم انجام تحقیق در مورد نقش هسته نحوی و جایگاه سازه و عدم اتفاق نظر مطالعات انجام‌شده در مورد چگونگی پردازش ترکیب و ارائه رویکردهای متفاوت (کلی^۷، تجزیه‌ای^۸ و مسیر دوگانه^۹) در این زمینه، هدف مطالعه حاضر بررسی چگونگی پردازش و نیز نقش هسته نحوی و جایگاه سازه از طریق تکالیف نامیدن در مواجهه و تکرار شنیداری در بیماران زبان‌پریش بروکا است تا پاسخ پرسش‌های زیر روشن شود:

۱- هسته نحوی در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی زبان فارسی چه نقشی دارد؟

1. dvandva
2. Katamba & Stonhan
3. Libben, Gibson, Yoon & Sandra
4. Marelli, Crepaldi & Luzzatti
5. Zonca
6. Contardi
7. full-listing
8. full-parsing
9. double route

- ۲- جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی زبان فارسی چه نقشی دارد؟
- ۳- آیا اسامی مرکب هسته‌آغازین در زبان فارسی متفاوت از اسامی مرکب هسته‌پایانی پردازش می‌شوند؟
- ۴- اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی در زبان فارسی از طریق کدام یک از انگاره‌های کلی، تجزیه‌ای و یا مسیر دوگانه پردازش می‌شوند؟

۲- پیشینه پژوهش

مطالعه افراد زبان‌پریش زمینه بسیار مناسبی را برای شناخت کارکرد فرایندهای روان‌شناختی، از جمله زبان فراهم می‌آورد. اخیراً زبان‌شناسان به حوزه‌های روانشناسی و عصب‌شناسی زبان توجه و علاقه زیادی نشان می‌دهند. این موضوع فرصت و موقعیت مناسبی را در اختیار آنان قرار می‌دهد تا درک بهتری از نحوه بروز اختلالات ناشی از ضایعات مغزی و فرایندهای دخیل داشته باشند و با استفاده از داده‌های عینی به صورت تجربی به نظریه‌پردازی پرداخته و فرضیه‌های زبانشناسی در مورد پردازش زبان را تأیید یا رد نمایند. در این راستا، چگونگی پردازش واژه‌های مرکب و نقش شفافیت معنایی^۱ و یا نقش هسته معنایی^۲ در پردازش آنها از مواردی است که در مطالعات روان‌شناسی و عصب‌شناسی زبان سابقه طولانی دارد و بسیار به آنها پرداخته شده است (گانتز^۳، مارلی و بولته^۴، ۲۰۲۰؛ لورنس سویتسرلود^۵، ۲۰۱۶؛ الیچی، هالای، کنروی و لامبان رالف^۶، ۲۰۱۸؛ غنچه‌پور و پاک‌زاد مقدم^۷، ۲۰۱۹). در اکثر این پژوهش‌ها از طریق زمان واکنش^۸ (مارلی و همکاران، ۲۰۱۴) و در تحقیقات عصب‌شناختی کلاسیک با بررسی خطاهای بیماران زبان‌پریش چگونگی پردازش واژه‌های مرکب، مطالعه و انگاره‌ها یا نظریه‌هایی در این مورد ارائه شده است (سمنزا و ماندینی^۹، ۲۰۰۶؛ گلدمن^{۱۰}، ۲۰۰۷). یافته‌های اخیر نشان داده‌اند که سازه‌های ترکیب نقش مهمی در پردازش آنها دارند و برخی تحقیقات نیز نقش هسته آغازین را در پردازش برجسته‌تر می‌دانند و ادعا می‌کنند که سازه هسته آسان‌تر از وابسته پردازش می‌شود (مارلی، آگوچارو^{۱۱}، مولتنی^{۱۲} و لوزاتی، ۲۰۱۲؛

1. semantic transparency
2. semantic head
3. Günther
4. Bölte
5. Lorenz & Zwitterlood
6. Alyahya, Halai, Conroy, & Lambon Ralph
7. Ghonchepour & Pakzad Moghaddam
8. reaction time
9. Semenza, & Mondini
10. Goldman
11. Aggujaro
12. Molteni

سمنزا، دیلگرین، بتل، گارزن، منگلو و چیارلی^۱، ۲۰۱۱؛ مارلی و همکاران، ۲۰۰۹). حال آنکه یافته‌های تحقیقات دیگر بر نقش هسته در پردازش اسامی مرکب هسته پایانی تأکید دارند و ادعا می‌کنند که هسته در پردازش اسامی مرکب هسته‌آغازین نقشی ندارد (یرما، پرلاک^۲ و سمنزا، ۲۰۰۹). مطالعات اولیه روان‌شناسی زبان شواهدی از پردازش ترکیب از طریق سازه آغازین را ارائه می‌دهند (تفت و فرستر^۳، ۱۹۷۶؛ یرما، باسن، نیکولوا، ساپکینی^۴ و لیبن، ۱۹۹۹)، حال آنکه یافته‌های تحقیقات دیگر (یاهش، استار، اینهاف و پلک^۵، ۲۰۰۳؛ ال‌یاگوبی^۶، چیارلی، ماندینی، پرونه^۷، دانیلی^۸ و سمنزا، ۲۰۰۸) مؤید پردازش ترکیب از طریق سازه پایانی است. همچنین، بررسی واژه‌های مرکب اسم-اسم در زبان ایتالیایی نشان می‌دهد که ساختارهای هسته‌آغازین و هسته‌پایانی بازنمایی متفاوتی دارند (مارلی و همکاران، ۲۰۰۹؛ مارلی و لوزاتی، ۲۰۱۲). در پژوهش دیگری، محققان (مارلی و همکاران، ۲۰۱۴) اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی را از طریق تکلیف نامیدن در مواجهه بررسی می‌کنند. یافته‌های آنها نشان می‌دهد که در اسامی مرکب هسته‌پایانی، سازه هسته آسان‌تر از سازه وابسته بازنمایی می‌شود. باترورث^۹ (۱۹۸۳) با ارائه انگاره کلی در پردازش صرفی، بر این نظر قائل است که واژه‌های آشنا به صورت کلی و واژه‌های جدید و ناآشنا از طریق تجزیه به تکواژهای سازنده پردازش می‌شوند، حال آنکه تفت و فرستر (۱۹۷۶) بر پردازش سازه-بنیاد یا تجزیه‌ای واژه‌های آشنا و ناآشنا تأکید دارند. پژوهش‌های دیگر (گگنه و اسپالدینگ^{۱۰}، ۲۰۱۴؛ اشمیتک، کوپرمن^{۱۱}، گگنه و اسپالدینگ، ۲۰۱۵) نیز با بررسی نقش شفافیت معنایی در پردازش اسامی مرکب تصریح می‌کنند که پردازش از طریق قواعد ساخت‌واژه یا تجزیه‌ای صورت می‌گیرد. همچنین، یافته‌های لیبن و همکاران (۲۰۰۳) و ماندینی، لوزاتی، زونکا، پیستارانی و سمنزا (۲۰۰۴) بازنمایی سازه‌ای را تأیید می‌کنند، در صورتی که یافته‌های جنسن، بای و کارامازا^{۱۲} (۲۰۰۸) و مارلی و همکاران (۲۰۱۲) نشان می‌دهند که

1. De Pellegrin, Battel, Garzon, Meneghello & Chiarelli
2. Jarema & Perlak
3. Taft & Forster
4. Busson, Nikolova, Tsapkini
5. Juhasz, Starr, Inhoff, & Plack
6. El Yagoubi
7. Perronee
8. Danieli
9. Butherworth
10. Gagné & Spalding
11. Schmidtke & Kuperman
12. Janssen, Bi, & Caramazza

واژه‌های مرکب به صورت کلی پردازش می‌شوند. افزون بر این دو رویکرد، یافته‌های محققان دیگر (کوپرمن، شرودر، برترم و باین^۱، ۲۰۰۹؛ مارالی و لوزاتی، ۲۰۱۲ و دو^۲ و تافت، ۲۰۱۵) پردازش اسامی مرکب از طریق مسیر دوگانه را تأیید می‌کنند و عوامل متعددی نظیر بسامد سازه‌ها و یا شفافیت معنایی آنها را در پردازش مؤثر می‌دانند. همچنین، آنها تصریح می‌کنند که واژه‌های شفاف از طریق تجزیه به تکواژهای سازنده و واژه‌های تیره به صورت کلی پردازش می‌شوند.

۳- مبانی نظری

در مورد اینکه ساختار صرفی ترکیب چه تأثیری در پردازش آن دارد بحث‌های فراوان صورت گرفته و رویکردهای متفاوتی ارائه شده است که حاکی از ناشناخته بودن چگونگی پردازش این مقوله زبانی است. به‌طور کلی و بر پایه شواهد بالینی، رویکردهای کلی، تجزیه‌ای و مسیر دوگانه در تبیین پردازش واژه‌های مرکب ارائه شده است. در رویکرد کل‌گرایی، واژه‌های مرکب به صورت کلی^۳ و نظیر واژه‌های بسیط در واژگان ذهنی ذخیره، بازایی و پردازش می‌شوند (باترورث، ۱۹۸۳؛ بایی^۴، ۱۹۹۵؛ جنسن و همکاران، ۲۰۰۸؛ لورنس، مادباک و جشینیاک^۵، ۲۰۱۷). در این رویکرد، تکواژها نقشی در پردازش واژه‌های مرکب و یا پیچیده ندارند. افزون بر این، واژه‌های تصریفی و یا اشتقاقی که از ریشه یکسانی مشتق می‌شوند، به‌طور کلی و به صورت مستقل بازنمایی، بازایی و پردازش می‌شوند.

در انگاره تجزیه‌ای، دستیابی و پردازش واژه‌های مرکب از طریق تجزیه به تکواژهای سازنده واژه‌های مرکب یا پیچیده صورت می‌گیرد و این رویکرد بر نقش سازه‌ها یا تکواژها در پردازش تأکید دارد (رسل، دیویس و نیو^۶، ۲۰۰۴؛ لیبن و همکاران، ۲۰۰۳؛ دونبشا، پریا، کاریراس^۷، ۲۰۰۷). در این انگاره، واژه‌های مرکب قبل از دستیابی واژگانی، به اجزای سازنده تجزیه می‌شوند (تفت و فرستر، ۱۹۷۵). همچنین، واژه‌ها نه به صورت کلی بلکه از طریق تکواژهای سازنده در ذهن ذخیره می‌شوند و تکواژها عناصر اساسی در پردازش هستند؛ به این مفهوم که واژه‌های متشکل از دو یا چند تکواژ به صورت انباشتی^۸ پردازش می‌شوند (استوکل و مارانتز^۹، ۲۰۰۶؛ تفت، ۲۰۰۶).

1. Schreuder, Bertram, & Baayen

2. Xu

3. holistically

4. Bybee

5. Mädebach & Jescheniak

6. Rastle, Davis & New

7. Duñabeiti, Perea & Carreiras

8. compositional

9. Stockell & Marantz

در کنار این دو رویکرد تجزیه‌ای تکواژ-بنیاد (که بر مشخصه‌های تکواژها تمرکز دارند) و کلی واژه - بنیاد (که بر مشخصه‌های مرتبط با کل ترکیب تأکید دارند)، رویکرد پردازشی مسیر دوگانه نیز ارائه شده است (مارلی و همکاران، ۲۰۱۲؛ سمنا و همکاران، ۲۰۱۱). طرفداران این رویکرد (کواستر، گانتز و واگنر^۱، ۲۰۰۷؛ کواستر، هول^۲ و گانتز، ۲۰۰۹) تصریح می‌کنند که صورت‌های بی‌قاعده اشتقاقی به صورت کلی، حال آنکه صورت‌های باقاعده تصریفی از طریق تجزیه به تکواژهای سازنده پردازش می‌شوند. در این رویکرد، برخی از واژه‌های مرکب به صورت کامل در واژگان ذهنی ذخیره و بازیابی می‌شوند و پردازش برخی دیگر از طریق تجزیه به تکواژهای سازنده صورت می‌گیرد. در دیگر گونه‌های این رویکرد، واژه‌های آشنا از طریق مسیر واژگانی یا کلی، حال آنکه واژه‌های ناآشنا یا جدید از طریق مسیر سازه‌ای یا تجزیه‌ای پردازش می‌شوند (برترم و هیونا^۳، ۲۰۰۳). علاوه بر این، مسیرهای چندگانه^۴، به کارگیری همه امکانات ممکن در دسترس را به صورت هم‌زمان و تعاملی در پردازش دخیل می‌دانند (کوپرمن و همکاران، ۲۰۰۹).

۴- روش تحقیق

۴-۱- آزمودنی‌ها

سه بیمار زبان‌پریش بروکای تک‌زبان فارسی‌زبان (دو مرد و یک زن) راست‌دست که به بیمارستان و مراکز گفتار درمانی، از بهمن‌ماه ۱۳۹۴ تا آذرماه ۱۳۹۵ مراجعه کرده بودند در این پژوهش شرکت کردند. سه فرد طبیعی سالم (دو مرد و یک زن) نیز که از نظر ویژگی‌های جنسیت، سن، مدرک تحصیلی، زبان مادری و دست‌برتری تقریباً همتای بیماران زبان‌پریش بروکا بودند، به‌عنوان گروه کنترل انتخاب شدند. جدول ۱ ویژگی‌های کلی آزمودنی‌ها و جدول ۲ مشخصه‌های بیماران زبان‌پریش بروکا را نشان می‌دهند. نوع زبان‌پریشی افراد را بر پایه مشاهدات بالینی گفتار درمانگران و مجموعه آزمون‌های افتراقی زبان‌پریشی نیلی‌پور (۱۳۷۲) که روایی و پایایی آن اثبات شده است (نیلی‌پور، بختیار، مؤمنیان و ویکیز^۵، ۲۰۱۶) مشخص کردیم. از سی. تی. اسکن^۶ بیماران زبان‌پریش نیز برای تشخیص جایگاه و میزان آسیب استفاده شد. علاوه بر این، تشخیص پزشکی سکتة نیمکره چپ، داشتن توانایی‌های شنیداری و دیداری عادی نیز از

1. Koester, Gunter, & Wagner

2. Holle

3. Hyönä

4. multiple routes

5. Nilipour, Bakhtiar, Momenian, & Weekes

6. CT Scan

معیارهایی بودند که در گزینش بیماران زبان‌پریش مورد ملاحظه قرار گرفتند. در نهایت، نتایج بررسی‌های تشخیصی زبانی و عصب‌شناختی، همراه با ام. آر. آی.^۱ و سی. تی. اسکن در تشخیص نهایی زبان‌پریشی و آسیب مغزی نیمکره مربوط مورد استفاده قرار گرفتند. قبل از انجام آزمون‌های نامیدن در مواجهه و تکرار، درک و تولید کلی بیماران زبان‌پریش بروکا برای تشخیص نوع و شدت زبان‌پریشی و امکان انجام آزمون‌ها بر روی آنها مورد بررسی قرار گرفت. به این منظور، در اولین جلسه، گفتگوی صمیمانه‌ای با آنها داشتیم و گفتار آنها ثبت گردید. در انجام این تحقیق، راهنمای اخلاق در پژوهش برای نمونه‌های انسانی و آزمودنی‌های بالینی مورد توجه قرار گرفت و رعایت شد. علاوه بر این، کمیته اخلاق در پژوهش دانشگاه نیز بر انجام آن تحت مجوز شماره ۵۲۲۰۰/۱۷۲۰/۱۰۰ نظارت داشت. همچنین، آزمودنی‌ها پیش از شروع آزمون‌ها، رضایت آگاهانه و آزادانه خود را برای شرکت در آزمون اعلام کردند و به آنها اطمینان داده شد که اطلاعات شخصی آنها محرمانه خواهد ماند.

جدول ۱: اطلاعات آزمودنی‌ها (بیماران زبان‌پریش و افراد طبیعی)

گروه آزمودنی	تعداد	جنس		سن	تحصیلات (به سال)
		مرد	زن		
بیماران زبان‌پریش بروکا	۳	۲	۱	۵۴/۳۳ ± ۱/۱۵	۱۱/۳۳ ± ۱/۱۵
افراد طبیعی	۳	۲	۱	۵۴ ± ۱	۱۲ ± ۰

جدول ۲: اطلاعات بیماران زبان‌پریش

نوع زبان‌پریشی	نام بیمار	سن (به سال)	جنس	تحصیلات (به سال)	علت زبان‌پریشی	جایگاه ضایعه	زمان پس از سکته (به ماه)
بروکا	م.ل.	۵۵	مرد	۱۲	سکته	پیشانی	۱۳
بروکا	ک.الف	۵۵	مرد	۱۲	سکته	اینسولا در قطعه	۱۵
بروکا	ج.ت.	۵۳	زن	۱۰	سکته	شکنج تحتانی قطعه پیشانی	۱۴

۴-۲- آزمون‌ها، محرک‌ها و روال اجرا

در این تحقیق از دو آزمون نامیدن در مواجهه و تکرار برای بررسی کنش بیماران زبان‌پریش بروکا در تولید اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی و جمع‌آوری داده‌ها استفاده شد. در تکلیف نامیدن، بیماران به هنگام مواجهه با تصویر، نام

آن را بیان می‌کردند. در تکلیف تکرار، افراد زبان‌پیش بعد از شنیدن اسامی، آنها را تکرار می‌کردند. محرک‌های این دو تکلیف شامل ۴۰ اسم (۲۰ اسم ساده و ۲۰ اسم مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی) و تصاویر مربوط به آنها بود. اسامی مرکب متشکل از مقوله‌های اسم-اسم و با بسامد $44/18\%$ پربسامدترین مقوله از میان مقوله‌های متفاوت تشکیل‌دهنده اسامی مرکب غیرفعلی در زبان فارسی هستند (خباز، ۱۳۸۵: ۱۲۵). ۲۰ تصویر اسامی مرکب با ۲۰ تصویر اسامی ساده به صورت تصادفی درهم‌آمیخته و به آزمودنی‌ها نشان داده شدند. اسامی مرکب به لحاظ نحوی، هسته‌آغازین (۱۰ اسم) و هسته‌پایانی (۱۰ اسم) بودند. ویژگی‌ها و مشخصات اسامی ساده و مرکب به تفصیل به ترتیب در پیوست‌های الف و ب ارائه شده است. به لحاظ متغیر طول اسامی، سعی شد که اسامی ساده با اسامی مرکب مطابقت داشته باشند، اما صورت اسم‌های مرکب در زبان فارسی اساساً پیچیده‌تر از اسامی ساده است؛ به عبارت دیگر، اسامی ساده کوتاه‌ترند و هجاهای کمتری دارند؛ اما نکته مهم این است که چون در زبان فارسی واژه‌ها تکیه نمی‌گیرند، طول واژه (تعداد واج‌ها و میانگین آنها که برابر با $5/71$ است) تفاوت معنی‌داری در نامیدن تصویر ندارد (بختیار، نیلی پور و ویکیز، 2013)، برخلاف تأثیر معناداری که این متغیر در زبان‌هایی نظیر هلندی با میانگین $5/31$ (سورنز، ون لامل، ریتینکس و هارت‌سویکر^۱، 2005) و اسپانیایی با میانگین $5/56$ (کوتس، الیس و آلورز^۲، 1999) بر نامیدن دارد. با این‌همه، از اسم‌های ساده‌ای که دو یا بیش از دو هجا داشتند استفاده کردیم. بسامد واژه، مطابقت نام^۳، آشنا بودن مفهومی^۴، مطابقت تصویر^۵ و پیچیدگی دیداری^۶ از متغیرهایی بودند که به‌عنوان معیارهایی برای تدوین محرک‌های این تحقیق در تکلیف نامیدن در مواجهه با تصویر ملاحظه و کنترل شدند. تکلیف نامیدن شامل ۴۰ تصویر از اسم‌های ساده و مرکب بود که با خطوط سیاه و سفید ترسیم شده بودند. برای کنترل این متغیرها، در ابتدا به ده فرد سالم (پنج مرد و پنج زن) آموزش داده شد که طی پنج ثانیه پیچیدگی هر تصویر را بر اساس معیار پنج درجه‌ای (درجه اول نشانگر بسیار ساده و درجه پنجم شاخص بسیار پیچیده) ارزیابی کنند. پیچیدگی تصویر عبارت است از این که شمار خطوط و میزان جزئیات و ظرافت تصویر به تفصیل نشان داده شود. انجام تحلیل واریانس یک‌سویه (آنووا) نشان داد که

1. Severens, Van Lommel, Ratinkx, & Hartsuiker
2. Cuetos, Ellis, & Alvarez
- 3 name agreement
4. conceptual familiarity
5. image agreement
6. visual complexity

تفاوت معنی‌داری میان تصاویر اسم‌های مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین، هسته‌پایانی و آنهایی که با اسم‌های ساده نامیده می‌شدند به لحاظ پیچیدگی دیداری در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ وجود نداشت ($F(1, 38) = 3.118, P = 0.085$). ده فرد طبیعی بزرگسال (پنج مرد و پنج زن) آشنا بودن تصاویر واژه‌های ساده و مرکب را بر مبنای معیار پنج درجه‌ای (درجه ۱ برای تصاویر ناآشنا و درجه ۵ برای تصاویر آشنا) ارزیابی کردند. تحلیل واریانس یک‌سویه نشان داد که تفاوت معنی‌داری میان تصاویر اسامی مرکب هسته‌آغازین، هسته‌پایانی و ساده وجود نداشت ($F(1,38) = 0.596, P = 0.445$).

برای ارزیابی مطابقت نام، ۴۰ تصویر (۲۰ تصویر مربوط به اسامی ساده و ۲۰ تصویر مربوط به اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین، هسته‌پایانی) به ده شرکت‌کننده بزرگسال نشان داده و از آنها خواسته شد تا اولین نامی را که به ذهن آنها می‌آید، یادداشت نمایند. مطابقت نام اشاره به این واقعیت دارد که افراد آزمودنی تا چه میزان با نام تصاویر موافق‌اند. انجام تحلیل واریانس یک‌سویه (آنووا) نشان داد که تفاوت معنی‌داری به لحاظ مطابقت نام میان اسامی ساده و اسامی مرکب هسته‌آغازین، هسته‌پایانی و برون‌مرکز وجود نداشت ($F(1, 38) = 0.219, P = 0.647$).

همچنین، از افراد سالم بزرگسال خواسته شد تا ارزیابی خود را از بسامد اسامی مرکب غیرفعلی (هسته‌آغازین و هسته‌پایانی) و ساده بیان کنند و بر اساس ارزیابی آنها، از اسم‌هایی استفاده شد که تقریباً بسامد یکسانی داشتند. بسامد اسامی ساده از پیکره فارسی (بیجن‌خان، شیخ‌زادگان، بحرانی و قیومی^۱، ۲۰۱۱) که شامل ۱۱۰ میلیون واژه از متون نوشتاری و گفتاری معاصر است، استخراج شد. واژه‌های مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی نیز از رساله دکتری خباز (۱۳۸۵) که برگرفته از فرهنگ بزرگ سخن انوری (۱۳۸۶) است انتخاب شدند. از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا بسامد واژه‌های ساده و مرکب را بر اساس تعداد دفعاتی که آن واژه را در گفتار و یا نوشتار شنیده و یا دیده‌اند، بر پایه معیار ۵ درجه‌ای (۱ بیانگر کمتر از یک بار در سال؛ ۲ برای بیش از یک بار در سال و کمتر از یک بار در ماه؛ ۳ شاخص بیش از یک بار در ماه و کمتر از یک بار در هفته؛ ۴ نشانگر بیش از یک بار در هفته و کمتر از یک بار در روز و ۵ برای حداقل یک بار در روز) ارزیابی کنند. نتایج تحلیل واریانس یک‌سویه (آنووا) نشان داد که از نظر بسامد واژه تفاوتی میان اسامی ساده و مرکب غیرفعلی (هسته‌آغازین و هسته‌پایانی) وجود نداشت ($F(1, 38) = 0.102, P = 0.752$).

برای مطابقت تصویر ذهنی نیز از ده آزمودنی سالم بزرگسال خواسته شد تا ارزیابی کنند که تا چه میزان تصویر اسامی ساده و مرکب با تصویری که آنها از آن شیء یا جسم در ذهن دارند، انطباق دارد. آنها این ارزیابی را با استفاده از معیار ۵ درجه‌ای انجام

دادند (معیاری که در آن ۱ بیانگر مطابقت پایین و ۵ شاخص مطابقت بالا بود). نتایج تحلیل واریانس یک‌سویه (آنووا) نشان داد که از نظر مطابقت تصویر، تفاوت معنی‌داری میان اسامی ساده با مرکب (هسته‌آغازین و هسته‌پایانی) وجود نداشت، $F(1, 38)=0.495$, $p=0.486$). مطالعه متغیرهای فوق نشان داد که از نظر آماری تفاوتی میان اسامی ساده و مرکب وجود ندارد و اسامی و تصاویر متناظر با آنها می‌توانند برای ارزیابی تکالیف نامیدن در مواجهه و تکرار در بیماران زبان‌پریش به کار روند.

از آنجایی که واژه‌های مرکب به لحاظ ساختاری به گروه‌های نحوی شباهت دارند، در ابتدا از معیارهای واجی، نحوی، صرفی و معنایی برای تشخیص آنها از یکدیگر استفاده شد. برای تشخیص هسته نحوی اسامی مرکب، معیارهای ارائه‌شده در لیبر (۲۰۰۹) مورد توجه قرار گرفت. در تحقیق حاضر، از تکالیف نامیدن در مواجهه و تکرار که پرکاربردترین و رایج‌ترین تکالیف در حوزه مطالعات عصب‌شناختی پردازش واژه است، برای ارزیابی پردازش اسامی مرکب در بیماران زبان‌پریش بروکا استفاده شد. تکلیف نامیدن در مواجهه شامل ۴۰ تصویر از اشیاء و یا اجسام بود که به صورت خطوط سیاه و سفید ترسیم شده بودند. نام اشیاء و یا اجسام به دو نوع ساده و مرکب به لحاظ صرفی و دو نوع هسته‌آغازین و هسته‌پایانی به لحاظ نحوی طبقه‌بندی شدند. نوع اسامی، مقوله سازه‌های سازنده آنها و طبقه‌بندی خطاها از طریق پنج زبان‌شناس به صورت انفرادی و مستقل از دیگر زبان‌شناسان مورد ارزیابی و تأیید برای استفاده در تکالیف نامیدن و تکرار قرار گرفتند. هر تصویر که در فضای ۴۵۰ در ۶۰۰ پیکسل جای گرفته بود به صورت جداگانه از طریق صفحه مانیتور نمایش داده شد. در آزمون نامیدن در مواجهه از بیماران زبان‌پریش خواسته شد تا نام تصویری را که روی صفحه مانیتور نشان داده می‌شد، به محض رؤیت بیان کنند. هر تصویر به مدت پنج ثانیه نمایش داده می‌شد و سپس تصویر بعدی به صورت خودکار روی صفحه ظاهر می‌شد. در تکلیف تکرار که محرک‌های آن با تکلیف نامیدن یکسان بودند، از افراد زبان‌پریش خواسته شد تا بعد از شنیدن واژه آن را فوراً تکرار کنند. در صورتی که آزمودنی‌ها در نامیدن یا تکرار به مشکلی بر می‌خوردند، به آنها اجازه داده می‌شد که دوباره آن را تکرار یا بیان کنند. از آنجایی که ممکن بود تکلیف نامیدن تحت تأثیر تکلیف تکرار قرار گیرد و آشنا شدن آزمودنی‌ها با واژه‌ها، در نتیجه تحقیق تأثیرگذار باشد، تکلیف نامیدن قبل از تکرار انجام شد. علاوه بر این، محرک‌های هر دو تکلیف نامیدن و تکرار که به ترتیب شامل ۴۰

تصویر و واژه‌های متناظر با آنها بودند، برای هر آزمودنی به صورت تصادفی مرتب شدند تا موازنه^۱ بین محرک‌های دو آزمون حفظ شود.

آزمون‌ها در بیش از یک جلسه انجام شدند و فاصله بین جلسه اول (نامیدن در مواجهه) و جلسه دوم (تکرار)، دو هفته طول کشید. به محض رؤیت علائم خستگی در بیماران، جلسه آزمون به وقت دیگری موکول می‌شد؛ بنابراین، بسته به توانایی بیماران، تعداد جلسات از بیماری به بیمار دیگر متفاوت بود؛ اما روی هم‌رفته، تکلیف نامیدن در مواجهه با تصویر بین ۳۰ تا ۴۰ دقیقه و تکلیف تکرار بین ۲۰ تا ۲۵ دقیقه برای هر آزمودنی طول می‌کشید. عملکرد هر بیمار ثبت و آوانویسی و خطاهای آنها دسته‌بندی و تحلیل شدند. قبل از انجام آزمون، آموزش کوتاهی به بیماران داده شد. در این آموزش به آنها یادآوری می‌شد که در تکلیف نامیدن، تصویری بر صفحه مانیتور نمایش داده می‌شود که آنها به محض دیدن آن باید نام آن را بیان کنند. در تکلیف تکرار نیز از بیماران خواسته شد تا با صدای بلند آنچه را می‌شنوند، تکرار کنند. سپس، خطاها بر اساس ماهیت آنها دسته‌بندی و بسامد هر کدام از آنها تعیین شد. انواع خطاها همراه با نمونه یا نمونه‌هایی از آنها که بیماران زبان‌پریش بروکا در دو تکلیف فوق مرتکب شدند عبارت‌اند از:

- ۱- نابجاگویی کلامی معنایی^۲: در این خطا، واژه جایگزین شده با واژه مورد نظر ارتباط معنایی دارد مانند پاک‌کن برای کتابخانه. در نمونه بی‌ارتباط^۳ آتش برای ماشین‌تحریر، ارتباط معنایی دیده نمی‌شود.
- ۲- نابجاگویی صوری^۴: واژه نادرست از طریق خطاهای حذف، افزایش و یا جایگزینی واج تولید می‌شود مانند کمان‌ری برای کمان‌اره و یا گوربر برای گورخر.
- ۳- اطناب^۵: در این اختلال به جای نامیدن، توصیفی از واژه مورد نظر بیان می‌شود مانند باهانش بالا می‌رن برای راه‌پله.
- ۴- حذف: هیچ‌کدام از سازه‌های واژه مرکب تولید نمی‌شود.
- ۵- نو واژه‌سازی^۶: ناواژه‌ها با استفاده از واج‌های زبان با ساختار صرفی درست تولید می‌شود که معنایی در واژگان زبان ندارند مانند دوزار برای گورخر.
- ۶- اسم ساده به جای اسم مرکب: فقط یکی از سازه‌های اسامی مرکب بیان می‌شود و یا اینکه از اسم ساده دیگری به جای واژه مورد نظر استفاده می‌شود مانند ماشین به جای ماشین‌حساب.

1. counterbalance
2. Semantic verbal paraphasia
3. Formal paraphasia
4. circumlocution
5. neologism

۷- جابجایی سازه^۱: سازه‌های واژه مرکب با یکدیگر جایگزین می‌شوند مانند گوشت تخته برای تخته گوشت و یا آهن راه برای راه آهن.

۵- یافته‌ها

۵-۱- آزمودنی‌ها

افراد عادی در هر دو تکلیف نامیدن در مواجهه و تکرار، همه اسمی ساده و مرکب را ۱۰۰٪ به درستی نامیدند و تکرار کردند و تفاوتی میان کنش آنها در نامیدن و تکرار مشاهده نشد. بیماران زبان پریش بروکا ۹۱/۶۶٪ اسمی ساده را درست نامیدند و ۹۸/۳۳٪ آنها را به درستی تکرار کردند، حال آنکه ۴۰٪ اسمی مرکب را درست نامیدند و ۴۵٪ آنها را درست تکرار کردند. مقایسه عملکرد افراد عادی و بیماران زبان پریش بروکا از طریق آزمون تی مستقل^۲ نشان داد که تفاوت معناداری میان نامیدن و تکرار اسمی ساده در افراد عادی ($M=20, SD=0$) و بیماران زبان پریش ($M=19, SD=0.894$) وجود داشت ($t(10)=2.74, p=0.021$). علاوه بر آن، تفاوت معناداری میان افراد عادی و بیماران زبان پریش ($M=20, SD=0$) و بیماران زبان پریش ($M=13.33, SD=5.88$) در نامیدن ($t(10)=2.77, p=0.02$) و نیز میان افراد عادی ($M=20, SD=0$) و بیماران زبان پریش ($M=14.33, SD=5.9$) در تکرار ($t(10)=2.357, p=0.04$) اسمی مرکب وجود داشت. بررسی مقایسه میانگین رتبه‌های بیماران زبان پریش از طریق آزمون ناپارامتری یومان-ویتنی^۳ نشان داد که تفاوت معناداری میان نامیدن اسمی ساده و مرکب ($U=0, n1=n2=3, p=0.043<0.05$) و تکرار اسمی ساده و مرکب ($U=0, n1=n2=3, p=0.034<0.05$) در بیماران زبان پریش وجود داشت. همچنین، بررسی کنش آنها نشان داد که تفاوت معناداری در نامیدن و تکرار اسمی ساده ($U=2, n1=n2=3, p=0.099>0.05$) و نامیدن و تکرار اسمی مرکب نداشتند ($U=2, n1=n2=3, p=0.0261>0.05$).

۵-۲- مقایسه رتبه‌های خطاهای اسمی مرکب

کنش بیماران زبان پریش در نامیدن و تکرار اسمی مرکب نشان داد که هر کدام از آنها خطاهای متفاوتی را مرتکب شدند. مقایسه میانگین رتبه‌های انواع خطاها در نامیدن و تکرار اسمی مرکب از طریق آزمون ناپارامتری ایچ کروسکال-والیس^۴ نشان داد که تفاوت معناداری میان رتبه‌های خطاهای آنها در نامیدن ($H(6)=6, p=0.423>0.05$) و

1. left-right inversion
2. independent samples t-test
3. Mann-Whitney U
4. Kruskal Wallis H.

تکرار ($H(6)=6, p=0.423>0.05$) اسامی مرکب وجود نداشت. انواع خطاها، بسامد و تعداد کل آنها در بیماران زبان‌پریش بروکا در دو تکلیف نامیدن و تکرار اسامی ساده و مرکب در جدول ۳ ارائه می‌شود.

جدول ۳: انواع خطاها و بسامد آنها در بیماران بروکا در تکلیف نامیدن و تکرار					
نوع خطا	اسامی ساده		اسامی مرکب		تعداد کلی
	نامیدن	تکرار	نامیدن	تکرار	
نابجاگویی کلامی معنایی	۱		۷	۳	۱۰
حذف			۱۱		۱۱
اطناب			۳		۳
نو واژه‌سازی			۳	۲	۵
نابجاگویی صوری	۴	۱	۵	۵	۱۰
اسم ساده یا مرکب به جای اسم مرکب			۷	۶	۱۳
جایجایی سازه				۲	۲
تعداد کل خطاها	۵	۱	۳۶	۲۷	۶۳

۵-۳- مقایسه رتبه‌های خطاها به لحاظ هسته نحوی و جایگاه سازه

جدول ۴ بسامد خطاها در سازه‌های اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی و نیز سازه‌های تأثیر پذیرفته آنها را در تکلیف نامیدن و تکرار نشان می‌دهد. مقایسه میانگین رتبه‌های خطاهای اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی از طریق آزمون یومان- ویتنی نشان داد که تفاوت معناداری میان خطاهای نامیدن اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی ($U=17.5, n_1=n_2=7, p=0.364>0.05$) و خطاهای تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی ($U=18.5, n_1=n_2=7, p=0.424>0.05$) وجود نداشت.

مقایسه میانگین رتبه‌های خطاها در تکلیف نامیدن به لحاظ سازه‌های تأثیر پذیرفته اسامی مرکب از طریق آزمون ایچ کروسکال والیس نشان داد که میان الگوی خطاهای سازه‌های آغازین، پایانی و هر دو سازه با هم (کل ترکیب) با میانگین رتبه‌های ۹، ۷/۲۹ و ۱۵/۲۰ تفاوت معناداری وجود داشت ($H(2)=6.893, p=0.032<0.05$). به این مفهوم که سازه‌های اول، دوم و کل ترکیب به طور متفاوت تأثیر پذیرفته بودند و توزیع خطاها در آنها متفاوت بود. همچنین، الگوی خطاها در سازه‌های آغازین، پایانی و هر دو سازه (کل ترکیب) در تکلیف تکرار با میانگین رتبه‌های ۸، ۴/۶ و ۱۱/۴ تفاوت معنادار آماری با یکدیگر داشتند ($H(2)=6.05, p=0.049<0.05$).

جدول ۴: بسامد خطاها در اسامی مرکب غیرفعلی و سازه‌های تأثیر پذیرفته آنها در تکلیف

نامیدن و تکرار							
نوع اسم	سازه تأثیر پذیرفته (نامیدن)			تعداد	سازه تأثیر پذیرفته (تکرار)		
	اول	دوم	هر دو سازه		اول	دوم	هر دو سازه
تعداد				کل			کل

هسته آغازین	۵	۴	۷	۱۶	۸	۴	۷	۱۹
هسته پایانی	۳	۰	۱۷	۲۰	۷	۶	۱	۱۴
تعداد کل	۸	۴	۲۴	۳۶	۱۵	۱۰	۸	۳۳

۶- بحث و نتیجه

در این مقاله نقش هسته نحوی و جایگاه سازه را در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی اسم-اسم در بیماران زبان پریش بروکای فارسی‌زبان از طریق آزمون‌های نامیدن در مواجهه و تکرار شنیداری بررسی کردیم. همچنین، انگاره‌های تجزیه‌ای، کلی و مسیر دوگانه را با توجه به داده‌های بالینی بیماران محک زدیم تا مشخص شود که نامیدن و تکرار اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی چگونه پردازش می‌شوند. تحلیل داده‌ها نشان داد که بیماران زبان‌پریش بروکا ۴۰٪ اسامی مرکب و ۹۶/۶۶٪ اسامی ساده را درست نامیدند. علاوه بر آن، آنها ۴۵٪ اسامی مرکب و ۹۸/۳۳٪ اسامی ساده را درست تکرار کردند. این کنش عملکردی بیماران زبان‌پریش مؤید گسستگی در پردازش اسامی ساده و مرکب است. همچنین، پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب نیز گسستگی داشت. بیماران زبان‌پریش در نامیدن ۳۸/۸۸٪ اسامی مرکب هسته‌آغازین و ۶۱/۱۱٪ اسامی مرکب هسته‌پایانی مرتکب خطا شدند، حال آنکه در تکرار این اسامی، در ۵۴/۵۴٪ اسامی هسته‌آغازین و ۴۵/۴۵٪ اسامی هسته‌پایانی اختلال داشتند. اگرچه خطاهای اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی و نیز الگوی خطاهای آنها متفاوت از یکدیگر بود، اما این تفاوت معنادار نبود که مؤید آن است که هسته نحوی نقشی در پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین و پایانی ندارد. علاوه بر این، خطاهای کمتر بیماران زبان‌پریش در نامیدن اسامی مرکب هسته‌آغازین در برابر هسته‌پایانی و نیز خطاهای کمتر در تکرار اسامی مرکب هسته‌پایانی در برابر هسته‌آغازین مؤید پردازش آسان‌تر نامیدن اسامی هسته‌آغازین در مقایسه با اسامی هسته‌پایانی است، حال آنکه در تکرار، پردازش اسامی هسته پایانی آسان‌تر از اسامی هسته آغازین صورت می‌گیرد. این یافته که پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین متمایز از اسامی مرکب هسته‌پایانی است هماهنگ با یافته‌های مارلی و لوزاتی (۲۰۱۲) و مارلی و همکاران (۲۰۰۹) در این زمینه است. مقایسه خطاهای سازه‌های هسته و غیرهسته اسامی مرکب در تکلیف نامیدن و توزیع رخداد بیشتر خطاها در سازه‌های آغازین اسامی هسته‌آغازین در مقایسه با سازه‌های غیرهسته، مؤید آن است که هسته نحوی در پردازش اسامی هسته‌آغازین نقشی ندارد. در اسامی مرکب هسته‌پایانی نیز آزمودنی‌ها اختلالات بیشتری را در پردازش سازه هسته در مقایسه با سازه غیرهسته داشتند. این شواهد بیانگر آن است که بیماران زبان‌پریش هسته اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی را در مقایسه با وابسته در این اسامی بهتر پردازش نمی‌کنند. در تکلیف تکرار نیز بیماران نابسامانی‌های بیشتری در سازه‌های هسته اسامی هسته‌آغازین و

هسته‌پایانی در مقایسه با سازه غیرهسته داشتند که حاکی از پردازش آسان‌تر سازه‌های غیرهسته است. یافته فوق همسو با یافته‌های مارلی و همکاران (۲۰۱۲) و مغایر با یافته‌های مارلی و لوزاتی (۲۰۱۲) و مارلی و همکاران (۲۰۱۴) است.

افزون بر آن، بررسی خطاهای اسامی مرکب در نامیدن و تکرار نشان داد که در فرایند نامیدن سازه‌های اول، دوم و هر دو سازه باهم به ترتیب ۲۲/۲۲٪، ۱۱/۱۱٪ و ۶۶/۶۶٪ خطا داشتند، حال آنکه در تکرار سازه‌های اول، دوم و هر دو سازه باهم به ترتیب ۴۵/۴۵٪، ۳۰/۳۰٪ و ۲۴/۲۴٪ متأثر شده بودند که مؤید نقش جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی است. بررسی خطاهای این اسامی نشان داد که بیماران زبان‌پریش بروکا در تکالیف نامیدن و تکرار در سازه‌های آغازین اسامی مرکب در مقایسه با سازه‌های پایانی آنها اختلالات بیشتری داشتند. این یافته تأییدی است بر این که جایگاه سازه در ترکیب‌های غیرفعلی در پردازش آنها تأثیرگذار است. به عبارت دیگر، رخداد بیشتر خطاها در سازه‌های آغازین، شواهدی بر پردازش آسان‌تر سازه‌های پایانی اسامی مرکب است. علاوه بر این، در تکرار اسامی مرکب هسته‌آغازین و هسته‌پایانی نیز خطاهای کمتر سازه‌های پایانی در مقایسه با سازه‌های آغازین مؤید پردازش آسان‌تر سازه‌های پایانی اسامی مرکب و نقش جایگاه سازه در پردازش واژه‌های مرکب غیرفعلی است. تأثیر نقش جایگاه سازه در پردازش اسامی مرکب همسو با یافته‌های مارلی و همکاران (۲۰۰۹) است.

بررسی خطاهای نابجاگویی کلامی معنایی، حذف، اطناب، نوآه‌سازی، نابجاگویی صوری، اسم ساده یا مرکب به جای اسم مرکب و جابجایی سازه‌ها نشان داد که حذف (۱۱ خطا) و نابجاگویی صوری (۱۴ خطا) پربسامدترین خطاها به ترتیب در نامیدن و تکرار اسامی مرکب بودند. همچنین، بررسی الگوی خطاها نشان داد که سازه‌های اول، دوم و هر دو سازه (کل ترکیب) اختلال داشتند، اگرچه الگوی تأثیرپذیری سازه‌ها در دو فرایند نامیدن و تکرار متفاوت از یکدیگر بود؛ به این مفهوم که در فرایند نامیدن، کل ترکیب (۶۶/۶۶٪) خطاهای بیشتری در مقایسه با سازه‌های اول (۲۲/۲۲٪) و دوم (۱۱/۱۱٪) داشتند. این الگوی خطاها در نامیدن اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی تأییدی است بر اینکه فرایند نامیدن در این اسامی به صورت کلی پردازش می‌شود. علاوه بر آن، تأثیرپذیری سازه‌های اول و دوم (۵/۵۴٪) در مقایسه با کل ترکیب (۴۵/۵٪) مؤید پردازش تجزیه‌ای در فرایند تکرار است. همچنین، بررسی دقیق‌تر الگوی خطاها نشان داد که در فرایند نامیدن، سازه‌های اول و دوم نیز متأثر می‌شوند که مؤید پردازش تجزیه‌ای نیز در فرایند نامیدن است، هرچند که فرایند غالب پردازشی، کلی است. افزون بر این، در فرایند تکرار، هر دو سازه با هم نیز اختلال داشتند که تأییدی بر پردازش کلی در فرایند تکرار است هرچند که پردازش غالب در این فرایند، تجزیه‌ای است. این یافته‌ها شواهدی است بر اینکه فرایندهای نامیدن و تکرار اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی از طریق مسیر دوگانه صورت می‌گیرد.

در تکلیف تکرار، در خطاهای نابجاگویی صوری خرخر مرغ برای تخم مرغ، راه‌پلی برای راه‌پله و گوربر برای گورخر، بیماران فقط واج‌های یکی از سازه‌های اسامی مرکب را حذف، اضافه و یا جایگزین می‌کردند. افزون بر این، در خطای جایگزینی اسم ساده به جای اسم مرکب در نمونه‌های نامه برای روزنامه، کمان برای کمان‌اره و آهن برای راه‌آهن یکی از سازه‌ها حذف و سازه دیگر تولید می‌شد. حذف یکی از دو سازه ترکیب و یا تغییر واج‌های یکی از سازه‌ها در خطاهای اسم ساده به جای اسم مرکب و نابجاگویی صوری دلالت بر آن دارد که اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی از طریق تجزیه به اجزای سازنده پردازش می‌شوند زیرا اگر به صورت کلی پردازش می‌شدند دلیلی نداشت که بیماران از دو سازه ترکیب که هر دو دارای مقوله نحوی یکسان اسم هستند، یکی از سازه‌ها را حذف و یا تغییر دهند.

افزون بر آن، بررسی خطاهای نابجاگویی صوری در نمونه‌های زیرمبکسل برای سیم‌بکسل، روزنامی برای روزنامه و کمان‌اری برای کمان‌اره تأییدی است بر اینکه بیماران زبان‌پیش بروکا دانش ساخت‌واژه و یا ساختار واژه را حفظ کرده‌اند اما توانایی به کار بستن آن را از دست داده‌اند. به عبارت دیگر، بیماران فوق اطلاعات نحوی-معنایی اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته پایانی را درست گزینش می‌کنند حال آنکه نمی‌توانند اطلاعات واجی را بازایی کنند و در نتیجه واج نادرست تولید می‌شود. حفظ اطلاعات بخش‌های نحوی و معنایی و از دست دادن اطلاعات واجی در تولید بیماران زبان پیش بروکا تأییدی بر استقلال و جدا بودن بخش‌های تشکیل‌دهنده نظام زبان و رویکرد حوزه‌ای^۱ به زبان است. در این رویکرد، زبان از بخش‌های مستقل و در عین حال در تعامل با یکدیگر تشکیل می‌شود.

در تکلیف نامیدن، در خطای جابجایی سازه‌ها در نمونه‌های خرگور برای گورخر و آهن‌راه برای راه‌آهن و نیز خطاهای نوواژه‌سازی نظیر محریر برای ماشین‌تحریر و دوزار برای گورخر، بیماران کل ترکیب را تغییر داده و یا سازه‌های آنها را جابجا می‌کنند و واژه دیگری برای واژه مورد نظر تولید می‌کنند که تأییدی بر بازایی و پردازش کلی واژه‌های مرکب است. این کنش عملکردی بیماران نشان می‌دهد که آنها سازه‌های زیربنایی واژه‌ها را تشخیص داده‌اند و ساختار صرفی واژه‌ها را حفظ کرده‌اند اما در برون‌داد نمی‌توانند صورت واجی درست را تولید کنند.

بیماران در خطای نابجاگویی کلامی معنایی، اسم مرکب را حذف و اسم ساده یا مرکب دیگری را به جای آن تولید می‌کردند (نامه به جای راه‌آهن و یا ناخن‌گیر به جای کمان‌اره) و یا اینکه در خطای نوواژه‌سازی، اسم مرکب را حذف و واژه خودساخته دیگری به جای آن تولید می‌کردند (تخوش به جای تخته‌گوش) و یا اینکه در فرایند

اطناب، واژه مرکب را حذف و عبارت دیگری که معنای واژه هدف را توصیف می‌کرد بیان می‌کردند (دارو می‌فروشه به جای داروخانه و یا می‌پریم به جای کمان‌اره) که نشان‌دهنده پردازش کلی در فرایند نامیدن است. علاوه بر آن، افراد زبان‌پیش اسم ساده را به جای اسم مرکب به کار بردند، به این مفهوم که بخشی از اسم را حذف و بخش دیگر را نام می‌بردند و یا تکرار می‌کردند (به عنوان نمونه، موش به جای تله‌موش). همچنین، در خطای نابجاگویی صوری یک یا چند واج از واج‌های سازه‌های آغازین (مانند ماژین حساب برای ماشین حساب) و یا سازه‌های پایانی (مانند کتابخانه برای کتابخانه) را حذف یا اضافه می‌کردند و یا تغییر می‌دادند که مؤید پردازش تجزیه‌ای است. این شواهد نشان می‌دهد که بیماران زبان‌پیش از مسیر دوگانه (تجزیه به اجزای سازنده و کلی) برای پردازش نامیدن و تکرار استفاده می‌کنند. این یافته همسو با یافته‌های مارلی و همکاران (۲۰۱۲) و سمز و همکاران (۲۰۱۱) است و مغایر با تحقیقاتی است که پردازش را به صورت کلی (جنسن و همکاران، ۲۰۰۸؛ لورنس و همکاران، ۲۰۱۶) و یا تجزیه‌ای (رسل و همکاران، ۲۰۰۴؛ دونبشا و همکاران، ۲۰۰۷) می‌دانند.

تحقیق حاضر از دو جنبه نظری و کاربردی با اهمیت و قابل توجه است. به طور کلی بر غنای مطالعات پیشین در این حوزه می‌افزاید و به طور خاص نقش هسته نحوی و جایگاه سازه را در پردازش نامیدن و تکرار اسامی مرکب غیرفعلی هسته‌آغازین و هسته‌پایانی در زبان فارسی روشن می‌سازد. یافته‌های تحقیق حاضر از جنبه کاربردی برای آسیب‌شناسان گفتاردرمانی و نیز گفتار درمانان اهمیت بسزایی دارد و نشان می‌دهد که این متخصصان به هنگام کار با افراد زبان‌پیش باید در انتخاب مقوله‌های زبانی دقت بسیار داشته باشند و در مراحل اولیه شروع کار با آنها از مقوله‌هایی مانند اسامی ساده که ساختار صرفی ساده‌تر و پردازش آسان‌تری در مقایسه با اسامی مرکب دارند استفاده نمایند. علاوه بر آن، تکلیف تکرار مناسب‌تر از نامیدن در مواجهه است زیرا بر پایه یافته‌های پژوهش حاضر، پردازش فرایند تکرار آسان‌تر از فرایند نامیدن است. از آنجایی که اسامی مرکب هسته‌آغازین در پردازش نامیدن و اسامی هسته‌پایانی در پردازش فرایند تکرار کمتر دچار اختلال می‌شوند، بنابراین با توجه به یافته‌های این پژوهش به گفتار درمانان توصیه می‌شود تا از این گونه اسامی که پردازش آنها برای بیماران زبان‌پیش راحت‌تر و آسان‌تر است برای بهبود گفتار آنها استفاده نمایند.

پیوست‌ها

پیوست الف: اسامی مرکب غیرفعلی برای آزمون نامیدن در مواجهه

شماره	اسم مرکب غیر فعلی	هسته‌دار	
		هسته آغازین	هسته پایانی
۱	تخم مرغ	+	
۲	راه آهن	+	

۳	ماشین حساب	+	
۴	ماشین تحریر	+	
۵	سیم یکسل	+	
۶	راه پله	+	
۷	قلم مو	+	
۸	تبرزین	+	
۹	تخته گوشت	+	
۱۰	تله موش	+	
۱۱	روزنامه	+	
۱۲	کتابخانه	+	
۱۳	داروخانه	+	
۱۴	گازانبر	+	
۱۵	گل میخ	+	
۱۶	سگ مگس	+	
۱۷	گورخر	+	
۱۸	تیر آهن	+	
۱۹	چلو صافی	+	
۲۰	کماناره	+	

پیوست ب: اسامی ساده در آزمون نامیدن در مواجهه

پروانه، قطار، گربه، فنجان، قایق، بستنی، چکش، نارگیل، بادام، کبوتر، کیوی، پرتقال، بادمجان، یخچال، کشتی، قورباغه، پنجره، خرمالو، صندلی، استخوان

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۶). فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، چاپ چهارم.
- خباز، مجید (۱۳۸۵). ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی، رساله دکتری، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
- نیلی پور، رضا (۱۳۷۲). آزمون زبان پیریشی. تهران، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- Alyahya, R. S., Halai, A. D., Conroy, P., & M. A. L. Ralph. 2018. Noun and verb processing in aphasia: Behavioural profiles and neural correlates. *NeuroImage: Clinical*, 18, 215-230.
- Anvari, H. 2007. *Farhang-i buzurg-i Sukhan* (4nd ed.). Tehran: Soxan Pbublication, [In Persian].
- Bakhtiar, M., Nilipour, N., & B. S. Weekes. 2013. Predictors of timed picture naming in Persian. *Behav Res*, 45, 834-841. doi: 10.3758/s13428-012-0298-6
- Bertram R., & J. Hyönä. 2003. The length of a complex word modifies the role of morphological structure: Evidence from eye movements when reading short and long Finnish compounds. *Journal of Memory and Language*, 48(3):615-634.
- Bijankhan, M., Sheykhzadegan, J., Bahrani, M., & M. Ghayoomi. 2011. Lessons from building a Persian written corpus: Peykare. *Language Resources and Evaluation*, 45, 143-164. doi:10.1007/ s10579-010-9132-x.
- Butterworth, B. 1983. Lexical representation. In B. Butterworth (Ed.), *Language production: Vol. 2* (pp. 257-294). London: Academic Press.

- Bybee, J. 1995. Regular Morphology and the Lexicon. *Language and cognitive processes*, 10(5), 425-455.
- Cuetos, F., Ellis, A. W., & B. Alvarez. 1999. Naming times for the Snodgrass and Vanderwart pictures in Spanish. *Behavior Research Methods, Instruments, & Computers*, 31, 650-658. doi:10.3758/BF03200741
- Duñabeitia, J. A., Perea, M., & M. Carreiras. 2007. The role of the frequency of constituents in compound words: Evidence from Basque and Spanish. *Psychonomic Bulletin & Review*, 14(6), 1171-1176.
- El Yagoubi, R., Chiarelli, V., Mondini, S., Perrone, G., Danieli, M., & C. Semenza. 2008. Neural correlates of Italian nominal compounds and potential impact of headedness effect: An ERP study. *Cognitive Neuropsychology*, 25(4), 559-581.
- Gagné, C.L. & T.L. Spalding. 2014. Conceptual composition: The role of relational competition in the comprehension of modifier-noun phrases and noun-noun compounds. In Ross, B. (ed.), *The psychology of learning and motivation*, 97-130. New York: Elsevier.
- Garman, M. 1990. *Psycholinguistics*. New York: Cambridge University Press.
- Ghonchepour, M., & M. Pakzad Moghaddam. 2019. The role of semantic transparency in processing compound nouns: evidence from people with Broca's Aphasia. *Clinical linguistics & phonetics*, 1-23.
- Goldman, R. 2007. Compounding in Aphasia: A crosslinguistic review (BA Thesis). Swarthmore College, Department of Linguistics, Swarthmore, PA. Retrieved from <http://hdl.handle.net/10066/10186>
- Güenther, F., Marelli, M., & J. Bölte. 2020. Semantic transparency effects in German compounds: A large dataset and multiple-task investigation. *Behavior Research Methods*, 1-17.
- Janssen, N., Bi, Y., & A. Caramazza. 2008. A tale of two frequencies: Determining the speed of lexical access for Mandarin Chinese and English compounds. *Language and Cognitive Processes*, 23, 1191-1223.
- Jarema, G., Busson, C., Nikolova, R., Tsapkini, K., & G. Libben. 1999. Processing compounds: A cross-linguistic study. *Brain and Language*, 68, 362-369.
- Juhász, B. J., Starr, M. S., Inhoff, A. W., & L. Placke. 2003. The effects of morphology on the processing of compound words: Evidence from naming, lexical decisions and eye fixations. *British Journal of Psychology*, 94(2), 223-244.
- Katamba, F. & J. Stonhan. 2006. *Morphology*, England: Macmillan Press LTD.
- Koester D., Gunter T.C., & S. Wagner. 2007. The morphosyntactic decomposition and semantic composition of German compound words investigated by ERPs. *Brain and Language*, 102:64-79.
- Koester D., Holle H., & T.C. Gunter. 2009. Electrophysiological evidence for incremental lexical-semantic integration in auditory compound comprehension. *Neuropsychologia*, 47:1854-1864.
- Kornfeld, L. 2009. "IE, Romance: Spanish". In R. Lieber and P. Štekauer(eds.) *The Oxford Handbook of Compounding*, Oxford: Oxford University Press, 436-453.
- Kuperman, V., Schreuder, R., Bertram, R., & R. H. Baayen. 2009. Reading polymorphemic Dutch compounds: Toward a multiple route model of

- lexical processing, *Journal of Experimental Psychology: Human Perception and Performance*, 35, 876–895.
- Libben, G., Gibson, M., Yoon, Y., & D. Sandra. 2003. Compound fracture: The role of semantic transparency and morphological headedness. *Brain and Language*, 84, 50–64. doi:10.1016/S0093-934X(02)00520-5
- Lieber, R. 2009. “A Lexical Semantic Approach to Compounding”. In R. Lieber and P. štekauer(eds.) *The Oxford Handbook of Compounding*. Oxford: Oxford University Press, 78-105.
- Lorenz, A., & P. Zwitserlood. 2016. Semantically transparent and opaque compounds in German noun-phrase production: Evidence for morphemes in speaking. *Frontiers in psychology*, 7, 1943.
- Lorenz, A., Mädebach, A., & J. D. Jescheniak. 2017. Grammatical-gender effects in noun-noun compound production: Evidence from German. *The Quarterly Journal of Experimental Psychology*, (just-accepted), 1-33.
- Marelli, M., & C. Luzzatti. 2012. Frequency effects in the processing of Italian nominal compounds: Modulation of headedness and semantic transparency. *Journal of Memory and Language*, 66(4), 644-664.
- Marelli, M., Aggujaro, S., Molteni, F., & C. Luzzatti. 2012. The multiple-lemma representation of Italian compound nouns: A single case study of deep dyslexia. *Neuropsychologia*, 50, 852–861.
- Marelli, M., Crepaldi, D., & C. Luzzatti. 2009. Head position and the mental representation of nominal compounds: A constituent priming study in Italian. *The Mental Lexicon*, 4(3), 430-454.
- Marelli, M., Zonca, G., Contardi, A., & C. Luzzatti. 2014. The representation of compound headedness in the mental lexicon: A picture naming study in aphasia. *Cognitive Neuropsychology*, 31(1-2), 26-39.
- Mondini S., Luzzatti C., Zonca G., Pistarini C., & C. Semenza. 2004. The mental representation of verb-noun compounds in Italian: evidence from a multiple single-case study in aphasia. *Brain Lang.* 90, 470–477. 10.1016/S0093-934X(03)00458-9
- Nilipour, R. 1994. *Diagnostic Aphasia Test*. Tehran: Iran University of Medical Sciences Press, [In Persian].
- Nilipour, R., Bakhtiar, M., Momenian, M., & B.s. Weekes. 2016. Object and action picture naming in brain-damaged Persian speakers with aphasia. *Aphasiology*, 31 (4), 388-40. DOI: 10. 1080 / 02687038. 2016. 1234583
- Ralli, A. 2009. “IE, Hellenic: Modern Greek”. In R. Lieber and P. štekauer(eds.) *The Oxford Handbook of Compounding*, Oxford: Oxford University Press, 453-464.
- Rastle, K., Davis, M. H., & B. New. 2004. The broth in my brother's brothel: Morpho-orthographic segmentation in visual word recognition. *Psychonomic Bulletin & Review*, 11(6), 1090-1098.
- Schmidtke, D., Kuperman, V., Gagné, C.L. & T.L. Spalding. 2015. Competition between conceptual relations affects compound recognition: The role of entropy. *Psychonomic Bulletin & Review*. Advance online publication.
- Semenza, C., & S. Mondini. 2006. Neuropsychology of compound words. In G. Libben & G. Jarema (Eds.), *The representation and processing of compound words* (pp. 71–95). Oxford: Oxford University Press.

- Semenza, C., De Pellegrin, S., Battel, I., Garzon, M., Meneghello, F., & V. Chiarelli. 2011. Compounds in different aphasia categories: A study on picture naming. *Journal of Clinical and Experimental Neuropsychology*, 33, 1099–1107.
- Severens, E., Van Lommel, S., Ratinckx, E., & R. J. Hartsuiker. 2005. Timed picture naming norms for 590 pictures in Dutch. *Acta Psychologica*, 119, 159–187. doi:10.1016/j.actpsy.2005.01.002
- Stockall, L., & A. Marantz. 2006. A single route, full decomposition model of morphological complexity: MEG evidence. *The Mental Lexicon*, 1(1):85–123.
- Taft, M. 2006. A localist-cum-distributed (LCD) framework for lexical processing. In S.M. Andrews. *From ink marks to ideas: Current issues in lexical processing* (pp.76-94). Psychology Press.
- Taft, M., & K. I. Forster. 1975. Lexical storage and retrieval of prefixed words. *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*. 14, 638-647.
- Taft, M., & K. I. Forster. 1976. Lexical storage and retrieval of polymorphemic and polysyllabic words. *Journal of verbal learning and verbal behavior*, 15(6), 607-620.
- Xabbaz, M. 2006. *Root compounding in Persian* (Ph.D. thesis), Allame Tabataba'i University, Tehran, Iran, [In Persian].
- Xu J. & M. Taft. 2015. The effects of semantic transparency and base frequency on the recognition of English complex words. *J. Exp. Psychol. Learn. Mem. Cogn.* 41, 904–910. 10.1037/xlm0000052.



Agglutinative-Analytic Morphology of Persian: A Distributed Morphology Approach

Shabnam Majidi¹ & Mahinnaz Mirdehghan Farashah²

(147-172)

Abstract

The present research is aimed to analyses the morphological typology of Persian on the basis of the framework of Distributed Morphology (DM). According to the findings of DM, the predominant tendency of Persian's morphological type is defined here on a two-dimensional chart; a chart provided by Aikhenvald (2007) from the conjugation typology of languages, which itself was defined on the basis of the criteria proposed by Sapir. The horizontal axis in this diagram deals with the degree of internal complexity of words and its horizontal axis includes the transparency of morphological boundaries between the morphemes within a grammatical word. Accordingly, the main research questions are to determine: the position of Persian language on the basis of "degree of internal complexity of words", as well as, its typology on the basis of "border transparency criteria". To analyses the grammatical structures of Persian, a variety of diverse structures, among different Persian text types, including stories, textbooks, scenarios, and research papers was gathered, which contained a total number of nine thousand and six hundred words. The investigation on the first question on the basis of Greenberg's quantitative standards illustrates that, by achieving a number of one thousand and five hundred and six words from the above-mentioned index, the orientation of today's Persian language, according to the "degree of internal complexity of words" or what is called as "word combinability criteria", is towards "analytic" language type. Considering the second question, the research demonstrates that in view of the "border transparency criteria" for morphemes which indicates ways to connect morphemes, Persian language is more inclined towards "agglutinating" language type. Finally, it can be concluded that based on the findings of DM, the dominant tendency of morphosyntactic structures of Persian is towards "agglutinating-analytic" languages. Therefore, the research findings in considering Persian within the DM framework approves its grouping within agglutinating-analytic language types, though in comparison to the previous studies, the reduction of the statistical results here illustrates the main tendency of Persian's morphological type towards analytic languages and its movement towards becoming more analytic.

Keywords: distributed morphology, morphological typology, quantitative approach, analytic language, agglutinating languages.

Received: June, 20, 2020; Accepted: December, 5, 2020

doi
10.22059/jolr.2020.304807.666611
Print ISSN: 1026-2288-Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Ph.D. Candidate of Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

2. Corrsponding Author Email: M_Mirdehghan@sbu.ac.ir

Associate Professor Linguistics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

1. Introduction

In contrast to lexical approaches, a distributed morphology approach produces structures using formal features and seeks to provide the same analysis of the construction of composite structures (word, group, and sentence). This theoretical approach claims that analytic, synthetic, and polysynthetic structures are produced in all isolating, agglutinating, and fusional languages in the syntax field. Thus, the present study seeks to develop a new analysis of determining the morphological typology of Persian language in the context of distributive morphology, by focusing on the following two questions:

Question 1: Where is the position of the Persian language on the axis of complexity within grammatical structures?

Question 2: What is the Persian's morphological type from the viewpoint of "border transparency criteria"?

2. Theoretical foundations

This section provides a brief overview of the morphological types of languages and the criteria for typing languages based on the word production process and the formation process of grammatical structures. Accordingly, two criteria are introduced as follows: The first criterion is border transparency criteria – Sapir (1921) – which recognizes three isolating, agglutinating, and fusional types. The second criterion is the degree of internal complexity of words, in which three types of isolating, agglutinating, and fusional languages can be identified. This section also refers to the generalities of distributed morphology, along with an analysis of descriptive and derivative morphemes, which is different from the traditional morphology approach.

3. Background

The current section elaborates on the typology research and studies related to this article. Therefore, the research of Aikhenvald (2007), Samareh (1990), Sharifi and Akhlaghi (2013), and Dabir Moghaddam (2013) are reviewed. Then, the analysis and results of Anoushe (2018), are discussed to identify morpheme segmentation based on the distributed morphology approach.

4. Study and analysis of morphological data

In the first section, a variety of linguistic body of Persian texts is collected. The selected texts do not belong to a specific style, context, field, and specialty, and contain various styles such as writing style, conversational style, and scientific and fictional styles from different fields, including social, cultural, religious, political, sports, economics, medicine, and health, engineering sciences, language and literature, architecture, history, industry, and tourism. Then, the structure of the Persian language from a DM approach is examined and analyzed based on the findings of this grammatical concept based on Sapir criteria and Greenberg's (1954) quantitative approach, on the basis of the two-dimensional Aikhenvald axis (2007).

The morpheme segmentation of body words from a non-lexical DM shows manifestations of the morphosyntactic structures of the Persian language: in Persian, the "future structure" is made analytically with the auxiliary verb "[xastan]: will"; That is, the grammatical meaning is expressed not through affixation, but through independent words. The current form of the past in the

Persian language is made synthetically. The simple past in Persian is formed by adding the word “d/t” affix to the present root; like the simple past tense in the words “[xordam]: I ate” and “[barnemigardanam]: I did not return.” Structures such as “[hamiše az xoda xaste]: he/she always asked God” and “[az xod razi]: self-satisfied” are examples of fusional or multi-synthetic languages in Persian that have a lot of complexity within their structure. These structures are made as a result of the process of synthesizing different lexical and grammatical elements and turning them into a single word. Structures such as “[dorost dar kenare divare otāg]: right next to the wall of the room” and “[ba tʃand ketan dar dast]: with a few books in hand” are also examples of isolating languages in Persian. In this type of structure, there is a one-to-one correspondence between morphemes and words, and each morpheme is equal to one word. Words such as “[daneʃmandhayeʃan]: their scientists” and “[pazuhaʃgaran]: researchers” are examples of the type of synthetic languages in Persian, where each word is composed of several morphemes and the boundary between morphemes is clear. In the morphology of the Persian language, the fusion of verbs and roots has a low frequency; For example, the third person singular verb “[ast]: is” is the result of the fusion of the root “[baʃ]: Bash” and the present tense and the suffix “zero”. In the following, we use Greenberg Quantitative indicator to determine the internal complexity of Persian’s grammatical structures. This index refers to determining the degree of the internal complexity of languages and is obtained by dividing the number of Morpheme in a sample volume by the number of words in that sample. According to Table 1 and the horizontal axis of Figure 2, the quantitative value indicates that the morphosyntactic structures of Persian tend to be analytical languages. Then, Persian words are examined in terms of the border transparency criteria in the vertical axis of Aikhenvald. Generally, 64% of the words are made by synthesizing and affixing words in the Persian language morphology system while 27% of morpheme words belong to the type of isolating languages, in which there is a one-to-one correspondence between morphemes and words. Ultimately, only 9% of morpheme words belong to the group of fusional languages. Therefore, it can be acknowledged that the predominant tendency of the Persian's morphosyntactic type is towards the agglutinative language's type according to the border transparency criteria.

5. Result

Based on the findings obtained from the distributed morphological typology, suitable analysis and input were provided to determine the morphosyntactic structure of the Persian language. Contemporary Persian is more inclined to the type of Agglutinative languages in terms of the degree of the internal complexity of words to the type of analytical languages in terms of the border transparency criteria. Thus, the distributed morphological typology places the predominant tendency of the Persian language morphological typology in the type of Agglutinative-Analytic languages.

ساختواژه تحلیلی پیوندی زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی

شبنم مجیدی

دانشجوی دکتری زبان شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

مهین ناز میردهقان فراشاه^۱

دانشیار زبان شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۳/۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۹/۱۵

علمی - پژوهشی

چکیده

در مقاله حاضر انگاره «صرف توزیعی» به عنوان شالوده نظری با هدف تحلیل رده شناسی ساختوازی زبان فارسی به کار بسته شده است. بدین ترتیب، بر پایه یافته های نظریه صرف توزیعی، گرایش رده ساختوازی زبان فارسی در نمودار دوبعدی آیکنوالد (۲۰۰۷) که بر اساس معیارهای ساپیر (۱۹۲۱) ارائه شده، مورد تحلیل قرار گرفته است. در این پژوهش در پی آنیم تا بدانیم: جایگاه زبان فارسی بر روی محور «پیچیدگی درون ساخت های دستوری» کجاست؟ و از منظر «شفافیت مرز میان تکواژها»، زبان فارسی در چه رده زبانی می گنجد؟ در رسیدن به اهداف پژوهش، پیکره زبانی متنوعی از متون فارسی، مشتمل بر داستان، درسنامه، فیلمنامه و مقاله های مختلف زبان فارسی گردآوری شده است. پیکره یادشده، ۲۴ نوع متن گوناگون معاصر را در برمی گیرد و از هریک از آنان، ۴۰۰ واژه به صورت تصادفی در قالب جمله نمونه گیری شده، که در مجموع ۹۶۰۰ واژه را شامل می شود. نتایج حاصل از پژوهش حاضر، همراه با حصول عدد ۱،۵۰۶ بر مبنای تحلیل داده ها با شاخص کمی گرینبرگ، نمایانگر آن است که در پاسخ به پرسش اول، گرایش زبان فارسی امروز بر اساس معیار «میزان پیچیدگی درون ساخت های دستوری واژه ها» یا همان معیار «ترکیب پذیری واژه ها»، به سوی رده زبان های «تحلیلی» است. یافته دیگر پژوهش را در پاسخ به پرسش دوم آن می توان چنین برشمرد که زبان فارسی بر اساس معیار «شفافیت مرز تکواژها» که نمایانگر راه های اتصال تکواژهاست، به رده زبان های «پیوندی» گرایش بیشتری دارد. بدین ترتیب، گرایش غالب ساخت های صرفی نحوی زبان فارسی از منظر صرف توزیعی که تفاوت های بنیادین در نوع و شمار تکواژها با صرف واژه گرا دارد، در رده زبان های «تحلیلی پیوندی» قرار می گیرد. از این رو، انگاره دستوری صرف توزیعی نیز تأییدکننده تحلیلی پیوندی بودن رده ساختوازی زبان فارسی است؛ با این تفاوت که کمتر شدن عدد کمی به دست آمده در این پژوهش، نسبت به یافته های پژوهش های پیشین، حاکی از آن است که بر پایه تقطیع ساختوازی در صرف توزیعی، ساختواژه زبان فارسی به رده زبان های تحلیلی گرایش بیشتری دارد و به سوی تحلیلی تر شدن می رود.

واژه های کلیدی: صرف توزیعی، رده شناسی ساختوازی، رویکرد کمی، زبان تحلیلی، زبان پیوندی.

۱ - مقدمه

ساختواژه علمی است که به مطالعه چگونگی ساخت واژه و تناظر نظام مند صورت معنا می پردازد و ساختار درونی واحدهای زبانی را بررسی و تحلیل می کند. زبان ها به شیوه ای یکسان واژه نمی سازند و از ابزارهای صرفی نحوی مختلفی برای تولید واژه بهره می گیرند. در برخی از زبان ها اغلب واژه ها از یک تکواژ تشکیل می شوند و در گروهی دیگر تکواژهای سازنده واژه چنان درهم می آمیزند که نمی توان آنها را به سادگی از هم

تفکیک کرد. زبان‌های بسیاری نیز به لحاظ ساختواژی میان این دو طیف می‌نشینند. در این میان، رده‌شناسی ساختواژی به بررسی علمی و طبقه‌بندی زبان‌های بشری بر پایه مطالعات ساختواژی می‌پردازد و می‌کوشد تا از این منظر، شباهت‌ها و افتراق‌های گونه‌های زبانی را بیابد. با توجه به این‌که این نوع رده‌شناسی از یافته‌های ساختواژی مایه می‌گیرد، باید بر یکی از رویکردهای نظری علم ساختواژه مبتنی باشد. مقاله حاضر ضمن بازنگری در برخی از تحلیل‌های صرف سنتی، انگاره دستوری صرف توزیعی را به عنوان شالوده نظری خود برگزیده است تا از این رهگذر، به تحلیل و درونداد مناسبی برای رده‌شناسی ساختواژی زبان فارسی دست یابد.

صرف توزیعی، در تقابل با رویکردهای واژه‌گرا، بر آن است تا تحلیلی یکسان از ساخت سازه‌های مرکب (واژه، گروه و جمله) به دست دهد. هله و مرنتز (۱۹۹۳: ۱۱۲) تصریح می‌کنند که در این رویکرد، نحو به جای آن‌که با واژه‌های شکل‌یافته سروکار داشته باشد، با استفاده از مشخصه‌های صوری، سازه‌ها را تولید می‌کند. به گفته دقیق‌تر، این رهیافت نظری ادعا می‌کند که ساخت‌های تحلیلی، ترکیبی و بس‌ترکیبی (چندترکیبی) در همه زبان‌های گسسته، پیوندی و هم‌آمیخته در حوزه نحو تولید می‌شوند و بنابراین، سازوکارهای نحوی باید چنان کارآمد باشند که بتوانند از عهده تبیین این تنوعات زبانی برآیند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که زبان فارسی بر پایه یافته‌های نظریه صرف توزیعی در کدام رده ساختواژی می‌گنجد و آیا انگاره دستوری صرف توزیعی نیز همچون رهیافت صرف واژگرا و سنتی، رده ساختواژی زبان فارسی را جزو زبان‌های تحلیلی قرار می‌دهد و مؤید نتایج پژوهش‌های پیشین در این زمینه است. به این ترتیب، پژوهش پیش رو می‌کوشد تا با تمرکز بر دو پرسش زیر، تحلیل تازه‌ای از تعیین رده ساختواژی زبان فارسی در چارچوب صرف توزیعی ارائه کند: پرسش اول: جایگاه زبان فارسی بر روی محور پیچیدگی درون ساخت‌های دستوری کجاست؟

پرسش دوم: از منظر شفافیت مرز میان تکواژها، زبان فارسی در چه رده زبانی می‌گنجد؟

نکته مهم دیگر این است که احتمالاً هیچ زبانی نیست که دارای رده زبانی ساختواژی محض باشد. در واقع، هیچ زبانی مطلقاً گسسته، پیوندی یا هم‌آمیخته نیست، بلکه رده ساختواژی زبان‌ها بر اساس گرایش غالبی که در ساختواژه آن زبان وجود دارد، تعیین می‌شود (ساپیر، ۱۹۲۱: ۱۲۳). پیش‌بینی می‌شود زبان فارسی نیز این‌گونه باشد و به یکی از رده‌های زبانی گرایش بیشتری داشته باشد. بر این اساس، این مقاله در چهار

بخش تنظیم شده است. پس از مقدمه حاضر در بخش دوم، مبانی نظری پژوهش را در دو زیر بخش معرفی خواهیم کرد. در بخش سوم به پیشینه پژوهش می‌پردازیم و در بخش چهارم نیز به منظور بررسی رده ساختواژی زبان فارسی، داده‌های پژوهش را تحلیل و بررسی می‌کنیم. سرانجام، در فصل پنجم نشان می‌دهیم که مطابق با پرسش نخست پژوهش، جایگاه زبان فارسی بر روی محور پیچیدگی درون ساخت‌های دستوری واژه‌ها، به رده زبان‌های تحلیلی نزدیک است و مطابق با پرسش دوم پژوهش، زبان فارسی از منظر شفافیت مرز میان تکواژها، به رده زبان‌های پیوندی تعلق دارد.

۲ - مبانی نظری پژوهش

بخش حاضر در دو زیر بخش مستقل مبانی نظری پژوهش را به اجمال معرفی می‌کند. زیر بخش نخست به رده‌شناسی ساختواژی زبان‌ها و معیارهای رده‌بندی زبان‌ها بر پایه فرایند تولید واژه و چگونگی شکل‌گیری ساخت‌های دستوری می‌پردازد. زیر بخش دوم با اشاره‌ای به کلیات نظریه صرف توزیعی، تحلیلی از تکواژهای تصریفی و اشتقاقی به‌دست می‌دهد که متفاوت با رویکرد صرف سنتی خواهد بود.

۲-۱- رده‌شناسی ساختواژی

از انواع مطالعات رده‌شناسی زبان می‌توان به رده‌شناسی ساختواژی زبان اشاره کرد که خاستگاه آن به سده نوزدهم میلادی بازمی‌گردد. رده‌شناسی ساختواژی زبان رویکردی کل‌گرا به زبان دارد و نظام تصریفی زبان را بررسی و مطالعه می‌کند. در رویکرد یادشده بر اساس ویژگی‌های دستگاه صرفی زبان، طبقه‌بندی ساختواژی صورت می‌گیرد. در یافته‌های فریدریش فُن اشگل (۱۸۰۸) می‌توان نخستین دستاوردهای رده‌شناسی ساختواژی را جست. وی زبان‌ها را به دو گروه زبان‌های وندی و زبان‌های تصریفی تقسیم کرد. آگوست فن اشگل (۱۸۱۸) دسته‌بندی دوگانه موجود را به دسته‌بندی سه‌گانه زبان‌های بدون ساخت دستوری، زبان‌های وندی و زبان‌های تصریفی تغییر داد. آگوست همچنین رده‌بندی جزئی‌تری از زبان‌های تصریفی با عنوان زبان‌های ترکیبی و زبان‌های تحلیلی ارائه کرد. سپس ویلهلم فن هومبالت (۱۸۲۵ و ۱۸۳۶) به سه رده اشگل، زبان‌های انضمامی را افزود و زبان‌ها را به چهار دسته گسسته، تصریفی، پیوندی و انضمامی تقسیم کرد. ساپیر از رده‌های زبانی گسسته، پیوندی، تصریفی و بس‌ترکیبی نام می‌برد و عنوان می‌کند رده یک زبان را نمی‌توان با قطعیت تعیین کرد و در تعیین رده زبانی، گرایش کلی و غالب آن حائز اهمیت است (ساپیر، ۱۹۲۱: ۱۲۳). ساپیر ویژگی‌های ساختواژی را بر اساس دو معیار کلی ارائه کرد و نشان داد که زبان‌ها از جهات مختلف قابل رده‌بندی هستند. او ابراز داشت بررسی ساخت درونی واژه‌ها از دو جنبه قابل طرح است که هریک به نوبه خود رده‌هایی از زبان‌ها را دسته‌بندی می‌کنند. این دو عامل عبارت‌اند از: شفافیت مرز ساختواژی تکواژها، و میزان پیچیدگی درونی

ساخت‌های دستوری واژه‌ها که بر تعداد تکواژهای موجود در هر واژه دلالت دارد (ساپیر، ۱۹۲۱؛ رضایی، بهرامی، ۱۳۹۴: ۷). ساپیر عامل نخست را که در واقع، فرایندهای صوری است و مبتنی بر شیوه ساخته شدن واژه‌ها در یک زبان است، شیوه نامیده و بر اساس آن، سه رده زبانی را بازشناخته است. شاخص دوم ساپیر که مکمل معیار نخست قلمداد می‌شود، استحکام نسبی پیوند میان عناصر وندی با هسته واژه است؛ یعنی در این ملاک، درجه ترکیب‌پذیری واژه در یک زبان مطرح است. و این ملاک را ترکیب خوانده و بر اساس آن، سه رده زبانی زبان‌های تحلیلی، زبان‌های ترکیبی و زبان‌های بس‌ترکیبی را بازشناخته است (گرینبرگ، ۱۹۷۴: ۱۲۶-۱۴۲؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵-۱۷).

۲-۱-۱- معیار شفافیت مرز تکواژها

بر اساس این معیار، ساپیر سه رده زبانی گسسته، پیوندی و هم‌آمیخته را بازشناخته است. الف - زبان‌های گسسته: در زبان‌های گسسته، تناظر یک به یک میان تکواژها و واژه‌ها وجود دارد. این سخن بدین معناست که در چنین زبان‌هایی معمولاً هر تکواژ برابر با یک واژه است. ویتنامی نمونه بسیار مناسبی از زبان‌های گسسته و فاقد ساختواژه است (ساپیر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۳؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۳/۳؛ تامپسون ۱۹۸۷: ۲۰۷).

ب - زبان‌های پیوندی: در زبان‌های پیوندی هر واژه می‌تواند از چند تکواژ تشکیل شود، با این‌همه مرز میان تکواژها روشن و مشخص است و به‌ندرت تکواژ آمیخته‌ای در این زبان‌ها یافت می‌شود. در این گروه از زبان‌ها، برخلاف زبان‌های گسسته، معمولاً تناظر یک به یک میان واژه و تکواژ وجود ندارد، گو این‌که ممکن است برخی از واژه‌ها یک‌تکواژی باشند. در زبان‌های پیوندی هر تکواژ صرفاً حامل یک معناست و به‌همین دلیل، این عناصر زبانی را می‌توان به‌سادگی از هم تفکیک کرد. برای مثال، اسم در ترکی و مجاری که از مشهورترین زبان‌های پیوندی جهان‌اند، به آسانی به ستاک واژگانی و مجموعه‌ای از وندها قابل تقسیم است (ساپیر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۴؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۴).

پ - زبان‌های هم‌آمیخته: در زبان‌های هم‌آمیخته هر واژه می‌تواند از چند تکواژ تشکیل شود، اما برخلاف زبان‌های پیوندی، مرز میان تکواژها مشخص نیست و عناصر سازنده واژه را نمی‌توان به‌سادگی از هم تفکیک کرد. در زبان‌های هم‌آمیخته که روسی، صربی، کرواتی و لاتین نمونه‌های مشهور آن به‌شمار می‌روند، یک تکواژ یا گاهی آمیزه‌ای از چند تکواژ بیش از یک معنای دستوری یا واژگانی را بر خود حمل می‌کند (ساپیر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۴؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۴).

۲-۱-۲- معیار پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها

چنان که پیشتر اشاره کردیم، بر پایه معیار دوم، یعنی میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها، سه گونه زبان قابل شناسایی‌اند: زبان‌های تحلیلی، زبان‌های ترکیبی و زبان‌های بس ترکیبی (چند ترکیبی).

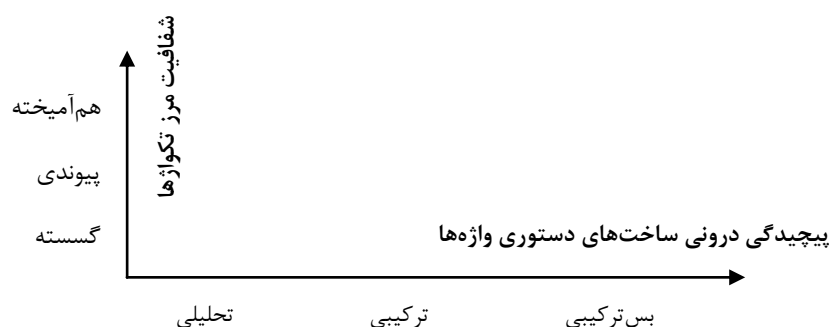
الف - زبان‌های تحلیلی: در زبان‌های تحلیلی مفاهیم دستوری، نه با وندافزایی، بلکه از رهگذر واژه‌های مستقل بیان می‌شوند و در نتیجه، میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها بسیار اندک است. بر این اساس، به درستی انتظار می‌رود که همه زبان‌های گسسته، از جمله چینی و ویتنامی، در گروه زبان‌های تحلیلی قرار بگیرند، زیرا چنین زبان‌هایی عمده فاقد وند و تکواژ وابسته‌اند و مفاهیم دستوری را با واژه‌های منفرد بیان می‌کنند (سایپر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۲؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۳/۷).

ب - زبان‌های ترکیبی: در زبان‌های ترکیبی هر واژه معمولاً متشکل از چند تکواژ است، زیرا در این زبان‌ها مفاهیم دستوری از طریق وندها و عناصر وابسته صرفی بیان می‌شوند. به همین دلیل، میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها نسبت به زبان‌های تحلیلی بیشتر است (سایپر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۴؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۳/۷).

پ - زبان‌های بس ترکیبی: در زبان‌های بس ترکیبی یا چند ترکیبی، واژه‌ها بیشترین پیچیدگی را در درون ساختار خود دارند و مفاهیم متعددی که در زبان‌های تحلیلی و حتی ترکیبی به صورت گروه یا جمله بیان می‌شوند، در قالب واژه درمی‌آیند. این ویژگی نتیجه فرایند انضمام عناصر مختلف واژگانی و دستوری و تبدیل آنها به یک واژه واحد است. به همین دلیل، چنین زبان‌هایی را انضمامی نیز می‌خوانند. زبان‌های بس ترکیبی ممکن است پیوندی باشند و عناصر منضم شده مرز مشخصی داشته باشند، یا می‌توانند هم آمیخته باشند (سایپر، ۱۹۲۱: ۶۱-۶۴؛ آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۳/۸). در مجموع، زبان‌های بس ترکیبی معمولاً دارای تکواژهای وابسته فراوان و شمار اندکی ستاک‌های مستقل‌اند. فرایند انضمام در این زبان‌ها پربسامد است و اسم‌ها و قیدها در درون گروه‌های فعلی، و صفت‌ها در درون گروه‌های اسمی منضم می‌شوند و بدین ترتیب، واژه‌هایی با ساختار درونی پیچیده تولید می‌کنند (آیکنوالد، ۲۰۰۷: ۳/۸).

تمایز میان زبان‌های تحلیلی، ترکیبی و بس ترکیبی بر روی یک پیوستار قرار دارد؛ بدین معنا که مرز مشخص و معینی میان رده‌های زبانی یادشده وجود ندارد. آیکنوالد (۲۰۰۷: ۳/۷) به پیروی از گرینبرگ (۱۹۵۴) که پژوهش‌های مختلف، روش آن را پذیرفته‌اند، یادآور می‌شود که با تقسیم تعداد تکواژهای هر جمله بر تعداد واژه‌ها، می‌توان میزان تحلیلی یا ترکیبی بودن هر زبان را محاسبه کرد. افزون بر این، آیکنوالد (۲۰۰۷: ۳/۸) تصریح می‌کند که دو معیار پیش‌گفته شاخص‌های رده‌شناختی مستقلی‌اند که برای هر زبان باید جداگانه بررسی شوند. مثلاً، زبان‌های گسسته تحلیلی‌اند، اما برعکس آن الزاماً صحیح نیست. دو معیار ترکیب‌پذیری و شفافیت مرز

تکواژها گرچه با یکدیگر در تعامل‌اند، معیارهای مستقلی هستند. آیکنوالد نمودار دوبعدی زیر را برای به‌کارگیری هم‌زمان، اما مستقل این دو معیار و تعامل بین آنها پیشنهاد می‌دهد (۳/۲۰۰۷: ۷).



گرینبرگ (۱۹۵۴) با پذیرش مطالعات سایپر، یک گام پیش گذاشت و شاخص کمی در تعیین میزان ترکیب‌پذیری زبان‌ها ارائه داد. این شاخص از طریق تقسیم تعداد تکواژهای یک حجم نمونه، به تعداد واژه‌های موجود در آن به‌دست می‌آید. بر اساس معیار کمی که گرینبرگ بیان می‌کند، زبان‌ها به سه دسته تحلیلی و ترکیبی و بس ترکیبی تقسیم می‌شوند (گرینبرگ، ۱۹۵۴: ۱۹۴):

(۱). الف) اگر زبانی بین ۱ تا ۱,۹۹ صدم تکواژ در هر واژه داشته باشد، تحلیلی است.

ب) اگر زبانی بین ۲ تا ۲,۹۹ صدم تکواژ در هر واژه داشته باشد، ترکیبی است.

پ) اگر زبانی بیشتر از ۳ تکواژ در هر واژه داشته باشد، بس ترکیبی یا چندترکیبی است.

بدیهی است هرچه حاصل تقسیم به حداکثر محدوده نزدیک‌تر باشد، تمایل زبان برای داشتن ویژگی‌های رده بعد از خود افزایش می‌یابد. در ادامه، بررسی‌ها به منظور تعیین رده ساختوازی زبان فارسی از دیدگاه صرف توزیعی پی گرفته می‌شود.

۲-۲- صرف توزیعی

در انگاره صرف توزیعی همه عناصر مرکب در نحو ساخته می‌شوند و تکواژها و مشخصه‌های صوری درون‌داد نهند و پایانه‌های نحوی را تشکیل می‌دهند. چنین رهیافتی به زبان در تقابل با کمینه‌گرایی واژه‌گرا قرار دارد که طبق آن، نظام زایشی غیرنحوی مسئول اشتقاق واژه‌هاست. چهار ویژگی بنیادین در نظریه صرف توزیعی وجود دارد که سبب تمایز آن با کمینه‌گرایی واژه‌گرا می‌شود (صدیقی ۲۰۰۹؛ امبیک ۲۰۱۵):

الف - مقوله‌سازی: ریشه‌های واژگانی بدون مقوله دستوری وارد اشتقاق می‌شوند. نحو مقوله دستوری ریشه‌ها را تعیین می‌کند.

ب - درج مؤخر: عناصری که دستخوش فرایندهای نحوی می‌شوند، انتزاعی و فاقد جوهر آوایی‌اند. درج جوهر آوایی در گره‌های پایانی، پس از نحو و در سطح آوایی میسر می‌شود.

پ - تجزیه صرفی نحوی: هیچ صورت غیربسیطی در حافظه ذخیره نمی‌شود؛ همه سازه‌های مرکب هربار که به کار می‌روند، توسط دستور ساخته می‌شوند.

ت - زیرتخصیصی: عناصر واژگانی و دستوری با کمترین مشخصه‌های صرفی نحوی ممکن ذخیره می‌شوند. مشخصه‌های این عناصر باید زیرمجموعه‌ای از گره هدف باشد.

در این نظریه، مفهوم ریشه با تعبیر سنتی این اصطلاح متفاوت است. در انگاره صرف توزیعی، ریشه مفهومی انتزاعی است، و نه واژه یا تکواژی عینی. برای مثال، «ساختن» مفهومی انتزاعی در ذهن اهل زبان است که در واژه‌های متعددی مثل «می‌سازد»، «ساخت‌وساز»، «ساختار» و «ساختمان» تبلور می‌یابد. این معنای مشترک همان ریشه یا مفهوم انتزاعی «ساختن» است که طبق قرارداد، با نماد «ساز/√» نمایش داده می‌شود. در اینجا مفهوم انتزاعی ریشه با تعبیر سنتی آن متفاوت است.

گره‌های نحوی در اشتقاق از مشخصه‌های صوری و ریشه‌ها تشکیل می‌شوند و هنگامی که همه فرایندهای نحوی و از جمله ادغام و حرکت پایان می‌پذیرند، محتوای واجی مناسب به گره‌های پایانی اشتقاق افزوده می‌شود. این محتوای واجی در بخشی از دستور به نام واژگاه ذخیره می‌شود (به نقل از انوشه ۱۳۹۷). واژگاه فهرستی از عناصری است که نقش‌شان در دستور فراهم آوردن جوهره آوایی برای ریشه‌ها و مشخصه‌هایی است که در گره‌های پایانی اشتقاق نحوی حضور دارند. از این طریق، یعنی با درج عناصر متعلق به واژگاه در اشتقاق، ساخت نحوی می‌تواند به تلفظ درآید. هر عنصری که در درون این فهرست قرار دارد، واحد واژگامی، یا به اختصار واژ، خوانده می‌شود. هر واژ ممکن است به اشکال آوایی مختلف تظاهر یابد که به آنها واژگونه می‌گویند. مثلاً، «ساز/√» دارای دو واژگونه /sāz/ و /sāx/ است:

(۲). مشخصه‌های «ساز/√»:

الف. /sāx/	[√Sāz, +t]	ساخت، ساختار، ساختن، ساخته، ساختمان
ب. /sāz/	[√Sāz]	می‌سازد، سازگار، سازش، سازه، سازمان

واژگونه (الف) در گرهی درج می‌شود که اولاً ریشه «ساز/√» در آن باشد و ثانیاً وندی در مجاورت آن حضور داشته باشد که با همخوان /t/ آغاز شود. واژگونه (ب) نیز تابع شرط دگر جای است. یعنی، در هر هدفی که ریشه «ساز/√» حضور داشته باشد و واژگونه (الف) مجاز به درج نباشد، واژگونه (ب) حضور می‌یابد.

صرف توزیعی از سه فرایند پسانحوی برای در هم آمیختن یا تفکیک گره‌ها استفاده می‌کند که عبارت‌اند از: ادغام صرفی، همجوشی و شکافت. طبق مفهوم ادغام صرفی، در هر سطحی از تحلیل نحوی (ژساخت، رساخت، سطح واجی) رابطه میان X و Y

می‌تواند با وندافزایی هسته واژگانی X به هسته واژگانی Y جایگزین (بیان) شود. فرایند همجوشی واکنشی هسته‌ای است که در پی آن دو هسته خواهری که پیشتر با اعمال ادغام صرفی ذیل یک گره قرار گرفته‌اند، در قالب یک گره پایانی واحد به هم می‌پیوندند. در مقابل همجوشی که دو گره پایانی مجاور را درمی‌آمیزد و به یک گره واحد تقلیل می‌دهد، فرایند شکافت قرار دارد که یک گره را به دو یا چند گره تقسیم می‌کند. نخستین بار نویر (۱۹۹۷) و مرنتز (۱۹۹۷) این فرایند را معرفی کرده و آن را در گسستن گره مطابقه به چند گره مستقل به کار بسته‌اند. در پی اعمال فرایند شکافت بر هسته مطابقه، مشخصه‌های شخص و شمار (و گاهی جنس دستوری) دارای گره‌های مستقلی می‌شوند و هریک با واژ جداگانه‌ای تحقق می‌یابند. در بخش بعدی پیشینه پژوهش حاضر را معرفی می‌کنیم.

۳- پیشینه پژوهش

پیشینه حاضر بر دو حوزه متمرکز شده است. ابتدا به آن دسته از مطالعات رده‌شناختی که با مقاله حاضر مرتبطند، اشاره می‌کنیم و سپس به پیروی از انوشه (۱۳۹۷) نشان می‌دهیم که انگاره صرف توزیعی چه تأثیری بر تحلیل تکواژی ساخت‌های زبان فارسی به جای می‌گذارد.

۳-۱- مطالعات رده‌شناسی ساختواژی

رده‌شناسی زبان که مطالعه نظام‌مند تنوع بین زبان‌ها تعریف می‌شود (کامری، ۲۰۰۱: ۲۵)، قدمتی ۲۵۰ ساله دارد و از پیش از سده بیستم تاکنون، زبان‌شناسانی که رویکرد کل‌گرا به آن داشته‌اند؛ همچون گابریل جرارد، فریدریش فن اشلگل، آگوست فن اشلگل، ویلهلم فن هومبلت، آگوست اشلایخر، ادوارد ساپیر و ولادیمیر اسکالیچیکا هریک از جنبه‌های مختلف رده‌بندی کلی از زبان‌ها به دست داده‌اند و پژوهش‌های بسیاری بر اساس آنها به ثمر رسیده است. از آن میان، آیکنوالد (۳/۲۰۰۷: ۳) در پژوهش خود با عنوان «تمایزهای رده‌شناختی در واژه‌سازی» بیان داشته است که بر اساس دو معیار شفافیت مرزهای صرفی میان تکواژهای سازنده واژه‌ها (محور عمودی) و نیز میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها (محور افقی) که ساپیر (۱۹۲۱) آن را برای تعیین رده یک زبان ارائه کرده است، رده ساختواژی زبان‌های مختلف را می‌توان تعیین کرد. وی در پژوهش خود با بررسی زبان‌های مختلف اذعان کرده است که زبان ویتنامی و زبان چینی باستان نمونه‌ای از زبان‌هایی هستند که بر اساس دو معیار یادشده، در محور دوبعدی بر روی مختصات [تحلیلی و گسسته] قرار می‌گیرند و زبانی با رده تحلیلی گسسته به شمار می‌روند. آیکنوالد در پژوهش خود با بررسی زبان مجارستانی،

عنوان کرده است که این زبان بر اساس دو معیار یادشده ساپیر، در محور دوبعدی بر روی مختصات [ترکیبی و پیوندی] قرار می‌گیرد که در واقع می‌توان گفت که زبان مجارستانی به رده زبان‌های ترکیبی پیوندی تعلق دارد. وی با بررسی زبان روسی، بیان کرده است که این زبان جزو زبان‌هایی تعیین شده که بر روی مختصات [ترکیبی و هم آمیخته] واقع می‌شود و زبان روسی را می‌توان جزو رده زبان‌های ترکیبی آمیخته دسته‌بندی کرد. بررسی زبان اسکیمویی در پژوهش آیکنوالد نشان می‌دهد که این زبان بر اساس دو معیار یادشده ساپیر بر روی مختصات [بس ترکیبی و پیوندی] قرار می‌گیرد. از این‌رو، زبان اسکیمویی جزو زبان‌های بس ترکیبی پیوندی رده‌بندی می‌شود. همچنین زبان سرخ‌پوستان آپاچی نیز در این پژوهش به رده زبان‌های بس ترکیبی هم آمیخته تعلق دارد (آیکنوالد، ۲۰۰۷/۳: ۸). از سوی دیگر، شماری از زبان‌شناسان و پژوهشگران زبان فارسی نیز به تعیین رده ساختواژی زبان فارسی در دوره‌های مختلف پرداخته‌اند. در این بین می‌توان به ثمره (۱۳۶۹) اشاره کرد که پس از آوردن نمونه‌هایی از شاخه‌های زبانی، دو متغیر عمده رده‌شناسی زبان، ساختواژه و آرایش جمله را معرفی می‌کند. وی به جای استفاده از یک متغیر کلی با عنوان ساختواژه، دو متغیر تعداد تکواژها در واژه و نیز حد تقطیع‌پذیری آنها را ملاک قرار می‌دهد. بر این اساس، دو پیوستار به دست می‌دهد؛ یکی پیوستار شمار تکواژها در واژه‌ها و دیگری پیوستار نحوه ترکیب تکواژها در داخل واژه. دو قطب پیوستار اول را زبان منفرد و زبان بساوندی (بس ترکیبی) و دو قطب پیوستار دوم را زبان پیوندی و زبان ترکیبی تشکیل می‌دهند. ثمره تعیین رده ساختواژی فارسی را بر اساس داده‌های خاصی انجام نداده است. او ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی را چنین برشمرده است؛ از لحاظ نسب؛ از خانواده زبان‌های ایرانی، از شاخه هندوایرانی، متعلق به تیره هندواروپایی. از لحاظ ساختواژه: زبان پیوندی با رنگ ضعیفی از ترکیبی. از لحاظ آرایش جمله: عمل - عامل.

در پژوهش شریفی و اخلاقی (۱۳۹۲) رده ساختواژی زبان فارسی بر اساس رویکرد کمی رده‌شناسی بررسی شده است. نتیجه میانگین مقدار کمی که از شمارش تکواژها در رویکرد کمی گرینبرگ حاصل شده، عدد ۱،۵۳ است که زبان فارسی را به لحاظ ساختواژی در رده زبان‌های تحلیلی قرار می‌دهد. گفتنی است که در این پژوهش رده ساختواژی زبان فارسی تنها در محور افقی که مربوط به «ترکیب‌پذیری واژه‌ها» است، بررسی شده و محور عمودی که دربردارنده «شفافیت مرز تکواژها» است، پرداخته نشده است. همچنین این‌که چند نکته قابل توجه در پژوهش یادشده دیده می‌شود. نخست این‌که به واژه‌هایی که در دستگاه ساختواژی غیر از فارسی ساخته شده‌اند، اشاره‌ای نشده و مشخص نشده است که وام‌واژه‌هایی همچون «نقاش»، «اصلح»، «مراکز» و «تجار» که دستگاه ساختواژی زبان عربی آنها را تولید کرده است، کنار گذاشته شده‌اند

یا همچون واژه‌های تولیدشده در دستگاه ساختواژه فارسی، این واژه‌ها تکواژشماری شده‌اند و واژ آمیخته به‌شمار رفته‌اند. دوم این‌که، در پژوهش شریفی و اخلاقی ذکر نشده است که تقطیع و شمارش تکواژهای واژه‌های فارسی بر اساس کدام رویکرد و انگاره صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که این تقطیع تکواژی بر اساس صرف سنتی انجام شده باشد. انگاره واژه‌گرایی صرف سنتی در تقطیع تکواژی، تفاوت‌های قابل توجهی با تقطیع تکواژی در انگاره ناواژه‌گرایی صرف توزیعی دارد. برای مثال، واژه «خورده» در صرف سنتی از اتصال سه تکواژ «خور + د + ه» ساخته‌شده ولی از منظر صرف توزیعی از اتصال دو تکواژ «خور + ده» ساخته است. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۷) بیان کرده است که در طول تاریخ یک زبان، گاه دیده می‌شود که گرایشی به سوی تحلیلی‌تر شدن وجود دارد. وی اشاره کرده که زبان فارسی از دوره میانه به بعد دارای چنین گرایشی است و به سوی تحلیلی‌تر شدن پیش می‌رود. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۹) ویژگی‌های رده‌شناختی ساختواژی زبان فارسی امروز را تلفیقی از موارد زیر برمی‌شمرد است؛ داشتن جلوه‌هایی از زبان‌های تصریفی؛ مانند ستاک گذشته فعل‌های بی‌قاعده همچون «دوخت» در مقایسه با ستاک حال آن «دوز». برخورداری از جنبه‌هایی از زبان‌های پیوندی؛ مانند واژه «ناسازگاری». جایز شمردن انضمام؛ نظیر صورت غیرمنضم «دانش‌آموزان درس‌هایشان را خوب خواندند» و گونه منضم آن «دانش‌آموزان خوب درس خواندند». وجود ویژگی‌های مختلف زبان‌های تحلیلی؛ مانند وجود فعل‌های وجهی مستقل، بهره‌گیری از پیش‌افزافه. وی در نهایت، گرایش غالب زبان فارسی امروز را به سوی رده زبان‌های تحلیلی دانسته است.

۳-۲- تقطیع تکواژی در صرف توزیعی

برای تعیین رده ساختواژی و تحلیل کمی زبان فارسی نیازمند شناسایی و تقطیع تکواژها هستیم. در میان تکواژهای فارسی، وندهای اشتقاقی بسیار شفاف‌تر از عناصر تصریفی‌اند و فرایند همجوشی در آنها کمتر رخ می‌دهد. در تحلیل انوشه (۱۳۹۷) بین ریشه‌های فعلی و وندهای تصریفی زمان گذشته، مصدرساز، و اسم مفعول فرایند همجوشی رخ نمی‌دهد و عناصر یادشده در فارسی به ترتیب «د/ت»، «دن/تن» و «ده/ته» هستند. این سخن بدین معناست که اولاً در فارسی فقط یک جفت وند ماضی‌ساز وجود دارد. ثانیاً وند مصدری متشکل از «د/ت + ن» نیست و «دن/تن» یک تکواژ واحد است. ثالثاً وند اسم مفعول یا صفت مفعولی نیز از دو جزء «د/ت + ه» ساخته نشده است. طبق این رهیافت نظری که با رویکرد تاریخی به دستور زبان نیز سازگار است، تقطیع سه صورت تصریفی ریشه «بین/√» به صورت زیر است:

(۳). صورت‌های تصریفی «بین/√»:

الف. دیدم	←	دید + د + م
ب. دیدن	←	دید + دن
پ. دیده	←	دید + ده

به این ترتیب، انوشه (۱۳۹۷) بر اساس رویکرد صرف توزیعی چنین ادعا کرده است که تنها وند گذشته در فارسی تناوب «د/ت» است و اگر چهار وند «دید»، «د/ت»، «ست» و «اد»، را واژگونه‌های ماضی‌ساز زبان فارسی بدانیم، از تبیین برخی از داده‌ها بازمی‌مانیم و حتی ناگزیر می‌شویم فهرست وندهای گذشته‌مان را گسترش دهیم. مثلاً، «فت» را هم باید وند گذشته‌ای تلقی کنیم که با اتصال به صورتی مانند «پذیر»، ستاک گذشته «پذیرفت» را می‌سازد. وی در تحلیل خود خاطر نشان کرده است که تقلیل وندهای گذشته فارسی به یک وند «د/ت» پیامدهای متعددی دارد:

یک: بر اساس این رویکرد وندهای مصدرساز فارسی به جفت «دن/تن» و وندهای صفت مفعولی فارسی به جفت «ده/ته» محدود می‌شوند که هر دو جفت نیز پیش‌بینی‌پذیرند.

دو: در تحلیل‌های رایج از وند گذشته زبان فارسی، از میان چهار واژگونه «دید»، «د/ت»، «ست» و «اد»، غالباً وند گذشته «دید» صورت پایه‌ای تلقی می‌شود و مصادر جعلی و فعل‌های ساده‌ای که بر پایه اسم‌های فارسی یا قرضی ساخته می‌شوند (مانند: طلبیدن، شوتیدن، جهنمید)، در صورت‌های صرفی خود وند یادشده را می‌پذیرند. در تحلیل حاضر تنها وند ماضی‌ساز زبان فارسی تناوب «د/ت» است و اساساً وندی با صورت آوایی «دید» در این زبان وجود ندارد. به‌جای آن، اهل زبان به‌شکلی قاعده‌مند با افزودن واج پایانی /i/ به ریشه، واژگونه‌ای را می‌سازند که در زمان گذشته یا در ساختار مصدر به‌کار می‌رود. از آنجا که این واج پایانی از جنس واکه و طبیعتاً واکدار است، دو وند «د» و «دن»، به‌ترتیب، برای صورت گذشته و صورت مصدری جذب می‌شوند.

سه: نکته مهم دیگر این‌که واژگونه‌هایی که برای ساخت صورت حال از یک‌سو و ستاک گذشته و مصدر از سوی دیگر به‌کار می‌روند، صرفاً محدود به این بافت‌های صرفی نیستند و در ساختار واژه‌های مرکب و مشتقی مانند صفت فاعلی و مفعولی، اسم مصدر و جز آنها نیز حضور می‌یابند. برای مثال، ریشه‌های «ل‌رو» و «ل‌ساز» واجد دو واژگونه مختلف‌اند که هرکدام در ساخت‌های مختلفی آشکار می‌شوند:

(۴). ریشه ل‌گو:

الف. واژگونه «گو»:	بگو،	می‌گویم،	گویش،	گویا،	گوینده،	واگویه
ب. واژگونه «گف»:	گفتن،	می‌گفتم،	گفتار،	گفته،	گفتنی،	گفتمان

(۵). ریشه ل‌ساز:

الف. واژگونه «ساز»:	بساز،	می‌سازد،	سازش،	سازگار،	سازمان،	سازه
ب. واژگونه «ساخت»:	ساختن،	می‌ساخت،	ساختار،	ساخته،	ساختمان،	ساخت‌وساز

چهار: رویکردی که وندهای گذشته زبان فارسی را از چهار به یک تقلیل می‌دهد، بهتر می‌تواند نوع وند گذشته را در فعل‌های موسوم به سببی توضیح دهد. در داده‌های بالا و همچنین در ریشه‌ای مثل «شناس/» با دو واژگونه مواجه‌ایم: «شناخ» و «شناس». در همه این نمونه‌ها، یک واژگونه در کنار وندی می‌نشیند که با همخوان دندانی /D/ آغاز می‌شود (یعنی /d/ یا /t/). واژگونه دیگر که بی‌نشان است، طبق شرط دگرجای، در دیگر بافت‌ها درج می‌شود. برای این مبنا، می‌توان گفت که در «شناخت» به دلیل مجاورت «شناس/» با وند «ت» ماضی‌ساز، واژگونه «شناخ» پدیدار شده است. در ساخت گذشته سببی، یعنی «شناساند»، حضور وند سببی، سبب شده که دیگر ریشه در مجاورت وند دارای همخوان دندانی نیاید. به همین دلیل، به جای واژگونه «شناخ»، گونه «شناس» امکان درج مؤخر یافته است.

۴ - تحلیل داده‌های ساختواژی

در بخش پیش رو به منظور بررسی رده ساختواژی زبان فارسی، نخست، از دیدگاه صرف توزیعی و به پیروی از رویکرد انوشه (۱۳۹۷) به تقطیع تکواژی واژه‌های پیکره زبانی که در دستگاه ساختواژی زبان فارسی ساخته شده‌اند، می‌پردازیم. سپس در بخش بعدی با استناد به یافته‌های انگاره دستوری صرف توزیعی، رده ساختواژی زبان فارسی را بر پایه معیارهای ساپیر و نیز رویکرد کمی گرینبرگ بررسی و تحلیل خواهیم کرد.

۴-۱ - تقطیع تکواژی واژه‌های پیکره

واژه از بنیادی‌ترین مفاهیم زبانی است و اهل زبان مرز آن را از یک‌سو با تکواژ و از سوی دیگر با گروه نحوی مشخص می‌کنند و خود از اجزای سازنده کوچک‌تری تشکیل می‌شود که این اجزای سازنده، تکواژ نامیده می‌شوند. بلومفیلد (۱۹۳۳: ۱۶۱) تکواژ را صورتی زبانی دانسته که هیچ شباهت آوایی-معنایی به دیگر صورت‌ها نداشته باشد. نزد هاکت (۱۹۵۸: ۱۲۳)، تکواژها کوچک‌ترین عناصر معنادار مستقل‌اند که در گفتار به کار می‌روند. تکواژ واحدی از صورت و معناست که یا محتوای معنایی دارد یا دستوری. تکواژها به دو گروه آزاد و وابسته تقسیم می‌شوند. تکواژهای آزاد می‌توانند مستقلاً در نقش واژه به کار روند یا همراه با دیگر تکواژها در ساخت‌واژه‌های تازه مشارکت کنند. در مقابل، تکواژهای وابسته هویت مجزا و مستقلاً ندارند و حضورشان به دیگر تکواژها وابسته است. گفتنی است تکواژهای آزاد و وابسته، تمایز میان تصریف و اشتقاق را رقم می‌زنند و تکواژهای تصریفی همواره مقولات دستوری را رمزگذاری می‌کنند؛ مانند شخص‌شمار، زمان و حالت دستوری. به منظور شناسایی تکواژهای اشتقاقی و تصریفی زبان فارسی و سهولت در تجزیه واژه‌ها به عناصر سازنده‌شان، از

اصول نایدا (۱۹۴۹ و ۱۹۶۵) بهره می‌گیریم. در ادامه، برخی از واژه‌های موجود در پیکره مورد بررسی را از دیدگاه ناواژه‌گرایی صرف توزیعی تقطیع تکواژی می‌کنیم و جلوه‌هایی از ساخت‌های صرفی نحوی زبان فارسی را ارائه و دسته‌بندی می‌کنیم (انوشه، در دست چاپ): در زبان فارسی «ساخت آینده» به صورت تحلیلی و با فعل کمکی «خواستن» ساخته می‌شود؛ یعنی مفهوم دستوری، نه با وندافزایی، بلکه از رهگذر واژه‌ای مستقل بیان می‌شود. همچنین در زبان فارسی ساخت‌های ماضی بعید و التزامی نیز به صورت تحلیلی و با به کارگیری فعل کمکی ساخته می‌شوند. برای نمونه، فعل «خواهم فروخت»، دو واژه به شمار می‌رود که از چهار تکواژ ساخته می‌شود یا فعل «خورده بودیم» دو واژه تلقی می‌شود که دربردارنده پنج تکواژ است:

- (۶). الف. «خواهم فروخت»: از اتصال تکواژهای (خواه + م + فروش + تن) ساخته می‌شود.
ب. «خورده بودیم»: از اتصال تکواژهای (خور + ده + باش + د + یم) ساخته می‌شود.

صورت فعلی گذشته در زبان فارسی به صورت ترکیبی ساخته می‌شود. گذشته ساده در زبان فارسی از طریق افزودن وند «د/ت» به ریشه فعلی شکل می‌گیرد؛ مانند ساخت گذشته ساده در واژه‌های «خوردم» و «برنمی‌گرداندم». واژه «خوردم»، از ریشه «خور» و وند گذشته‌ساز «-د» ساخته شده است. بنابراین، هریک از واژه‌های یادشده یک واژه به شمار می‌روند که در درون خود متشکل از چند تکواژ هستند و مفاهیم دستوری در آنها از طریق وندها و عناصر وابسته صرفی بیان شده‌اند. برای نمونه:

- (۷). الف. «برنمی‌گرداندم»: از اتصال تکواژهای (بر + ن + می + گرد + ان + د + م) ساخته می‌شود.
ب. «خوردم»: از اتصال تکواژهای (خور + د + م) ساخته می‌شود.

ساخت‌هایی همچون «همیشه از خدا خواسته»، «خود بیمار انگاری»، «آماده به خدمت»، «جان در کف دست گرفته»، «از دماغ فیل افتاده»، «از خود راضی» و «پای در هوا» نمونه‌ای از زبان‌های بس ترکیبی یا چندترکیبی در زبان فارسی هستند که پیچیدگی زیادی در درون ساختار خود دارند. ساخت‌های یادشده در نتیجه فرایند انضمام عناصر مختلف واژگانی و دستوری و تبدیل آنها به یک واژه واحد ساخته شده‌اند. در این ساخت‌ها مفاهیم متعددی که در زبان‌های تحلیلی و حتی ترکیبی به صورت گروه یا جمله بیان می‌شوند، در قالب واژه مرکب آمده‌اند و یک واژه تلقی می‌شوند. برای نمونه، صفت‌های «آماده به خدمت» یا «ازخداخواسته» که از طریق فرایند انضمام تولید شده‌اند، یک واژه به شمار می‌روند که دارای تکواژهای زیر هستند:

- (۸). الف. «آماده به خدمت»: از اتصال تکواژهای (آماده + به + خدمت) ساخته می‌شود.
ب. «ازخداخواسته»: از اتصال تکواژهای (از + خدا + خواه + ته) ساخته می‌شود.

ساخت‌هایی همچون «درست در کنار دیوار اتاق» و «با چند کتاب در دست» نمونه‌ای از زبان‌های گسسته در زبان فارسی هستند. در این نوع ساخت‌ها تناظر یک به یک میان

تکواژها و واژه‌ها وجود دارد و هر تکواژ برابر با یک واژه است. برای نمونه «درست در کنار دیوار اتاق» پنج واژه به‌شمار می‌رود که از پنج تکواژ ساخته شده است.

(۹). الف. «درست در کنار دیوار اتاق»: از اتصال تکواژهای (درست + در + کنار + دیوار + اتاق) ساخته می‌شود. ب. «با چند کتاب در دست»: از اتصال تکواژهای (با + چند + کتاب + در + دست) ساخته می‌شود.

واژه‌هایی همچون «دانشمندهایشان»، «برنمی‌گردانند» و «پژوهشگران» نمونه‌ای از ردهٔ زبان‌های پیوندی در زبان فارسی هستند که هریک از واژه‌ها از چند تکواژ تشکیل شده‌اند، با این‌همه مرز میان تکواژها روشن و مشخص است. برای مثال، واژه «دانشمندهایشان» یک واژه به‌شمار می‌رود که از تکواژهای «دان + ش + مند + ها + یشان» ساخته شده است. به‌نظر می‌رسد که ساختواژهٔ زبان فارسی نیز عمدتاً از این الگو پیروی می‌کند. در فارسی اغلب وندهای تصریفی و اشتقاقی تنها حامل یک معنای دستوری یا واژگانی هستند و با حفظ مرزهای خود به ریشه متصل می‌شوند. نمونه‌های زیر هریک یک واژه به‌شمار می‌روند که از پیوند وندها ساخته شده‌اند:

(۱۰). الف. «دبیرستانی‌ها»: از اتصال تکواژهای (دبیر + ستان + ی + ها) ساخته می‌شود. ب. «پراکندگی»: از اتصال تکواژهای (پراکن + ده + گی) ساخته می‌شود.

در ساختواژهٔ زبان فارسی هم‌آمیختگی وندها و ریشه‌ها بسامد اندکی دارد؛ برای نمونه، فعل سوم شخص مفرد «است» حاصل از آمیختگی ریشهٔ «باش» و زمان حال و وند صفر شناسه است. نمونه‌هایی از آمیختگی در زبان فارسی در ادامه آمده است:

(۱۱). الف. «رفته بودم»: از اتصال تکواژهای (رو + ته + باش + د + م) ساخته می‌شود.

ب. «رفته است»: از اتصال تکواژهای (رو + ته + باش + 0) ساخته می‌شود.

پ. «رفته‌ام»: از اتصال تکواژهای (رو + ته + باش + ام) ساخته می‌شود.

ت. «رفته باشند»: از اتصال تکواژهای (رو + ته + باش + ند) ساخته می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد، بسامد آمیختگی تکواژها در زبان فارسی بسیار پایین است و اغلب واژه‌های فارسی در دستگاه صرفی این زبان به صورت پیوندی تولید می‌شوند و وجود جلوه‌هایی از آمیختگی در زبان فارسی تأثیر چندانی در تغییر ردهٔ زبان فارسی به سوی ردهٔ زبان‌های آمیخته ایجاد نمی‌کند. وانگهی، بسیاری از واژه‌های آمیختهٔ فارسی نیز قرضی‌اند و بر مبنای قواعد ساختواژی زبان فارسی تولید نشده‌اند؛ مانند جمع‌های مکسری که از عربی به فارسی راه یافته‌اند. واژهٔ «کُتُب» در فارسی و عربی که افزون بر محتوای واژگانی، دارای مشخصهٔ دستوری جمع نیز هستند، به‌نوعی آمیخته (واژ آمیخته) محسوب می‌شوند. اما نکتهٔ مهم در پژوهش حاضر این است که واژه‌هایی که در دستگاه ساختواژی زبان فارسی دستخوش تصریف نشده‌اند، به‌هیچ‌وجه تکواژشماری و تحلیل نمی‌شوند؛ زیرا در رده‌شناسی ساختواژی، ویژگی‌های نظام صرفی

زبان مورد نظر تحلیل و تبیین می‌شود و وام‌واژه‌هایی که محصول ساختار و زبان دیگری‌اند، از داده‌ها کنار گذاشته می‌شوند. بدین ترتیب، در میان داده‌های مقاله حاضر، نه واژه عربی «تجار» یافت می‌شود، نه حتی واژه «کفاش» (بر وزن فعال) که از ریشه فارسی «کفش»، بر پایه الگوهای ساختار و زبان عربی تولید شده، لحاظ شده است. نکته دیگر این که بر پایه تحلیل نظریه صرف توزیعی، «دیدم» (و نمونه‌های مشابه، مانند «آدمم/ زدم») از سه تکواژ مستقل «د + م + د» تشکیل شده است. بدین ترتیب، برخلاف تحلیل‌های سنتی (از جمله شریفی و اخلاقی ۱۳۹۲) در هیچ‌یک از فعل‌های زبان فارسی، ریشه با وند گذشته آمیخته نمی‌شود و واژ آمیخته شکل نمی‌گیرد. وانگهی، همان‌گونه که در داده‌های (۳) نشان دادیم، وندهای مصدری و صفت مفعولی در فارسی، به ترتیب، «دن/ تن» و «ده/ ته» هستند و این تکواژها را نباید دوجزئی به‌شمار آورد. برآیند نکات پیش‌گفته تأثیر مهمی در تقطیع تکواژی داده‌ها می‌گذارد. برای مثال، تحلیل تکواژی جمله ساده زیر را از دو منظر سنتی و صرف توزیعی مقایسه کنید (برگرفته از انوشه، در دست چاپ):

(۱۲). شعرا آمده بودند.

الف. صرف سنتی ← شعر + اسم فاعل + جمع + آمد + ه + بود + ند
ب. صرف توزیعی ← شعرا آم + ده + بو + د + ند

طبق تحلیل (الف)، سه واژ آمیخته در این جمله وجود دارد: «شعرا» که از عربی به فارسی راه یافته و «آمد» و «بود» که آمیزه‌ای از ریشه و تکواژ ماضی‌سازند. در تحلیل (ب)، واژه «شعرا» اساساً از داده‌ها کنار گذاشته شده است، زیرا ساختار و زبان فارسی آن را تولید نکرده است. دو فعل «آمده» و «بودند» نیز واژ آمیخته نیستند؛ بلکه «آم» واژگونه ریشه «آ(ی)» است که در کنار وند صفت مفعولی «ده» قرار گرفته و «بو» نیز واژگونه ریشه «باش» است که با وند گذشته «د» همراه شده است. همچنین گفتنی است که نظریه صرف توزیعی، کسره اضافه تکواژ به‌شمار نمی‌رود؛ چراکه در چارچوب نظری یادشده برای کسره اضافه، جایگاه نحوی در نظر گرفته نمی‌شود. از این‌رو، کسره اضافه در این نظریه تنها به عنوان پیونددهنده آوایی شناخته می‌شود که می‌تواند میان صفت و موصوف (مانند: باغ زیبا)، مضاف و مضاف‌الیه (مانند: آموزگار من) و نیز در درون واژه‌ها قرار گیرد؛ مانند صفت «از دماغ فیل افتاده». باین‌همه، چه کسره اضافه را واژه‌بست تلقی کنیم، چه آن را پیونددهنده آوایی بدانیم، یا حتی ماهیتش را نشانگر حالت دستوری در نظر بگیریم، تغییری در تحلیل کمی تکواژها ایجاد نمی‌شود.

۴-۲- جامعه آماری پژوهش

اکنون به منظور تعیین رده ساختار و زبان فارسی از دیدگاه صرف توزیعی، پیکره زبانی متنوعی از متون فارسی گردآوری می‌شود. برای دستیابی به نتیجه دقیق‌تر و صحیح‌تر

در این زمینه، متون یادشده به صورت همگن و متنوع انتخاب می‌شوند. گفتنی است که هدف از این پژوهش، تحلیل کلام و سبک‌شناسی متون فارسی نیست، با این‌همه، متونی که برگزیده می‌شوند، تنها به سبک، سیاق، حوزه و تخصص ویژه‌ای تعلق ندارند و کوشش می‌شود سبک‌های گوناگونی همچون سبک نوشتاری، سبک محاوره‌ای و سبک علمی و داستانی در پیکره گنجانده شود. همچنین، متون انتخابی حاوی مطالبی هستند که از حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، دین و مذهب، سیاسی، ورزشی، اقتصاد، پزشکی و سلامت، علوم مهندسی، زبان و ادبیات، معماری، تاریخ، صنعت و گردشگری برگزیده می‌شوند. از این‌رو، متون یادشده از منتخب سه کتاب داستان، دو کتاب درسی، یک فیلمنامه و نیز از مقاله‌های موجود در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های رسمی و سراسری ایران انتخاب می‌شوند. بدین ترتیب، در پیکره پژوهش تنوع سبک‌ها و حوزه‌های زبانی کمابیش رعایت می‌شود. پیکره مورد نظر، ۲۴ نوع متن گوناگون را تشکیل می‌دهد. از هریک از ۲۴ نوع متن موجود، ۴۰۰ واژه به صورت تصادفی در قالب جمله نمونه‌گیری می‌شوند. شمار واژه‌های نمونه‌گیری‌شده از ۲۴ نوع متن یادشده، در مجموع ۹۶۰۰ واژه است که در روند پژوهش، بررسی و تحلیل می‌شوند. فهرست کتاب‌های درسی و کتاب‌های داستانی و مقالات و فیلمنامه در پیوست مقاله آمده است. در ادامه، به پیروی از گرینبرگ (۱۹۵۴) و نیز آیکنوالد (۲۰۰۷)، از شاخص کمی گرینبرگ برای تعیین میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌های زبان فارسی در پژوهش حاضر بهره گرفته شده است. گرینبرگ یادآور می‌شود که این شاخص به تعیین میزان ترکیب‌پذیری زبان‌ها اشاره دارد و از طریق تقسیم تعداد تکواژهای یک حجم نمونه، به تعداد واژه‌های موجود در آن به‌دست می‌آید. بر اساس آنچه در بخش مبانی نظری پژوهش آمد، در معیار کمی گرینبرگ زبان‌ها به سه دسته تحلیلی و ترکیبی و بس‌ترکیبی تقسیم می‌شوند. بدیهی است هرچه حاصل تقسیم به حداکثر محدوده نزدیک‌تر باشد، تمایل زبان برای داشتن ویژگی‌های رده بعد از خود افزایش می‌یابد (گرینبرگ، ۱۹۵۴: ۱۹۴). نتایج حاصل از بررسی میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌های فارسی که از تقطیع و تجزیه ساخت‌های صرفی نحوی واژه‌های متون منتخب بر اساس شاخص کمی گرینبرگ به‌دست آمده، در جدول زیر گرد آمده است.

جدول ۱. نتایج بررسی میزان پیچیدگی درونی ساخت‌های دستوری واژه‌ها در زبان فارسی

[illegible]

٢٠٢٠	٢٠١٩	٢٠١٨	٢٠١٧	٢٠١٦	٢٠١٥	٢٠١٤	٢٠١٣	٢٠١٢	٢٠١١	٢٠١٠	٢٠٠٩	٢٠٠٨	٢٠٠٧	٢٠٠٦	٢٠٠٥	٢٠٠٤	٢٠٠٣	٢٠٠٢	٢٠٠١	٢٠٠٠	١٩٩٩	١٩٩٨	١٩٩٧	١٩٩٦	١٩٩٥	١٩٩٤	١٩٩٣	١٩٩٢	١٩٩١	١٩٩٠	١٩٨٩	١٩٨٨	١٩٨٧	١٩٨٦	١٩٨٥	١٩٨٤	١٩٨٣	١٩٨٢	١٩٨١	١٩٨٠	١٩٧٩	١٩٧٨	١٩٧٧	١٩٧٦	١٩٧٥	١٩٧٤	١٩٧٣	١٩٧٢	١٩٧١	١٩٧٠	١٩٦٩	١٩٦٨	١٩٦٧	١٩٦٦	١٩٦٥	١٩٦٤	١٩٦٣	١٩٦٢	١٩٦١	١٩٦٠	١٩٥٩	١٩٥٨	١٩٥٧	١٩٥٦	١٩٥٥	١٩٥٤	١٩٥٣	١٩٥٢	١٩٥١	١٩٥٠	١٩٤٩	١٩٤٨	١٩٤٧	١٩٤٦	١٩٤٥	١٩٤٤	١٩٤٣	١٩٤٢	١٩٤١	١٩٤٠	١٩٣٩	١٩٣٨	١٩٣٧	١٩٣٦	١٩٣٥	١٩٣٤	١٩٣٣	١٩٣٢	١٩٣١	١٩٣٠	١٩٢٩	١٩٢٨	١٩٢٧	١٩٢٦	١٩٢٥	١٩٢٤	١٩٢٣	١٩٢٢	١٩٢١	١٩٢٠	١٩١٩	١٩١٨	١٩١٧	١٩١٦	١٩١٥	١٩١٤	١٩١٣	١٩١٢	١٩١١	١٩١٠	١٩٠٩	١٩٠٨	١٩٠٧	١٩٠٦	١٩٠٥	١٩٠٤	١٩٠٣	١٩٠٢	١٩٠١	١٩٠٠	١٨٩٩	١٨٩٨	١٨٩٧	١٨٩٦	١٨٩٥	١٨٩٤	١٨٩٣	١٨٩٢	١٨٩١	١٨٩٠	١٨٨٩	١٨٨٨	١٨٨٧	١٨٨٦	١٨٨٥	١٨٨٤	١٨٨٣	١٨٨٢	١٨٨١	١٨٨٠	١٨٧٩	١٨٧٨	١٨٧٧	١٨٧٦	١٨٧٥	١٨٧٤	١٨٧٣	١٨٧٢	١٨٧١	١٨٧٠	١٨٦٩	١٨٦٨	١٨٦٧	١٨٦٦	١٨٦٥	١٨٦٤	١٨٦٣	١٨٦٢	١٨٦١	١٨٦٠	١٨٥٩	١٨٥٨	١٨٥٧	١٨٥٦	١٨٥٥	١٨٥٤	١٨٥٣	١٨٥٢	١٨٥١	١٨٥٠	١٨٤٩	١٨٤٨	١٨٤٧	١٨٤٦	١٨٤٥	١٨٤٤	١٨٤٣	١٨٤٢	١٨٤١	١٨٤٠	١٨٣٩	١٨٣٨	١٨٣٧	١٨٣٦	١٨٣٥	١٨٣٤	١٨٣٣	١٨٣٢	١٨٣١	١٨٣٠	١٨٢٩	١٨٢٨	١٨٢٧	١٨٢٦	١٨٢٥	١٨٢٤	١٨٢٣	١٨٢٢	١٨٢١	١٨٢٠	١٨١٩	١٨١٨	١٨١٧	١٨١٦	١٨١٥	١٨١٤	١٨١٣	١٨١٢	١٨١١	١٨١٠	١٨٠٩	١٨٠٨	١٨٠٧	١٨٠٦	١٨٠٥	١٨٠٤	١٨٠٣	١٨٠٢	١٨٠١	١٨٠٠	١٧٩٩	١٧٩٨	١٧٩٧	١٧٩٦	١٧٩٥	١٧٩٤	١٧٩٣	١٧٩٢	١٧٩١	١٧٩٠	١٧٨٩	١٧٨٨	١٧٨٧	١٧٨٦	١٧٨٥	١٧٨٤	١٧٨٣	١٧٨٢	١٧٨١	١٧٨٠	١٧٧٩	١٧٧٨	١٧٧٧	١٧٧٦	١٧٧٥	١٧٧٤	١٧٧٣	١٧٧٢	١٧٧١	١٧٧٠	١٧٦٩	١٧٦٨	١٧٦٧	١٧٦٦	١٧٦٥	١٧٦٤	١٧٦٣	١٧٦٢	١٧٦١	١٧٦٠	١٧٥٩	١٧٥٨	١٧٥٧	١٧٥٦	١٧٥٥	١٧٥٤	١٧٥٣	١٧٥٢	١٧٥١	١٧٥٠	١٧٤٩	١٧٤٨	١٧٤٧	١٧٤٦	١٧٤٥	١٧٤٤	١٧٤٣	١٧٤٢	١٧٤١	١٧٤٠	١٧٣٩	١٧٣٨	١٧٣٧	١٧٣٦	١٧٣٥	١٧٣٤	١٧٣٣	١٧٣٢	١٧٣١	١٧٣٠	١٧٢٩
------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

همان گونه که پیش تر نیز اشاره شد، متون برگزیده به حوزه های تخصصی و سبک های کلامی متنوع و گوناگونی تعلق دارند تا از رهگذر چنین انتخاب همگنی بتوان واژه های فارسی را در حوزه های مختلفی بررسی کرد و پیکره وسیع تر و متنوع تری را پوشش داد. یکسان بودن حجم نمونه ها یا همان تعداد واژه ها در متن ها نیز نشان دهنده تمایز بهتر تعداد تکواژها در نمونه ها خواهد بود. آن چنان که در جدول مشاهده می شود، از بررسی ۲۴ متن انتخابی که در مجموع ۹۶۰۰ واژه را در برمی گیرد، درمی یابیم که شمار تکواژها در حجم نمونه های یکسان، بسیار به یکدیگر نزدیک هستند و در همه متون، تعداد تکواژها در بازه عددی بین ۵۶۹ تکواژ (کمترین تعداد تکواژ) و ۶۳۱ تکواژ (بیشترین تعداد تکواژ) قرار می گیرند.

اکنون می‌توان نتیجه حاصل از به‌کارگیری شاخص کمی گرینبرگ را در پیکره مورد نظر که از طریق تقسیم تعداد تکواژهای یک حجم نمونه، به تعداد واژه‌های موجود در آن به‌دست می‌آید، مشاهده کرد. مطابق با جدول، اعداد مربوط به ردیف «میانگین تعداد تکواژها در متن» نشان می‌دهند اعدادی که از این شاخص به‌دست‌آمده‌اند، از ۱،۴۲۲ تا ۱،۵۷۷ متغیر بوده‌اند. نزدیک بودن اعداد به‌دست‌آمده از تقطیع تکواژی در هریک از متون، نشان از صحیح بودن تحلیل پژوهش دارد و قطعیت نتایج را در تقطیع تکواژی واژه‌های زبان فارسی و تعیین ردهٔ زبانی آن تأیید می‌کند. در نهایت، برای تعیین مقدار کمی کلی و تعیین ردهٔ زبانی زبان فارسی، میان مقادارهای کمی‌ای که برای هریک از متون منتخب به‌دست آمده است، عمل میانگین‌گیری صورت می‌گیرد. مطابق با آنچه در جدول آمده، میانگین یادشده، عدد ۱،۵۰۶ است. مقدار کمی ۱،۵۰۶ بیانگر این است که بر اساس شاخص کمی گرینبرگ که عنوان می‌کند اگر زبانی بین ۱ تا ۱،۹۹ صدم تکواژ در هر واژه داشته باشد، تحلیلی است، زبان فارسی با عدد ۱،۵۰۶ به ردهٔ زبان‌های تحلیلی گرایش بیشتری دارد. از این‌رو، گرایش غالب ساخت‌های صرفی‌نحوی زبان فارسی به لحاظ رده‌شناسی ساختواژی به سوی ردهٔ زبان‌های تحلیلی متمایل است. همچنین گفتنی است از آنجا که حاصل تقسیم و عدد به‌دست‌آمده از این شاخص به حداکثر محدوده

نزدیک‌تر نیست، می‌توان اذعان کرد که زبان فارسی برای داشتن ویژگی‌های رده‌ بعد از خود، یعنی رده‌ زبان‌های ترکیبی، تمایل چندانی ندارد.

در ادامه پژوهش، بررسی واژه‌های فارسی را در محور عمودی شکل (۱) که مربوط به شفافیت مرز تکواژها یا همان راه‌های اتصال تکواژهاست، پی می‌گیریم. آنچه از بررسی‌ها حاصل می‌آید، به نظر می‌رسد که در محور عمودی، زبان فارسی به سوی زبان‌های پیوندی گرایش بیشتری دارد. هرچند برخی از واژه‌های این زبان از یک تکواژ ساخته می‌شوند و رده‌ی از زبان‌های گسسته در آن برجای می‌گذارند، یا شمار اندکی از واژه‌های آن به صورت هم‌آمیخته ساخته می‌شوند، اما اشتقاق و تصریف فرایندهای ساختارهای زبانی در فارسی‌اند و واژه‌هایی که از این رهگذر شکل می‌گیرند، عموماً بسیارند و دارای مرزهای روشنی میان تکواژهای سازنده‌شان هستند. در ویژگی‌ای که به زبان‌های پیوندی نسبت داده می‌شود نیز می‌بینیم که هر واژه می‌تواند از چندین تکواژ تشکیل شود، در حالی که مرز میان تکواژها روشن و مشخص است و به ندرت تکواژ آمیخته‌ای در این زبان‌ها یافت می‌شود (آیکنوالد، ۲۰۰۷/۳: ۴). با بیان این مطالب و وجود واژه‌های بسیاری در زبان فارسی که به این طریق ساخته می‌شوند، به نظر می‌رسد می‌توان چنین ادعا کرد که در ساختار واژه زبان فارسی، راه‌های اتصال تکواژها عمدتاً از الگوی زبان‌های پیوندی پیروی می‌کند. در فارسی اغلب وندهای تصریفی و اشتقاقی تنها حامل یک معنای دستوری یا واژگانی هستند و با حفظ مرزهای خود به ریشه متصل می‌شوند. مانند:

- (۱۳). الف. «پژوهشگران‌شان» از اتصال تکواژهای (پژوه + ش + گر + ان + شان) ساخته می‌شود.
- ب. «تمی‌خریدند» از اتصال تکواژهای (ن + می + خریب + د + ند) ساخته می‌شود.
- پ. «می‌سوزاند» از اتصال تکواژهای (می + سوز + ان + د + 0) ساخته می‌شود.
- ت. «درس‌خوانده‌تر» از اتصال تکواژهای (درس + خوان + ده + تر) ساخته می‌شود.
- ث. «قیمت‌گذاری» از اتصال تکواژهای (قیمت + گذار + ی) ساخته می‌شود.
- ج. «ورزشگاه‌ها» از اتصال تکواژهای (ورز + ش + گاه + ها) ساخته می‌شود.

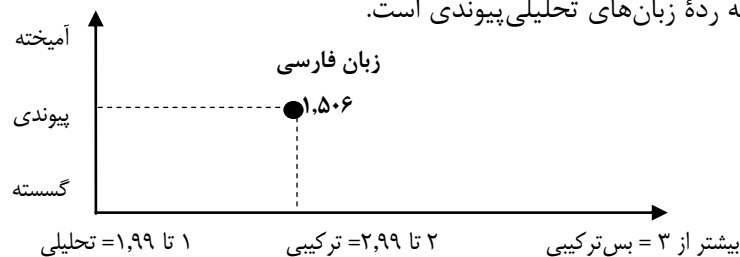
به این ترتیب، نتایج در بررسی تعیین میزان شفافیت مرز تکواژهای واژه‌های فارسی در پیکره پژوهش، حاکی از آن است که از میان ۹۶۰۰ واژه منتخب در پیکره، ۶۴ درصد از واژه‌ها، از طریق پیوندی و وندافزایی در دستگاه ساختارهای زبان فارسی ساخته می‌شوند و هر تکواژ در آنها صرفاً حامل یک معناست. همچنین گفتنی است، ۲۷ درصد از واژه‌های پیکره نیز به رده‌ی زبان‌های گسسته تعلق دارند که تناظر یک به یک میان تکواژها و واژه‌ها در آنها وجود دارد و هر تکواژ برابر با یک واژه است. یافته دیگر این بررسی نشان می‌دهد که ۹ درصد از واژه‌های پیکره در گروه زبان‌های آمیخته می‌گنجد که برخلاف زبان‌های پیوندی، مرز میان تکواژها در آنها مشخص نیست و عناصر سازنده واژه

را نمی توان به سادگی از هم تفکیک کرد. با توجه به نتایجی که از این بررسی حاصل می آید، می توان اذعان کرد که گرایش غالب رده ساختواژی زبان فارسی بر اساس معیار شفافیت مرز تکواژها، به سوی رده زبان های پیوندی است و اکثر واژه های فارسی با وندافزایی ساخته می شوند و معمولاً هر واژه فارسی در بردارنده چند تکواژ است که مرز میان آنها شفاف و روشن است.

جدول ۲. نتایج بررسی میزان شفافیت مرز تکواژها در واژه های فارسی

میزان	
٪۲۷	زبان های گسسته
٪۶۴	زبان های پیوندی
٪۹	زبان های آمیخته

در ادامه، یافته های به دست آمده از بررسی ها در مورد تعیین رده ساختواژی زبان فارسی، در محور دوبعدی ای که آیکنوالد (۲۰۰۷) از رده ساختواژی زبان ها ارائه می دهد، در شکل (۲) نمایش داده شده است. آنچنان که در شکل نیز دیده می شود، رده ساختواژی زبان فارسی بر روی محور در موقعیت [تحلیلی و پیوندی] قرار می گیرد. قرارگیری زبان فارسی در چنین مختصاتی در نمودار نشان دهنده گرایش غالب زبان فارسی به رده زبان های تحلیلی پیوندی است.



شکل (۲). رده ساختواژی زبان فارسی

۵- نتیجه

در مقاله حاضر کوشش شد بر پایه یافته های به دست آمده از انگاره دستوری صرف توزیعی، تحلیل و درونداد مناسبی برای تعیین رده ساختواژی زبان فارسی فراهم آید. بدین ترتیب، بر پایه این یافته ها، گرایش غالب رده ساختواژی زبان فارسی در نمودار دوبعدی ای که آیکنوالد (۲۰۰۷) از رده بندی صرفی زبان ها به دست داده و آن را بر اساس معیارهای ارائه شده ساپیر (۱۹۲۱) تنظیم کرده است، تعیین شد. در محور افقی نمودار یادشده که به میزان پیچیدگی درونی ساخت های دستوری واژه ها می پردازد، به پیروی از آیکنوالد و شاخص کمی گرینبرگ (۱۹۵۴)، با تقسیم تعداد تکواژهای هر جمله بر تعداد واژه ها، میزان تعلق رده ساختواژی زبان فارسی به هریک از زبان های

تحلیلی و ترکیبی و بس ترکیبی مشخص شد. با بررسی ساخت‌های دستوری زبان فارسی در متونی که بدین منظور برگزیده شده بودند، نتیجه گرفته می‌شود که با به‌دست آمدن عدد ۱،۵۰۶ از حاصل تقسیم تعداد تکواژهای هر جمله بر تعداد واژه‌ها می‌توان اذعان کرد که زبان فارسی معاصر به لحاظ ترکیب‌پذیری واژه‌ها به رده زبان‌های تحلیلی گرایش بیشتری دارد. به این ترتیب، پرسش نخست پژوهش که به جایگاه زبان فارسی بر روی محور پیچیدگی درون ساخت‌های دستوری اشاره دارد، پاسخ داده می‌شود و زبان فارسی در این بررسی به رده زبان‌های تحلیلی تعلق می‌یابد و انگاره دستوری صرف توزیعی نیز همچون رهیافت صرف واژگرا، رده ساختوازی زبان فارسی را جزو زبان‌های تحلیلی قرار می‌دهد. همچنین یافته دیگر پژوهش را می‌توان چنین برشمرد که بر اساس معیار شفافیت مرز تکواژها، اغلب واژه‌های زبان فارسی، یعنی ۶۴ درصد از کل واژه‌های پیکره، از طریق پیوندی و وندافزایی که هر تکواژ صرفاً حامل یک معناست، در دستگاه ساختوازی زبان فارسی ساخته می‌شوند. از این‌رو، زبان فارسی به رده زبان‌های پیوندی گرایش بیشتری دارد، هرچند که ممکن است رده‌های دیگری از نوع گسسته یا هم‌آمیخته نیز در آن دیده شود. بدین ترتیب، می‌توان بر اساس معیار یادشده پرسش دوم پژوهش را که از منظر شفافیت مرز میان تکواژها، رده ساختوازی زبان فارسی را مورد پرسش قرار می‌دهد، پاسخ گفت. سرانجام این که می‌توان اذعان کرد که انگاره دستوری صرف توزیعی با وجود تفاوت‌هایی که در نوع و شمار تکواژها با دیگر انگاره‌های صرفی دارد، همچون انگاره‌های صرف واژه‌گرا، گرایش غالب رده ساختوازی زبان فارسی را به لحاظ ترکیب‌پذیری واژه‌ها و نیز شفافیت مرز تکواژها، در رده زبان‌های تحلیلی پیوندی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، انگاره ناواژه‌گرای صرف توزیعی تأییدکننده تحلیلی پیوندی بودن رده ساختوازی زبان فارسی است که مؤید نتایج پژوهش‌های پیشین در صرف واژه‌گرا در این زمینه است. نکته قابل تألم دیگر این که در پژوهش‌های پیشین در این زمینه، همچون پژوهش شریفی و اخلاقی (۱۳۹۲) که بر انگاره صرف واژه‌گرا استوارند، اختلاف اندکی میان عدد حاصل از معیار گرینبرگ با عدد کمی به‌دست آمده در پژوهش حاضر، به چشم می‌خورد. نزدیک بودن نتایج در دو پژوهش را می‌توان برآیند دو اختلاف روش در این دو پژوهش دانست؛ اول، کنار نگذاشتن و شمارش تکواژهای وام‌واژه‌هایی که ماحصل تولید دستگاه ساختوازی فارسی نیستند. دوم، تفاوت تعداد تکواژها در تقطیع تکوازی واژه‌ها در دو رویکرد صرف واژه‌گرا و صرف ناواژه‌گرا. همچنین این که می‌توان اذعان کرد که در پژوهش حاضر نزدیک‌تر بودن عدد ۱،۵۰۶ در بازه [۲ و ۱]، به عدد یک، نسبت به عدد ۱،۵۳ در پژوهش شریفی و اخلاق

(۱۳۹۲) حاکی از آن است که از منظر صرف توزیعی ساخت‌های صرفی نحوی زبان فارسی نسبت به پژوهش‌های پیشین، گرایش بیشتری به تحلیلی‌تر شدن دارند و به سوی تحلیلی‌تر شدن پیش می‌روند، و نه ترکیبی شدن.

منابع

- آل احمد، جلال، (۱۳۴۵). مدیر مدرسه، سازمان کتاب‌های پرستو، چاپ سوم.
- انوشه، مزدک، (در دست چاپ). صرف در نحو: از کمینه‌گرایی تا صرف توزیعی، تهران، دانشگاه تهران.
- انوشه، مزدک، (۱۳۹۷). «بازنگری در تصریف زمان گذشته در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی»، *جستارهای زبانی*، د ۹، ش ۱ (پیاپی ۴۳)، صص ۵۷-۸۰.
- بیضایی، بهرام، (۱۳۸۰). سگ‌کشی، نشر روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول.
- پایگاه دادگان زبان فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پرسپولیس نیوز، هفتم شهریور (۱۳۹۸). «اطلاعیه باشگاه پرسپولیس: هواداران برای حمایت از پرسپولیس به ورزشگاه بیایند».
- ثمره، یدالله، (۱۳۶۹). «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، صص ۶۱-۸۰.
- خبرگزاری تسنیم، دهم شهریور (۱۳۹۸). «مراسم رونمایی از پیراهن تیم اسکواش بانوان مهرسان با حضور مسئولان فدراسیون برگزار شد».
- خبرگزاری فارس، دهم شهریور (۱۳۹۸). «دانشگاه‌ها به سمت تغییر سرفصل‌های درسی پیش می‌روند» و «جلسه نمایندگان آموزشگاه‌های آزاد هنری» و «بازدید سرپرست دفتر آموزش و توسعه فعالیت‌های هنری از روند برگزاری آزمون‌های جامع و ادواری».
- خبرگزاری مهر، دهم شهریور (۱۳۹۸). «بی‌خوابی با افزایش ریسک بیماری قلبی و سکنه مرتبط است».
- دولت‌آبادی، محمود، (۱۳۶۹). روزگار سپری‌شده مردم سالخورده، کتاب اول، *اقلیم باد*، نشر چشمه، تهران، چاپ اول.
- سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، (۱۳۹۸). *تاریخ ۳، ایران و جهان معاصر*، پایه دوازدهم، دوره دوم متوسط، رشته علوم انسانی، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ دوم.
- سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، (۱۳۹۶). *زیست‌شناسی ۱*، پایه دهم، دوره دوم متوسط، رشته علوم تجربی، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ دوم.
- شریفی، شهنار. الهام اخلاقی، (۱۳۹۲). «بررسی ساختار و زبان فارسی امروز بر پایه رویکرد کمتی رده‌شناسی»، هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج و زبان و ادب فارسی ایران، دانشگاه زنجان، ۱۳ تا ۱۵ شهریور.
- دبیرمقدم، محمد، (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، جلد اول، سمت، چاپ اول.
- رضایی، والی، فاطمه بهرامی، (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- روزنامه ابتکار، دهم شهریور (۱۳۹۸). «مستاجران از اینجا مانده، از آنجا رانده».
- روزنامه جوان، دهم شهریور (۱۳۹۸). «احتمال توقف تولید پراید و ۴۰۵».
- روزنامه جمهوری اسلامی، دهم شهریور (۱۳۹۸). «برای ماندگاری مکتب عاشورا».
- روزنامه خراسان، دهم شهریور (۱۳۹۸). «بورس ۱۱ میلیون نفری شد» و «چالش‌های پس از جدایی» و «مسمومیت ۳۳۲ نفر در شاندیز».
- روزنامه کیهان، دهم شهریور (۱۳۹۸). «ماهواره‌های آمریکا را چه کسی منهدم کرد؟» و «سوداگری در بازار مسکن نتیجه انفعال در اخذ مالیات از خانه‌های خالی».
- روزنامه مردم‌سالاری، دهم شهریور (۱۳۹۸). «رایزنی با مجامع هواداران برای حضور زنان در ورزشگاه‌ها و تماشای لیگ فوتبال» و «آغاز عملیات بازار باز در شهریورماه».

- روزنامه همدلی، دهم شهریور (۱۳۹۸). «بعد از مرمت و احیای خانه جلال، این بار خانه همسایه او یعنی نیما یوشیج چشم‌انتظار بازسازی است» و «تعریفی از مردم».
- هدایت، صادق، (۱۳۲۱). سگ ولگرد: تاریخ‌خانه، امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران.
- Aikhenvald, A.Y., 2007. Typological Distinctions in Word-Formation. In *Language Typology and Syntactic Description Vol III: Grammatical Categories and the Lexicon*, T. Shopen (Ed.), 2nd ed., Cambridge, Cambridge University Press, p 1-65.
- Al-e-Ahmad, J., 1966. *Headmaster (modir-e madrese)*, sazman-e ketabha-ye parastu, Third Edition. [In Persian].
- Anushe, Mazdak, (in press). *Morphology in Syntax: From Minimalist Program to Distributed Morphology*, Tehran: University of Tehran. [In Persian].
- Anushe, M., 2018. "A Revision of Persian Past Tense Inflection a Distributed Morphology Approach", *Language Related Research*, volume 9, issue 1. P. 57-80. [In Persian].
- Bayzai, B., 2001. *Killing Mad Dogs (Sagkoshi)*, Roshangaran and Women Studies publication, First Edition. [In Persian].
- Bloomfield, L., 1933. *Language*, New York: Henry Holt.
- Chomsky, N., 1995. *The Minimalist program*, MIT Press, Cambridge.
- Comrie, B., 2001. Different Views of Language Typology. In M. Haspelmath, E. König, W. Oesterreicher, & W. Raible (Eds.), *Language Typology and Language Universals* (pp. 25-39). Berlin & New York: Walter de Gruyter.
- Dabir Moghaddam, M., 2013. *Typology of Iranian Languages*, Volume 1, Tehran: SAMT, First Edition. [In Persian].
- Dolat Abadi, M., 1990. *Time spent on older people; Book I: (climate, wind)*, Tehran: Cheshmeh Publishing, First Edition. [In Persian].
- Ebtekar* Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Educational Research and Planning Organization, 2019. *History 3: Iran and the contemporary world*, Twelfth grade, Secondary high school, Field of Humanities, Iran Textbook Publishing Company, second edition. [In Persian].
- Educational Research and Planning Organization, 2017. *Biology 1*, tenth grade, Secondary high school, Field of Experimental Sciences, Iran Textbook Publishing Company, second edition. [In Persian].
- Embick, D., 2015. *The Morpheme*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Fars* News Agency, 1 September 2019. [In Persian].
- Greenberg, J.H., 1954. "A Quantitative Approach to the morphological Typology of Language", in Spencer, R. (Ed), *Method and Perspective in Anthropology*, Minneapolis.
- Greenberg, J.H., 1974. *Language Typology: A Historical and Analytic Overview*. The Hague, Paris: Mouton.
- Halle, M. & A. Marantz., 1993. Distributed Morphology and the pieces of inflection. In: K. Hale & S.J. Keyser (Eds). *The View from Building 20. Essays in Linguistics in Honour of Sylvain Bromberger*, Cambridge, MA: MIT Press, p111-176.
- Hamdeli* Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Hedayat, S., 1942. *The Stray Dog (Sag-e velgard): Darkroom (tarikkhane)*, Tehran: Amir Kabir, Fifth Edition. [In Persian].

- Hockett, Ch., 1958. Two models of grammatical description. In: M. Joos (Ed). *Readings in linguistics* [2nd Ed], Chicago: University of Chicago Press, p386-399.
- Humboldt, W. v., 1825. Über das Entstehen der grammatischen Formen, und ihren Einfluss auf die Ideeentwicklung. *Abhandlungen der hist. phil. Klasse*, Berlin: königliche Akademi der Wissenschaften, 401-30.
- Humboldt, W. v., 1836. *Über die Verschiedenheit des menschlichen Sprachbaus (Vol. I of Über die Kawispache auf der Insel Java)*. Berlin: königliche Akademi der Wissenschaften.
- Javan Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Jomhour-e Eslam Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Kayhan Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Khorasan Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Marantz, A., 1997. No Escape from Syntax; Don't Try Morphological Analysis in the Privacy of Your Own Lexicon. In: A. Dimitriadis, L. Siegel, C. Surek-Clark, and A. Williams (Eds). *University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics*, Philadelphia: University of Pennsylvania, 201-225.
- Mardomsalari Newspaper, 1 September 2019. [In Persian].
- Mehr News Agency, 1 September 2019. [In Persian].
- Nida, E., 1949. *Morphology: The Descriptive Analysis of Words*, Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- Nida, E., 1965. *Morphology: The Descriptive Analysis of Words* [2nd Ed], Ann Arbor: University of Michigan Press (First published 1949).
- Noyer, R., 1997. *Features, Positions and Affixes in Autonomous Morphological Structure*, NY: Garland.
- Persian Linguistic Database (PLDB), Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Perspolis News Agency, 29 August 2019. [In Persian].
- Rezaei, vali. Bahrami, F., 2015. *Fundamentals of Linguistic typology*, Tehran: Shahid Beheshti University, First Edition. [In Persian].
- Samareh, Y., 1990. "An analysis of the typology of language: typology features of Persian language", *Iranian journal of linguistics*, volume 7, issue 1. P. 61-80. [In Persian].
- Sapir, E., 1921. *Language*, New York: Harcourt, Brace, and World.
- Schlegel, A.W.v., 1818. *Observations sur la langue et la littérature provinciales*. Parise.
- Schlegel, K. W. F. v., 1808. *Über die Sprache und Weisheit der Indier*. Heidelberg: Mohr and Zimmer.
- Sharifi, Shahla. Akhlaghi, e., 2013. "A study of the Morphology of Persian Language Today Based on a Quantitative Approach to Typology", The 8th International Conference of the Association for the Promotion of Persian Language and Literature of Iran, University of Zanjan. [In Persian].
- Shopen, T., 2007, *Language Typology and Syntactic Description*, Volume 3: Complex Constructions (2nd Edition), Cambridge University Press.
- Siddiqi, D., 2009. *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Tasnim News Agency, 1 September 2019. [In Persian].
- Thompson, L. C., 1987. *A Vietnamese Reference Grammar*. Honolulu: University of Hawai'i Press.



Syllable Structure in Central Kurdish Language Revisited

Azad Mohammadi¹ & Mahmood Bijankhan²

(173-198)

Abstract

In this study, the syllable structure in Central Kurdish (Sorani) language has been phonologically investigated. In this investigation, the syllable structure has been compared with the views which are based on orthography believe in CGVCC, CCVC and CCVCCC syllable structures (based on the frequency of occurrence in previous studies). This study examines the presence of a high front lax vowel /I/ in underlying representation or its epenthesis in surface representation during derivational stages. For this purpose, both internal and external linguistic evidences are employed. An audio corpus of the speakers of Mariwan and Sulaimani, along with a questionnaire for determining the native speakers' intuition in counting the word syllables have been employed as the research data. Evidences from vowel changes in cognate and borrowed words, diachronic data, the application of phonological rules in the syllable domain, sonority sequencing principle and selection of the most sonorous element as syllable nucleus and consonants as onset and coda, along with acoustic cues for the presence of this vowel in phonetic representation explain the phonological syllable structure in Central Kurdish. Basic tenets of generative phonology like referring to two levels of representation, and the phonotactic rules on the distribution of building blocks of syllable form the theoretical framework of this study. The results show that from two opponent hypotheses regarding vowel /I/ existence in phonetic form: 1) existence in UR and faithfulness mapping to SR; 2) lacking in UR and emergence in SR as result of vowel epenthesis rule, regarding above-mentioned phonological arguments, the former is confirmed. By accepting the presence of vowel /I/ in underlying representation and the similarities between glides and other consonants as the second member of the onset, the syllable structure in Central Kurdish, like standard Persian, is CV(C)(C). In phonetic representation onset clusters of consonant-glide is the result of vowel deletion due to the shared place of articulation with the following glide.

Keywords: Kurdish language, Central (Sorani) Kurdish, syllable structure, high front lax vowel, phonological representation.

Received: May, 27, 2020 ; Accepted: November, 19, 2020

doi
10.22059/jolr.2020.298600.666606
Print ISSN: 1026-2288-Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: azad.mohammadi@ut.ac.ir.

Ph.D Candidate of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Professor of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

1. Introduction

In the phonological systems of languages, consonants and vowels are combined to form syllables. Syllable is a domain to which phonotactic constraints, stress and some phonological rules are applied. Syllables have an obligatory nucleus, optional prevocalic consonant (onset) and optional postvocalic consonant (coda). The branching view of syllable structure with closer relationship between nucleus and coda (as rhyme) is emphasized.

2. Literature Review

The syllable structure in Sorani Kurdish has been investigated phonetically and in most studies the writing system of Kurdish have been the main motivation for the syllable structure. Therefore, some descriptions on syllable structure do not represent the actual nature of phonological syllable structure. In the previous studies, syllable structure varies from CVC to CCVCCC. The most common syllable types are CCVCC and CGVCC in which G stands for glides (w, j). The main controversy of the previous studies is the second member of onset. Some of them do not consider any constraints on the second element of onset however, some restrict it to glides. such views are revisited in order to reach a comprehensive conclusion.

3. Methodology

This study is done in the domain of structural phonology in which the phoneme distribution in syllable onset has been employed to justify the syllable structure. The theoretical framework is derivational phonology in which the Underlying Representation (UR), Surface Representation (SR) and the phonological rules are the main components to elicit syllable structure in Sorani Kurdish language. Regarding data analysis, an audio corpus of the speakers of Mariwan and Sulaimani, along with a questionnaire for determining the native speakers' intuition in counting the word syllables have been implemented. In addition, both internal and external linguistic evidences are employed. According to Ohala (1986: 3), internal evidence seems to be based on any kinds of data that can be gleaned from a dictionary, grammar, text, or transcription of speech, constraints on sound sequences, dialect variation and morphophonemic variation, while external evidence, comes from word games, speech errors, mistakes made by first and second language learners, experiments of any kind (phonetic, psycholinguistic, socio- linguistic) and etc .

4. Results

First of all, the eight vowels in Kurdish will be reviewed including high lax vowel /ɪ/. The presence of this vowel with no symbol in writing system is the main concern of this study. In addition, to argue that the reason we do not have onset clusters in some previous studies is due to the analysis which are based on writing system. Moreover, the existence of this vowel, phonologically, reduces the phonological syllable structure to CV(C)(C). Some evidences have been implemented to verify or reject high lax vowel between consonantal elements in syllable onset and nucleus. Among the arguments, cognate words and word family are evidences in which /ɪ/ is equivalent to other vowels. Sometimes this vowel is deleted when unstressed. Speaker's intuition considers a vowel (even though, do not know what it really is) in some contexts that is not considered as a vowel in orthography. Cliticization and affixation along with sonority sequencing and resyllabification are evidences that a vowel in UR is needed to justify phonotactic constraint on Kurdish syllable structure to have an onset and

every consonant syllabified as the syllable margins and the necessity to have a vocalic (not consonantal) nucleus. Finally, the acoustic evidences verify the underlying /ɪ/ to surface as a lax vowel between two initial consonants in onset of some words that seems to have no vowel or have syllabic consonant.

5.Discussion

We have two opponent hypotheses regarding vowel /ɪ/ existence in phonetic form: 1) existence in UR and faithfulness mapping to SR; 2) lacking in UR and emergence in SR as result of vowel epenthesis rule. The results illustrate that in the above-mentioned phonological arguments, the former is confirmed. This vowel is in UR and in certain contexts in SR, it is deleted.

6.Conclusion

By accepting the presence of vowel /ɪ/ in underlying representation and the similarities between glides and other consonants as the second member of the onset, the syllable structure in Central Kurdish, like standard Persian, is CV(C)(C). In phonetic representation onset clusters of consonant-glide are the result of vowel deletion due to the shared place of articulation with the following glide.

بازنگری ساخت هجایی در زبان کردی مرکزی

آزاد محمدی^۱ *

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

محمود بی‌جن خان

استاد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۳/۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۸/۲۹

علمی - پژوهشی

چکیده

پژوهش حاضر با بررسی واجی ساخت هجا در زبان کردی مرکزی (سورانی) و مطابقت آن با دیدگاه‌هایی که بر اساس نظام نوشتاری، زبان کردی را دارای ساخت‌های هجایی CGVCC، CCVC و CCVCCC (به ترتیب بسامد در مطالعات پیشین) می‌دانند، حضور واکه نرم افراشته پیشین /I/ در زیرساخت واجی و یا درج در طی مراحل اشتقاق در گذر به روساخت آوایی را مورد سنجش قرار می‌دهد. بدین منظور هم از شواهد درون‌زبانی و هم برون‌زبانی بهره گرفته می‌شود. علاوه بر پیکره‌ای صوتی از گویشوران مریوان و سلیمانیه، شم زبانی گویشوران با پرسشنامه‌هایی درباره تعیین هجاهای یک واژه سنجیده شده و داده‌های اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهند. شم زبانی گویشوران در کنار شواهدی از تغییرات واکه در واژه‌های هم‌خانواده و وام‌واژه‌ها، داده‌های در زمانی تغییر واکه‌ها، قواعد واجی با حوزه عملکرد هجا، سلسله‌مراتب رسایی و انتخاب رساترین عنصر در مرکز هجا و نیز انتخاب دیگر عناصر همخوانی به‌عنوان آغاز یا پایانه، شواهدی هستند که در کنار شواهد آکوستیکی که بیشتر جنبه آوایی دارد، ساخت هجایی زیرساختی در زبان کردی مرکزی را تبیین می‌کنند. مولفه‌های اصلی واج‌شناسی زایشی از قبیل ارجاع به بازنمایی‌های دوگانه زیرساختی و روساختی و قواعد واجی مرتبط در اشتقاق به‌صورت آوایی در کنار قواعد واج‌آرایی بر توزیع عناصر سازنده ساخت هجایی در تبیین این ساخت مورد استفاده قرار گرفته و مبانی نظری پژوهش را تشکیل می‌دهند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که از دو فرضیه رقیب برای حضور واکه /I/ در روساخت: (۱) حضور در زیرساخت واجی و نگاشت پایا به روساخت؛ (۲) عدم حضور در بازنمایی واجی و ظهور در بازنمایی آوایی تحت تأثیر قاعده درج واکه، در چارچوب استدلال‌های واج‌شناختی فرضیه اول به اثبات می‌رسد. با پذیرش حضور این واکه در زیرساخت واجی و عدم تفاوت بین غلت و دیگر همخوان‌ها در جایگاه دوم خوشه آغاز، خوشه آغازین تشکیل نمی‌شود و ساخت هجایی در زبان کردی مرکزی همانند زبان فارسی معیار به ساخت CV(C)(C) تقلیل می‌یابد. تنها در روساخت آوایی و به علت محل تولید مشترک غلت و واکه افراشته پیش از خود، واکه حذف و توالی همخوان-غلت، خوشه آغازین می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: زبان کردی، کردی مرکزی (سورانی)، ساخت هجایی، واکه نرم افراشته /I/، زیرساخت واجی.

۱- مقدمه

در نظام واجی زبان‌ها، همخوان‌ها و واکه‌ها در قالب هجا با هم ترکیب شده و عناصر بزرگ‌تری را در ساختار زبانی شکل می‌دهند. ساخت هجایی زبان کردی گونه مرکزی نیز که بیشترین توجه را در بررسی گویش‌های کردی به خود اختصاص داده است،

۱. azad.mohammadi@ut.ac.ir

۱. رایانامه نویسنده مسئول مقاله:

* بر خود لازم می‌دانم از استاد گرامی‌ام، دکتر کریمی‌دوستان، که با راهنمایی‌ها و نظرات ارزشمند خود به روند انجام این پژوهش کمک شایانی کردند تشکر نمایم. ایده اصلی نگارش این مقاله را نیز از ایشان گرفتم که بر ضرورت انجام چنین پژوهشی برای رفع پراکندگی آرا در این زمینه تاکید داشتند.

بیشتر از جنبه‌های آوایی بررسی شده و نظام واجی زبان مورد غفلت واقع شده است. در این میان بسیاری از پژوهش‌ها بر اساس نظام نوشتاری انجام گرفته‌اند و گاهی ساخت‌های هجایی مغایر با نظام واجی کردی را بدست داده‌اند. در بسیاری از بررسی‌ها، کردی دارای خوشه همخوانی آغازی تلقی شده و در تعدادی نیز همخوان دوم را محدود به غلت‌ها دانسته‌اند. اینکه آیا همه همخوان‌ها اجازه حضور در جایگاه دوم آغازه را دارند و یا فقط غلت‌ها مجاز به حضور در این جایگاه هستند یکی از پرسش‌های این پژوهش است. بنظر می‌رسد اساس قضاوت در مورد ساخت هجایی و قائل نشدن به واکه /I/ در زیرساخت، بیشتر توجه به نظام نوشتاری و عدم حضور نویسه‌ای برای این واکه است که در ادامه با استدلال‌هایی واجی می‌کوشیم حضور یا عدم حضور آن در زیرساخت واجی را تأیید کنیم. این برخلاف برخی ادعاها است که معتقدند واکه [I] که خوشه آغازه را می‌شکند، واکه تهی یا درج شده است. با تأیید حضور /I/ در زیرساخت هجای کردی در آغاز و بعضی پایانه‌ها، هجای کردی را به CV(C)(C) تقلیل می‌دهیم. بدیهی است که به علت تنوع فراوان گویش‌های کردی، در این پژوهش بر کردی مرکزی گونه مریوان و سلیمانیه متمرکز می‌شویم و شواهد درون‌زبانی و برون‌زبانی، پیکره‌ای صوتی از گویشوران و پرسشنامه‌ای برای تعیین شم زبانی گویشوران در تشخیص تعداد هجاهای یک واژه، داده‌های پژوهش را تشکیل می‌دهند.

۲- مطالعات پیشین در مورد ساخت هجایی در زبان کردی

در آثار موجود در مورد ساخت هجایی در زبان کردی در میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. پژوهش‌هایی که بر پایه‌های واج‌شناختی استوار نیستند هجا را به صورت CCVCC معرفی می‌کنند. برخی پژوهشگران معتقدند که ساخت هجایی به صورت CGVCC است که همخوان دوم خوشه آغازه همواره یک غلت است (مکنزی^۱، ۱۹۶۱؛ حاجی مارف، ۱۹۷۶؛ ئەمین، ۲۰۰۳؛ کریمی‌دوستان، ۱۳۸۰؛ حاجی مارف، ۲۰۰۲؛ فتاح، ۲۰۱۰؛ رخزادی، ۱۳۹۰؛ خوشناو، ۲۰۱۳)؛ اما مکاروس^۲ (۱۹۵۸: ۲۴)، کلباسی (۱۳۶۲: ۵)، و مشیردزهای و همکاران (۲۰۱۳) هجای بیشینه را CCVCCC می‌دانند. این آثار همگی از یک مثال مشابه [rojɬt] «رفت» در تأیید این ساخت هجایی استفاده می‌کنند که باتوجه به اینکه هیچ مورد مشابهی از این ساخت را نمی‌توان یافت و بیشتر به صورت [roɬt] یا [ro.jɬt] نیز تلفظ می‌شود و در نتیجه چنین خوشه‌ای تشکیل نمی‌شود، پس خوشه سه همخوانی پایانی وجود ندارد. البته در برخی گونه‌ها واژه دیگری نیز مشابه همین ساخت به ظاهر سه همخوانی در پایانه وجود دارد که مورد غفلت قرار گرفته است

1. MacKenzie

2. McCarus

و آن [xwaj]k] «خواهر» است که این واژه نیز در تلفظ بیشتر گویشوران به صورت [xwaj.ɬik] یا [xu]k] است. بیشتر اختلاف‌ها در میان پژوهشگران مربوط به همخوان دوم خوشه آغازین است که عده‌ای هیچ محدودیتی بر آن قائل نیستند و هر همخوانی را به‌عنوان عضو دوم خوشه آغاز می‌پذیرند؛ اما برخی تنها غلت‌ها را مجاز به حضور در این جایگاه می‌دانند. اشتباهی که در این مورد صورت می‌گیرد این است که بر پایه نظام نوشتاری کردی و این‌که در نظام نوشتاری برای واکه نرم افراشته [I] نشانه‌ای وجود ندارد و در واج‌نویسی واژه‌ها نیز به همین تبع واجی قرار نمی‌گیرد، این واکه را لحاظ نکرده و همه واژه‌هایی که در آغاز دارای این واکه هستند را خوشه در نظر گرفته‌اند. حامد (۲۰۱۶) و احمد (۲۰۱۹: ۵۰) در آثاری در مورد ساخت نوایی و واج‌شناسی زبان کردی، ساخت هجایی را بدون پرداختن به استدلال‌هایی برای تبیین ساخت موردنظر، به‌صورت CVCC مفروض می‌دانند. پژوهش حاضر نیز ابتدا به بیان استدلال‌هایی می‌پردازد که وجود واکه /I/ در زیرساخت را تأیید می‌کنند و ساخت هجایی در زیرساخت واجی به CVCC تقلیل می‌یابد. در پایان نیز با بیان اینکه به لحاظ واجی هیچ تفاوتی بین غلت و دیگر همخوان‌ها در جایگاه دوم وجود ندارد و تنها به لحاظ آوایی و به علت محل تولید یکسان بین غلت و واکه پیش از خود، ساخت هجایی در بازنمایی آوایی به‌صورت CGVCC است. پس پژوهش حاضر در روساخت آوایی همسو با پژوهش‌هایی است که تنها به خوشه آغاز متشکل از یک همخوان و یک غلت (CGV) قائل‌اند.

۳- چارچوب نظری

در سنت مطالعات واج‌شناختی، هجا همواره به‌عنوان یک ساخت زبانی مورد بررسی قرار گرفته است. در واج‌شناسی زایشی معیار در /نگاره آوایی زبان/ انگلیسی^۱ (چامسکی و هله، ۱۹۶۸)، هجا تنها در قالب یک مشخصه ممیز در نظام واجی مطرح است؛ اما تنها قائل شدن به مشخصه [-/+ هجایی] کافی نیست و جنس آن متفاوت از مشخصه‌های دیگر موجود در اس‌پی‌ای است. پژوهش‌های بعدی با تأکید بر نقش هجا (۱) به‌عنوان یک حوزه طبیعی در تبیین بسیاری از محدودیت‌های واج‌آرایی؛ (۲) تعیین تکیه در زبان‌هایی که دارای تکیه حساس به کمیت‌اند؛ (۳) حوزه عملکرد برخی قواعد واجی زبان و (۴) کانون عملکرد محدودیت‌ها یا فرایندها در حاشیه هجا، بر وجود هجا به‌عنوان یک ساخت زبانی تأیید می‌کنند. (بلوینس^۲، ۱۹۹۵؛ کنستوویچ^۳، ۲۰۰۴: ۲۵۲-۲۵۰).

1. *The Sound Pattern of English*

2. Blevins

3. Kenstowicz

زبان‌ها، از میان تعداد حالات ممکن برای ترکیب واحدهای همخوان-واکه‌ای، دست به انتخاب تعداد بسیار اندکی از این ساخت‌ها می‌زنند که گرایش به ساخت‌های خاصی در زبان‌های دنیا مشهود است. نظام‌های واجی پیچیده‌تر حاصل افزودن واحدهایی به این نظام پایه‌ای هجا هستند (کنستووویچ، ۲۰۰۴: ۲۵۳). همهٔ زبان‌ها هجای CV دارند. به عبارتی CV الگوی جهانی هجا است (یاکوبسن^۱ و هله^۲، ۲۰۱۰: ۱۹۵۶: ۳۷). هجا خود به‌عنوان یک ساخت زبانی، خود دارای یک ساخت درونی است. بر اساس بوش^۳ (۲۰۱۱: ۷۸۵-۸) ساخت درونی هجا به‌طور کلی تحت دو دیدگاه کلی مطرح می‌شود: طبق دیدگاه اول هجا توالی خطی عناصر زنجیری است و دارای ساخت درونی نیست (هورد^۴، ۱۹۷۱؛ هوپر^۵، ۱۹۷۲؛ فینشتین^۶، ۱۹۷۹؛ کان^۷، ۱۹۸۰)؛ اما در رویکرد دیگر، هجا دارای ساختار سلسله‌مراتبی درونی است (هاکت^۸، ۲۰۱۹: ۱۹۶۳)؛ فاج^۹، ۱۹۶۹؛ ورگناد^{۱۰} و هله، ۱۹۷۹؛ هله و ورگناد، ۱۹۸۰؛ کایرنز^{۱۱} و فینشتین، ۱۹۸۲؛ سلکرک^{۱۲}، ۱۹۸۲؛ گلداسمیت^{۱۳}، ۱۹۹۰). در رویکرد سلسله‌مراتبی/ دوگانه عناصر همخوان-واکه‌ای دارای ساختاری سلسله‌مراتبی هستند و درون خود سازه تشکیل می‌دهند. هرچند در ادغام واحدهای واجی در ساخت هجا ترکیبات مختلفی امکان‌پذیر است؛ اما در تأیید ادغام هسته و پایانه در قالب قافیه شواهد بیشتری موجود است (فرامکین^{۱۴}، ۱۹۷۱؛ کلمنتس^{۱۵} و کیسر^{۱۶}، ۱۹۸۳: ۱۹-۲۳؛ فاج ۱۹۸۷). اولویت انتخاب عناصر در قله و نیز ترتیب قرارگیری اجزای همخوانی در آغاز یا پایانه هجا تحت عنوان رسایی مطرح می‌شود. طبق رسایی، همواره رساترین عنصر در هسته قرار می‌گیرد و خوشه‌های همخوانی پیشاهسته‌ای (آغاز) و پساهسته‌ای (پایانه) نیز بر اساس رسایی نسبی عناصر

-
1. Jakobson
 2. Halle
 3. Bosch
 4. Hoard
 5. Hooper
 6. Feinstein
 7. Kahn
 8. Hockett
 9. Fudge
 10. Vergnaud
 11. Cairns
 12. Selkirk
 13. Goldsmith
 14. Fromkin
 15. Clements
 16. Keyser

سازنده در ساخت هجایی قرار می‌گیرند. رسایی در آواشناسی تولیدی عبارت است از مقدار صدای آزاد شده در حین تولید یک واحد واجی، به گونه‌ای که هرچه گرفتگی در مجرای گفتار کمتر باشد میزان رسایی نیز بیش‌تر است (روکا^۱، ۲۰۰۳: ۱۵۲)؛ اما این مفهوم در واج‌شناسی در تعیین هسته هجا نقش دارد که طبق آن عناصر رساتر تمایل دارند قله هجا را پر کنند و عناصر با رسایی کمتر در حاشیه‌های هجا قرار می‌گیرند. طبق اصل توالی رسایی (هوپر، ۱۹۷۶؛ سلکرک، ۱۹۸۴؛ بلوینس، ۱۹۹۵؛ تیلر^۲، ۱۹۹۵؛ کنستووچ، ۲۰۰۴؛ گوسنهافن^۳ و یاکوبز^۴، ۲۰۱۱) در بعضی زبان‌ها مانند انگلیسی رسایی یک هجا از آغاز به سمت قله افزایش و از قله به بعد کاهش پیدا می‌کند (کنستووچ، ۱۹۹۴: ۲۵۴؛ گوسنهافن و یاکوبز، ۲۰۱۱: ۱۶۵).

میزان رسایی آواها نسبی است و دو عامل در درجه‌بندی آواها بر اساس میزان رسایی مؤثر است: یکی واک‌داری و دیگری میزان باز بودن مجرای گفتار (مدرسی قوامی، ۱۳۹۲: ۱۱۰). پس واکه‌ها، رساترین آواها و همخوان‌های انسدادی بی‌واک، دارای کمترین رسایی ممکن هستند. باتوجه به این‌که در چارچوب روش‌های واج‌شناسی ساختاری از توزیع واج‌های زبان در جایگاه آغاز ساخت هجا استفاده شده است، چارچوب نظری پژوهش حاضر واج‌شناسی ساختاری و زایشی است. در بیان دیگر مولفه‌هایی که به واج‌شناسی اشتقاقی می‌پردازد می‌توان گفت که با استفاده از مفهوم زیرساخت و روساخت و قواعدی که نگاشت این دو سطح بازنمایی را ممکن می‌سازند به تبیین ساخت هجایی واجی در کردی می‌پردازیم. همچنین از محدودیت واج‌آرایی حاکم بر عناصر سازنده هجا در زبان کردی از قبیل هسته و آغاز نیز در تبیین بازنمایی واجی استفاده شده است و نیز از توزیع واج‌ها در واژه برای تقطیع هجایی استفاده می‌شود. در بررسی داده‌های موجود در مورد ساخت هجا در زبان کردی می‌توان به شواهد درون‌زبانی^۵ و برون‌زبانی^۶ تکیه کرد که طبق اوها (۱۹۸۶: ۳) این شواهد چنین‌اند: شواهد درون‌زبانی مانند داده‌های مستخرج از فرهنگ لغت، دستور، متون نوشتاری، گفتار به نگارش درآمده و غیره که برای توجیه تنوع واج‌گونه‌ای، محدودیت‌های موجود در توالی واحدها، سندهی واژه، تنوع گویشی و تنوع واژواجی بکار می‌روند. شواهد برون‌زبانی را نیز می‌توان در بازی کلمات، اشتباهات زبانی، اشتباهاتی که فراگیران زبان اول و

-
1. Roca
 2. Taylor
 3. Gussenhoven
 4. Jacobs
 5. internal
 6. external

دوم مرتکب می‌شوند، و نیز هر نوع آزمایش آوایی، روان-زبان‌شناختی و زبان‌شناختی اجتماعی یافت (همان: ۴).

۴- تحلیل داده‌ها

در این بخش داده‌های به‌دست‌آمده از منابعی که قبلاً ذکر شد، بر اساس شم زبانی نویسنده به‌عنوان گویشور بومی زبان کردی سورانی، واج‌نویسی و تقطیع هجایی شد. آنگاه بر اساس شواهد درون‌پیکره‌ای و برون‌پیکره‌ای استدلال‌هایی مبنی بر ساخت هجایی زیرساختی در زبان کردی مرکزی ارائه خواهد شد. در ابتدا وجود واکه نرم افزاشته پیشین به‌عنوان یک واکه واژگانی را در قالب تعداد واکه‌های زبان کردی بررسی می‌کنیم. در ادامه استدلال‌های واج‌شناختی مبنی بر ساخت هجایی زیرساختی را ذکر کرده و در نهایت حضور این واکه در روساخت آوایی را با استدلالی آکوستیکی تأیید می‌کنیم.

۴-۱- تعداد واکه‌ها

برخی از آثار پیشین در مورد زبان کردی تعداد واکه‌ها را ۸ واکه می‌دانند (مک‌کروس، ۱۹۵۸؛ حاجی‌مارف، ۱۹۷۶؛ کلباسی، ۱۳۶۲؛ رخزادی، ۱۳۹۰؛ موشیردزهی و همکاران، ۲۰۱۳؛ خوشناو، ۲۰۱۳) و برخی دیگر از پژوهشگران (مکنزی، ۱۹۶۱؛ مه‌حوی، ۲۰۰۸؛ فه‌تاح، ۲۰۱۱) به واکه دیگری نیز قائل‌اند ([we] که با Ø نشان می‌دهند) و این تعداد به ۹ می‌رسد و آن را واکه مرکب می‌دانند؛ اما عده‌ای (وه‌یس، ۱۹۸۴؛ احمد، ۲۰۱۹: ۵۰) آن را توالی غلت و واکه می‌دانند. پژوهش حاضر نیز علی‌رغم تأیید رفتار واجی متفاوت این واکه یا ترکیب غلت و واکه با دیگر توالی‌های مشابه، و غیردستوری بودن هجاهای بدون آغازه که برخلاف قواعد واج‌آرایی زبان کردی هستند آن را واکه مرکب تلقی نمی‌کند. همچنین این واکه محدود به برخی گونه‌های زبان کردی است. بر پایه این تفاوت‌های گویشی و نیز توزیع محدود همخوان‌ها پیش از این واکه، پژوهش حاضر آن را توالی همخوان و واکه می‌داند.

واکه‌ای که به علت نداشتن هیچ نشانه‌ای در نظام نوشتاری مورد مناقشه است، واکه [I] است که در برخی آثار، مرکزی تلقی می‌شود (مکنزی، ۱۹۶۱: ۱؛ کلباسی، ۱۳۶۲: ۲؛ موشیردزهی و همکاران، ۲۰۱۳: ۷۱؛ خوشناو، ۲۰۱۳: ۲۰-۲۱) و در برخی دیگر (مک‌کروس، ۱۹۵۸: ۱۲؛ حاجی‌مارف، ۱۹۷۶: ۲۴۶) پیشین به حساب می‌آید.

حامد (۲۰۱۶: ۳۲) این واکه را یک واکه واجی نمی‌داند و معتقد است که این واکه یک واکه درج‌شده^۱ برای جلوگیری از تشکیل خوشه است و در واژه‌های بدون واکه نیز

1. intrusive

نقش واکه را ایفای می‌کند. احمد (۲۰۱۹: ۵۵) نیز آن را یک واکه تهی^۱ می‌داند که در مقابل واکه‌های واجی قرار می‌گیرد. در تعیین اینکه این واکه، واجی است و یا تنها در روساخت قابل‌مشاهده است باید گفت که بر اساس هال^۲ (۲۰۰۰) واکه‌ها درج‌شده یا عادی^۳ هستند. واکه درج‌شده نقش گذر آوایی بین واحدهای همخوانی را داراست. در واقع این واکه یک واحد واجی نیست و در نتیجه در هیچ‌یک از سطوح بازنمایی هسته هجا را تشکیل نمی‌دهد. این واکه، معمولاً اختیاری است و به لحاظ آکوستیکی نقشش را می‌توان رهش آکوستیکی بین دو همخوان مجاور در خوشه‌های آغاز یا پایانه‌های هم هجا دانست. در مقابل واکه عادی می‌تواند هسته هجا شود و در نتیجه یک واحد واجی است. طبق حامد (۲۰۱۶: ۳۲-۳۳) انگیزه درج واکه درج‌شده می‌تواند هجابندی همخوان تقطیع نشده (ایتو^۴، ۱۹۸۹)، ممانعت از توالی همخوان‌ها (بروسلو^۵، ۱۹۸۲) و نیز انگیزه ادراکی و درک بهتر همخوان‌ها باشد (کوته^۶، ۲۰۰۰). در استدلال‌هایی که در ادامه خواهند آمد واجی بودن واکه نرم افراشته [I] تأیید خواهد شد.

۴-۲- استدلالاتی در تأیید وجود واکه /I/ به‌عنوان یک واحد واجی

تأیید حضور واکه /I/ در زیرساخت می‌تواند مشکلاتی را که در تحلیل خوشه‌های آغازین پیش می‌آید، حل کند و به هر خوشه همخوانی اجازه حضور در آغاز را ندهد. استدلال‌های زیر در تأیید حضور واکه /I/ به‌عنوان یک واج در زیرساخت است.

۴-۲-۱- واژه‌های هم‌خانواده^۷ و وام‌واژه‌ها

مقایسه تعدادی از واژه‌های مشترک با زبان‌های خویشاوند و نیز وام‌واژه‌ها در زبان کردی نشان از این دارد که برخی واکه‌های موجود در این واژه‌ها در زبان کردی با [I] جایگزین شده‌اند.

(۱) وجود واکه [I] در واژه‌های هم‌ریشه با فارسی در مقابل دیگر واکه‌ها

معنی	واژه کردی	واژه فارسی	معنی	واژه کردی	واژه فارسی
«بن، پایه»	bm	bon	«فرصت»	firsat	forsat
«درخت»	diraxt	deraxt	«برق»	birq	barG
«دراز»	direz	deraz	«بخ»	jix	jax
«برادر»	bira	baradar	«بلند»	brind	boland

1. empty
2. Hall
3. ordinary
4. Ito
5. Broselow
6. Côté
7. cognate

کریمی‌دوستان (۱۳۸۰) در پیکره‌ای تطبیقی از پهلوی، کردی و فارسی، سه هزار واژه از کردی ایلامی را گردآوری کرده که در (۲) چند نمونه از این واژه‌ها که با کردی سورانی مشترک و دارای واژه مدظراند آمده است.

(۲) وجود واژه [I] هم‌ارز دیگر واژه‌ها از زبان‌های هم‌خانواده

معنی	کردی	فارسی	پهلوی
«چادر»	tʃadɪr	tʃador	tʃatur
«پسته»	pista	peste	pestak
«بالش»	balɪʃt	baleʃ	valiʃn

همچنین در وام‌واژه‌هایی از زبان‌های مختلف، واژه [I] در زبان کردی جایگزین واژه‌های دیگر در زبان مبدأ می‌شود. باتوجه به مثال‌های (۱) و (۳) می‌توان از تمایل واژه [I] برای جایگزینی با واژه‌های غیرافراشته در زبان مبدأ سخن گفت.

(۳) جایگزینی واژه [I] با دیگر واژه‌ها در وام‌واژه‌ها

doktor	dɪktor	«دکتر»	motor	mitɪr/tr	«موتور»
modir	mɪdir	«مدیر»	ʃomare	ʒ/ʃimara	«شماره»
kongere	kongɪra	«کنگره»	kelas	kɪlas	«کلاس»

داده‌های (۱) تا (۳) نشان از تمایل بالای زبان برای حضور این واژه دارد که به طور پیش‌فرض گزینه گویشوران برای درج است. بدیهی است که این واژه‌ها مدخلی واژگانی هستند که واژه [I] موجود در آن همانند دیگر آواهای موجود در آن‌ها تمایزدهنده‌اند و نقش واجی دارد. مثال‌های موجود دارای هیچ ساختی مغایر با قواعد واج‌آرایی زبان کردی نیستند که گویشوران بخواهند برای ترمیم یک الگوی بدساخت در روساخت، یک واژه درج کنند. در مواردی که واژه مبدأ دارای خوشه همخوانی است (داده‌های ۴) نیز گویشوران خوشه را شکسته و واژه [I] را درج می‌کنند.

(۴) درج واژه [I] در خوشه‌های همخوانی از دیگر زبان‌ها

class	/klæs/	→	/kɪlas/ ~ /kalas/	«کلاس»
tractor	/træktər/	→	/tɪraktor/ ~ /taraktor/	«تراکتور»
drama	/dra:mə/	→	/dɪrama/	«تمایش»
cliché	/kli:ʃeɪ/	→	/kɪliʃa/	«کلیشه»

این وام‌واژه‌ها با خوشه شکسته‌شده یک مدخل واژگانی هستند و بنابراین عناصر سازنده آن بازنمایی زیرساختی محسوب می‌شوند. وارنر^۱ و همکاران (۲۰۰۱: ۴۱۶) نیز معتقدند که درج آوایی نتیجه هم‌پوشی ژست‌های تولیدی است؛ اما درج واجی ساخت هجایی را به CV نزدیک‌تر می‌کند. در نتیجه می‌توان باتوجه به مثال‌های بالا حضور این

1. Warner

واکه در این واژه‌ها را درج واجی دانست. همچنین در مورد این مثال‌ها و تمامی استدلال‌هایی که در ادامه خواهند آمد می‌توان گفت که در مورد حضور یا عدم حضور این واکه در بازنمایی زیرساختی در ارتباط با خوشه‌های آغازین به‌طور کلی دو حالت امکان‌پذیر است:

۱) واکه [I] در زیرساخت وجود دارد. اگر این استدلال درست باشد از همان صورت واجی از حضور خوشه‌های آغازین جلوگیری می‌شود و در حالتی که در روساخت خوشه آغازین (متشکل از همخوان-غلت) تشکیل شود نتیجه حذف این واکه واجی در بازنمایی روساختی است.

۲) واکه /I/ زیرساختی نیست و تنها در روساخت و برای ترمیم قواعد واج‌آرایی مغایر با نظام واجی زبان کردی درج می‌شود. پس این واکه طبق قاعده درج خوشه‌های آغازین را می‌شکند و مانع از تشکیل خوشه آغازین می‌شود.

اگر فرض دوم را بپذیریم تشخیص نوع واکه‌ای که درج می‌شود امکان‌پذیر نیست و هر کدام از واکه‌های زبان به طور بالقوه می‌توانند در این جایگاه قرار بگیرند. از روی بافت نیز نمی‌توان تشخیص داد که کدام واکه اولویت درج دارد، پس این آوا یک واقعیت واج-شناختی دارد که باید در بازنمایی واجی حضور داشته باشد. در صورتی که به فرضیه اول قائل باشیم می‌توان گفت که در زیرساخت واکه /I/ درج می‌شود. علت انتخاب این واکه از نظام واکه‌ای زبان کردی را می‌توان بسامد بالای این واکه در محیط بین‌همخوانی دانست که به طور پیش‌فرض گزینه گویشوران برای درج و جایگزینی با واکه‌های دیگر است.

۴-۲-۲- قواعد واجی مرتبط با حوزه عملکرد هجا

بعضی قواعد مانند دمش حوزه عملکردشان محدود به هجاست و تنها با قائل شدن به هجا به عنوان یک ساخت زبانی توجیه‌پذیرند. بر اساس دمش، همخوان انسدادی بی‌واک در آغاز هجای تکیه‌بردمیده می‌شود.

قاعده دمش (هیز، ۲۰۰۹: ۱۲۲)

$$\left[\begin{array}{c} - \text{پیوسته} \\ - \text{واک} \end{array} \right] \rightarrow \left[\begin{array}{c} + \text{هجایی} \\ + \text{تکیه} \end{array} \right] / X \text{ شرط: } X \neq s$$

[+ چاکنای گسترده]

همچنین طبق کنستووویچ (۲۰۰۴: ۶۷) همخوان‌های روان، پس از انسدادی‌های بی‌واک واک‌رفته می‌شوند مانند c[l]ean در مقابل g[l]ean. حال اگر واژه‌ای مانند plusk «ناودان» یا p[ɬ]aw «پلو» را در نظر بگیریم، مشابه واژه‌ای مانند pe[ɬ]aw «کفش» هستند که واکه آن مشهود است، انسدادی بی‌واک در آن دمیده نیست و روان پس از آن واک‌رفته نشده است. باتوجه به این که همخوان انسدادی بی‌واک در آغاز هجای تکیه‌بر قرار ندارد، پس این همخوان دمیده نیست. همچنین همخوان روان پس از آن واک‌رفته

نشده است. در نتیجه نمی‌توان همخوان انسدادی بی‌واک و همخوان روان را متعلق به یک هجا دانست، زیرا دمش همخوان انسدادی بی‌واک باعث واک‌رفتگی همخوان روان پس از خود نشده است. باید گفت که همخوان انسدادی بی‌واک در ابتدای هجای بی‌تکیه است که تنها از طریق قائل شدن به حضور یک واکه در زیرساخت می‌توان چنین فرضی را مسلم دانست. هرچند قاعده دمش قاعده‌ای آوایی است؛ اما در واجی بودن واکه [I] خللی وارد نمی‌کند، زیرا اگر در واژه‌ای مانند lkan «چسبیدن» واکه‌ای در زیرساخت مفروض نباشد با توجه به تک‌هجایی بودن واژه، همخوان انسدادی بی‌واک دارای دمش است که نشان می‌دهد این همخوان در ابتدای هجای تکیه‌بر است؛ اما همخوان روان پس از آن واک‌رفته نمی‌شود بدین معنی که همخوان انسدادی و روان پس از آن خوشه تشکیل نداده‌اند و هرکدام متعلق به یک هجا هستند. پس قائل شدن به یک واکه برای توجیه این قواعد واجی مورد انتظار است. واکه /I/ یکی از واکه‌هایی است که زبان‌ها به طور جهانی برای درج برمی‌گزینند که در کردی نیز به طور پیش‌فرض گزینه گویشوران برای درج است.

۴-۲-۳- وزن شعر

در بررسی اشعار کردی برای برقراری توازن در مصراع‌های یک بیت از نظر تعداد هجاهای موجود و وزن آن، به مقایسه مصراع‌های یک بیت می‌پردازیم که در آن یک مصراع فقط شامل واکه‌هایی است که همه پژوهشگران بر آن اتفاق نظر دارند و ابهامی در مورد حضور آن‌ها در مرکز هجا وجود ندارد و مصراع دیگر دارای واکه [I] است که همانگونه که اشاره شد بحث‌برانگیز است. با این استدلال نیز می‌توان به وجود واکه /I/ در زیرساخت قائل شد. برای مثال در شعر زیر از قانع (۱۸۹۸-۱۹۶۵) مصراع دوم دارای ۱۵ هجا است که همگی دارای واکه‌هایی هستند که در نوشتار مابه‌ازای نوشتاری دارند و هیچ شبهه‌ای در موردشان وجود ندارد و در صورتی که در مصراع اول در هجای سوم به واکه [I] قائل نباشیم این مصراع ۱۴ هجایی می‌شود و وزن شعر که فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (-U-/-U-/-U-/-U-) است رعایت نمی‌شود.

(۵) وا سهرم دووباره گەردولوول ئەکا پۆ دەردی سەر

لای نه‌دا تاوۆی له سەر دەردیسەری و گێژی خەتەر

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
wa	sa	rm	du	ba	ra	gar	du	lu	la	ka	bo	dar	di	sar
la	na	da	ta	we	la	sar	dar	di	sa	riw	ge	zi	xa	tar

یا در بیت زیر از سالم (۱۸۰۰-۱۸۶۶)

(۶) خەیاڵی نیشی موژگانت له ناو دڵما وه‌کوو تیره

به یادی قه‌وسی ئەبرۆت گەردەنم نه‌زدیکی شه‌مشیره

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
xa	ja	ti	ne	ʃi	muʒ	ga	nt	la	naw	dʃ	ma	wa	ku	ti	ra
ba	ja	di	qaw	si	ʔab	rot	gar	da	nm	naz	di	ki	ʃam	ʃi	ra

در این بیت که در بحر هزج سروده شده است و متشکل از دو مصراع ۱۶ هجایی (چهار پایه چهارهجایی) است، در مصراع اول، هجاهای ۸ و ۱۱ و در مصراع دوم هجای ۱۰ دارای واکه‌ای غیر از واکه [I] هستند که ساخت هجایی این وزن عروضی وجود چنین واکه‌های کوتاهی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

باتوجه به این مثال‌ها می‌توان استدلال کرد که لازمه توازن دو مصراع هر بیت از نظر تعداد هجاها و به تبع آن وزن عروضی کل شعر، قائل شدن به وجود واکه نرم افراشته [I] است.

۴-۲-۴- شم زبانی گویشوران

گویشوران زبان بر اساس شم زبانی خود می‌توانند در مورد خوش‌ساختی یا بدساختی ساخت‌های زبانی قضاوت کنند. برای مثال گویشوران بومی واژه‌هایی را که در صورت نوشتاری آن‌ها واکه‌های واژگانی (به جز واکه [I] که در مورد آن اتفاق نظر وجود ندارد) وجود داشته باشد، به راحتی هجابندی می‌کنند، به گونه‌ای که از ارائه ۲۰ واژه به ۲۰ گویشور بومی از مجموع ۴۰۰ واژه، ۹۶ درصد کاملاً درست هجابندی شدند و در واژه‌هایی که حاوی واکه /I/ هستند نیز از ۳۰۰ واژه (۱۵ واژه برای هر آزمودنی)، ۹۰ درصد به گونه‌ای هجابندی شده که واکه /I/ مرکز هجا تلقی شده است که از این مقدار ۸۴ درصد از واژه‌های (۱۷) هستند که ظاهراً چهار همخوان بدون واکه هستند و در تأیید فرضیه پژوهش مبنی بر حضور واکه /I/ در زیرساخت و مرکز هجا بودن [I] است. این واژه‌ها در نظام نوشتاری دارای دو همخوان متوالی (بیشتر در آغاز و گاهی نیز در پایانه) هستند و در بخش ۴-۲-۸ تحلیل خواهند شد. لازم به ذکر است که قضاوت در مورد نوع واکه یا زیرساختی بودن واکه به گویشوران واگذار نشده است و گویشوران تنها تعداد هجاهای واژه را ذکر کرده‌اند و پژوهشگران واکه زیرساختی /I/ را از پاسخ آزمودنی‌ها استنباط کرده‌اند.

۴-۲-۵- تکیه

همان‌گونه که گفتیم واکه نرم افراشته [I] واکه‌ای کوتاه است و تکیه بر شدن هجای حاوی این واکه باعث برجستگی بیشتر آن می‌شود. مکنزی (۱۹۶۱: ۹) به درستی بر این باور است که در جایگاه بدون تکیه بین دو همخوان، واکه [I] به سختی قابل تشخیص است؛ اما وی (همان) معتقد است که بسیاری از واژه‌هایی که گمان می‌رود دارای خوشه‌های دوهمخوانی هستند وقتی مشمول تغییر تکیه قرار گیرند دارای واکه [I] هستند که در شرایط عادی و بدون تکیه قابل تشخیص نبوده است. مثال‌های زیر به روشن‌تر شدن بیشتر این وضعیت کمک می‌کند.

(۷) برجستگی واکه [I] در قله هجاهای تکیه‌بر در مقابل عدم برجستگی در هجاهای بی‌تکیه

واکه [I] در بافت تکیه‌بر	→	واکه [I] در بافت بی‌تکیه
«بکنم، انجام دهم»	→	«چکار کنم»
'bi.kam	→	'tʃi b.kam
«بردن»	→	«بردن»
bir.'dɪn	→	bird.na.'wa
«فرستادی»	→	«تو را فرستاد»
nar.'dit	→	'nɑrd.ti

پس برجستگی این واکه‌ها در صورت تکیه‌بر بودن (چه تکیه واژگانی، چه تکیه گروهی) نیز استدلالی مبنی بر ضرورت قائل شدن به این واکه در زیرساخت واجی در زبان کردی است. گفتن این نکته ضروری به نظر می‌رسد که شوا در همه زبان‌ها بدون تکیه نیست و واکه [I] در زبان کردی که همانند شوا است نیز می‌تواند تکیه بگیرد همچنان که در بعضی از گونه‌های کردی واژه‌هایی داریم (۸) که نشان از تکیه‌بر بودن این واکه و عدم وجود هیچ شبهه‌ای بر حضور آن در هجا است.

(۸) واکه [I] در قله هجاهای تکیه‌بر

«گاه‌گل»	ka.'gɪt
«آهو»	ma.'mɪz
«غریال»	be.'ʒɪŋ

۶-۲-۴- وندافزایی و واژه‌بست‌افزایی

گاهی افزودن یک وند یا واژه‌بست به یک پایه باعث تغییر تقطیع هجایی و تشکیل تکواژگونه‌های متفاوت از یک تکواژ خاص می‌شود. برای مثال در زبان کردی، داده‌هایی از صورت‌های متناوب پیشوند فعلی وجه التزامی، شرطی و امر عبارت‌اند از:

(در این مثال‌ها پیشوند فعلی وجه التزامی با (ال)، شناسه با (ش) و جمع و مفرد بودن با (ج) (م) نشان داده شده‌اند.)

(۹) پیشوند فعلی وجه التزامی، شرطی و امر

ش ۲م- خوردن-ال	br.-xo-y	ش ۱م-دانستن-ال	br.-za.n-im	«بدانم»
		«بخوری»		
ش ۱م-توانستن-ال	pr-t.wa.n-im	ش ۱م-اندازه‌گیری کردن-ال	pr-pe.w-im	«اندازه بگیرم»
		«بتوانم»		
ش ۱م-کردن-ال	pr.-ka-m	ش ۳م-رفتن-ال	pr.-tʃo-Ø	«برو»
		«بکنم»		
ش ۳م-کشتن-ال	bu.-ku.ʒ-a	ش ۱م-آوردن-ال	b-e.n-im	«بیاورم»
		«بکش»		

صورت‌های متناوب پیشوند فعلی وجه التزامی، شرطی و امر:

[bu-] ~ [pi-] ~ [b-] ~ [bi-]

بافت‌های وقوع هریک از این صورت‌های متناوب چنین است:

[b-]: قبل از پایه‌هایی که با واکه آغاز می‌شوند.

[pi-]: پیش از پایه‌هایی که با همخوان‌های گرفته غیرپیوسته بی‌واک آغاز می‌شوند.

[bu-]: قبل از پایه‌ای که دارای واکه غیرافراشته پسین /u/ باشد.

[bi-]: سایر بافت‌ها

از میان این تکواژها، /bi-/ زیرساختی است، زیرا در بافت‌های متنوع‌تری ظاهر می‌شود و تبدیل این صورت به صورت‌های دیگر از لحاظ واجی توجیه‌پذیر است. بافت وقوع صورت‌های دیگر محدود است و توجیه اشتقاق آن‌ها از تکواژ زیرساختی زمانی ساده‌تر و با کمترین قواعد است که تکواژ /bi-/ زیرساختی باشد (محمدی، ۱۳۹۲). اگر واکه [I] در زیرساخت مفروض نباشد نمی‌توان چنین تنوعی را توجیه کرد؛ اما با قائل شدن به این واکه در زیرساخت می‌توان در بافت مجاور واکه، واکه /I/ را حذف کرد و در پایه‌هایی که دارای واکه /u/ هستند این واکه مشمول هماهنگی واکه‌ای شده و به [U] (واکه نرم افراشته پسین) تبدیل می‌شود. اگر این واکه در زیرساخت مفروض نباشد، این پیشوند به هر پایه‌ای افزوده شود خوشه حاصل می‌شود و هیچ دلیلی در توجیه این‌که چه واکه‌ای در این بافت از مجاورت دو همخوان جلوگیری می‌کند وجود ندارد. واژه‌بست‌های شخصی که خود دارای واکه [I] هستند یک مورد دیگر از استدلال‌های مرتبط هستند. نمونه‌هایی از این واژه‌بست‌های ضمیری چنین‌اند:

(۱۰) واژه‌بست‌های ضمیری پس از واژه‌های مختوم به همخوان

tʃaw.-jan	tʃaw.-tan	tʃaw.-man	tʃa.w-i	tʃa.w-it	tʃa.w-im
«چشمشان»	«چشمشان»	«چشمشان»	«چشمش»	«چشمش»	«چشمش»

حضور این واکه در صورت‌های اول شخص و دوم شخص مفرد قطعی است و هیچ گویشوری این واژه‌ها را تک‌هجایی نمی‌داند بلکه آن‌ها را نیز همانند دیگر اشخاص دوهجایی می‌دانند. همچنین وقتی پایه به واکه ختم شود، در ضمائر اول و دوم شخص مفرد حذف واکه افراشته پیشین نرم ضمائر را خواهیم داشت و در سوم شخص مفرد نیز واکه افراشته پیشین به جفت غلت خود تبدیل می‌شود تا از التقای واکه‌ها جلوگیری کند. بدیهی است که قائل شدن به واکه /I/ در زیرساخت، واژه‌بست‌های شخصی را به طور یکسان تبیین می‌کند چه در بافتی که پایه به واکه ختم شود (داده‌های ۱۱) چه هنگامی که به همخوان ختم شود (داده‌های ۱۰).

(۱۱) واژه‌بست‌های ضمیری پس از واژه‌های مختوم به واکه

bi.ro.-jan	bi.ro.-tan	bi.ro.-man	bi.ro-j	bi.ro-t	bi.ro-m
«برویشان»	«برویتان»	«برویمان»	«برویش»	«برویت»	«برویم»

برای تبیین تأثیر وندافزایی/واژه‌افزایی در بازه‌بندی، می‌توانیم واژه‌ای مانند /mil/ «گردن» را در نظر بگیریم که با افزودن وندها، تکواژها یا واژه‌ای دیگر نشان می‌دهیم این واژه در صورت زیرساختی دارای واکه /I/ است.

(۱۲) تأثیر وندافزایی بر بازه‌بندی در واژه‌هایی با واکه مفروض [I]

mi.la.wa.na	mi.l.wan.ka	mi.la	mi.l.man	mi.lim
«گردن‌بند»	«گردن‌بند»	«گردنه»	«گردنمان»	«گردنم»
mi.la.zan	mi.li.wan	mi.l.mi.la.ne	mi.la.ga	mi.l.hur
«دزد گردنه»	«یقه»	«کشتی، رقابت»	«گردنه کوه»	«گردن کلفت»

اگر واژه [mil] در زیرساخت دارای واکه /I/ فرض شود، وقتی تکواژ یا واژه‌ای به آن افزوده شود این واژه بدون هیچ تغییری باقی می‌ماند؛ اما اگر به این واکه قائل نباشیم و آن را دارای همخوان هجایی بدانیم این همخوان کناری است که به علت رسا تر بودن همخوان هجایی می‌شود و همخوان خیشومی به‌عنوان یک همخوان تقطیع نشده باقی می‌ماند، درحالی‌که اگر دارای واکه زیرساختی /I/ تلقی شود پایانه /I/ می‌تواند در تقطیع هجایی به آغاز هجای بعدی که دارای هسته واکه‌ای است منتقل شود و همخوان خیشومی نیز آغاز هجایی می‌شود که دارای واکه [I] است. به‌این‌ترتیب، از قائل شدن به همخوان تقطیع‌نشده <m> اجتناب می‌کنیم که نظام واجی زبان کردی آن را غیردستوری و برخلاف قواعد توزیع عناصر آوایی در ساخت هجایی می‌داند، به‌گونه‌ای که تنها واکه در هسته هجا قرار می‌گیرد و همخوان‌ها در حاشیه هجا تقطیع می‌شوند.

۴-۲-۷- تغییر مشخصه واکه

بسیاری از واژه‌هایی که بر اساس نظام نوشتاری، بدون واکه تلقی می‌شوند دارای گونه-های آزاد با واکه‌های دیگر هستند.

(۱۳)

birwa	~	berwa	~	borwa	«ببین، نگاه کن»		
biŋa	~	beŋa	~	baŋa	~	biŋa	«اجازه بده، بگذار»
birom	~	birom	~	berom	«بروم»		

همچنین در صورت‌های اظهاری^۱ که مدرسین در هنگام خواندن املا برای زبان‌آموزان استفاده می‌کنند واکه [I] کشیده‌تر از حالت طبیعی خود تلفظ می‌شود و همواره مرکز هجایی است که در آن می‌آید. این واکه به طور پیش‌فرض توسط بسیاری از گویشوران در واژه‌ها قرار می‌گیرد تا جایی که تحت یک تعمیم افراطی گویشوران برخی گونه‌های جغرافیایی در محدوده کردی مرکزی واکه موجود در برخی واژه‌ها را به [I] تبدیل می‌کنند.

(۱۴)

biŋʊk ~ buŋʊk	→	bi'ŋʊk	«کوچک»
tun(d)	→	tin	«تند، سریع»

۴-۲-۸- توالی رسایی و بازه‌جانبندی

گفتیم که برطبق اصل توالی رسایی، رساترین عضو، هسته هجا می‌شود و همخوان‌های با رسایی کمتر نسبت به آن در آغاز یا پایانه قرار می‌گیرند. برخی پژوهشگران به CCV و برخی نیز به CGV قائل‌اند. در صورت قائل شدن به CGV و در نظر گرفتن اینکه در این خوشه‌ها هیچ‌گاه غلت در جایگاه همخوان اول خوشه قرار نمی‌گیرد و خوشه هم‌جایگاه تشکیل نمی‌شود همواره از اصل توالی رسایی پیروی می‌شود. در صورتی که هر همخوانی مجاز به تشکیل خوشه آغازین باشد (CCV) حالات مختلفی در ارتباط با توالی رسایی پیش می‌آید. برای نمونه در داده‌هایی مانند (۱۵) اصل توالی رسایی رعایت می‌شود و می‌توان ساخت هجایی را به صورت CCVCC متصور شد.

(۱۵)

qsa	«سخن، گفته»	xra	«انداخته شد»
zman	«زبان»	bja	«بده»
tfra	«چراغ»	bta	«بگذار، اجازه بده»

اما وجود واژه‌های زیر با تخطی از اصل توالی رسایی احتمالاً این فرضیه را نقض می‌کند.

(۱۶)

mfa	«صدای نفس از بینی»	lkan	«چسبیدن»
skata	«درخواست»	nsar	«سایه»
rzan	«ریختن»	rnin	«چیدن»

باتوجه به این داده‌ها نمی‌توان استدلال کرد که صرفاً به خاطر تخطی از اصل توالی رسایی خوشه آغازین تشکیل نمی‌شود، زیرا مواردی از نقض این اصل در برخی زبان‌ها مشهود است. فرض ما بر این است که دو همخوانی که در آغاز آمده‌اند فقط در نظام نوشتاری در پی هم می‌آیند و مانند خوشه بنظر می‌رسند؛ اما در حقیقت بین آن‌ها یک واکه قرار دارد که به علت کوتاهی بیش از حد آن و نداشتن نشانه‌ای در نظام نوشتاری مورد توجه بعضی از زبان‌شناسان قرار نمی‌گیرد. در داده‌های (۱۷) بر اساس نظام نوشتاری و قضاوت برخی بر این مبنا، واژه‌هایی تشکیل می‌شوند که دارای سه و حتی چهار همخوان متوالی هستند.

(۱۷)

rzn	«رده، چین»	srk	«رموک»
rzd	«خسیس»	rk	«کینه»
wftr	«شتر»	sndm	«پای‌بند آهنین»
rmb	«نیزه بلند»	xstn	«انداختن»

در این توالی‌های سه و چهار همخوانی اگر بخواهیم بر اساس اصل قلهٔ رسایی (استریاده^۱، ۲۰۰۲) و بدون در نظر گرفتن واکه (همچنان که برخی بر این باورند) رساترین عنصر را به عنوان قله انتخاب کنیم، در واژه‌هایی مانند /rmb/، /rzn/ و /rzd/ رساترین عضو r است و با انتخاب این عنصر به عنوان هسته، هجاهای بدون آغازه به دست می‌آیند که در زبان کردی مجاز نیستند. در زبان کردی هجاها همواره با یک عنصر همخوانی آغاز می‌شوند و حتی در صورت عدم حضور این همخوان، یک همخوان انسدادی چاکنایی درج می‌شود تا قواعد واج‌آرایی زبان کردی مبنی بر الزامی بودن آغازه برای هجا نقض نشود. پس در زبان کردی این واژه‌ها را نمی‌توان تک‌هجایی بدون آغازه دانست. همچنین در واژه‌هایی مانند /wʃtr/ رساترین عنصر /r/ است و اگر آن را هسته در نظر بگیریم آن‌گاه خوشهٔ سه همخوانی آغازی و یک همخوان هجایی داریم که هیچ‌گاه در هیچ پژوهشی، کردی دارای خوشهٔ سه همخوانی آغازی تلقی نشده است و هیچ گویشوری واژه‌ای مانند /wʃtr/ را یک هجا تلقی نمی‌کند و به صورت دو هجا آن را تقطیع می‌کند که مرز هجا چنین تعیین می‌شود: /wʃ.tr/ و نیز در دیگر موارد: /sn.dm/، /rʃ.kn/، /xs.tn/

هرچند برخی همچون خلیقی (۱۳۸۰) به هستهٔ هجا شدن همخوان‌های رسا در زبان کردی قائل‌اند؛ اما با این فرضیه فقط واژه‌هایی مانند واژه‌های (۱۸) را می‌توان توجیه کرد.

(۱۸)

dʃ	«دل»	ʃl	«شل، وارفته»
kl	«سرمه»	sʃ	«امتناع، ترس»
prtʃ	«زلف»	dnk	«دانه»
ʒn	«زن»	sr	«سست، بی‌حس»

می‌توان باتوجه به مثال‌های (۱۸)، همخوان‌های خیشومی و همخوان‌های رسا تر از آن‌ها در سلسله مراتب رسایی (روان‌ها) را به عنوان هستهٔ هجایی معرفی کرد؛ اما باتوجه به مثال‌های (۱۷) به سه دلیل این انتخاب اشتباه است:

۱. در برخی واژه‌های (۱۷) انتخاب عنصر رسا تر به عنوان همخوان هجایی باعث تشکیل هجاهای بدون آغازه می‌شود که باتوجه به عدم درج همخوانی در ساخت آوایی، هجاهایی پدید می‌آید که نظام واجی زبان کردی آن را بدساخت تلقی می‌کند. پس ناچاریم همخوان دیگری را همخوان هجایی در نظر بگیریم: اما اولاً چنین همخوانی

دارای رسایی کمتری نسبت به همخوان اول است و ثانیاً اگر در واژه‌ای مانند /rk/ «کینه» و مثال‌های فراوان از این دست، همخوان انسدادی بی‌واک (با کمترین میزان رسایی در بین آواهای زبان) مجاز به حضور در هسته هجا باشد، تمامی همخوان‌های رساتر از نیز مجازند در قله هجا بیایند و وضعیتی مانند زبان ایمدلوان تاشلیهیت^۱ بربر^۲ به وجود می‌آید که طبق دل^۳ و المدلائیوی^۴ (۱۹۸۵) هر همخوانی می‌تواند هسته هجا شود. از آنجایی که در بربر همواره بر اساس توالی رسایی عناصر همخوانی در هسته هجا قرار می‌گیرند این را نمی‌توان در کردی پذیرفت؛ زیرا اولاً مواردی را ذکر کردیم که عنصر با رسایی کمتر به عنوان هسته هجا انتخاب می‌شود و ثانیاً بربر از زبان‌های متعلق به زبان‌های آفریقاسیایی^۵ است و در خانواده زبان‌های هندواروپایی چنین مواردی که هیچ محدودیتی بر هسته هجا از لحاظ رسایی قائل نیستند حاکم نیست و به طور خاص‌تر در زبان‌های خویشاوند و خواهر (تا جایی که می‌دانیم) چنین مواردی وجود ندارد و چنین جهشی به لحاظ تاریخی و نظری قابل توجیه نیست.

۲. همان گونه که در بخش ۴-۲-۶ نیز خاطرنشان کردیم در وندافزایی و واژه‌بست‌افزایی مشاهده می‌کنیم که مرز هجاها تغییر می‌کند و در صورت قائل شدن به همخوان هجایی، همخوانی پدید می‌آید که در قالب آغازه یا پایانه تقطیع هجایی نشده است. طبق محدودیت‌های واج‌آرایی زبان کردی تمامی واحدهای همخوانی باید در قالب آغازه و پایانه در حاشیه‌های هجا قرار بگیرند و وجود همخوانی که به تنهایی در قالب هجایی قرار نمی‌گیرد قابل قبول نیست. باتوجه به (۱۹) نیز می‌توان گفت وجود یک واکه در زیرساخت بسیار محتمل است و اینکه همخوان پایانه در بازه‌بندی به آغازه هجای بعدی منتقل شود کاملاً طبیعی و محتمل است و دو همخوان دیگر یک هجای مستقل با قله هجای [I] می‌سازند و همان گونه که در ۴-۲-۴ گفتیم شم زبانی گویشوران نیز بر آن صحنه می‌گذارد.

(۱۹)

wrd	«کوچک، ریز»	→	wr.da	«کوچک، ریز»
zrk	«خریژه نرسیده»	→	zr.ka	«خریژه نرسیده»
lfk	«لیف حمام»	→	lf.ka	«لیف حمام»
gr3	«تاب خورده»	→	gr.3i	«تاب خوردگی»

1. Imdlawn Tashlhiyt Berber

۲. بربر (تامازیگت Tamazight) یک زبان آفریقایی-آسیایی است.

3. Dell

4. Elmedlaoui

5. Afroasiatic

۳. کریمی‌دوستان (۱۳۸۰) معتقد است که در کلمات تک‌هجایی تکیه روی همان هجا قرار می‌گیرد درحالی‌که همخوان در صورتی هجایی می‌شود که در هجای تکیه‌بر قرار نگیرد. در نتیجه در واژه‌ای مانند /dʒ/ «دل» همخوان /t/ هجایی نیست و یک واکه کوتاه بین دو همخوان وجود دارد.

۴-۳- شواهد آکوستیکی

حال که وجود واکه /I/ در زیرساخت واجی تأیید شد در مواردی که شم زبانی گویشور زبان قادر به تشخیص واکه در ساخت هجایی نیست می‌توان به شواهد آزمایشگاهی روی آورد که بتواند به طور تجربی حضور یا عدم حضور این واکه را تأیید کند. اگر بررسی‌های آزمایشگاهی و صوت‌شناختی وجود واکه نرم افراشته پیشین در زیرساخت واجی را تأیید کنند به روایی بیشتر تحلیل‌ها منجر می‌شود و در صورت رد وجود واکه می‌توان به استدلال‌های موجود شک کرد و یا آن را در روساخت محذوف دانست.

رضایی و محمدی (۱۳۹۲) در بررسی ویژگی‌های صوت‌شناختی واکه‌های ساده در هجاهای باز، بسته، تکیه‌بر و بی‌تکیه در زبان کردی سورانی معتقدند که در سیگنال آکوستیکی واکه [I]، همانند دیگر واکه‌ها، سازه‌های اول و دوم قابل‌مشاهده است. این واکه پیشین است و به لحاظ جایگاه کمی از [i] افتاده‌تر و از شوای انگلیسی پیشین‌تر است. هرچند حامد (۲۰۱۶) و احمد (۲۰۱۹) این واکه را با [ɪ] نشان می‌دهند و رضایی و محمدی (۱۳۹۲) با [I]، اما این تفاوت باتوجه‌به گویش‌های مختلفی که بررسی شده‌اند قابل توجیه است. باتوجه‌به مشابهت گونه بررسی شده در پژوهش حاضر با رضایی و محمدی (۱۳۹۲)، در بخش‌های پیشین به‌صورت [I]، به این واکه ارجاع دادیم. این واکه در سیگنال آکوستیکی دارای مشخصاتی است که مختص واکه‌هاست و استدلال‌های دیگر مبنی بر زیرساختی بودن این واکه در ساخت هجا را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۵- بحث و نتیجه

باتوجه‌به استدلال‌های مطرح‌شده، واکه /I/ در ساخت هجایی کردی مرکزی در بازنمایی زیرساختی وجود دارد و واژه‌هایی که با آن ساخته می‌شوند یک مدخل واژگانی در ذهن گویشوران زبان هستند و دانش ناخودآگاه گویشوران از نظام واجی زبان کردی، همواره به این واکه قائل است. در نتیجه این واکه مرکز هجا شده و خوشه‌های آغازینی که صرفاً بر اساس نظام نوشتاری بدون واکه تلقی شده‌اند همگی دارای واکه‌ای زیرساختی هستند که به علت کوتاه بودن آن مورد غفلت واقع شده است. بیشتر پژوهش‌ها بر سر غلت یا غیر غلت بودن عنصر دوم آغازۀ اتفاق نظر ندارند. در نتیجه هجای کردی مرکزی را به‌صورت CCVCC یا CGVCC ذکر می‌کنند. نگارندگان این پژوهش همسو با

پژوهش‌های احمد (۱۹۸۶)، حامد (۲۰۱۶) و احمد (۲۰۱۹) بر این باورند که پیش از عضو دومی که غلت است نیز واکه‌های کوتاه افراشته وجود دارد که به علت کوتاه بودن و هم‌جایگاه بودن با غلت پس از خود گاهی در روساخت قابل تشخیص نیست. احمد (۱۹۸۶: ۹۲) نیز بعضی آغازها را که گاهی در روساخت به صورت CG ظاهر می‌شوند به لحاظ واجی CVG می‌داند و معتقد است که گاهی این واکه‌ها در نمودار طیف‌نگاشت قابل تشخیص و گاهی غیرقابل تشخیص‌اند. وی (همان: ۹۳) معتقد است که وقتی این واکه‌ها قبل از غلت حذف شوند، غلت شدت یا تکیه بیشتری می‌گیرد.

در خوشه‌های آغازین مفروض در بعضی آثار، رفتار غلت مشابه دیگر همخوان‌های غیرغلت می‌باشد؛ اما به علت تشابه تولیدی و مجاورت با واکه‌های هم‌جایگاه این واکه شدت کمتری دارد و به سختی قابل تشخیص است، در صورتی که در نظام واجی زبان موجود است. عده‌ای همچون ئەمین (۲۰۰۳: ۱۷) معتقدند که غلت فقط پس از همخوان‌های x, k, tʃ, dʒ, s, ʃ خوشه می‌سازد؛ اما توزیع همخوان پیش از غلت‌ها حتی محدود به گرفته‌ها نمی‌شود و خیشومی‌ها و روان‌ها را نیز در بر می‌گیرد (۲۰).

(۲۰) توزیع غلت‌ها در آغاز

jjaw	«شایسته»	nwandɪn	«اجرا کردن»
zwan	«زبان»	mjawandɪn	«میومیو کردن»
tʃjaw	«خنک»	njan	«آرم، لطیف»
dʒwamer	«جوانمرد»	rwanga	«دیدگاه»

در واژه‌هایی که عضو دوم آن‌ها غلت فرض شده است مانند /pwaz/ «پغاز»، فرایندی مانند عدم دمش همخوان انسدادی بی‌واک مشاهده می‌شود که همان گونه که در بخش ۴-۲-۲ نیز به آن اشاره کردیم نشان از این دارد که همخوان انسدادی به یک واکه رهیده می‌شود و در یک هجای مجزا و بدون تکیه است و با غلتی که در نوشتار پس از آن می‌آید در یک هجا نیست. همچنین واکه کوتاه افراشته پیش از غلت می‌تواند کشیده شود و آنگاه معادل واکه افراشته خود در رأس دوزنقه واکه‌ها قرار گیرد. پس ساخت هجای کردی را می‌توان CV(C)(C) معرفی کرد. این ساخت هجایی در بازنمایی واجی است و تنها در بازنمایی روساختی با حذف واکه نرم افراشته کوتاه از بافت $CvGV(C)(C)$ به $CGV(C)(C)$ تبدیل می‌شود. البته برای دست‌یافتن به یک بررسی جامع و کلی در مورد زبان کردی، باید به بررسی گویش‌های دیگر بر پایه استدلال‌های واج‌شناختی بپردازیم تا ببینیم این ساخت هجایی نیز در گویش‌های کردی شمالی و جنوبی حکم‌فرماست و یا تحت تأثیر تماس زبان‌ها دچار دگرگونی شده است.

منابع

حاجی مارف، ئەوهرەحمان (۱۹۷۶). زمانی کردی له بهر پۆشنایی فۆنۆتیکدا. به‌غدا: کوژی زانیاری کورد.

حاجی مارف، نه‌وره‌حمان (۲۰۰۲). به‌ره‌مه زمانه‌وانییه‌کانم: نووسین و وه‌رگێران. به‌رگی یه‌که‌م. سلێمانی: نووسینگه‌ی فهره‌نگ.

خلیقی، شه‌لا (۱۳۸۰). بررسی دوگانگی سطح تحلیل واجی در گویش کردی سقزی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

خۆشناو، نه‌ریمان عه‌بدوڵڵا. (۲۰۱۳). ده‌نگسازێ. هه‌ولێر: ئاوێر.

رخزادی، علی (۱۳۹۰). آواشناسی و دستور زبان کردی. سنندج: انتشارات کردستان.

رضایی، آرش و محمدی، آزاد (۱۳۹۳). بررسی صوت‌شناختی واکه‌های ساده کردی سورانی. مجموعه مقالات دومین همایش ملی آواشناسی فیزیکی. ۱۱۷-۱۳۲. تهران: نویسه.

ساحیققران، عبدالرحمن‌بگ (۱۳۸۴). دیوانی سالم. سنه: ئالای رووناکی.

فه‌تاح، موحه‌مه‌د مه‌عرووف (۲۰۱۰). پێنووسی کوردی له‌ پروانگه‌ی فۆنه‌تیکه‌وه. له: شیروان حسین خۆشناو و شیروان میرزا قادر (کۆکردنه‌وه)، لێکۆڵینه‌ زمانه‌وانییه‌کان. (۴۱-۶۷). هه‌ولێر: پۆژه‌ه‌لات.

فه‌تاح، موحه‌مه‌د مه‌عرووف (۲۰۱۱). زمانه‌وانی. چاپی سێهه‌م. هه‌ولێر: حاجی هاشم.

قانع، محمد (۱۳۸۴). دیوانی قانع. کۆکردنه‌وه بورهان قانع. تاران: پانیز.

کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۸۰). کردی /یلامی: بررسی گویش بدره. سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان.

کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۸۱). ساختمان هجا در زبان کردی. مجله تخصصی زبان و ادبیات /دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد). ۳۵ (۲-۱) (پی در پی ۱۳۷-۱۳۶)، ۲۳۵-۲۴۸.

کلباسی، ایران (۱۳۶۲). گویش کردی مه‌باباد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محمدی، آزاد (۱۳۹۲). فرایندهای صرفی - واجی در کردی سورانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه علامه طباطبائی.

مدرسی قوامی، گلناز (۱۳۹۲). آواشناسی: بررسی علمی گفتار. تهران: سمت.

مه‌حوی، موحه‌مه‌د (۲۰۰۸). فۆنه‌تیک و فۆنۆلۆژی: فۆنۆلۆژی. سلێمانی: زانکۆی سلێمانی.

موشیردزهی، عه‌بدوڵواحید (۲۰۱۳). وشه‌سازی زمانی کوردی. هه‌ولێر: ئاوێر.

موشیردزهی، عه‌بدوڵواحید، ته‌حسین محه‌مه‌د، دانا و عه‌بدوڵپه‌حمان سالح، ده‌رون (۲۰۱۳). فۆنه‌تیک و فۆنۆلۆجی. هه‌ولێر: ئاوێر.

وه‌یس، غازی (۱۹۸۴). فۆنه‌تیک. به‌غداد: الادیب.

ئه‌مین، وریا عومه‌ر (۲۰۰۳). ئاسۆیه‌کی تری زمانه‌وانی. به‌رگی یه‌که‌م. هه‌ولێر: ئاراس.

- Ahmad, A. R. (1986). The phonemic system of modern standard Kurdish. PhD thesis. The University of Michigan.
- Ahmed, Z. (2019). The Application of English Theories to Sorani Phonology. PhD thesis. Durham University.
- Amin, Waria Omer. (2003). Âsoyakî tirî zimânawânî [Another Horizon to Linguistics]. Vol 1. Erbil: Aras Press.[in Kurdish].

- Blevins, J. (1995). The syllable in phonological theory. In Goldsmith, J. (ed.), *The Handbook of Phonological Theory*, (pp. 206-244). Oxford: Blackwell.
- Bosch. R. K., Anna. (2011). Syllable-internal Structure. In Van Oostendorp, M., Ewen, C. J., Hume, E. V., & Rice, K. (Eds.), *The Blackwell Companion to Phonology*, 5 Volume Set (Vol. 2). (pp. 781-798). John Wiley & Sons.
- Clements, G. N., & Keyser, S. J. (1983). CV phonology: a generative theory of the syllable. *Linguistic Inquiry Monographs* Cambridge, Mass., (9), 1-191.
- Dell, F., & Elmedlaoui, M. (1985). Syllabic consonants and syllabification in Imdlawn Tashlhiyt Berber. *Journal of African languages and linguistics*, 7(2), 105-130.
- Fattah, Muhammed Maruf. (2010). Rêñûsî kurdî la řwângay fônâtîkawa [Kurdish Orthography from the Phonetics Perspective]. In: Sherwan Husein Khoshnaw and Sherwan Mirza Qadir, eds. *Lêkôñînawa zimânawânîjakân* [The Linguistics Researches]. Erbil: Rojhalat Press. pp. 41-68.[in Kurdish].
- Fattah, Muhammed Maruf. (2011). *Zimânawânî* [Linguistics]. 3rd ed. Hawler: Haji Hashim.[in Kurdish].
- Gussenhoven, C., & Jacobs, H. (2011). *Understanding phonology*. Routledge.
- Haji Marif, Ewrehman. (1976). *Zimânî Kurdî la bar řošnâyî fônâtîk dâ* [Kurdish Language in the Light of Phonetics]. Baghdad: Kurdish Language Academy.[in Kurdish].
- Haji Marif, Ewrehman. (2002). *Barhama Zimânawanîjakanim: Nusîn u wargeřân* [My Linguistic Works: Writing and Translation]. Vol 1. Silemanî: Farhang Publication.[in Kurdish].
- Hall, T. A. (2000). Typological generalizations concerning secondary palatalization. *Lingua* 110. pp. 1-25.
- Hamid, T. S. (2016). *The prosodic phonology of Central Kurdish*. PhD thesis. Durham Newcastle University.
- Hayes, B. (2009). *Introductory phonology*. Oxford: Wiley-Blackwel.
- Jakobson, R., & Halle, M. (2010). *Fundamentals of language* (Vol. 1). Walter de Gruyter.
- Kalbasi, Iran. (1362 [1983]). *Guyeş-e Kordi-ye Mæhabad* [Kurdish Dialect of Mahabad]. Tehran: IHCS.[in Persian].
- Karimi Doostan, Gholamhossein. (1380 [2002]). *Saxteman-e heja dær zæban-e Kordi* [The Structure of the Syllable in the Kurdish Language]. *Quarterly Journal of Language and Literature Faculty of Letters and Humanities (Mashhad)*, 35 (1-2). pp. 235-248.[in Persian].
- Karimi Doostan, Gholamhossein. (1381 [2003]). *Kordi-ye Ilami: Bærresi-ye Guyeş-e Bædre* [Ilami Kurdish: A Survey of Badre Dialect]. Sanandaj: University of Kurdistan Publication.[in Persian].

- Kenstowicz, M. J. (2004). *Phonology in generative grammar* (Vol. 7). Cambridge, MA: Blackwell.
- MacKenzie, D. N. (1961). *Kurdish Dialect Studies I*. Oxford: Oxford University Press.
- Mahwi, Muhammed. (2008). *fônâtîk u fônôloژی: fônôlôژی* [Phonetics & Phonology: Phonology]. Slemani: University of Sulaimani.[in Kurdish].
- McCarus, Ernest. N. (1958). *A Kurdish Grammar: Descriptive Analysis of the Kurdish of Sulaimaniya*. New York: American Council of Learned Societies.
- Modarresi Ghavami, Golnaz. (1392 [2013]). *Avaşenasi: bærresi-ye elmi-ye goftar* [Phonetics : The Scientific Study of Speech]. Tehran: Samt.[in Persian].
- Mohammadi, Azad. (1392 [2014]). *Færayændhaye særfi-vaji dær Kordi-ye Sorani* [Morphophonological Processes in Sorani Kurdish]. M.A. thesis. Allameh Tabataba'i University.[in Persian].
- Mushir Dezey, Ebdulwahed. (2013). *Wişasâzi zimânî kurdî* [Kurdish Language Morphology]. Hawler: Awer.[in Kurdish].
- Mushir Dezey, Ebdulwahed, Tahsin Mihemmed, Dana. & Ebdulrehman Salih, Derun. (2013). *Fônâtîk u fônôloژی* [Phonetics & Phonology]. Hawler: Awer.[in Kurdish].
- Ohala, J. J. (1986). Consumer's guide to evidence in phonology. *Phonology*, 3, 3-26.
- Qanie, Mohammad. (1384 [2006]). *Diwânî Qânie* [The Divan of Qânie]. Taran: Paniz.[in Kurdish].
- Rezaee, Arash., & Mohammadi, Azad. (1393 [2015]). *bærresi-ye Sowtşenaxti-ye Vakehaye Sade-ye Kordi-ye Sorani* [The Acoustic Study of Monophthongs in Sorani Kurdish]. *Proceedings of the Second National Acoustic Phonetics*. Tehran: Neveeseh. pp. 117-132.[in Persian].
- Roca, I. (2003). *Generative phonology*. Routledge.
- Rokhzadi, Ali. (1390 [2011]). *Avaşenasi væ dæstur-e zæban-e Kordi* [Phonetics and Grammar of Kurdish]. Sanandaj: Kurdistan Publication.[in Persian].
- Sahebqiran, Ebdurrahamn bag. (1384 [2006]). *Diwânî Sâlim* [The Divan of sâlim]. Sina: Alay Roonaki.[in Kurdish].
- Steriade, D. (2002). The syllable. In Bright., W. (Ed.), *Oxford Encyclopedia of Linguistics*. OUP.
- Taylor, M. (1985). Some patterns of geminate consonants. *The University of Chicago working papers in linguistics*, 1, 120-129.
- Wais, Ghazi. (1984). *Fonetic* [Phonetics]. Baghdad: Adib.[in Kurdish].

- Warner, N., Jongman, A., Cutler, A., & Mücke, D. (2001). The phonological status of Dutch epenthetic schwa. *Phonology*, 387-420.[in Persian].
- Xaliqi, Shahla. (1380 [2002]). *Bærresi-ye doganegi-ye tahlil-e vaji dær Guyeš-e Kordi-ye Sazezi* [The Study of Duality of Phonological Analysis Level in Sazezi Dialect of Kurdish]. M.A. thesis. University of Tehran.[in Persian].
- Xošnaw, Nariman Abdulla. (2013). *Dangsâzî* [Phonetics]. Hawler: Awer.[in Kurdish].



A Cognitive Study of the Construction of Euphemistic Meaning Via the Process of Negation in Persian

Sadjad Mousavi¹ & Arsalan Golfam² & Ferdows Aghagolzadeh³ & Aliyeh
Kambuziya⁴
(199-222)

Abstract

The aim of this article is to explain the construction of euphemistic meaning via the process of negation from the perspective of cognitive linguistics. The main question of the present study is how the cognitive mechanism of negation acts for constructing euphemistic meaning and consequently for motivating euphemistic linguistic structures. The present research explains euphemism in Persian by a descriptive-analytical method. Data were also collected manually from mostly library resources containing several Persian-language dictionaries. In this study, it is shown that the cognitive process of negation is volitionally applied to a conceptual content by the conceptualizer and consequently a pleasant conceptual content is activated and attention is drawn toward it. Based on the negation process, the negated pleasant concept is represented phonetically and the strength of attention over the unpleasant content which has not been represented at the linguistic level will decrease. Due to the representation of the negated pleasant concept at the linguistic level and based on the type of guided attention distribution pattern encoded in the negative linguistic forms, the speaker tries to distribute a portion of the listener's attention sources over the pleasant content and he/she tries to decrease the strength of attention on the unpleasant concept. In fact, instead of directly encoding an unpleasant concept at the linguistic level, the speaker uses indirect methods and encodes "the negated pleasant concept". By this indirect reference, lesser attention is assigned to the unpleasant concept than when the concept is directly represented in the language. Therefore, linguistic negations structure the concepts in such a way that the window of attention does not open on the unpleasant aspects of the entity in question and does not put them at the center of attention, and through this way, euphemistic meaning will be constructed. It should be noted that the present study re-emphasizes on the interaction and overlap of language and other general cognitive abilities.

Keywords: Euphemism; Negation; Meaning Construction; Attention; Conceptualization; Cognitive Linguistics.

doi
10.22059/jolr-2020-296445.666574
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

Received: January, 22, 2020 ; Accepted: November, 26, 2020

1. Ph.D. Graduated of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
2. Corresponding Author Email: golfamarsalan@gmail.com. Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
3. Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
4. Associate Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

1.Introduction

The main issue of the present study is how the cognitive process of negation that governs the phenomenon of euphemism works, which in some cases leads to the construction of euphemistic meaning and, consequently, the motivation of euphemistic linguistic constructions. The main purpose of this article is to explain how euphemistic meaning will be constructed through the process of negation in Persian.

2.Literature Review

Metaphorical and metonymic euphemisms have been studied in the context of cognitive linguistics. But, to the extent of our knowledge, the very fundamental role of the "general attention system" and how it works and interacts with the language system to construct a euphemistic meaning and the effect of "attention" on the motivation and the choice of euphemistic linguistic forms have not been discussed.

3.Methodology

The present research explains euphemism in Persian by a descriptive-analytical method. This article tries to explain the construction of euphemistic meaning in the Persian language in the framework of cognitive linguistics and especially cognitive semantics.

4.Results

Different linguistic forms represent euphemistic meaning at the linguistic level based on the cognitive process of negation. Litotes is one of the linguistic constructions that reflect the cognitive process of negation. Litotes reduces the negative semantic load of unpleasant words. Euphemistic litotes which is a kind of morphological negation has the following general formulation:

Negative prefix + opposite of unpleasant word →euphemism

The cognitive process of negation, which plays an important role in the construction of euphemistic meaning, is realized in Persian in the form of various euphemistic structures. In fact, Persian language users choose different conceptualization patterns to express negation. In the following, we will introduce them:

Negative prefix "nā-" + opposite of unpleasant word →euphemism

1.nā-dorost (qalat)	2.nā-monazam(šelaxte)
NEG-correct (false)	NEG-ordered (messy)
"incorrect (false)"	"disordered (messy)"
3. nā-ārām (āšub-zade)	4. nā -pāk (kasif)
NEG-still ((chaos-beaten)	NEG-clean (dirty)
"restless (chaotic)"	"unclean (dirty)"
5. nā-šakibā (ajul)	6.;nā-dār (faqir)
NEG-patient (hasty)	NEG-have (poor)"
"impatient (hasty)"	"have-not (poor)"

Negation in Persian is also manifested in the form of the following structures:

Negative prefix "bi-" +opposite of unpleasant word →euphemism

7. bi-vafā (xāen)	8. bi-samān (āšofte)
NEG-faith (traitor)	NEG-regular (messy)
"unfaithful (traitor)"	"irregular (messy)"

9. bi-ma'ni (mohmal);

NEG-meaning(absurd/vacuous)

“meaningless/nonsense(absurd/vacuous)”

Negative particle "qeyr" +opposite of unpleasant word →euphemism

10. qeyr-e manteqi (bātel/abas)

NEG-EZ logical (fallacious/vain)

“illogical (fallacious/vain)”

11. qeyr-e fā'āl (tanbal)

NEG-EZ active (lazy)

“inactive (lazy)”

Negative particle "adam" +opposite of unpleasant word →euphemism

12. adam-e entexāb (rad)

NEG-EZ selection (rejection)

“non-selection (failure)”

13. adam-e moafaqiyat (šekast)”

NEG-EZ success (failure)

“non-success (failure)”

Sentential negation is another euphemistic linguistic structure. For example, the following sentences and the sentences in parentheses are the possible descriptions, or in other words, the possible construals of the same situation:

14.in xāne pāk ni-st (in xāne kasif ast)

this house clean NEG-is (this house dirty is)

“This house is not clean (This house is

dirty)”

15.man šād ni-stam (man qamgin hastam)

I happy NEG-am (I sad am)

“ I am not happy (I am sad)”

5.Discussion

When we negate or deny a conceptual frame or a concept, we are in fact evoking that conceptual frame (Lakoff, 2014). This mechanism plays an important role in explaining the construction of euphemistic meaning in Persian. In the Persian language, through the cognitive process of negation, the conceptualizer to construct a euphemistic meaning construes or conceptualizes an unpleasant event, state, situation, and in general an entity in such a way that the unpleasant concept is not directly in the spotlight. Rather, she negates or denies the pleasant concept, and this mechanism causes the negated pleasant concept to be activated and taken into consideration. Based on the process of negation, the negated pleasant concept will be represented phonetically at the linguistic level and the intensity of attention to the unpleasant concept, which is not represented at the linguistic level, is reduced. This mechanism applies to all of the above data.

6.Conclusion

Linguistic negations structure the concepts in such a way that the window of attention does not open on the unpleasant aspects of the entity in question and does not put them at the center of attention. The present study re-emphasized on the interaction and overlap of the language system and the general cognitive systems.

بررسی شناختی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی

در زبان فارسی

سجاد موسوی

دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

ارسلان گلفام^۱

دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

فردوس آقاگل‌زاده

استاد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا

دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۲؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۹/۹/۶

علمی - پژوهشی

چکیده

هدف این مقاله تبیین ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی است. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که سازوکار شناختی منفی‌سازی به چه نحوی عمل می‌کند که باعث ساخت معنای به‌گویانه و به تبع آن انگیزتگی ساختارهای زبانی به‌گویانه می‌شود. مقاله حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به تبیین به‌گویی در زبان فارسی می‌پردازد. داده‌ها نیز به روش دستی اکثراً از منابع کتابخانه‌ای که شامل چند فرهنگ لغت زبان فارسی بود گردآوری شدند. در این پژوهش نشان داده می‌شود که فرایند شناختی منفی‌سازی توسط مفهوم‌ساز به طور ارادی بر روی محتوای مفهومی خوشایند اعمال می‌شود و به تبع آن محتوای مفهومی خوشایند فعال می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد. براساس فرایند منفی‌سازی، مفهوم خوشایند نفی شده از طریق ساختارهای نفی صرفی و جمله‌ای در سطح زبانی نمود آوایی می‌یابد و از شدت توجه به مفهوم ناخوشایند که در سطح زبانی بازنمایی نشده است کاسته می‌شود. به علت بازنمایی مفهوم خوشایند انکار شده در سطح زبانی و براساس نوع الگوی توزیع توجه هدایت شده که در قالب صورت‌های زبانی نفی رمزگذاری شده است، گوینده سعی می‌کند قسمتی از منابع توجهی بر روی مفهوم خوشایند توزیع شود و از شدت توجه بر روی مفهوم ناخوشایند بکاهد. در واقع، گوینده به جای رمزگذاری مستقیم مفهوم ناخوشایند در سطح زبانی، از شیوه‌ای غیرمستقیم استفاده می‌کند و «مفهوم خوشایند نفی شده» را رمزگذاری می‌کند. در این ارجاع غیرمستقیم، شدت توجه کمتری به مفهوم ناخوشایند نسبت به زمانی که آن مفهوم مستقیماً در زبان بازنمایی می‌شود اختصاص می‌یابد. بنابراین، ساختارهای زبانی نفی، مفاهیم را به گونه‌ای ساختاربندی می‌کنند که پنجره توجه بر روی جنبه‌های ناخوشایند موجودیت مورد نظر باز نمی‌شود و آنها را در کانون توجه قرار نمی‌دهد و از این طریق معنای به‌گویانه ساخته می‌شود. لازم به ذکر است که پژوهش حاضر، تأکیدی دوباره بر تعامل و همپوشانی زبان و دیگر توانایی‌های شناختی عام است.

واژه‌های کلیدی: به‌گویی، منفی‌سازی، ساخت معنا، توجه، مفهوم‌سازی، زبان‌شناسی شناختی.

۱- مقدمه

در بسیاری از موقعیت‌های زبانی مختلف، کاربران زبان فارسی جهت ایجاد روابط کلامی هنجار، به جای واژه‌های ناخوشایند از به‌گویی^(۱) استفاده می‌کنند. به‌گویی، واژه یا عبارت خوشایندی است که جایگزین واژه‌ها یا عبارات صریح و ناخوشایند می‌شود (فان^۲، ۲۰۰۶، ۷۱). کاربران زبان با استفاده از جایگزین‌های به‌گویانه از شدت بار معنایی منفی واژه‌ها و عبارات آزاردهنده در موقعیت‌های اجتماعی معین می‌کاهند (کرسپو فرناندز^۳، ۲۰۰۶: ۱۱). مونتینو^۴ (۱۹۵۳: ۱۵۳) معتقد است که به‌گویی صنعتی است که برای پنهان کردن ایده‌های ناخوشایند و ناراحت‌کننده به کار می‌رود. ردفرن^۵ (۱۹۹۴: ۱۱۸۱) نیز اظهار می‌کند که به‌گویی شیوه‌ای است جهت بیان چیزهایی که در حالت عادی نمی‌توان بر زبان آورد و از طریق آن، منطقه‌ای امن در زبان ایجاد می‌شود که از طرف راهبرد ادب بر زبان تحمیل شده است. به‌گویی به‌طور گسترده‌ای در زبان‌های مختلف به کار می‌رود؛ به‌طوری که تعداد کمی از کاربران زبان، حتی افرادی که به رک-گویی خود افتخار می‌کنند، روزی را بدون استفاده از این پدیده زبانی سپری می‌کنند (راوسن^۶، ۱۹۸۱: ۱).

در زبان فارسی به‌گویی پدیده زبانی فراگیری است. تاکنون، پژوهش‌هایی در مورد تعریف، طبقه‌بندی و ترجمه به‌گویی در زبان فارسی از دیدگاه علم بدیع و بلاغت، جامعه‌شناسی زبان، کاربردشناسی زبان، مطالعات ترجمه و آموزش زبان صورت گرفته است؛ اما چگونگی تحلیل و تبیین ساخت معنا در به‌گویی از طریق فرایند منفی‌سازی^۷ چالشی است که فراروی رویکردهای زبان‌شناختی مختلف قرار داشته است. اینکه معنای به‌گویانه چگونه به وسیله سازوکار شناختی منفی‌سازی ساخته می‌شود مسئله‌ای است که هر نظریه مدعی تبیین ساخت به‌گویی باید به آن پاسخ دهد؛ اما تا آنجا که نگارندگان این مقاله اطلاع دارند هیچ‌کدام از پژوهش‌های مربوط به به‌گویی به بررسی

-
1. euphemism
 2. Fan
 3. Fernández
 4. Munteano
 5. Redfern
 6. Rawson
 7. negation

این مسئله نپرداخته‌اند و پاسخی برای آن ارائه نکرده‌اند. به همین علت، مسئله اصلی این پژوهش چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی در زبان فارسی است. در واقع، این پژوهش سعی خواهد کرد که استدلالی جهت تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق سازوکار منفی‌سازی ارائه کند. به نظر می‌رسد برای پاسخ به این مسئله، می‌بایستی ماهیت و بنیان شناختی به‌گویی و سازوکار شناختی زیربنایی منفی‌سازی که در ساخت بعضی از به‌گویی‌ها دخیل است مورد توجه قرار بگیرد؛ به عبارت دیگر، در بررسی و تبیین چگونگی ساخت به‌گویی‌های حاصل از فرایند منفی‌سازی در زبان فارسی تنها اکتفا کردن به ساخت زبانی آن کافی نیست و برای پی بردن به بنیان و زیرساخت چگونگی ساخت معنای به‌گویانه بایستی فرایند شناختی زیربنایی این پدیده یعنی فرایند منفی‌سازی مورد بررسی قرار بگیرد. با توجه به مشاهده رفتار داده‌های زبان فارسی به نظر می‌رسد به‌گویی دارای ماهیتی شناختی است و برای درک ماهیت این پدیده نیازمند درک چگونگی عملکرد یکی از فرایندهای شناختی دخیل در ساخت معنای به‌گویانه یعنی فرایند منفی‌سازی هستیم. به عبارت دقیق‌تر، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که سازوکار یا فرایند شناختی منفی‌سازی که حاکم بر پدیده به‌گویی است به چه نحوی عمل می‌کند که در مواردی باعث ساخت معنای به‌گویانه و به تبع آن انگیزش^۱ ساختارهای زبانی به‌گویانه می‌شود. این پژوهش در چارچوب زبان‌شناسی شناختی^۲ و به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی^۳ سعی خواهد کرد به تحلیل و تبیین رفتار به‌گویی‌ها در زبان فارسی بپردازد. از این رو، پژوهش حاضر، نمود زبانی به‌گویی را بازنمودی از نظام مفهومی و شناختی زیربنایی آن می‌داند. با توجه به این موارد، به نظر می‌رسد زبان‌شناسی شناختی و به‌خصوص معنی‌شناسی شناختی می‌تواند با توجه به ابزارهای نظری خود و در نظر گرفتن فرایندها و سازوکارهای شناختی دخیل در ساخت معنای به‌گویانه تبیینی منطقی برای این پدیده در زبان فارسی ارائه کند.

تحلیل چگونگی ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی سبب انگیزش این پرسش در این مقاله می‌شود که چگونه ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی به کمک سازوکار شناختی منفی‌سازی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی تبیین می‌شود؟

-
1. motivation
 2. Cognitive Linguistics
 3. Cognitive Semantics

بنابراین، با توجه به مباحث مطرح‌شده، هدف اصلی این مقاله تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی در زبان فارسی است.

همان‌طور که گفته شد تاکنون پژوهش‌هایی در مورد تعریف، طبقه‌بندی و ترجمه به‌گویی در زبان فارسی انجام شده است؛ اما هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به تحلیل به‌گویی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی نپرداخته‌اند و استدلالی جهت تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی ارائه نکرده‌اند. بررسی سازوکارهای شناختی حاکم بر ساخت معنای به‌گویانه در چارچوب زبان‌شناسی شناختی و به ویژه معنی‌شناسی شناختی می‌تواند به شناخت بهتر ماهیت پدیده به‌گویی در زبان فارسی و به تبع آن شناخت عمیق‌تر فرایندهای شناختی دخیل در سازمان‌بندی این پدیده در زبان فارسی کمک کند. همچنین، تبیین چگونگی ساخت به‌گویی به‌طور کلی می‌تواند نقش مثبتی در درک کارکرد ذهن کاربران زبان ایفا کند. با توجه به این موارد، بررسی این پدیده در زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی ضروری به نظر می‌رسد.

از طرف دیگر، گرچه همواره در زبان‌شناسی شناختی بر تبیین ساختارهای زبانی بر اساس سازوکارها و توانایی‌های بنیادی شناختی تأکید شده است؛ اما در رابطه با پدیده زبانی به‌گویی تا آنجا که نگارندگان این مقاله اطلاع دارند به یکی از بنیادی‌ترین توانایی‌ها و سازوکارهای شناختی یعنی توانایی شناختی منفی‌سازی در جهت تبیین این پدیده توجه نشده است. پژوهش حاضر به روش تحلیلی - توصیفی به بررسی داده‌های به‌گویی در زبان فارسی می‌پردازد و از آنجا که توصیف و تبیین صورت گرفته در این مقاله بر مبنا و به کمک متون نوشتاری و گفتاری صورت می‌گیرد و نه بر مبنای گزارش‌های عددی و آماری؛ بنابراین، از این جهت، پژوهش حاضر تحقیقی کیفی محسوب می‌شود. داده‌های این مقاله به روش کتابخانه‌ای و به شیوه دستی جمع‌آوری شده‌اند. اکثر داده‌ها پس از بررسی فرهنگ‌های زیر گردآوری شده‌اند:

۱) فرهنگ لغات و ترکیبات عامیانه (انزایی‌نژاد و ثروت، ۱۳۶۶)

۲) فرهنگ عوام (امینی، ۱۳۶۹)

۳) فرهنگ معین (معین، ۱۳۷۱)

۴) فرهنگ عمید (عمید، ۱۳۸۱)

۵) کتاب کوچه (شاملو، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱، ...)

۶) فرهنگ بزرگ سخن (انوری و همکاران، ۱۳۸۱)

۷) فرهنگ لغات عامیانه (جمال‌زاده، ۱۳۸۲)

۸) فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی، ۱۳۸۷)

۹) فرهنگ طیفی (فراروی، ۱۳۸۹)

همچنین، در بعضی موارد، داده‌ها برگرفته از رسانه‌های الکترونیکی است.

علت انتخاب فرهنگ‌های لغت به عنوان منبع جمع‌آوری داده‌ها، احتمال جمع‌آوری حجم بیشتر و متنوع‌تر از به‌گویی‌های زبان فارسی است که باعث می‌شود تعمیم‌های صورت گرفته بر اساس داده‌ها دارای اعتبار بیشتری باشند. در این پژوهش، پس از گردآوری داده‌ها و بر اساس مشاهده و بررسی رفتار به‌گویی‌های زبان فارسی، داده‌هایی که دارای رفتار زبانی مشترکی بودند و طبق فرایند منفی‌سازی ساخته شده‌اند در طبقات زبانی مشترکی دسته‌بندی شدند. سپس ساخت به‌گویی در هر یک از این طبقات با توجه به سازوکار و فرایند شناختی زیربنایی آن‌ها یعنی فرایند منفی‌سازی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی و با کمک ابزارهای نظری مطرح در این چارچوب تبیین می‌شود. در واقع، چگونگی عملکرد سازوکار شناختی دخیل در هر یک از این طبقات جهت ساخت معنای به‌گویانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در انتها اشتراکات هر یک از این سازوکارها جهت ساخت معنای به‌گویانه استخراج و تعمیمی کلی جهت تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند منفی‌سازی در زبان فارسی ارائه می‌شود.

کل داده‌های جمع‌آوری شده مربوط به ساختار نفی بیش از چهارصد مورد است که در این پژوهش حدود هفتاد نمونه ارائه شده است؛ زیرا بررسی تمامی آن‌ها به عمیق‌تر شدن تحلیل صورت گرفته در این مقاله کمک نمی‌کند و برای جلوگیری از تکراری بودن تحلیل‌ها، نمونه‌هایی از آن‌ها در چارچوب زبان‌شناسی شناختی تبیین خواهند شد. در ادامه این مقاله، به ترتیب به بیان پیشینه پژوهش، چارچوب نظری پژوهش، تحلیل داده‌ها و نتایج این مقاله می‌پردازیم.

۲- پیشینه پژوهش

زبان‌شناسان به‌گویی را از دیدگاه‌های مختلفی مورد مطالعه قرار داده‌اند. در حوزه مطالعات ادبی (از قبیل لینفوت-هام^۱، ۲۰۰۵) به بررسی حوزه کاربرد و طبقه‌بندی انواع به‌گویی در آثار ادبی پرداخته شده است. در حوزه جامعه‌شناسی زبان (مانند راوسن، ۱۹۸۱) به دلایل استفاده از به‌گویی از قبیل ترس و ادب پرداخته شده است. در

1. Linfoot-Ham

کاربردشناسی زبان (از قبیل الن و بریج^۱، ۱۹۹۱) بررسی و طبقه‌بندی زمینه‌هایی که به‌گویی در آن‌ها به کار می‌روند توجه بیشتری به خود جلب کرده‌اند، این حوزه‌ها شامل مواردی مانند مسائل مربوط به مرگ، تبلیغات، ناتوانایی‌های جسمی، اعضای بدن، بیماری‌های روانی و تجارت است. در تحلیل گفتمان انتقادی (مانند حماد^۲، ۲۰۰۷؛ ژاو^۳، ۲۰۱۰) بررسی کارکرد به‌گویی‌ها در گفتمان‌های سیاسی مورد توجه قرار گرفته است.

در سال‌های اخیر، به‌گویی در زبان فارسی توجه پژوهشگران ایرانی را نیز به خود جلب کرده است. برای مثال، میرزاسوزنی (۱۳۸۵) به کاربرد به‌گویی در ترجمه متون پرداخته است. بیاتی (۱۳۸۹) ساختار زبانی به‌گویی‌ها را مورد بررسی قرار داده است. ایزانلو و غلامی^۴ (۲۰۱۲) به بررسی به‌گویی‌های مربوط به مسئله مرگ پرداخته‌اند؛ اما مقاله حاضر می‌کوشد با رویکردی کاملاً نو و متفاوت نسبت به رویکردهای قبلی و در چارچوب زبان‌شناسی شناختی به بررسی و مطالعه به‌گویی در زبان فارسی بپردازد.

بیشترین پژوهش‌های صورت گرفته درباره به‌گویی در چارچوب جامعه‌شناسی زبان و کاربردشناسی زبان است. این پژوهش‌ها بیشتر به نقش به‌گویی، دلایل استفاده از این پدیده زبانی و حوزه‌های کاربرد به‌گویی پرداخته‌اند و هیچ‌کدام به مسئله مهم چگونگی ساخت معنای به‌گویانه و سازوکارهای دخیل در ساخت معنای به‌گویانه نپرداخته‌اند. همچنین، از آنجا که «معنا» در حوزه زبان‌شناسی صوری در کانون توجه قرار نداشته است؛ به تبع آن، هیچ پژوهشی درباره به‌گویی به عنوان پدیده‌ای زبانی در هیچ‌کدام از رویکردهای صورت‌گرا انجام نشده است. به‌گویی در چند سال اخیر در حوزه زبان‌شناسی شناختی نیز از منظری نو مورد تحلیل قرار گرفته است. زبان‌شناسانی از قبیل دومینگوز^۵ (۲۰۰۵)، کرسپوfernandez^۶ (۲۰۰۶، ۲۰۱۳)، فان (۲۰۰۶)، سیلاشکی^۷ (۲۰۱۱)، نیاکو و همکاران^۸، گرادچاک-اردلیچ و میلیچ^۹ (۲۰۱۱) و مریتز^{۱۰} (۲۰۱۸) به‌گویی‌های

1. Allan & Burridge
2. Hammad
3. Zhao
4. Izanlou & Gholami
5. Dominguez
6. Crespo-Fernández
7. Silaški
8. Nyakoe et al.
9. Gradecak-Erdeljic & Milic
10. Moritz

استعاری و مجازی را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی بررسی کرده‌اند؛ اما تا آنجا که نگارندگان این سطور بررسی کرده‌اند، تنها به‌گویی‌های استعاری و مجازی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی بررسی شده‌اند و به دیگر سازوکارهای شناختی عام که در ساخت به‌گویی نقش مهمی ایفا می‌کنند توجهی نشده است. همچنین، در هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها، بر خلاف مقاله حاضر، به نقش بسیار بنیادی «نظام توجه عام»^۱ و چگونگی کارکرد و تعامل آن با نظام زبان جهت ساخت معنای به‌گویانه و تأثیر «توجه» در انگیزتگی و انتخاب صورت‌های زبانی به‌گویانه پرداخته نشده است؛ به عبارت دیگر، گرچه همواره در زبان‌شناسی شناختی بر تبیین ساختارهای زبانی بر اساس سازوکارهای بنیادی شناختی تأکید شده است، اما در رابطه با ساختارهای به‌گویانه تاکنون به یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای شناختی یعنی *نظام توجه عام* در بررسی به‌گویی توجه نشده است.

اکثر پژوهش‌های صورت گرفته در زبان فارسی نیز مربوط به حوزه جامعه‌شناسی زبان و کاربردشناسی زبان و مطالعات ادبی است و در مواردی نیز سعی در طبقه‌بندی زبانی به‌گویی شده است. تمامی این آثار تنها به توصیف کاربردشناختی این پدیده زبانی پرداخته‌اند و تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، هیچ‌کدام از آثار موجود در زبان فارسی به تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه نپرداخته‌اند. از طرف دیگر، پژوهشی درباره به‌گویی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی در زبان فارسی انجام نشده است.

۳- چارچوب نظری

این مقاله سعی در تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی و به ویژه معنی‌شناسی شناختی دارد؛ بنابراین، در این بخش به معرفی این چارچوب و همچنین مفاهیم و ابزارهای نظری که در تحلیل به‌گویی مورد استفاده قرار خواهند گرفت می‌پردازیم. از آنجا که معنی‌شناسی شناختی یکی از اصلی‌ترین زیرشاخه‌های زبان‌شناسی شناختی است، در ابتدا زبان‌شناسی شناختی مورد توجه قرار خواهد گرفت و سپس اصول و ابزارهای نظری مطرح در معنی‌شناسی شناختی که در تبیین به‌گویی استفاده می‌شوند معرفی خواهند شد.

زبان‌شناسی شناختی مکتب یا جنبشی^۲ در حوزه زبان‌شناسی و علوم شناختی است که در اواخر دهه هفتاد میلادی ظهور کرد (دبروفسکا و دیویاک^۱، ۲۰۱۵). در

1. general attention system

2. movement

زبان‌شناسی شناختی به نقش معنا، فرایندهای مفهومی و تجربه بدن‌مند^۲ در مطالعه زبان و ذهن و چگونگی تعامل آنها با یکدیگر اهمیت ویژه‌ای داده می‌شود (ایونز^۳، ۲۰۱۶). شاید متمایزترین ویژگی زبان‌شناسی شناختی نسبت به دیگر نظریه‌های زبانی این است که یک نظریه زبانی واحد معین نیست بلکه شامل رویکردهای مختلفی جهت مطالعه زبان و ذهن است (ایونز، ۲۰۰۷، ۲۰۱۶)؛ به عبارت دیگر، زبان‌شناسی شناختی چارچوبی منعطف است که مجموعه‌ای از رویکردهایی که با یکدیگر هم‌پوشانی دارند را تشکیل می‌دهد (خیررتز و کایکنز^۴، ۲۰۰۷). ویلسون و کیل^۵ (۲۰۰۱) نیز معتقدند که زبان‌شناسی شناختی یک نظریه واحد نیست بلکه یک الگوواره^۶ در حوزه زبان‌شناسی است که شامل چند برنامه یا طرح پژوهشی متنوع است که بر رابطه متقابل بین زبان و دیگر توانایی‌های شناختی تأکید می‌کنند.

معنی‌شناسی شناختی همان‌طور که گفته شد یکی از مهم‌ترین زیرشاخه‌های مطرح در زبان‌شناسی شناختی است. در این حوزه، رابطه بین تجربه، نظام مفهومی و ساختار معنایی که به وسیله زبان رمزگذاری می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد (ایونز، ۲۰۰۷). به عبارت دقیق‌تر، پژوهشگران این حوزه به بررسی ساختار مفهومی^۷ (بازنمایی دانش) و مفهوم‌سازی^۸ (ساخت معنا) می‌پردازند (همان). در واقع، کانون توجه معناشناسان شناختی بر رابطه بین زبان، معنا و شناخت^۹ متمرکز است (الوود و گاردنفورس^۹، ۱۹۹۹). انعطاف‌پذیری و پویایی موجود در زبان‌شناسی شناختی، زمینه مناسبی را برای تبیین به‌گویی در زبان فارسی که در قالب ساختارهای زبانی متنوعی بازنمایی می‌شود فراهم می‌سازد.

لیکاف^{۱۰} (۱۹۸۷) معتقد است از آنجا که زبان جنبه‌ای از شناخت عام است، از سازوکارهای شناختی عام استفاده می‌کند و کارکرد اصلی زبان «انتقال معنا» است؛

1. Dabrowska & Divjak
2. embodied experience
3. Evans
4. Geeraerts & Cuyckens
5. Wilson & Keil
6. paradigm
7. conceptual structure
8. conceptualization
9. Allwood & Gärdenfors
10. Lakoff

بنابراین، در معنی‌شناسی شناختی، دستور زبان می‌بایستی تا آنجا که امکان دارد نشان دهد که چگونه عوامل^۱ صورت‌زبانی با عوامل معنا ارتباط می‌یابند. در واقع، از آنجا که اولویت با معنا و نقش ارتباطی است^(۳)، صورت‌های زبانی تا آنجا که امکان دارد بایستی بر اساس معنا و نقش ارتباطی تبیین شوند. در معنی‌شناسی شناختی، کاربردشناسی به عنوان «معنی‌شناسی ارتباط» در نظر گرفته می‌شود.

علت اینکه زبان‌شناسی شناختی بر روی عبارت «شناختی» تأکید می‌کند این است که این رویکرد زبان را محصول ذهن انسان در نظر می‌گیرد. بر اساس این تعهد یا اصل، زبان و سازمان‌بندی زبانی می‌بایستی اصول شناختی کلی را منعکس کند نه اصولی شناختی که تنها ویژه زبان در نظر گرفته می‌شوند (ایونز و گرین^۲، ۲۰۰۶). همچنین، نظریه زبانی می‌بایستی با فرایندهای شناختی عام انسان سازگار و منطبق باشد (تیلر^۳، ۲۰۱۲)؛ بنابراین، بخش فراوانی از مطالعات زبان‌شناسی شناختی بر شناخت عام انسان و فرایندهای ادراک، توجه و مقوله‌بندی و اینکه چگونه این فرایندها به نوبه خود در زبان منعکس می‌شوند متمرکز شده است (همان).

۴- تحلیل داده‌ها

۴-۱- به‌گویی و فرایند منفی‌سازی

نفی^۴ یک پدیده جهانی شناختی است (لواندوفسکا-توماشچیک^۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۸؛ مازن^۶، ۲۰۰۴) که در تعداد قابل توجهی از به‌گویی‌های زبان فارسی نیز نقش بسیار بنیادی ایفا می‌کند. نفی اصطلاحی معنایی است به معنای انکار یا نفی کردن یک عبارت یا یک گزاره (لواندوفسکا-توماشچیک، ۱۹۹۶، چانگ^۷، ۱۹۹۶). مقوله شناختی نفی در قالب صورت‌های زبانی مختلفی نمود می‌یابد. فرایند مربوط به این پدیده، فرایند شناختی منفی‌سازی است که در ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی دخیل است و در این بخش به بررسی سازوکار چگونگی تأثیر این فرایند در ایجاد معنای به‌گویانه خواهیم پرداخت. صورت‌های زبانی مختلفی بر مبنای فرایند شناختی منفی‌سازی، معنای

-
1. parameter
 2. Evans & Green
 3. Tyler
 4. negation
 5. Lewandowska-Tomaszczyk
 6. Mazzon
 7. Chang

به‌گویانه را در سطح زبانی بازنمایی می‌کنند. رد خُلف^۱ یکی از ساختارهای زبانی است که فرایند شناختی منفی‌سازی را منعکس می‌کند. رد خلف به عنوان انکار متضاد یک موجودیت تعریف می‌شود (لنهام^۲، ۱۹۹۱: ۱۸۱، لیدا و وارچال^۳، ۲۰۱۱: ۱۹۲). در واقع، رد خلف صنعتی است که در آن انکار متضاد یک عبارت جایگزین آن عبارت می‌شود (پیترز^۴، ۲۰۰۶: ۴۶۷). به عبارت دقیق‌تر، در رد خلف، برای اشاره به یک مفهوم، از نفی ضد آن مفهوم استفاده می‌شود. رد خلف، اثباتی است که از راه نفی ضد آن حاصل می‌شود (داد، ۱۳۸۷: ۱۵) مانند ناآباد (ویران)، ناملایمات (سختی‌ها/دشواری‌ها)، ناستوار (سست)، ناپخته (خام)، بی‌سامان (آشفته). به نظر می‌رسد که این ساختار یکی از پرکاربردترین ابزارهای بازنمایی به‌گویی در زبان فارسی است. در رد خلف به‌گویانه، برای اشاره به واژه ناخوشایند و آزاردهنده، از طریق منفی‌سازی متضاد واژه ناخوشایند که دارای بار معنایی مثبت است، عمل می‌شود. در واقع، گوینده از طریق این شیوه: آنچه را که هست (یعنی معنای منفی را) به مخاطب نمی‌گوید، بلکه آن چیزی را که نیست (یعنی معنای مثبت را) بیان می‌کند. رد خلف باعث کاهش بار معنایی منفی واژه‌های ناخوشایند می‌شود. در واقع، می‌توان واژه‌های ناخوشایند را با سهولت بیشتری در تعاملات کلامی به کار برد. همان‌طور که مطرح شد، رد خلف، شیوه‌ای پرکاربرد در زبان فارسی جهت بازنمایی به‌گویی است، برای مثال، می‌توان به جای بازنمایی دو مفهوم ناخوشایند «کور» و «کر» که مربوط به وضعیت ناخوشایند جسمی افراد هستند، از طریق رد خلف، تعبیری خوشایند از موقعیتی ناخوشایند ارائه کرد. با استفاده از پیشوند منفی‌ساز «نا» به علاوه متضاد مفهوم ناخوشایند کور و کر یعنی «بینا» و «شنوا»، واژه‌های به‌گویانه «نابینا» و «ناشنوا» ساخته می‌شود. در زبان فارسی، ساختار نفی از نوع رد خلف به‌گویانه که نوعی نفی ساختوازی^۵ است دارای صورت‌بندی کلی زیر است:

پیشوند منفی‌ساز + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی

فرایند شناختی منفی‌سازی که در ساخت معنای به‌گویانه نقش مهمی ایفا می‌کند، در زبان فارسی در قالب ساختارهای به‌گویانه مختلفی محقق می‌شود. در واقع، کاربران زبان

-
1. litotes
 2. Lanham
 3. Lyda & Warchal
 4. Peters
 5. morphological negation

فارسی الگوهای مفهوم‌سازی مختلفی را برای بیان نفی انتخاب می‌کنند. در ادامه، به معرفی آن‌ها می‌پردازیم^(۴):

پیشوند منفی‌ساز «نا» + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی		
۱)	ناموفق (بازنده)	۳) ناعادلانه (ظالمانه)
۳)	ناباروری (عقیمی)	۴) نادرست (غلط)
۵)	ناخجسته (شوم)	۶) نازا (عقیم)
۷)	نامرتب (آشفته)	۸) نامبارک (نجس)
۹)	نامنظم (شلخته)	۱۰) ناامن (خطرناک)
۱۱)	نامطلوب (فلاکت‌بار)	۱۲) ناتوان (افلیج)
۱۳)	ناآرام (آشوب‌زده)	۱۴) ناآشنا (غریبه/بیگانه)
۱۵)	ناامید (مایوس)	۱۶) ناانجیب (فاسق)
۱۷)	ناپه‌سامان (آشفته)	۱۸) ناپاک (کثیف)
۱۹)	ناخوش (مریض)	۲۰) ناپسند (مذموم)
۲۱)	ناسالم (مریض)	۲۲) ناشکیبا (عجول)

پیشوند منفی‌ساز «نا» + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی		
۲۳)	ناواضح (مبهم)	۲۴) نارسایی (ایراد، عیب)
۲۵)	نامتمدن (وحشی)	۲۶) ناآمرزیده (ملعون)
۲۷)	نادار (فقیر)	۲۸) ناشاد (غمگین، اندوهناک)

منفی‌سازی در زبان فارسی در قالب ساختارهای زیر نیز نمود می‌یابد.

پیشوند منفی‌ساز «بی» + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی		
۲۹)	بی‌وقا (خائن)	۳۰) بی‌فرهنگ (وحشی)
۳۱)	بی‌احتیاط (غافل)	۳۲) بی‌سرپرست (یتیم)
۳۳)	بی‌تجربه (مبتدی، ناشی)	۳۴) بی‌معنی (مهمل)
۳۵)	بی‌نوا (فقیر)	۳۶) بی‌دقتی (غفلت)
۳۷)	بی‌نظم (آشفته)	۳۸) بی‌رونی (خراب)
۳۹)	بی‌ثبات (سست)	۴۰) بی‌سامان (آشفته)
۴۱)	بی‌صبر (عجول)	۴۲) بی‌تجربه (مبتدی)
۴۳)	بی‌ادراک (کودن، ابله)	۴۴) بی‌حرکتی (تنبلی)

عنصر منفی‌ساز «غیر» + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی		
۴۵)	غیرعادلانه (ظالمانه)	۴۶) غیرمتمدن (وحشی)
۴۷)	غیرمنطقی (باطل، عبث)	۴۸) غیرانسانی (وحشیانه)
۴۹)	غیرواقعی (جعلی)	۵۰) غیراصل (نقلی)
۵۱)	غیرایمن (خطرناک)	۵۲) غیرفعال (تنبل)

عنصر منفی‌ساز «عدم» + متضاد واژه ناخوشایند ← به‌گویی		
۵۳)	عدم انتخاب (رد)	۵۴) عدم اعتدال (اسراف)
۵۵)	عدم تمایل (اکراه)	۵۶) عدم موفقیت (شکست/ باخت)

نفی جمله‌ای^۱ یکی دیگر از ساختارهای زبانی به‌گویانه است. برای مثال، جمله (۵۷) و جمله داخل پرانتز هر کدام توصیفی ممکن یا به عبارت دیگر تعبیری^۲ ممکن از یک حالت یکسان یعنی احساس غم یک شخص هستند:

(۵۷) من در این شرایط راحت نیستم (من در این شرایط مضطرب هستم).

(۵۸) صبح بی‌بی حالش خوب نبود (بد حال بود).

(۵۹) این خانه پاک نیست (کثیف است).

(۶۰) چون من نمی‌بینم (کور هستم)، سارا بخش‌هایی از مطالب را در هنگام ارائه به من یادآوری می‌کند.

در بعضی موارد از افعالی که ذاتاً منفی یا انکاری هستند مانند فعل «از دست دادن» در بازنمایی به‌گویی استفاده می‌شود:

(۶۱) در تصادف رانندگی بینایی‌اش را از دست داد.

(۶۲) دختر جوانی بر اثر سانحه تصادف، زیبایی خود را از دست داد.

صورت‌های منفی شده دیگری نیز وجود دارند مانند:

(۶۳) کشف حجاب کردن (برهنه کردن)

(۶۴) فاقد قوه تمیز کامل (دیوانه، عقب‌مانده)

(۶۵) توسعه‌نیافتگی (عقب‌ماندگی)

(۶۶) قبول نشده (مردود/رفوزه)

اما مسئله مهم در این مقاله، تبیین چگونگی تأثیر سازوکار شناختی منفی‌سازی در ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی و به تبع آن انگیزتگی صورت‌های زبانی منفی به‌گویانه است. لیچ^۳ (۲۰۱۴: ۱۹۲) از منظر کاربردشناسی و با توجه به اصل ادب^۴ نمونه‌هایی از رد خلف را ارائه می‌کند و بیان می‌کند که ساختار رد خلف مؤدبانه‌تر و ملایم‌تر است. راوسن (۱۹۸۱) نیز معتقد است می‌توان از صفات مثبت همراه با پسوند منفی (یعنی رد خلف) به عنوان به‌گویی استفاده کرد. اما این دو پژوهشگر به تحلیل و تبیین علت ساخت معنای به‌گویانه و این مسئله مهم که چرا این ساختارهای زبانی معنای خوشایندتری را القا می‌کنند نمی‌پردازند.

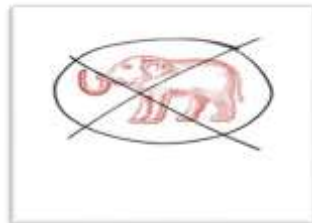
در ادامه این بخش سعی خواهد شد به تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق فرایند شناختی منفی‌سازی بپردازیم. در تمام به‌گویی‌هایی که در بالا ارائه شده

1. sentential negation
2. construal
3. Leech
4. Politeness Principle

است نقش فرایند زیربنایی و شناختی منفی‌سازی قابل توجه است. لیکاف (۲۰۱۴) در چارچوب زبان‌شناسی شناختی معتقد است هنگامی که ما یک قالب مفهومی و یا یک مفهوم را نفی یا انکار می‌کنیم، در واقع آن قالب مفهومی را فراخوانی^۱ می‌کنیم. مثال معروف او در این زمینه که حتی بخشی از عنوان کتاب او نیز هست، این جمله است^(۵):

به یک فیل فکر نکن!

او بیان می‌کند که زمانی که شما یک واژه را می‌شنوید، قالب مفهومی آن واژه را در مغز خود فعال می‌کنید. حتی هنگامی که یک قالب مفهومی را نفی می‌کنید، شما آن را فعال می‌کنید و مورد توجه قرار می‌دهید. در واقع، هنگامی که گوینده با استفاده از نفی جمله‌ای، عبارتی مثل «به یک فیل فکر نکن!» را بیان می‌کند مخاطب به یک فیل فکر خواهد کرد. در واقع، هر واژه‌ای، مانند واژه فیل، یک قالب مفهومی را فراخوانی می‌کند که می‌تواند یک تصویر و یا دیگر انواع دانش باشد: فیل‌ها بزرگ هستند، گوش‌های آویخته و خرطوم دارند، اکثراً در جنگل زندگی می‌کنند و غیره. لیکاف همچنین می‌افزاید که این سازوکار یعنی فراخوانی مفهوم نفی‌شده علاوه بر حوزه زبان‌شناسی شناختی در حوزه علوم اعصاب^۲ نیز تأیید شده است. بنابراین، از طریق بازنمایی زبانی یک مفهوم حتی اگر در قالب ساختار نفی باشد، آن مفهوم فراخوانی و تقویت خواهد شد و توجه را به سمت خود جلب می‌کند. شاید بتوان ساختار معنایی جمله «به یک فیل فکر نکن!» را در قالب تصویر زیر^(۶) با سهولت بیشتری نشان داد:



شکل ۴-۱- فرایند منفی‌سازی

در این تصویر، نفی به وسیله ضربدر نشان داده شده است، و تصویر نفی‌شده یعنی تصویر فیل همچنان مورد توجه بیننده قرار دارد. گیون^۳ (۱۹۷۹)، ورهاگن^۴ (۲۰۰۷) و لنگکر^۵ (۲۰۱۳) نیز معتقد هستند که نفی باعث فراخوانی مفهومی که نفی یا انکار شده است

-
1. evoke
 2. neuroscience
 3. Givon
 4. Verhagen
 5. Langacker

می‌شود. برای مثال، برای توصیف یا تعبیر یک حالت ذهنی واقعی یعنی احساس غم اگر جمله «سارا شاد نیست» به کار برود مفهوم «شادی» نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین، عملیات شناختی منفی‌سازی اگر بر روی هر محتوای مفهومی اعمال شود آن محتوای مفهومی را فعال می‌کند و مورد توجه مخاطب قرار می‌دهد.^(۷) این سازوکار در تبیین ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی نقش مهمی ایفا می‌کند. در زبان فارسی، مفهوم‌ساز جهت ساخت معنای به‌گویانه، رویداد، حالت، موقعیت و به طور کلی موجودیت ناخوشایند را به گونه‌ای از طریق فرایند شناختی منفی‌سازی تعبیر یا مفهوم‌سازی می‌کند که مفهوم ناخوشایند به‌طور مستقیم در کانون توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه مفهوم خوشایند را نفی یا انکار می‌کند و این سازوکار باعث می‌شود که مفهوم خوشایند نفی‌شده فعال شود و مورد توجه قرار بگیرد. بر اساس فرایند منفی‌سازی، مفهوم خوشایند نفی‌شده در سطح زبانی نمود آوایی می‌یابد و از شدت توجه به مفهوم ناخوشایند که در سطح زبانی بازنمایی نشده است کاسته می‌شود. این سازوکار در مورد تمامی داده‌های بالا صادق است. برای مثال، گوینده برای توصیف یا تعبیر حالت یک شخص می‌تواند به جای عبارت ناخوشایند «عجول» از نفی ساختاری در قالب عبارت خوشایندتر «ناشکیبا» استفاده کند و یا به جای واژه «مأیوس» از واژه «ناامید» استفاده کند. از طریق فرایند شناختی منفی‌سازی، مفهوم‌ساز مفاهیم مثبت و خوشایندی که انکار شده‌اند (یعنی شکیبایی و امید) را فعال کرده، مورد توجه قرار می‌دهد و در سطح زبانی بازنمایی می‌کند. در این حالت، شدت توجه کمتری بر مفاهیم ناخوشایند (یعنی عجله و یأس) نسبت به زمانی که این مفاهیم مستقیماً توسط مفهوم‌ساز در کانون توجه قرار می‌گیرد و در زبان بازنمایی می‌شوند، اختصاص می‌یابد. همچنین، به علت بازنمایی مفهوم خوشایند انکار شده در سطح زبانی و بر اساس نوع الگوی توزیع توجه هدایت‌شده توسط گوینده که در قالب صورت‌های زبانی بالا رمزگذاری شده است، گوینده سعی می‌کند قسمتی از منابع توجهی شنونده بر روی مفهوم خوشایند توزیع شود و از شدت توجه او بر روی مفهوم ناخوشایند بکاهد. در نفی جمله‌ای نیز همین سازوکار برای ایجاد معنای به‌گویانه استفاده می‌شود:^(۸)

(۶۷) چرا اتاق تمیز نیست؟ (چرا اتاق کثیف است؟).

در جمله بالا، گوینده به جای رمزگذاری مستقیم مفهوم ناخوشایند «کثیف» در سطح زبانی، از شیوه‌ای غیرمستقیم استفاده می‌کند. در این حالت، مفهوم خوشایند نفی‌شده (یعنی تمیز) رمزگذاری می‌شود. در این ارجاع غیرمستقیم، شدت توجه کمتری به مفهوم ناخوشایند نسبت به زمانی که آن مفهوم ناخوشایند مستقیماً در زبان بازنمایی می‌شود اختصاص می‌یابد و از این طریق، معنای به‌گویانه‌تر یا خوشایندتری را می‌سازد. جان کلام اینکه، برای ساخت معنای به‌گویانه، فرایند شناختی منفی‌سازی توسط مفهوم‌ساز به طور ارادی بر روی محتوای مفهومی خوشایند اعمال می‌شود و به تبع آن محتوای مفهومی خوشایند فعال می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع، فرایند منفی‌سازی در نوع مفهوم‌سازی خوشایندتر از موقعیت ناخوشایند دخیل است و این مفهوم‌سازی صورت گرفته در قالب ساختارهای زبانی نفی در زبان فارسی بازنمایی می‌شود. به عبارت دیگر، مفهوم‌ساز با تعبیر و شیوه مفهوم‌سازی خاص خود از موقعیت ناخوشایند و رمزگذاری آن در قالب ساختار نفی، مفهوم خوشایند را در سطح زبانی بازنمایی می‌کند و مورد توجه قرار می‌دهد و از این طریق از شدت توجه بر جنبه منفی موقعیت ناخوشایند نیز کاسته می‌شود و به تبع آن معنای خوشایندتری القا می‌شود.

۵- نتیجه

این مقاله در پی تبیین چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق سازوکار شناختی منفی‌سازی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی بود. با توجه به چارچوب شناختی اتخاذشده جهت تحلیل به‌گویی در زبان فارسی، پژوهش حاضر، نمود زبانی به‌گویی را بازنمودی از نظام مفهومی و شناختی زیربنایی ذهن کاربران زبان فارسی دانست. در واقع، به‌گویی را به عنوان پدیده‌ای در نظر گرفت که محصول کارکردهای شناختی ذهن است. با توجه به مشاهده و تحلیل داده‌های زبان فارسی، نشان داده شد که فرایند شناختی منفی‌سازی در ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی دخیل است.

بخش اصلی این پژوهش به بررسی چگونگی تأثیر فرایند شناختی منفی‌سازی در ایجاد معنای به‌گویانه و به تبع آن انگیزتگی صورتهای زبانی منفی به‌گویانه اختصاص داشت. در این مقاله نشان داده شد که عملیات شناختی منفی‌سازی اگر بر روی هر محتوای مفهومی اعمال شود آن محتوای مفهومی را فعال می‌کند و مورد توجه مخاطب قرار می‌دهد. این سازوکار در تبیین ساخت معنای به‌گویانه در زبان فارسی نقش مهمی ایفا کرد. در واقع، جهت ساخت معنای به‌گویانه، فرایند شناختی منفی‌سازی توسط مفهوم‌ساز به طور ارادی بر روی محتوای مفهومی خوشایند اعمال می‌شود و به تبع آن

محتوای مفهومی خوشایند فعال می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد. در ادامه نتیجه گرفته شد که فرایند منفی‌سازی در نوع مفهوم‌سازی خوشایندتر از موقعیت ناخوشایند دخیل است و این مفهوم‌سازی صورت گرفته در قالب ساختارهای زبانی نفی در زبان فارسی بازنمایی می‌شود. در واقع، با توجه به بررسی‌های صورت گرفته استدلال شد که ساختارهای زبانی به شیوه‌ای معنای به‌گویانه را رمزگذاری یا بازنمایی می‌کنند که از شدت توجه به جنبه‌های ناخوشایند صحنه، رخداد، موقعیت یا به طور کلی موجودیت مورد نظر کاسته می‌شود. به عبارت دیگر، ساختارهای زبانی که توسط گوینده انتخاب می‌شوند مفاهیم را به گونه‌ای ساختاربندی می‌کنند که پنجره توجه بر روی جنبه‌های ناخوشایند موجودیت مورد نظر باز نمی‌شود و آنها را در کانون توجه قرار نمی‌دهد. زبان فارسی جهت ساختاربندی محتوای معنایی خوشایند، ساختارهای زبانی مختلفی را در اختیار کاربران قرار می‌دهد که یکی از مهم‌ترین این ساختارهای زبانی یعنی ساختار نفی در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت.

جان کلام اینکه، بر اساس فرایند شناختی منفی‌سازی مفهوم خوشایند نفی‌شده از طریق ساختارهای نفی صرفی و جمله‌ای در سطح زبانی نمود آوایی می‌یابد و از شدت توجه به مفهوم ناخوشایند که در سطح زبانی بازنمایی نشده است کاسته می‌شود. به علت بازنمایی مفهوم خوشایند انکار شده در سطح زبانی و بر اساس نوع الگوی توزیع توجه هدایت‌شده که در قالب صورت‌های زبانی نفی رمزگذاری شده است، گوینده سعی می‌کند قسمتی از منابع توجهی شنونده بر روی مفهوم خوشایند توزیع شود و از شدت توجه او بر روی مفهوم ناخوشایند بکاهد. این به این معنا است که گوینده به جای رمزگذاری مستقیم مفهوم ناخوشایند در سطح زبانی، از شیوه‌ای غیرمستقیم استفاده می‌کند و «مفهوم خوشایند نفی‌شده» را رمزگذاری می‌کند. در این ارجاع غیرمستقیم، شدت توجه کمتری به مفهوم ناخوشایند نسبت به زمانی که آن مفهوم مستقیماً در زبان بازنمایی می‌شود اختصاص می‌یابد و باعث ساخت معنای به‌گویانه می‌شود.

همان‌طور که در تحلیل‌های این مقاله مشخص بود، تأکید اصلی و ویژه این پژوهش بر مسئله چگونگی ساخت معنای به‌گویانه و نحوه عملکرد سازوکار شناختی منفی‌سازی در ساخت معنای به‌گویانه و به تبع آن، چگونگی انگیختگی ساختارهای زبانی به‌گویانه بود. این مسئله مهم در حوزه جامعه‌شناسی زبان، کاربردشناسی زبان، زبان‌شناسی

کاربردی (آموزش زبان)، مطالعات ادبی و تحلیل گفتمان انتقادی که به بررسی پدیده به‌گویی پرداخته‌اند به هیچ عنوان مورد توجه قرار نگرفته است. در رویکردهای صورت‌گرا نیز پدیده زبانی به‌گویی هیچ‌گاه مطرح نبوده است و هیچ‌گونه پژوهشی درباره آن صورت نگرفته است. در حوزه زبان‌شناسی شناختی در سال‌های اخیر چگونگی ساخت معنای به‌گویانه از طریق دو سازوکار شناختی استعاره مفهومی و مجاز مفهومی مورد توجه قرار داشته است. اما نکته مهم درباره این پژوهش‌ها این است که این آثار به یکی از مهم‌ترین سازوکارهای شناختی یعنی توانایی شناختی منفی‌سازی که در موارد بسیاری در ساخت به‌گویی بنیادی‌ترین نقش را ایفا می‌کند توجهی نکرده‌اند. در انتها، لازم به ذکر است که پژوهش حاضر، تأکیدی دوباره بر تعامل و همپوشانی زبان و دیگر توانایی‌های شناختی عام بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در سنت مطالعات زبان فارسی از اصطلاح حسن تعبیر نیز استفاده شده است.
۲. شناخت کنش یا فرایند ذهنی کسب دانش و فهم از طریق تفکر، تجربه و احساسات است. به عبارت دیگر، شناخت، توانایی ادراک، واکنش، فهم، ذخیره‌سازی و بازیابی اطلاعات، تصمیم‌گیری و پاسخ‌های مناسب است (Pearsall & Hanks, 1998). در واقع، شناخت، فرایندهای ذهنی است که به وسیله آن دانش کسب می‌شود (Martin, 2015). از جمله این فرایندهای ذهنی می‌توان به ادراک، استدلال، توجه و حل مسئله اشاره کرد. از دیدگاه ایونز (۲۰۰۷) شناخت مربوط به تمام جنبه‌های عملکرد ذهنی آگاهانه و ناخودآگاه است. به طور خاص، شناخت، رویدادهای ذهنی (سازوکارها و فرایندها) و دانشی را تشکیل می‌دهد که در مجموعه‌ای از وظایف اعم از وظایف سطح پایین مانند «درک شیء» تا وظایف سطح بالا مانند «تصمیم‌گیری» دخیل هستند.
۳. یکی از دلایل انتخاب زبان‌شناسی شناختی و به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی جهت تحلیل ساخت معنای به‌گویانه در این پژوهش این است که این جنبش شناختی بر اهمیت «معنا» و ساخت آن در زبان تأکید دارد و زبان را در درجه اول پدیده‌ای معنایی تلقی می‌کند و سعی در بررسی شیوه‌های تعامل شناخت و زبان دارد (خیررتز، ۲۰۰۶؛ کرم، ۲۰۱۶). در چارچوب معنی‌شناسی شناختی، ساختارهای معنایی محدودیت‌هایی را برای صورت‌های زبانی ممکن که جهت بازنمایی این ساختارهای معنایی به کار می‌روند ایجاد می‌کنند. بنابراین، نحو را نمی‌توان مستقل از معنی‌شناسی توصیف کرد (الوود و گاردنفورس، ۱۹۹۹).
۴. لازم به ذکر است که واژه‌های ناخوشایند در داخل پرانتز قرار می‌گیرند و این روند در سرتاسر مقاله ادامه خواهد داشت.

۵. این کتاب تحت عنوان *Don't Think of an Elephant: Know Your Values and Frame the Debate* درباره زبان و سیاست و شیوه‌های زبانی مناظره‌های سیاسی بین دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در ایالات‌متحده آمریکا است. او معتقد است هنگامی که در یک مناظره سیاسی، گفتمان یا قالب فکری

حزب رقیب را انکار یا نفی می‌کنید هم‌زمان آن قالب فکری را فراخوانی کرده و مورد توجه قرار می‌دهید.

۶. برگرفته از: <https://www.bookdepository.com/Dont-Think-Elephant-George-Lakoff/9781920769451>

۷. البته به نظر می‌رسد چون مفهوم خوشایند نفی شده است، کاملاً در کانون توجه یا پیش‌زمینه توجه قرار ندارد و از طرف دیگر چون در سطح زبانی بازنمایی شده است کاملاً در پس‌زمینه توجه قرار نگرفته است. برای مثال، مفهوم زیبایی در واژه «زیبا» در پیش‌زمینه توجه قرار دارد و کاملاً برجسته و فعال است، در «نازیبا» نیز به علت تبلور آوایی مورد توجه قرار می‌گیرد اما به علت آنکه مفهوم زیبایی نفی و انکار شده است کاملاً در پیش‌زمینه توجه قرار ندارد و نسبت به مورد اول (یعنی واژه زیبا) نیمه‌فعال است اما همچنان قابل دسترس است و مفهوم زیبایی در واژه «زشت» غیرفعال است و در پس‌زمینه توجه قرار دارد زیرا هیچ‌گونه نمود آوایی ندارد. بنابراین، استفاده از اصطلاح «میان‌زمینه توجه» (Midground of Attention) برای مفهومی که نفی می‌شود مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به این معنا که مفهوم نفی‌شده نه کاملاً در کانون توجه است و نه اینکه هیچ توجهی به آن نمی‌شود. اصطلاح «میان-زمینه توجه» برگرفته از تالمی (۲۰۰۷، ۲۰۱۸) است.

۸. البته بین نفی صرفی و جمله‌ای تفاوت معنایی جزئی وجود دارد، اما از آنجا که این تمایز معنایی در تبیین ساخت معنای به‌گویانه نقشی ایفا نمی‌کند از بررسی آن صرف نظر می‌کنیم (برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع شود به ورهاگن، ۲۰۰۷: ۶۶-۶۸).

منابع

- امینی، امیرقلی (۱۳۶۹). فرهنگ عوام. چاپ دوم. اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- انزایی‌نژاد، رضا و منصور ثروت (۱۳۶۶). فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، شامل لغات و ترکیبات عامیانه و واژه‌های نو و متداول در آثار نویسندگان معاصر فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- انوشه، حسن و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ‌نامه ادب فارسی. جلد دوم: اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی. تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بیاتی، لیلا (۱۳۸۹). بررسی ساختاری حسن تعبیر در فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۸۲). فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محجوب، چاپ دوم، تهران، سخن.
- داد، سیما (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی (واژه‌نامه، مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی/اروپایی)، تهران، مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱). کتاب کوچه، جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران، مازیار.
- عمید، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ عمید، ج ۲۳، تهران، امیرکبیر.
- فراروی، جمشید (۱۳۸۹). فرهنگ طیفی (تزاروس فارسی)، نسخه رقومی شورای عالی اطلاع‌رسانی.
- معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، ج ۸، تهران، امیرکبیر.

- میرزاسوزنی، صمد (۱۳۸۵). کاربرد حسن‌تعبیر در ترجمه، فصلنامه مطالعات ترجمه، س ۴، ش ۱۴، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۲). فرهنگ فارسی عامیانه، چاپ دوم، تهران، انتشارات نیلوفر.
- Allan, K. & K., Burridge. 1991. *Euphemism and Dysphemism: Language Used as Shield and Weapon*. New York: Oxford University Press.
- Allwood, J. S., & Gärdenfors, P. (Eds.). 1999. *Cognitive semantics: Meaning and cognition*. John Benjamins Publishing.
- Amid, H. 2002. *Amid's Dictionary*. 23th Edition. Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
- Amini, A. 1990. *Folklore Dictionary*. second edition. Isfahan: University of Isfahan. [In Persian].
- Anousheh, H& et al. 2002. *Dictionary of Persian Literature*. Volume 2: Terms, themes and topics of Persian literature. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications. [In Persian].
- Anvari, H and et al. 2002. *Sokhan Comprehensive Dictionary*. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Anzabinejad, R, and Mansour Sarvat. 1987. *Dictionary Of Slang And Contemporary Words, Including Slang Words And Compounds And New And Common Words in The Works of Contemporary Persian Writers*. First Edition. Tehran. Amir Kabir Publications. [In Persian].
- Bayati, I. 2010. *The Structural Analysis of Euphemism in Persian*. M.A. Thesis. Islamic Azad University. Central Tehran Branch. [In Persian].
- Chang, S. J. 1996. *Korean* (Vol. 4). John Benjamins Publishing.
- Crespo-Fernández, E. 2013. *Euphemistic Metaphors in English and Spanish Epitaphs: A Comparative Study*/Metáforas eufemísticas en epitafios ingleses y españoles: Un estudio contrastivo. *Atlantis*, 99-118.
- Dabrowska, E., & Divjak, D. (Eds.). 2015. *Handbook of cognitive linguistics*. Walter de Gruyter GmbH & Co KG.
- Dad, Sima. 1999. *Dictionary of Literary Terms (Glossary, Persian / European Literary Concepts and Terms)*. Tehran: Morvarid. [In Persian].
- Dominguez, P. J. 2005. *Some Theses on Euphemisms and Dysphemism*. *Studia Anglica Resoviensia* 25, 9-16 .
- Evans, V. & M., Green. 2006. *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press.
- Evans, V. 2006. *Cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.
- Evans, V. 2016. *Cognitive Linguistics*. In Chipman, S. E. (Ed.). *The Oxford handbook of cognitive science*. Oxford University Press.
- Fan, Z. 2006. *The Mechanism of Euphemism: A Cognitive Linguistic Interpretation*. *US-China Foreign Language*, Volume 4, No. 7 (Serial No. 34) .
- Fararoy, J. 2010. *Persian Thesaurus*. Digital Version of Supreme Council of Information. [In Persian].
- Geeraerts, D. (Ed.). 2006. *Cognitive linguistics: Basic readings*. Walter de Gruyter.
- Geeraerts, D., & Cuyckens, H. 2007. *Introducing cognitive linguistics*. In *The Oxford handbook of cognitive linguistics*. OUP USA.

- Givón, T. 1979. *On understanding grammar* (Vol. 379). New York: Academic Press.
- Givon, T., 1979. *On understanding grammar*. New York: Academic Press.
- Gradecak-Erdeljic, T. & G., Milic. 2011. *Metonymy at the Crossroads: A Case of Euphemisms and Dysphemisms*. In: Beczes, Reka, Antonio Barcelona and Francisco Ruize de Mendeza (eds.), *Defining Metonymy in Cognitive Linguistics: Towards a Consensus View*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins. 147-66 .
- Hammad, O. 2007. *Euphemism: Sweet Talking or Deception?*. D-Essay in Linguistic, Hogskolan Dalarna.
- Izanlou, H. & H., Gholami. 2012. *Death Euphemism and Dysphemism in Persian Language*. *Young Scientist*. No8 (43), 180-185.
- Jamalzadeh, M., 2003. *Folk Dictionary*. By the efforts of Mohammad Jafar Mahjoub. second edition. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Kermer, F. 2016. *A cognitive grammar approach to teaching tense and aspect in the L2 context*. Cambridge Scholars Publishing.
- Lakoff, G. 1987. *Women, fire, and dangerous things*. University of Chicago press.
- Lakoff, G. 2014. *The all new don't think of an elephant!: Know your values and frame the debate*. Chelsea Green Publishing.
- Langacker, R. W. 2013. *Essentials of cognitive grammar*. Oxford University Press.
- Lanham, R. A. 1991. *A handlist of rhetorical terms* (p. 108). Berkeley: University of California Press.
- Leech, G. N. 2014. *The pragmatics of politeness*. Oxford University Press, USA.
- Lewandowska-Tomaszczyk, B. 1996. *Depth of negation: A cognitive semantic study*. Łódź University Press.
- Lewandowska-Tomaszczyk, B. 1998. *Negativity as a cognitive and interactional concept*. SAP 33, 265-280.
- Linfoot-Ham, K. 2005. *The Linguistics of Euphemism: A Diachronic Study of Euphemism Formation*. *Journal of Language and Linguistics*, 4(2), 227-263 .
- Łyda, A., & Warchał, K. 2011. *Ethnic and Disciplinary Cultures and Understatement: Litotic Constructions in Polish and English Linguistics and Biology Research Articles*. In *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning* (pp. 193-216). Springer, Berlin, Heidelberg.
- Martin, E. (Ed.). 2015. *Concise colour medical dictionary*. Oxford University Press.
- Mazon, G. 2004. *A History of English Negation*. Pearson Education
- Mirza Suzani, S. (2006). *Euphemism in Translation*. *Translation Studies*. 4(14). Tehran: Allameh Tabatabai University. [In Persian].
- Mirzasuzni, Samad. 2006. *Application of Euphemism in Translation*. *Journal of Translation Studies*. issue 4. Tehran: Allameh Tabatabai University. [In Persian].

- Moin, M., 1992. Persian Dictionary. Ch 8. Tehran: Amirkabir. [In Persian].
- Moritz, I. 2018. *Metonymy-based euphemisms in war-related speeches by George W. Bush and Barack Obama*. In *Linguistic Taboo Revisited Novel Insights from Cognitive Perspectives*. Walter de Gruyter GmbH.
- Munteano, M.B. 1953. "*Les implications esthétiques de l'euphémisme en France au XVIII^e siècle*". Cahiers de l'Association Internationale des Etudes Françaises 3–5, 153–166.
- Nyakoe, D. G., Matu, P. M., & Ongarora, D. O. 2012. *Conceptualization of Death is a Journey and Death as Rest in EkeGusii Euphemism. Theory & Practice in Language Studies*, 2(7). Oxford E-reference edition
- Pearsall, J., & Hanks, P. (Eds.). 1998. *The new Oxford dictionary of English* (Vol. 16). Oxford: Clarendon Press.
- Peters, H., 2006 Litotes. In: Sloane Th-O (ed) *Encyclopedia of Rhetoric*. Oxford University Press.
- Rawson, H., 1981. *A Dictionary of Euphemisms and Other Doubletalk*. New York: Crown Publishers, Inc .
- Redfern, W.D., 1994. *Euphemism*. In: *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. Oxford .Volume 3, S. 1180-1181.
- Shamlou, A., 1998, 1999, 1999, 2002. *The Book of Alley: Comprehensive Words, Idioms, Interpretations, Proverbs*. Tehran: Maziyar. [In Persian].
- Silaški, N., 2011. *Metaphors and euphemisms—the case of death in English and Serbian*. Filološki pregled, 38(2), 101-114.
- Talmy, L., 2007. *Attention phenomena*. In *The Oxford handbook of cognitive linguistics*.
- Talmy, L., 2018. *Ten lectures on cognitive semantics*. Brill.
- Tyler, A., 2012. *Cognitive linguistics and second language learning: Theoretical basics and experimental evidence*. Routledge.
- Wilson, R. A., & Keil, F. C. (Eds.), 2001. *The MIT encyclopedia of the cognitive sciences*. MIT press.
- Zhao, X., 2010. *Study on the Features of English Political Euphemism and its Functions*. English Language Teaching. Vol. 3, No. 1 .



Electrophysiological Evidence of Neurological Representations of the Phonological and Phonetic Properties of Persian Vowels in the Auditory Cortex

Abbas Nasri¹ and Gholamhosain Karimi Doustan²
(223-245)

Abstract

How the brain encodes the speech acoustic signal into phonological representations is a fundamental question for the neurobiology of language. The following paper is aimed to investigate the relationship between the phonological and phonetic properties of Persian simple vowels and neurophysiological events corresponding to them. To achieve such goal, we employed electroencephalography to map the Persian vowel system onto cortical sources using the N1 auditory evoked component. We found evidence that the N1 is characterized by asymmetrical indexes in the auditory areas of the cortex, structuring vowel representations. Properties of these ERPs were analyzed and modelled on one hand by the landmarks in the spectral window of their respective stimulus (such as F1, F2 and F2-F1) and on the other hand by the phonological distinctive features categorizing them (namely, height and place). The results revealed that the responses contain at least two distinguishable modulations of N1 components: a symmetric N1a which peaked between 113 to 149 milliseconds after the onset of the stimulus and a heavily left-leaning N1b which peaked between 149 to 170 milliseconds thereafter. Both N1a and N1b subcomponents showed strong correlations with a variety of parameters of both phonological and acoustic nature of the respective stimuli. However, N1a was significantly better modelled by acoustic factors while N1b displayed a better fit to a model based on phonetic factors. Based on such results, this paper argues that firstly the perceptual procedure of vowel categorization is a gradient process starting from demarcation of the stimulus signal according to acoustic landmarks which is done almost symmetrically then the processing load shifts significantly to the left hemisphere for the categorization of the input based on its perceived distinctive features. And secondly, that such information can be exploited to draft a 'tonochronic' map of such perceptual processes and define a perceptual field for every vowel and distinctive feature in the tonochronic space.

Keywords: auditory cortex, neurology of language, distinctive feature, electroencephalography, perceptual representation, vowel system.

doi
10.22059/jolr.2021.313724.666663
Print ISSN: 1026-2288-Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir>

Received: November, 15, 2020; Accepted: January, 13, 2021

1. Email of the corresponding author: a.nasri@ut.ac.ir. Ph. D Candidate of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Professor of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

1. Introduction

How our brains encode the speech acoustic signal into phonological representations is a fundamental question for the neurobiology of language and the question of whether this process is characterized by tonochronic properties of the primary auditory cortex remains a long-lasting challenge. As the previous magnetoencephalographic studies have failed to achieve a consensual account of the hierarchical or asymmetric indexes for speech processing, the following paper is aimed to approach this problem through an investigation of the relationship between the phonological and phonetic properties of standard Persian simple vowels and the neurophysiological events corresponding to them using electroencephalographic technics.

2. Literature review

Although it is well understood since the 1980's that the recognition of acoustic constructions are tightly related to the activities of certain neural clusters which their location in the primary auditory cortex and other adjacent areas mirrors the location of activated auditory receptors inside the basilar membrane of the inner ear, it was only in the early 2000s that magneto-encephalographic studies demonstrate there is also a tonochronic element into this processes: sounds with different acoustic characteristics are processed according to different timetables. Yet after more than a decade and a half, MEG technics used in those studies have failed to arrive at a consensus about the source, (bi-)laterality, and distinctive properties of this tonochronic element. Manca and Grimaldy (2016) worked out the causes of such ineffectiveness by attributing it to the relatively lower temporal resolution of MEG and the insensitivity of the MEG to the radial neural sources and suggested that by employing EEG we might be able to work our way past the problem of accessing the hierarchical internal structure of early auditory response (auditory N1) of the cortex.

3. Materials and method

Eighteen volunteers (9 women; mean age \pm SD: 26.3 ± 3.8) participated in the experiment after providing written consent. The subjects were all native speakers of Persian, right-handed, and without any history of auditory, neurological, or any other significant health impairment. The participants were each presented four strings of auditory stimuli played successively at a random order with a random interval of 1400 to 1700 milliseconds. Each string consisted of 50 iterations of each six simple vowels of standard Persian as pronounced by a young-adult male native speaker at neutral tone plus 18 iterations of a 200 milliseconds long, 1KHz pure tone as distractor stimulus. They were asked to passively listen to the stimuli while the neurologic reactions of their cortexes were being recorded via a 32-channel EEG cap with a standard 10-20 configuration and sample rate of 512Hz. The resulting signals were then cleared, processed, and analyzed into independent components through the ICA algorithm.

The results then were statistically analyzed and used to examine the efficacy of a phonological estimator model based on discrete and abstract distinctive features of height and place of the vowels against an acoustic estimator model based on continuous physical landmarks (namely F1, F2, and F2-F1) in the spectral window of the acoustic signal.

4. Results

The preliminary results revealed the existence of two separate and distinct modulations of the auditory N1 component in primary auditory response. The earlier subcomponent of N1 (henceforth N1a) was observed to appear at latencies of around 113 to 149 milliseconds, symmetrically distributed between left and right cortical hemispheres, while the heavily left-leaning later sub-component (N1b) started to appear only as late as 149 to 170 milliseconds after the onset of the stimulus. Both modeling approaches also suggest that the latency and amplitude of the neural responses corresponding to each type of Persian vowels are strongly related to their acoustics and phonologic properties viz. back vowels (those with lower F2s) evoke significantly later but weaker responses in both modulations.

5. Conclusion

This study demonstrates that the quantifiable properties of early auditory responses of Persian speakers might be categorized into three groups. First, those correlated to the type of stimulus (e.g. N1a & N1b latency and amplitude). Next, those which are correlated to the idiosyncratic characteristics of a specific instance of the vowel (Absolute laterality and the delay between N1a and N1b peaks) and at last those which are the properties of the processing system (relative laterality).

The comparison of the phonological and acoustic models further suggests that While certain properties (those of the first category) of both N1a and N1b subcomponents showed strong correlations with the estimator parameters of both phonological and acoustic nature, However, N1a was significantly better modeled by acoustic factors whereas N1b displayed a better fit to a model based on phonetic factors. Based on such results, this paper argues that the perceptual procedure of vowel categorization is a gradient process that starts from the demarcation of the stimulus signal according to acoustic landmarks. The first step is done almost symmetrically. Then the processing load shifts significantly to the left hemisphere to categorize the input based on its perceived distinctive features. And secondly, that such information can be exploited to draft a tonochronic map of such perceptual processes and define a perceptual field for every vowel and distinctive feature in the tonochronic space.

شواهد الکتروانسفالوگرافیک بازنمایی عصب‌شناختی مشخصه‌های آوایی و

واجی واژه‌های زبان فارسی در قشر شنوایی مغز

عباس نصری^۱

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

غلامحسین کریمی دوستان

استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۸/۲۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۳/۲۰

علمی - پژوهشی

چکیده:

پژوهش حاضر به بررسی رابطه بین مشخصه‌های آوایی و واجی واژه‌های ساده زبان فارسی و واقعه‌های عصب‌شناختی متناظر با آن در دستگاه شناختی بشر می‌پردازد. بدین منظور با طراحی آزمایشی تجربی، از ۲۰ نفر از گویشوران زبان فارسی خواسته شد تا به توالی‌هایی از واژه‌های ساده زبان فارسی با ترتیب تصادفی گوش کنند و همزمان پاسخ دستگاه عصبی آنان به شنیدن این واژه‌ها با استفاده از روش الکتروانسفالوگرافی ثبت شد. سپس با استخراج پتانسیل‌های وابسته به رخداد متناظر با پردازش هر واژه در قشر شنوایی اولیه مغز آنان، ویژگی‌ها و مشخصات این واکنش‌ها و نسبت آنان از یک سو با برجستگی‌های پنجره طیفی سیگنال صوتی (F1, F2 و F2-F1) و از سوی دیگر با مشخصه‌های ممیز واجی محل تولید و ارتفاع زبان بررسی شد. در این بررسی‌ها مشخص شد قرار گرفتن در معرض هر یک از محرک‌های مورد استفاده در این آزمایش دستکم در دو مرحله پاسخ عصبی برجسته‌ای تولید می‌کند که هر دو، هم با مشخصات طیفی-زمانی محرک و هم با مشخصه‌های انتزاعی-مقوله‌ای واژه‌ها همبستگی آماری دارند. نتایج این پژوهش تاییدی بر این فرضیه است که فرآیند تفکیک ادراکی واژه‌ها از یکدیگر حاصل روندی تدریجی از نشان‌گذاری بر اساس برجستگی‌های صوت‌شناختی تا مقوله‌بندی مشخصات واجی است که در مرحله اول در دو نیمکره مغز به صورت متقارن انجام می‌شود و با برجستگی‌های صوت‌شناختی نسبت به مشخصه‌های واجی همبستگی بالاتری دارد، اما در مرحله دوم بار اصلی پردازش به نیمکره چپ منتقل شده و ویژگی‌های پاسخ عصبی به هر واژه در این مرحله مطابقت بالاتری با مشخصه‌های واجی نشان می‌دهند. بدین ترتیب برجسته‌ترین ماحصل این پژوهش دست‌یابی به نقشه «زمان‌ناختی» پردازش عصبی واژه‌های زبان فارسی و حوزه ادراکی مشخصه محل تولید واژه در دستگاه شنوایی گویشوران این زبان است. هرچند توان تفکیک اندازه‌گیری انجام شده در این آزمایش برای بیرون آوردن همبسته عصبی پردازش مشخصه ارتفاع زبان از زیر سایه اثر بزرگ‌تر مشخصه محل تولید کافی به نظر نمی‌رسد.

واژه‌های کلیدی: قشر شنوایی، عصب‌شناسی زبان، مشخصه ممیز، الکتروانسفالوگرافی، بازنمایی ادراکی، نظام واژه‌ای.

۱. مقدمه

چگونگی نگاشت سیگنال‌های صوتی آوا به بازنمایی انتزاعی واجی یکی از پرسش‌های اصلی در حوزه واج‌شناسی عصبی است. فرض رایج در این حوزه وجود تناظری یکپارچه بین واحدهای پایه زبانی و واحدهای پایه عصب‌تنکردشناختی^۱ در مراحل رایانش و بازنمایی اصوات زبانی است (امبیک و پوپل^۲ ۲۰۱۵، گریمالدی^۳ ۲۰۱۲). این واحدهای پایه زبانی به اعتقاد جمهور زبانشناسان (برای مثال نک. هله ۲۰۰۲، استیونس ۲۰۰۲، لده‌فوغد ۲۰۰۶) نه واج‌های هر زبان که «مشخصه‌های واجی» هستند که مشخصه ممیز نیز نامیده می‌شوند. مشخصه‌های ممیز گرچه ماهیتاً اتصالاتی انتزاعی بین سازوکارهای حوزه تولید صوت و برون‌داد صوت‌شناختی دستگاه گفتار هستند اما رمزگشایی و ادراک تقریباً همیشه موفق و همسان آنان نزد شنونده نشان می‌دهند که این مشخصه‌ها بایستی واجد همبسته‌های مادی چه در حوزه فیزیک صوت و چه در حوزه ادراک عصبی باشند.

واج‌ها، اعم از واکه و همخوان، خوشه‌هایی از این مشخصه‌های واجی‌اند که دو به دو در تقابل قطبی در ارزش یک یا چند مشخصه قرار دارند. بطور خاص، مهم‌ترین مشخصه‌های ممیز دارای موضوعیت در بین واکه‌ها نشان‌دهنده این تقابل‌های دودویی در ارتفاع زبان، جایگاه تولید در طول حفره دهان و گردشگی لب‌ها هستند. تقابل قطبی در ارزش دست‌کم یکی از این مشخصه‌ها عامل تمایز در تولید و بالتبع ادراک متفاوت مثلاً واکه /o/ (با مشخصه /-high/) در «تو (ضمیر)» /to/ با واکه /u/ (با مشخصه /+high/) در «تو (حرف اضافه)» /tu/ است. طبیعی است که شکل متفاوت دستگاه گفتار در حین عبور جریان هوا موجب تولید پیام‌های صوتی با مشخصات طیفی-زمانی متمایزی می‌شود. این تمایزات برای شنونده به وسیله تحلیل برجستگی‌های صوت‌شناختی^۴ پیام مانند نقاط اوج نسبی در پنجره طیفی^۵ سیگنال آن پیام (سازه‌های^۶

-
1. Neuro-anatomic
 2. Embick and Poeppel
 3. Grimaldi
 4. acoustic landmarks
 5. spectral window
 6. formants

صوتی با نماد ... F2, F1) قابل رمزگشایی است. از دیدگاه عصب‌تنکردشناختی، می‌توان فرض کرد که ساختارهای صوت‌شناختی مستقیماً به فعالیت خوشه‌هایی از نورون‌ها در قشر شنوایی مغز نگاشت‌پذیرند که سلول‌های درون آن خوشه به ویژگی‌های طیفی آن صوت حساس‌اند (رمانی، ویلیامسون و کافمن^۱ ۱۹۸۲، اول و شایخ^۲ ۱۹۹۷، سانز و لنگرز^۳ ۲۰۱۴). این فرض اساسی را «اصل جای‌نواختی»^۴ می‌نامند. این فرآیند رمزنگاری مکان‌محور بسامدهای محرک صوتی از طریق تحریک نورون‌های حلزونی گوش، به ترتیب قرارگیری آن‌ها در موازات غشاء باسیلار^۵ در گوش درونی انجام می‌شود. سپس سیگنال حاصله از مسیر ساقه مغز به قشر شنوایی مغز منتقل می‌شود (مسگرانی و دیگران ۲۰۱۴؛ تالاوژ و دیگران^۶ ۲۰۰۴). این سازوکار زمان‌محور رمزنگاری مذکور (موسوم به «اصل زمان‌نواختی»^۷) باعث می‌شود که هر بخش از سیگنال ارسالی از گوش درونی متناظر با بخش مشخصی از رمزنگاری مکان‌محور با تاخیر زمانی متفاوتی در قشر شنوایی مغز پردازش شود (رابرتز و دیگران ۱۹۹۸، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴). با کنار هم قرار دادن این دو عامل به صورت دو محور و مشخص کردن جایگاه و تاخیر زمانی پردازش هر مشخصه ممیز واج‌شناختی می‌توان نقشه‌ای واجی-عصبی از فرآیند پردازشی در قشر شنوایی مغز بدست داد که تناظری از واقعیت عصب‌شناختی از فرآیند ادراک گفتار در مغز آدمی خواهد بود. نتایج حاصل از تصویربرداری مغز تاکنون تصویری کلی از نواحی اصلی درگیر در پردازش اطلاعات گفتاری در اختیار ما می‌گذارد که نشان‌دهنده چگونگی کارکرد تخصصی دالان شنوایی^۸ مغز است. به‌طور کلی، قشر شنوایی اولیه مغز (A1) به‌عنوان بخشی از یک شبکه عظیم و پیچیده عصبی، وظیفه استخراج مشخصه‌های صوت‌شناختی را از درون سیگنال ورودی از اعصاب شنوایی بر عهده دارد (هی‌کاک^۹ و پوپل ۲۰۰۴؛ اسکات و جانسرود^{۱۰} ۲۰۰۳) در مقابل قشرهای

-
1. Romani, Williamson & Kaufman
 2. Ohl and Schich
 3. Saenz and Langers
 4. tonotopic principle
 5. basilar membrane
 6. Talavage
 7. tonochronic principle
 8. auditory pathway
 9. Hicock
 10. Scott and Johnsrude

ثانویه شنوایی که در شکنج گیجگاهی فرازین^۱ و شیار گیجگاهی فرازین^۲ قرار دارند، وظیفه تبدیل مشخصات صوت‌شناختی به بازنمایی‌های واجی را بر عهده دارند (هیکاک و پوپل ۲۰۰۴؛ اسکات و جانسرود ۲۰۰۳؛ روشکر^۳ و اسکات ۲۰۰۹). در این سطح هنوز بین پژوهشگران درباره چگونگی توزیع این پردازش بین نیم‌کره‌های مغز اختلافاتی وجود دارد که بعضی از آنان (مانند هیکاک و پوپل ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷؛ اسکات و جانسرود ۲۰۰۳ و اسکات و مک‌گتیکن^۴ ۲۰۱۳) قائل به پردازش متقارن سیگنال هستند و برخی دیگر (از جمله دویت^۵ و روشکر ۲۰۱۲ و آبلسر و آیسنر^۶ ۲۰۰۹) معتقدند بخش شنیداری نیم‌کره چپ نقش اصلی را در پردازش این اطلاعات دارد. همچنین روز به روز بر انبوه شواهد قاطعی افزوده می‌شود که نشان می‌دهد وظیفه‌سپاری نواحی شنوایی برای پردازش مشخصه‌های واجی منطبق بر اصول توپوگرافی است (برای مثال رمانی و دیگران ۱۹۸۲، تالاج و دیگران ۲۰۰۴ و سانز و لانگرز ۲۰۱۴). این بدان معنی است که نواحی شنوایی مغز انسان به صورت خوشه‌های نورونی تخصصی - البته با مرزهای تدریجی و مبهم - به صورت گزینشی به پارامترهای صوت‌شناختی محرک‌های صوتی واکنش نشان می‌دهند بنابراین در مورد هر محرک واجد مشخصات صوت‌شناختی متفاوت، الگوهای طیفی-زمانی مختلفی قابل مشاهده خواهد بود (رمانی و دیگران ۱۹۸۲؛ پانتف^۷ و دیگران ۱۹۹۵؛ کاس و هکت^۸ ۲۰۰۰). مطالعات انجام شده با روش مگنتوانسفالوگرافی^۹ بر روی N1m (میدان مغناطیسی متناظر با سازند N1 در الکتروانسفالوگرافی^{۱۰}) نیز موید نتایج مشابهی هستند. اما از آنجا که سازند N1 پتانسیل وابسته به رخداد^{۱۱} رویدادی یکپارچه نیست (نانتن و پیکتون^{۱۲} ۱۹۸۲؛ وودز ۱۹۹۵؛

-
1. superior temporal gyrus (STG)
 2. superior temporal sulcus (STS)
 3. Rauschecker
 4. McGettigan
 5. DeWitt
 6. Obleser and Eisner
 7. Pantev
 8. Kaas and Hackett
 9. magnetic-encephalography (MEG)
 10. electro-encephalography (EEG)
 11. event-related potentials (ERP)
 12. Näätänen & Picton

کمپبل و دیگران ۲۰۰۷؛ هونهورست^۱ و دیگران ۲۰۰۹)، چالش اصلی تفکیک زیرسازندهای تشکیل‌دهنده آن و برقراری ارتباط بین آنها و فرآیندهای پردازشی در حال وقوع در مغز است. هرچند روش MEG دارای قدرت تفکیک مکانی بالاتری نسبت به EEG است (آلفورس^۲ و دیگران ۲۰۱۰، بیلت^۳ ۲۰۱۷) اما مطالعات انجام شده در این روش در تعیین مشخصات، مبدا و عدم‌تقارن نیمکره‌ای امواج N1m وحدت نظر ندارند، در این پژوهش‌ها منشا پردازش‌های شنوایی به نواحی مختلفی از جمله صفحه گیجگاهی فوقانی شامل قشر شنوایی اولیه و شکنج گیجگاهی فوقانی (آبلسر و دیگران ۲۰۰۳ الف و ب، پوپل و دیگران ۱۹۹۷)، صفحه گیجگاهی (آبلسر و دیگران ۲۰۰۴ الف) و شیار گیجگاهی فوقانی (اویلیتز و دیگران ۲۰۰۴) نسبت داده شده. مانکا و گریمالدی (۲۰۱۶) این مسئله را به محدودیت MEG در حساسیت به مولفه عمودی میدان مغناطیسی مغز نسبت می‌دهند. در مقابل EEG هم به مولفه عمودی و هم به مولفه مماسی میدان الکتریکی حساس است. آن دو نتیجه می‌گیرند که مطالعه سازند N1 پتانسیل وابسته به رخداد در این روش بتواند تفکیک دقیق‌تری از مشخصات و مبدا اجزا آن ارائه کند.

اکثر مطالعات انجام شده با MEG در حوزه ادراک آوایی به دلیل طبیعت طیفی-زمانی ثابت واژه‌ها بر این دسته از آواهای زبانی متمرکز شده‌اند (دیش^۴ و دیگران ۱۹۹۶؛ دیش و لوک ۱۹۹۷، ۲۰۰۰؛ اویلیتز و دیگران ۲۰۰۴؛ رابرتز و دیگران ۲۰۰۴؛ ملکله^۵ و دیگران ۲۰۰۳؛ آبلسر و دیگران ۲۰۰۳ الف؛ شستاکووا^۶ و دیگران ۲۰۰۴؛ شارینگر^۷ و دیگران ۲۰۱۱) اما گاهی نیز مطالعاتی بر روی همخوان‌ها انجام شده است (مانند گیج^۸ و دیگران ۱۹۹۸ و ۲۰۰۶؛ آبلسر و دیگران ۲۰۰۳ ب، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶) اما در نهایت این مطالعات تا کنون این پرسش را بی‌پاسخ گذاشته‌اند که پردازش آواهای زبانی در مغز بر اساس مشخصات طیفی-زمانی آنها و به مدد سرنخ‌های صوت‌شناختی انجام می‌گیرد یا بر اساس مشخصه‌های انتزاعی واجی. پژوهش در این حوزه با روش

-
1. Hoonhorst
 2. Ahlfors
 3. Baillet
 4. Diesch
 5. Mäkelä
 6. Shestakova
 7. Scharinger
 8. Gage

الکتروانسفالوگرافی عمر چندانی ندارد و محدود به مطالعه‌ای است که مانکا و گریمالدی (مانکا و دیگران ۲۰۱۹؛ گریمالدی و دیگران ۲۰۱۶) بر روی نظام واکه‌ای گویش سالنتو از زبان ایتالیایی انجام داده‌اند. در پژوهش حاضر به منظور بررسی مشخصات طیفی-زمانی پاسخ عصبی اولیه قشر شنوایی مغز به واکه‌های ساده زبان فارسی با طراحی آزمایشی تجربی، تعدادی از گویشوران زبان فارسی در شرایط کنترل شده در معرض واکه‌های ساده این زبان قرار گرفتند تا با ثبت ERP متناظر با پردازش آن واکه‌ها در پاسخ عصبی قشر شنوایی مغز آنان ویژگی‌ها و مشخصات این واکنش بررسی شود. هدف از این بررسی تلاش برای دستیابی به پاسخ سه پرسش است: توزیع بار پردازشی فرآیند ادراک واکه‌ها بین دو نیمکره مغز چگونه است؟ آیا همبسته‌های عصب‌شناختی مشخصه‌های واجی و صوت‌شناختی واکه‌ها در پتانسیل وابسته به رخداد متناظر با پردازش آن‌ها قابل دسترسی است؟ و در نهایت اینکه کدام دسته از مشخصه‌های ساختاری واکه‌ها، ویژگی‌های طیفی-زمانی پاسخ عصبی مربوطه را بهتر توصیف و پیش-بینی می‌کنند؟

۲. روش پژوهش

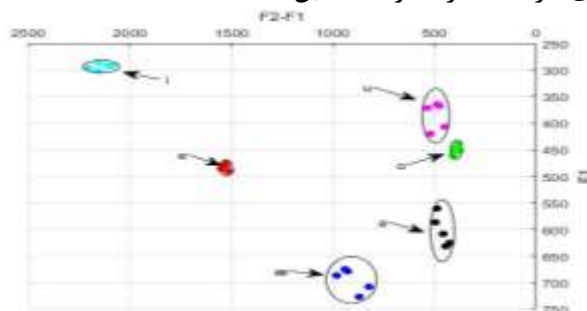
در این بخش به معرفی روش گردآوری داده‌ها، شیوه و دلایل تعیین و حذف داده‌های غیر قابل استفاده و نیز روش پردازش و استخراج اطلاعات از داده‌های خام پرداخته می‌شود.

۱. ۲. آزمودنی‌ها

داوطلبان مشارکت‌کننده در این آزمون ۱۸ نفر گویشور بومی بالغ (۹ مرد و ۹ زن، میانگین سن: ۲۶٫۳ سال؛ انحراف معیار ۳٫۸) زبان فارسی بودند. پیش از انجام آزمایش داوطلبان با مراحل آزمایش آشنا شده، مورد معاینه پزشکی قرار گرفته و از آنان رضایت-نامه اخذ شد. همه آزمودنی‌ها بر اساس پرسشنامه «اندیس راست‌دستی ادینبورگ» (الدفیلد ۱۹۷۱) نمره راست‌دستی دستکم ۹ از ۱۰ کسب کردند. آزمودنی‌ها فاقد سابقه بیماری یا اختلالات عصب‌شناختی یا شنوایی یا سایر مشکلات عمده سلامت بودند. (۱) داده‌های این آزمایش در آزمایشگاه ملی نقشه‌برداری مغز ایران مستقر در دانشگاه تهران گردآوری شد.

۲.۲. محرک‌ها و روال

محرک‌های مورد استفاده در این آزمون ۶ واژه ساده زبان فارسی معیار (مطابق بی‌جن‌خان ۱۳۸۴: ۹۴-۱۰۰) به علاوه یک سوت ممتد تک بسامدی بود. گوینده مذکر بالغ ده نمونه از هر ۶ واژه را خارج از بافت آوایی با لحنی متعارف تلفظ کرد. ضبط با نرخ نمونه‌برداری ۴۴,۱ کیلوهرتز و توان تفکیک شدت ۱۶ بیت انجام شده. سپس تلفظ‌های ضبط شده به وسیله نرم‌افزار پرات (بورسما و وینیک^۱ ۲۰۱۱) برای شدت ۷۰ دسی‌بل و دیرش ۲۰۰ میلی‌ثانیه نرمالیزه و جدا شد. پنج ضبط از میان ده ضبط هر واژه که فرکانس پایه نزدیک‌تری به میانگین فرکانس پایه ده ضبط داشتند به عنوان محرک انتخاب شدند. این کار به منظور کنترل اثر احتمالی تفاوت F0 بر روی پاسخ عصبی شرکت‌کنندگان انجام شد. شکل ۱ پراکندگی مشخصات سازه‌ای محرک‌های استفاده شده در آزمایش را در دو محور سازه اول (F1) و تفاضل سازه دوم و اول (F2-F1) را نشان می‌دهد که به وضوح، افزایش هر یک به ترتیب متناظر با تمایل به مشخصه‌های واجی «افتاده» و «پیشین» است. در جدول ۱ نیز میانگین و انحراف معیار مشخصات سازه‌ای هر دسته از محرک‌ها قابل مشاهده است.



شکل ۱. فضای واژه‌ای محرک‌های استفاده شده در آزمون به همراه بیضی حوزه اعتماد ۹۰ درصد (۲ انحراف معیار)، یکای سنجش: هرتز

F2-F1	F3	F2	F1	بسامد پایه	محرک
910(±56)	2454(±84)	1605(±44)	695(±20)	117	[æ]
1527(±14)	2656(±22)	2012(±13)	484 (±7)	145	[e]
395(±12)	2732(±76)	845(±18)	450(±8)	132	[o]
464(±26)	2773(±16)	1066(±14)	602(±26)	143	[â]
2142(±40)	3149(±64)	2436(±42)	294(±5)	150	[i]
495(±30)	2882(±73)	881(±37)	386(±23)	165	[u]

جدول ۱. میانگین مشخصات طیفی محرک‌ها. یکای سنجش: هرتز، انحراف معیار درون پرانتز

بسامد سازه پایه و اول تا سوم هر محرک به صورت میانگین ناحیه زمانی ۲۵ الی ۱۷۵ میلی‌ثانیه در نقاطی به فاصله ۲,۵ میلی‌ثانیه (۶۱ نقطه) از هم اندازه‌گیری شد. طبق نتایج پژوهش‌های انجام شده (گیج و دیگران ۱۹۹۸؛ گریمالدی و دیگران ۲۰۱۶) شیب و شدت بخش خیز و فرود در ابتدا و انتهای واکه در دامنه و تاخیر نسبی سازند N1 در سیگنال پاسخ موثر نیست، لذا این دو بخش از اندازه‌گیری حذف شدند. محرک هفتم یعنی سوت ممتد تک بسامدی به طول ۲۰۰ میلی‌ثانیه توسط نرم‌افزار پرات ساخته شد. محرک‌ها با کمک نرم‌افزار E-prime 2.0 به وسیله یک جفت بلندگوی Logitech S120 با شدت ۷۰ دسی‌بل در فاصله حدود ۶۰ سانتی‌متری از گوش آزمودنی‌ها پخش شد. قبل از انجام آزمون با پخش چند نمونه از هر محرک اطمینان حاصل شد که آزمودنی‌ها قادر به تشخیص صحیح هر ۶ واکه با مشخصات ارائه مذکور باشند.

۳، ۲. روش آزمون

آزمودنی‌ها در طول آزمون مقابل یک صفحه‌نمایش رایانه‌ای نشسته بودند و از آنان خواسته شده بود به مجموعه‌ای از محرک‌ها گوش دهند. هر آزمودنی در معرض ۴ بسته محرک قرار گرفت که هر بسته شامل ۵۰ تکرار از هر کدام از ۶ محرک اصلی و ۱۸ تکرار از محرک فریب بود. ترتیب پخش محرک‌ها با عملگر random() در نرم‌افزار E-Prime 2.0 تصادفی‌سازی شده و فاصله بین آغاز دو محرک متوالی، بین ۱۴۰۰ الی ۱۷۰۰ میلی‌ثانیه متغیر بود. برای کاهش اختلال حاصل از حرکات چشم از آزمودنی‌ها خواسته شده بود در طول ضبط به یک نشانه «به‌علاوه +» سفید به ابعاد تقریبی ۳ سانتی‌متر در مرکز صفحه سیاه نمایشگر نگاه کنند. در فاصله بین هر دو بسته محرک، یک دقیقه برای استراحت آزمودنی‌ها در نظر گرفته شده بود. زمان صرف شده برای هر بسته حدود ۹ دقیقه بود.

۴، ۲. گردآوری و پیش‌پردازش داده‌ها

برداشت سیگنال پیوسته EEG به وسیله دستگاه G.HIAMP (شرکت G.tec) و کلاه ActiCap ۳۲ کاناله با آرایش ۱۰-۲۰ استاندارد و نرخ نمونه‌برداری ۵۱۲ هرتز انجام شد. ثبت برخط داده با عبور از یک صافی میان‌گذر ۰,۱۶-۸۰ هرتزی و یک صافی ناچ در بسامد جریان الکتریکی (۵۰ هرتز) انجام شد. الکتروود مرجع به لاله گوش راست متصل بود و مقاومت الکتریکی در محل اتصال هر الکتروود به پوست سر آزمودنی در طول

آزمون کمتر از ۵ کیلوهم نگاه داشته شد. پردازش آفلاین سیگنال با کمک افزونه EEGLAB در محیط نرم‌افزار MATLAB 2019a انجام شد. داده‌ها با استفاده از صافی بالاگذر FIR ۰٫۵ هرتزی (حد تأثیر ۰٫۵۸ هرتز) رده ۴۰۹۶ و صافی پایین‌گذر FIR ۵۰ هرتزی رده ۱۰۲۴ (۴۹٫۶۷ هرتز) فیلتر شد. سیگنال پیوسته به صورت بازه‌هایی از ۲۰۰ میلی‌ثانیه قبل از شروع هر محرک اصلی تا ۱ ثانیه پس از آن افراز شده و میانگین ۲۰۰ میلی‌ثانیه قبل از محرک به عنوان بیس‌لاین از هر بازه کسر شد. آرتیفکت‌های چشمی، ECG و عضلانی با الگوریتم ICA از سیگنال حذف شد (حداکثر ۴ سازند). سپس بازه‌های حاوی خطوط صاف (اختلاف حداکثر و حداقل کمتر از ۲ میکروولت)، آرتیفکت‌های پله‌ای و اختلاف پتانسیل قله‌به‌قله با قدر مطلق بالاتر از ۱۲۰ میکروولت کنار گذاشته شدند. به طور میانگین ۷٫۲ درصد از داده‌های هر آزمودنی از مطالعه حذف شد. بازه‌های باقیمانده برای هر واژه و همه آزمودنی‌ها به طور جداگانه میانگین‌گیری شد. ۳ نفر از آزمودنی‌ها که در پاسخ وابسته به رخداد ایشان سازند N1 در بازه زمانی ۸۰ تا ۱۶۰ میلی‌ثانیه پس از آغاز محرک مشاهده نشد از مطالعه کنار گذاشته شدند و بدین ترتیب میانگین‌گیری نهایی بر روی ۱۵ آزمودنی انجام شد (۹ نفر زن، میانگین سن: ۲۶٫۷ سال؛ انحراف معیار: ۳٫۹).

۵. ۲. روش تحلیل

با بررسی نتایج تفکیک سازندهای بدست آمده از الگوریتم ICA^۱، وجود دو زیرسازند از موج N1 با شکل موج مشابه و اختلاف فاز حدود ۲۰ تا ۳۰ میلی‌ثانیه به وضوح قابل مشاهده بود. این دو زیرسازند در آزمودنی‌های مختلف به ترتیب در بازه زمانی ۱۳۵-۱۰۰ و ۱۷۰-۱۳۵ میلی‌ثانیه ظاهر می‌شدند. به لحاظ توپولوژی تمرکز این دو زیرسازند به ترتیب بر الکترودهای میانی و کناری-نیمکره چپ بود. لذا تاخیر و دامنه موج N1a با استفاده از الکترودهای Cz، میانگین FC1 و FC2 و میانگین CP1 و CP2 و اندازه‌گیری شد و در مقابل اندازه‌گیری موج N1b در الکترودهای C3، میانگین FC1 و FC5 و میانگین CP1 و CP5 انجام شد. تحلیل مقادیر مربوط به تاخیر و دامنه هر یک از دو زیرسازند N1 برای هر واژه با استفاده از یک مدل واجی و یک مدل صوت‌شناختی و اعمال آزمون تعقیبی توکی^۲ (در صورت نیاز) با استفاده از نرم‌افزار IBM SPSS 26 انجام شد. در مدل واجی متغیرهای مستقل گسسته و در مدل صوت‌شناختی پیوسته

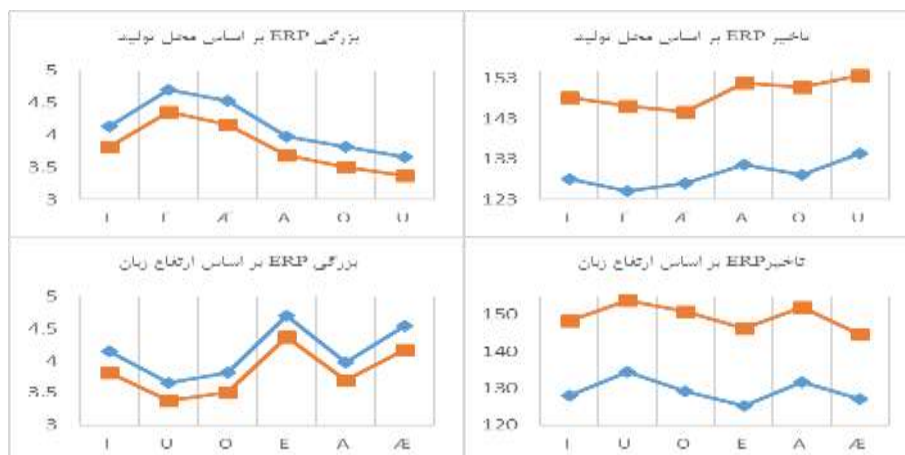
1. independent component analysis

2. Tukey's post-hoc test

بودند لذا تحلیل در مدل اول با روش «مدلسازی خطی عام تک‌متغیر^۱» و در مدل دوم با تعیین ضریب همبستگی خطی پارامتری (پیرسون) انجام گرفت.

محرك	تاخیر N1a	دامنه N1a	تاخیر N1b	دامنه N1b	میانگین دامنه نیمکره راست	میانگین دامنه نیمکره چپ
[æ]	127.1 (7.1)	4.53(0.62)	144.7 (7.1)	4.17(0.67)	2.68(0.52)	3.95(0.66)
[e]	126.3 (6.0)	4.70(0.83)	146.2(7.4)	4.36(0.83)	2.54(0.56)	4.03(0.83)
[o]	129.3(6.3)	3.82(0.72)	150.8(7.0)	3.51(0.79)	2.18(0.48)	3.23(0.77)
[â]	131.5(7.4)	3.98(0.68)	151.9(5.4)	3.69(0.74)	2.24(0.50)	3.44(0.73)
[i]	129.1(7.8)	4.14(0.77)	148.4(7.1)	3.82(0.80)	2.32(0.53)	3.57(0.80)
[u]	134.5(7.2)	3.66(0.94)	153.6(8.5)	3.38(0.98)	2.04(0.62)	3.10(0.96)

جدول ۲. نتایج آزمایش: تاخیر (یکای سنجش میلی ثانیه) و دامنه (یکای سنجش میکروولت) نقطه اوج هر زیرسازند



شکل ۲. تاخیر و دامنه پتانسیل وابسته به رخداد در هر زیرسازند، مرتب شده بر اساس محل تولید و ارتفاع زبان در هر واکه (لوزی آبی: N1a؛ مربع نارنجی: N1b)

در مدل واجی تقابل دوتایی ۰ و ۱ متناظر با مشخصه محل تولید (به ازای [-back] و [+back]) در نظر گرفته شد و برای مشخصه ارتفاع زبان دو تقابل دوتایی (۰ و ۱ به ازای [-low] و [+low] و ۰ و ۱ به ازای [-high] و [+high]) و یک تقابلی سه‌تایی (۱، ۰ و -۱ به ترتیب به ازای [+low,-high]، [-low,-high] و [-low,+high]) طرح شد. در مدل صوت‌شناختی نیز از سه متغیر پیوسته F2، F1 و F2-F1 به عنوان تخمین‌گر

1. univariate general linear model

استفاده شد. در هر مورد از روش مدل‌سازی حذفی با رگرسیون خطی جفتی برای مقایسه کیفیت تطابق دو مدل با داده‌ها استفاده شد در این روش افزایش قدرمطلق لگاریتم نسبت درست‌نمایی^۱ نشان‌دهنده وجود اختلاف بهینگی دو مدل در بازنمایی متغیر وابسته است. مقایسه میزان عدم‌تقارن موج متاخر N1 با مقایسه میانگین دامنه نقطه اوج در دو زوج متقارن از ۷ الکتروود در نیمکره چپ (F3، FC1، FC5، C3، CP1، CP5، P3) و راست (F4، FC2، FC6، C4، CP2، CP6، P4) صورت گرفت که از میان ۱۴ الکتروود هر نیمکره برجسته‌ترین واکنش را نسبت به محرک داشتند.

۳. نتایج

برای هر یک از واژه‌های مورد آزمایش میانگین و انحراف معیار تاخیر و دامنه دو زیرسازند N1a و N1b و بیشینه دامنه در دو نیمکره چپ و راست مغز مطابق جدول ۲ به دست آمد. تاخیر زمانی نقطه اوج زیرسازند متقدم به طور متوسط ۱۲۹ میلی‌ثانیه پس از آغاز محرک و در بازه ۱۱۳ الی ۱۴۹ و زیرسازند متاخر به طور متوسط ۱۴۹ میلی‌ثانیه و در بازه ۱۳۳ الی ۱۷۱ میلی‌ثانیه بود.

عامل	متغیر	F	p	η^2
+/- Back	Lat.	0.725	0.397	0.008
	Abs. Lat.	10.303	0.002*	0.105
+/-High	Lat.	0.062	0.804	0.001
	Abs. Lat.	1.57	0.213	0.017
+/-Low	Lat.	0.426	0.516	0.005
	Abs. Lat.	0.111	0.740	0.001
Low/High/Mid	Lat.	0.214	0.807	0.005
	Abs. Lat.	0.833	0.438	0.019

جدول ۳. برجستگی آماری و مقیاس تاثیر^۲ عوامل مورد مطالعه در مدل واجی بر متغیرهای یکسوگی نسبی و مطلق مولفه متاخر N1 (مقادیر واجد معناداری آماری در سطح اعتماد ۰,۰۵ با علامت ستاره مشخص شده اند). مشاهده توصیفی نمایش داده شده در شکل ۲ نشان می‌دهد که تاخیر هر دو زیرسازند متقدم و متاخر N1 در واژه‌های پسین‌تر نسبت به واژه‌های پیشین با شیبی ملایم افزایش می‌یابد و در مقابل از دامنه آن کاسته می‌شود. همچنین تاخیر هر دو سازند در

1. Log likelihood ratio (LogLR)

2. effect size

واکه‌های افتاده بیشتر از واکه‌های میانی اما کمتر از واکه‌های افراشته است و دامنه ERP در واکه‌های افتاده نیز بیشتر از واکه‌های افراشته اما کمتر واکه‌های میانی است.

۱، ۳. عدم تقارن بین نیمکره‌ای

میانگین دامنه زیرسازند N1b به وضوح در نیمکره چپ ($-3.55\mu V$, $SD = 0.89$) قوی‌تر از نیمکره راست ($-2.33\mu V$, $SD = 0.59$) است ($t(178) = -10.82$, $p = 0.0000$) اما رابطه میزان یکسوگی نسبی^۱ نیمکره چپ با متغیرهای محل تولید و ارتفاع واکه به لحاظ آماری معنی‌دار ($p < 0.05$) نیست (نک. جدول ۳) اما مقدار یکسوگی مطلق^۲ در دامنه زیرسازند متاخر N1 در واکه‌های پیشین بیشتر از پسین است ($\chi^2(1) = 10.303$, $p = 0.002$). هرچند به طور متوسط میزان برتری مطلق نیمکره چپ در واکه‌های میانی بیشتر از واکه‌های افراشته و افتاده است اما این تاثیر وارد بازه معنی‌داری آماری نمی‌شود.

تخمینگر	متغیر	N	r	
			ضریب همبستگی	p
F1	Lat	90	-0.074	0.245
	ALat		0.089	0.202
F2	Lat		0.145	0.087
	ALat		0.301	0.002*
F2-F1	Lat		0.149	0.08
	Alat		0.260	0.007*

جدول ۴. مقدار همبستگی آماری میان عوامل مورد مطالعه در مدل صوت‌شناختی و متغیرهای یکسوگی نسبی و مطلق مولفه متاخر N1 (مقادیر واجد معناداری آماری در سطح اعتماد ۰,۰۵ با علامت ستاره مشخص شده اند). در مدل صوت‌شناختی نیز رابطه میان تخمین‌گرهای طیفی F1، F2 و F2-F1 با یکسوگی نسبی در هیچ یک از مدل‌های همبستگی مورد استفاده به لحاظ آماری معنی‌دار نیست (نک. جدول ۴) در مقابل نتایج مربوط به مقدار یکسوگی مطلق نشان می‌دهد که هرچند این متغیر با F1 رابطه معنی‌داری ندارد اما با افزایش F2 و F2-F1 افزایش می‌یابد ($p < 0.01$). در مجموع مقایسه دو مدل واجی و صوت‌شناختی نشان می‌دهد که برای تخمین میزان عدم‌تقارن نیمکره‌ای در دامنه الکتریکی در لحظه اوج

1. میانگین بزرگی دامنه موج در نیمکره چپ تقسیم بر راست Laterality

2. میانگین بزرگی دامنه موج در نیمکره چپ منهای راست Absolute Laterality

زیرسازند N1b مدل واجی ($\text{LogLR}(\text{place} * \text{F2}) = 3.107$, $\text{LogLR}(\text{place} * \text{F2} - \text{F1}) = 0.785$) بر هر دو تخمین‌گر مدل صوت‌شناختی برتری دارد.
۳،۲. دامنه و تاخیر در پتانسیل‌های وابسته به رخداد

در مدل واجی، متغیر دامنه لحظه اوج ERP در هر دو زیرسازند متقدم N1a ($\chi^2(1) = 10.739$, $p = 0.004$, $\eta^2 = 0.134$) و متاخر N1b ($\chi^2(1) = 13.599$, $p = 0.002$, $\eta^2 = 0.109$) در مقیاس تاثیر متوسط با محل تولید رابطه دارد، این یعنی واژه‌های پسین موجب ایجاد پتانسیل‌های وابسته به رخدادی در قشر شنوایی می‌شوند که هم در مرحله اول ($3.82\mu\text{V}$ در برابر $4.46\mu\text{V}$) و هم مرحله دوم پردازش ($3.53\mu\text{V}$ در برابر $4.12\mu\text{V}$) ضعیفتر از واژه‌های پیشین است. همچنین تاخیر هر دو زیرسازند N1a ($\chi^2(1) = 9.983$, $p = 0.002$, $\eta^2 = 0.102$) و N1b ($\chi^2(1) = 13.949$, $p = 0.000$, $\eta^2 = 0.137$) با مشخصه محل تولید رابطه نشان می‌دهد. به عبارت دیگر شنیدن واژه‌های پسین ERP را با تاخیر بیشتری در قشر شنوایی مغز فعال می‌کند. همچنین علی‌رغم این‌که مشاهده اولیه نشان می‌دهد که پتانسیل‌های وابسته به رخداد متناظر با واژه‌های افراشته تاخیر بیشتر و شدت کمتری نسبت به واژه‌های افتاده و میانی دارند، اما مدلسازی آماری مشخص می‌کند که رابطه هیچ‌یک از متغیرهای دامنه و تاخیر زمانی در N1a و N1b با هیچ‌یک از سه تخمین‌گر مشخصه ارتفاع زبان به لحاظ آماری معنی‌دار نیست و مقیاس تاثیر هیچ یک از ۱۲ مدل‌سازی نیز از $\eta^2 = 0.043$ تجاوز نمی‌کند، با این حال در مورد دامنه N1a و N1b اختلاف بین واژه‌های افراشته و سایر واژه‌ها بسیار به مرز معنی‌داری آماری نزدیک است (به ترتیب $p = 0.070$ و $p = 0.098$).

دامنه N1a	دامنه N1b	تاخیر N1a	تاخیر N1b	ضریب همبستگی	
0.228	0.239	-0.213	-0.232	ضریب همبستگی	F2-F1
0.015	0.012	0.022	0.014	p	
0.281	0.273	-0.265	-0.289	ضریب همبستگی	F2
0.004	0.005	0.006	0.003	p	
0.160	0.162	0.262	0.168	LogLR F2/F2-F1	

جدول ۵. مقایسه دو تخمین‌گر پیوسته F2 و F2-F1 در تعیین مشخصه‌های دامنه و تاخیر دو زیرسازند N1a و N1b

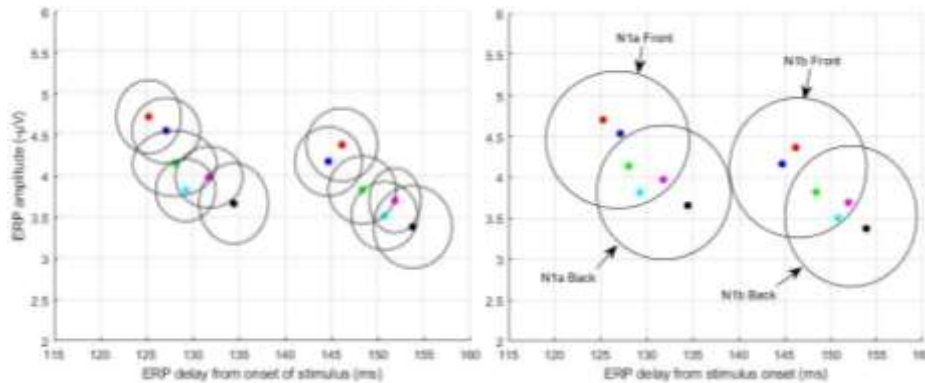
در مدل صوت‌شناختی تخمین‌گر F1 با متغیرهای دامنه و تاخیر در زیرسازند متاخر N1 و متغیر تاخیر زیرسازند متقدم N1 رابطه‌ای نشان نمی‌دهد اما همبستگی بین افزایش F1 و افزایش دامنه در N1a معنی‌دار است ($r = 0.174$, $p = 0.049$, $N = 90$). واژه‌هایی که F1 بالاتری دارند (به طور مشخص æ و a) نسبت به واژه‌هایی که F1 پایینی دارند (مشخصاً u و i) دارای N1a قوی‌تری هستند. تخمین‌گرهای F2 و F2-F1

با هر چهار متغیر مورد مطالعه همبستگی نشان می‌دهد، همانطور که در جدول ۵ قابل مشاهده است، افزایش $F2/F2-F1$ موجب تعجیل در ظهور ERP و افزایش دامنه آن می‌شود. مقایسه دو مدل در متغیرهایی که رابطه حداقل یکی از تخمین‌گرهای هر یک از دو مدل صوت‌شناختی و واجی با یکی از متغیرهای عصب‌شناختی مورد مطالعه به لحاظ آماری معنی‌دار است نشان می‌دهد که مدل صوت‌شناختی برای توصیف $N1a$ توان بالاتری دارد ($\text{LogLR}=2.604$). در مقابل مشخصات دامنه ($\text{LogLR} = 0.783$) و تاخیر $N1b$ ($\text{LogLR} = 0.704$) را مدل واجی با دقت بالاتری توصیف می‌کند. از بین دو تخمین‌گر صوت‌شناختی $F2$ و $F2-F1$ نیز در تمام موارد $F2$ با اختلاف اندکی تخمین‌گر بهتری برای توصیف مشخصات هر دو زیرسازند متقدم و متاخر $N1$ است ($\text{LogLR} = 0.188$). میانگین

۴. بحث و نتیجه

نتایج این آزمایش نشان می‌دهد که بین مشخصه محل تولید واکه و مشخصات عصب‌تنکردشناختی ERP متناظر با آن، رابطه آماری برقرار است؛ چه در $N1a$ و چه در $N1b$ کاهش فاصله $F2$ و $F1$ (مشخصه صوت‌شناختی واکه‌های پسین) باعث افزایش تاخیر در ظهور قله موج و کاهش شدت آن می‌شود. نتایج اولیه آزمایش همچنین نشان می‌دهد که رابطه متغیر ارتفاع زبان با دامنه امواج $N1$ بر خلاف یافته‌های مطالعات انجام شده با MEG (از جمله آبلسر و دیگران ۲۰۰۳ الف و ب، شارینگر و دیگران ۲۰۱۱، شستاکووا و دیگران ۲۰۰۴) معکوس است؛ اما شواهد آماری برای اعتنا به این نتایج کافی نیست، و نتایج این پژوهش نمی‌تواند مستمسک رد یافته‌های آنان شود. این نتایج دقیقاً مطابق با پیش‌فرض مطرح در اصل زمان‌نواختی است که پیشتر به آن اشاره شد. به طور خاص نتایج حاصل از این آزمایش را می‌توان برای ترسیم نقشه زمان‌نواختی ادراک واکه‌های زبان فارسی در قشر شنوایی مغز به کار برد. در شکل ۳ نمونه‌ای از این نقشه قابل مشاهده است که در آن هر یک از نقاط رنگی میانگین مختصات قرارگیری قله ERP متناظر با هر واکه در میان آزمودنی‌ها در دو محور افقی زمان و عمودی پتانسیل است. دایره‌های بزرگ روی تصویر بازنمایی هندسی «حوزه ادراک»^۱ دو ارزش مشخصه [back] در واکه‌های زبان فارسی است. هرچه محل وقوع قله موج دو زیرسازند $N1a$ و $N1b$ حاصل از یک محرک فرضی به مرکز یکی از این دوایر نزدیک‌تر باشد احتمال ادراک آن با مشخصه متناظر (پیشین یا پسین) افزایش می‌یابد.

1. perceptual field



شکل ۳. نقشه زمان‌نواختی واژه‌های زبان فارسی به همراه بیضی بازه اطمینان (۱ انحراف معیار) برای تشخیص مشخصه $[\pm\text{Back}]$ (راست) و حوزه ادراکی هر واژه (چپ). میانگین بینافردي ERP هر واژه با نقاط رنگی مشخص شده: قرمز e، آبی e، سبز i، آبی روشن o، بنفش a، سیاه u

دیگر یافته مهم این آزمایش این است که در تمام موارد مدل مبتنی بر مشخصه‌های واجی در توصیف مختصات N1b بر مدل مبتنی بر برجستگی‌های صوت‌شناختی برتری دارد و در مقابل مدل صوت‌شناختی مختصات N1a را بهتر توصیف می‌کند. این امر می‌تواند شاهی بر این مدعا باشد که مولفه متقدم N1a همبسته (یا تظاهر) عصب‌شناختی پردازش مشخصات صوت‌شناختی محرک‌های دریافتی و مولفه متاخر آن (N1b) همبسته (یا تظاهر) عصب‌شناختی پردازش مشخصه‌های واجی باشد. مشاهده ترکیبی مهمی که در نتایج این آزمایش به چشم می‌آید این است که یکسوگی نسبی در دامنه مولفه متاخر N1 نه در بین انواع محرک‌ها تفاوت معناداری دارد ($F(5,84) = 1.429, p = 0.222$) و نه در بین نمونه‌های محرک‌ها رابطه‌ای با متغیرهایی چون دامنه، تاخیر و اختلاف زمانی دو زیرسازند N1a و N1b دارد (در همه موارد $|r| < 0.041$ و $p > 0.700$). هنگامی که این نکته در کنار همبستگی بالا بین یکسوگی مطلق و هر چهار متغیر مرتبط با دامنه N1 قرارگیرد (در همه موارد $r > 0.719$ و $p < 10^{-25}$)، نشان می‌دهد که میزان نسبی یکسوگی فارغ از نوع محرک یا مشخصات نمونه محرک، بخشی از مشخصات ماهوی N1b است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد مستقل از اینکه قشر شنیداری مغز مشغول پردازش چه واژه‌ای است، میزان سوگیری آن در استفاده از نیمکره چپ (با میانگین نسبت ۱،۵۳) تقریباً ثابت است. از سوی دیگر علی‌رغم این که همزمان با افزایش دامنه پتانسیل‌های وابسته به رخداد، فاصله زمانی بین قله دو زیرسازند افزایش پیدا می‌کند ($r = 0.209, p = 0.048$) اما این رابطه متأثر از ماهیت

مقوله‌ای واکه (اینکه واکه مثلاً /a/ یا /i/ باشد) نیست ($F(5,84) = 0.424, p=0.831$) و بین نمونه‌های محرک‌های مختلف به طرز تقریباً یک‌نواختی پراکنده است. اگر این فرض تقریباً بدیهی را بپذیریم که افزایش دامنه ERP حاصل افزایش تعداد نوروهای فعال‌شده و شدت فعالیت آن‌هاست و افزایش تعداد نوروهای مورد نیاز یا میزان فعالیت آن‌ها برای انجام هر وظیفه پردازشی به معنی افزایش بار پردازشی آن وظیفه است، به نظر می‌رسد اختلاف زمانی بین قله‌های دو زیرسازند N1a و N1b تابعی از میزان صعوبتی است که قشر شنوایی مغز در اولین مرحله پردازش با آن روبرو می‌شود. در مجموع نتایج این پژوهش شواهدی اولیه ارائه می‌دهد که فرآیند تفکیک ادراکی واکه‌ها از سیگنال صوتی تا پیام عصب‌تن‌کردشناختی، حاصل روندی تدریجی از نشان‌گذاری و پردازش بر اساس مشخصات صوت‌شناختی تا مقوله‌بندی بر اساس مشخصات واجی است که در مرحله اول در دو نیمکره چپ و راست به صورت تقریباً متقارن انجام می‌شود اما در نهایت بار اصلی پردازش به نیمکره چپ منتقل می‌گردد. همچنین به نظر می‌رسد که همبسته‌های عصب‌شناختی فرآیند پردازش واکه‌ها در قشر شنوایی مغز دارای سه دسته ویژگی متمایز باشند: گروهی از این ویژگی‌ها (برای مثال دامنه زیرسازندهای ERP) تابع مشخصه‌های مقوله‌ای محرک (اعم از صوت‌شناختی یا واجی) هستند، گروهی دیگر (اختلاف زمانی بین دو زیرسازند) متأثر از ویژگی‌های منحصر به فرد نمونه‌های محرک دریافتی اند و دسته‌ای نیز (مثل میزان یکسوگی در N1b و عدم یکسوگی در N1a) به نظر می‌رسد بخشی از مشخصات ذاتی و مستقل از درون‌داد این زیرسیستم از دستگاه عصبی باشند. بدیهی است که اظهار نظر قطعی در این زمینه و تفکیک این سه دسته از ویژگی‌های پاسخ عصبی به شواهد تجربی بیشتری نیاز دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کمیته اخلاق در پژوهش‌های زیست‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران تطابق روال اجرایی پیشنهادی این آزمایش با اعلامیه هلسینکی را در مصوبه شماره ۱۳۹۸.۴۶۸ IR.IUMS.REC. تایید کرده است

منابع

بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۸۴). واج‌شناسی: نظریه بهینگی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

- Ahlfors, S. P., J. Han, J.W. Belliveau and M. S. Hamalainen. 2010. Sensitivity of MEG and EEG to source orientation. *Brain Topography*, 23:227-232.
- Baillet, S. 2017. Magnetoencephalography for brain electrophysiology and imaging. *Nature Neuroscience*, 20:327-339.
- Bijankhan, M. 2005. *Phonology: Optimality Theory*, Tehran: SAMT. [in Persian].
- Boersma, P., and D. Weenink 2011. Praat: doing phonetics by computer (Computer program), Version 5.2.
- Campbell, T., I. Winkler and T. Kujala 2007. N1 and the mismatch negativity are spatiotemporally distinct erp components: disruption of immediate memory by auditory distraction can be related to N1. *Psychophysiology*, 44:530-540
- DeWitt, I. and J. P. Rauschecker. 2012. Phoneme and word recognition in the auditory ventral stream. *Proceedings of the National Academy of Sciences United States of America*, 109:505-514.
- Diesch, E., C. Eulitz, S. Hampson and B. Ross. 1996. The neurotopography of vowels as mirrored by evoked magnetic field measurements. *Brain Language*, 53:143-168.
- Diesch, E., and T. Luce. 1997. Magnetic fields elicited by tones and vowel formants reveal tonotopy and nonlinear summation of cortical activation. *Psychophysiology*, 34: 501-510.
- _____. 2000. Topographic and temporal indices of vowel spectral envelope extraction in the human auditory cortex. *Journal of Cognitive Neuroscience* 12: 878-893.
- Embick, D. and D. Poeppel. 2015. Towards a computational(ist) neurobiology of language: Correlational, integrated, and explanatory neurolinguistics. *Language and Cognitive Neuroscience*, 30:357-366.
- Eulitz, C., J. Obleser, and A. Lahiri. 2004. Intra-subject replication of brain magnetic activity during the processing of speech sounds. *Cognitive brain research* 19:82-91.
- Gage, N., D. Poeppel, T. Roberts and G. Hickok. 1998. *Auditory evoked M100 reflects onset acoustics of speech sounds*. *Brain Research* 814: 236-239.
- Gage, N., T. Roberts and G. Hickok. 2006. Temporal resolution properties of human auditory cortex: reflections in the neuromagnetic auditory evoked M100 component. *Brain Research* 1069:166-171.
- Grimaldi, M. 2012. Toward a neural theory of language: Old issues and new perspectives. *Journal of Neurolinguistics*, 25:304-327.
- Grimaldy, M., F. Sigona and F. di Russo. 2016. Electroencephalographic evidence of vowels computation and representation in human auditory cortex, In A.M. di Sciullo (Ed.) *Biolinguistic Investigations on the Language Faculty* (79-100), Amsterdam: John Benjamins.

- Halle, M. 2002. *From memory to speech and back: papers on phonetics and phonology 1954–2002*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Hickok, G., and D. Poeppel. 2004. Dorsal and ventral streams: a framework for understanding aspects of the functional anatomy of language. *Cognition*, 92:67-99.
- _____. 2007. The cortical organization of speech processing. *Nature Reviews Neuroscience*, 8:393-402.
- Hoonhorst, L., C. Collin, E. Markessis, M. Radeau, P. Deltenre and W. Sernicales. 2009. The N100 component: an electrophysiological cue of voicing perception, In S. Fuchs, H. Ioevenbruck, D. Pape and P. Perrier (Eds.) *Some aspects of speech in brain* (5-34) Bern: Peter Lang Verlagsgruppe.
- Kaas, J.H., and T.A. Hackett. 2000. Subdivisions of auditory cortex and processing streams in primates. *Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America*, 97: 11793-11799.
- Ladefoged, P. 2006. *a course in phonetics* (5th Ed.) Thomson Wadsworth: Belmont, CA.
- Mäkelä, A.M., P. Alku, and H. Tiitinen. 2003. The auditory N1m reveals the left-hemispheric representation of vowel identity in humans. *Neuroscience Letters*, 353:111-114.
- Manca A.D., F. Di Russo, F. Sigona and M. Grimaldi. 2019. Electrophysiological evidence of phonemotopic representations of vowels in the primary and secondary auditory cortex, *Cortex*, 121:385-398.
- Manca, A. D., and M. Grimaldi. 2016. Vowels and consonants in the brain: Evidence from magnetoencephalographic studies on the N1m in normal-hearing listeners. *Frontiers in Psychology*, 7:1413.
- May, P.J.C., and H. Tiitinen. 2010. Mismatch negativity (MMN), the deviance-elicited auditory deflection, explained. *Psychophysiology*, 47:66–122.
- Mesgarani, N., C. Cheung, K. Johnson and E.F. Chang. 2014. Phonetic feature encoding in human superior temporal gyrus. *Science*, 343:1006-1010.
- Näätänen, R. and T. Picton. 1987. The N1 wave of the human electric and magnetic response to sound: A review and analysis of the component structure. *Journal of Psychophysiology*, 24: 375-425.
- Obleser, J., T. Elbert, A. Lahiri and C. Eulitz. 2003a. Cortical representation of vowels reflects acoustic dissimilarity determined by formant frequencies. *Cognitive Brain Research*, 15: 207-213.

- Obleser, J., A. Lahiri and C. Eulitz. 2003b. Auditory-evoked magnetic field codes place of articulation in timing and topography around 100 milliseconds post syllable onset. *Neuroimage*, 20: 1839-1847.
- _____. 2004a. Intra-subject replication of brain activity during the processing of speech sounds. *Cognitive Brain Research*, 19:82-91.
- _____. 2004b. Magnetic brain response mirrors extraction of phonological features from spoken vowels. *Journal of Cognitive Neuroscience*, 16:31-39.
- _____. 2006. Now You Hear It, Now You Don't: Transient Traces of Consonants and their Non-Speech Analogues in the Human Brain. *Cerebral Cortex*, 16:1069-1076.
- Obleser, J. and F. Eisner. 2009. Pre-lexical abstraction of speech in the auditory cortex. *Trends in Cognitive Sciences*, 13:14-19.
- Ohl, F.W. and H. Scheich. 1997. Orderly cortical representation of vowels based on formant interaction. *Proceedings of the National Academy of Sciences U.S.A.* 94: 9440-9444.
- Oldfield, R.C. 1971. The assessment and analysis of handedness: The Edinburgh inventory. *Neuropsychologia*, 9:97-113.
- Pantev, C., O. Bertrand, C. Eulitz, C. Verkindt, S. Hampson, G. Schuierer and T. Elbert. 1995. Specific tonotopic organizations of different areas of the human auditory cortex revealed by simultaneous magnetic and electric recordings. *Electroencephalography and clinical neurophysiology*, 94:26-40.
- Poeppel, D., C. Phillips, E. Yellin, H.A. Rowley, T.P.L. Roberts and A. Marantz. 1997. Processing of vowels in supratemporal auditory cortex. *Neuroscience Letters*, 221: 145-148.
- Rauschecker, J.P. and S.K. Scott. 2009. Maps and streams in the auditory cortex: Nonhuman primates illuminate human speech processing. *Nature Neuroscience*, 12:718-724.
- Romani, G.L., S.J. Williamson and L.Kaufman. 1982. Tonotopic organization of the human auditory cortex. *Science*, 216:1339-1340.
- Roberts, T.P.L. and D. Poeppel. 1996. Latency of auditory evoked M100 as a function of tone frequency. *NeuroReport*, 7:1138-1140.
- Roberts, T.P.L., P. Ferrari and D. Poeppel. 1998. Latency of evoked neuromagnetic M100 reflects perceptual and acoustic stimulus attributes. *NeuroReport*, 9:3265-3269.
- Roberts, T.P.L., P. Ferrari, S.M. Stufflebe, and D. Poeppel. 2000. Latency of the auditory evoked neuromagnetic field components: stimulus dependence and insights toward perception. *Journal of Clinical Neurophysiology*, 17:114-129.

- Roberts, T.P.L., E.J. Flagg and N.M. Gage. 2004. Vowel categorization induces departure of M100 latency from acoustic prediction. *NeuroReport* 15:1679-1682.
- Saenz, M. and D.R.M Langers. 2014. Tonotopic mapping of human auditory cortex. *Hearing Research*, 307: 42-52.
- Scharinger, M., W.J. Idsardi, and S.Poe. 2011. A Comprehensive Three-dimensional Cortical Map of Vowel Space. *Journal of Cognitive Neuroscience*, 23:3972-3982.
- Scott, S.K., and I.S. Johnsrude. 2003. The neuroanatomical and functional organization of speech perception. *Trends in Neurosciences*, 26: 100-107.
- Scott, S.K and C. McGettigan. 2013. Do temporal processes underlie left hemisphere dominance in speech perception? *Brain and Language*, 127:36-45.
- Shestakova, A., E. Brattico, A. Soloviev, V. Klucharev and M. Huottilainen. 2004. Orderly cortical representation of vowel categories presented by multiple exemplars. *Cognitive Brain Research*, 21:342-350.
- Stevens, K.N. 2002. Toward a model for lexical access based on acoustic landmarks and distinctive features. *Journal of Acoustical Society of America*, 111:1872-1891.
- Talavage, T.M., M.I. Sereno, J.R. Melcher, P.J. Ledden, B.R. Rosen, and A.M. Dale. 2004. Tonotopic organization in human auditory cortex revealed by progressions of frequency sensitivity. *Journal of neurophysiology*, 91:1282-1296.
- Woods, D.L. 1995. The component structure of N1 wave of the human auditory evoked potential. *Electroencephalography and Clinical Neurophysiology* 44:102-109.



Clausal Complements of Noun in Persian

Mona Valipour¹ & Ali Darzi²

(247-269)

Abstract

Clausal dependents of noun in Persian are divided into two groups: relative clauses (restrictive relative clause /RRC and non-restrictive relative clause /NRRC), and clausal complements of noun (CCN). By mentioning the semantic and syntactic differences between these two groups, Iranian researchers often consider them as independent and distinct clauses. In this study, we show that the so-called CCN is a kind of RC and for some reason they cannot be complements. First, like RCs, these clauses are optional and adjunctive. Second, those few nouns that can accept a clausal dependent, unlike their corresponding verbs, do not semantically indicate an event or process or action. Third, the behavior of these clauses happens to be remarkably similar to that of NRRCs, mainly because the head nominal in both clauses are definite. The necessity of definiteness arises from the information structure of the clause and its being discourse-bound. On the other hand, contrary to what has been described in the literature, the head N of the clauses is not necessarily a predicative noun; however, semantically it necessarily does contain an event descriptor. That is why not every noun can be the head N of these clauses. The seeming CCNs are in fact RCs that are the product of relativization of an event argument. Since this element is hidden and located in one of the functional projections, CCNs seem to have no gap/resumptive pronoun. Thus, it is better to use the term "event-relative clauses" to refer to these clauses. The syntactic analysis of these clauses –in a manner similar to the syntactic analysis of RCs– will justify the impossibility of extraction, because according to Phase Theory, CP and DP are the phases that the extracted item must first move to their edges; However, the specifier of these two phrases is filled in by the relative operator and the DP, and no element can be extracted from it.

Keywords: Complex NPs, Relative clause, Clausal complement of noun, Gap, Resumptive pronoun, Extraction.

Received: June, 11, 2020; Accepted: December, 18, 2020

doi: 10.22059/jolr.2020.304147.666609
Print ISSN: 1026-2288-Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: m_valipour@sbu.ac.ir. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

2. Professor of Linguistics, University of Tehran, Tehran, Iran.

1.Introduction

Relative clauses (RCs) may be restrictive (RRC) or non-restrictive (NRRC). Head N in a RRC is indefinite and is accompanied by the relative marker “-i”. In a NRRC, the head N is definite. In CCN, the noun is definite, too. All of these clauses begin with the complementizer “ke”. The presence or absence of a gap/resumptive pronoun, different characteristics of the head N and other differences between RC and CCN have caused these two clauses to be considered as two separate and independent phenomena. In the present study and through examining the CCNs and reviewing their most important differences with RCs, we will show how valid these differences are in Persian and how they can be explained.

2.Literature Review

Most Iranian researchers (Gholamalizadeh, 2003; Tabibzadeh, 2015; and Taghvaiepour, 2005) consider CCN as an independent type of noun dependents. Karimi (2001) is the only one who considers these clauses as a kind of RC, but does not explain the differences between the two.

Scholars such as Stowell (1981), Grimshaw (1990), Nichols (2003), and Kayne (2010) have argued that nouns cannot take a clausal complement. Thus, it was claimed that CCN is a kind of RC (Nichols, 2003; Arsenijevic, 2009; Haegeman, 2012, 2014).

3.Methodology

This is a descriptive-analytical research and it is mainly based on Chomsky (2000, 2001), Karimi (2001), Nichols (2003) and Haegeman (2012).

4.Results

To show that CCNs are a type of RC, we examined the differences that apparently exist between the two. Contrary to some scholars' claims, CCNs do not behave like arguments and cannot be theta-marked by nouns. Since nouns do take prepositional arguments, they are defective argument-takers, which require a preposition to transmit theta-marking from them to their complements. CPs cannot occur with prepositions. So this means of transmitting a theta role is not available and the theta criterion is violated (Grimshaw, 1990). In addition, CCN is always optional and so, as an adjunct clause, behaves like an island (because of CED/ condition on extraction domains) (Nichols, 2003; Kayne, 2010). The noun that takes a clausal complement is not necessarily a predicative noun, and these nouns, unlike their corresponding verbs, do not refer to a process. The characteristic of these nouns is that they have a semantic property called event descriptor. There is also an element called event argument in the clause, which is being relativized. The necessity of definiteness for the head N of these clauses is due to the information structure of the clause. CCNs are discourse-bound clauses and contain old information (Hegarty, 1992). These differences are valid when comparing the behavior of the RRC and CCN; however, the behavior of NRRC is, in some respects, just like the behavior of CCN. It seems that some of these similarities arise from the definiteness of the head N in both clauses.

5. Discussion

Since the relativized element in CCN is the event argument, We suggest the term event-relative clause to be used to refer to these clauses. Due to the fact that RCs in Persian are not derived by movement and the relative operator is in the specifier of CP from the beginning and the so-called head N is in the specifier of DP, in the CCN the operator is in the specifier of CP from the beginning and is coindexed with event argument (in the specifier of ForceP) and also with N.

6. Conclusion

The syntactic analysis of these clauses – in a manner similar to the syntactic analysis of RCs – will justify the impossibility of extraction, because according to phase theory, CP and DP are the phases that the extracted item must first move to their edges; However, the specifier of these two phrases is filled in by the relative operator and the DP, and no element can be extracted from it.

بند متممی اسم در زبان فارسی

مونا ولی پور^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

علی درزی

استاد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۳/۲۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۹/۲۸

علمی - پژوهشی

چکیده

بندهای وابسته اسم در زبان فارسی به دو دسته بندهای موصولی (تحدیدی و غیرتحدیدی) و بندهای متممی اسم تقسیم می‌شوند. پژوهشگران ایرانی اکثراً ضمن برشمردن تفاوت‌های معنایی و نحوی بندهای متممی اسم و بندهای موصولی، این دو را بندهایی مستقل و متمایز دانسته‌اند. در پژوهش حاضر نشان می‌دهیم که بندهای اصطلاحاً متممی اسم، نوعی بند موصولی‌اند و بنا به دلایلی اساساً نمی‌توانند متمم واقع شوند. اول اینکه این بندها همچون بندهای موصولی، اختیاری و افزوده‌اند. دوم اینکه محدود اسم‌هایی که می‌توانند بند متممی بپذیرند، برخلاف افعال متناظرشان از نظر معنایی بر یک رویداد یا فرایند یا عمل دلالت نمی‌کنند. سوم اینکه رفتار این بندها اتفاقاً شباهت چشمگیری به بندهای موصولی غیرتحدیدی دارد. این شباهت به دلیل معرفه بودن هسته اسمی (موصوف) در این هر دو بند است. لزوم معرفگی موصوف برخاسته از وضعیت اطلاعی بند و گفتمان‌مقید بودن آن است. از طرف دیگر، برخلاف آنچه در پیشینه پژوهش‌های فارسی آمده، موصوف این بندها لزوماً یک اسم گزاره‌ای نیست؛ اما لزوماً از نظر معنایی دربردارنده یک توصیف‌گر رویدادی است. به همین دلیل است که هر اسمی نمی‌تواند موصوف این بندها قرار گیرد. در واقع، بندهای متممی اسم، نوعی بند موصولی غیرتحدیدی هستند که محصول موصولی‌شدن یک موضوع رویدادی‌اند. از آنجایی که این عنصر، پنهان است و در یکی از فرافکن‌های نقشی قرار دارد، بندهای متممی ظاهراً فاقد شکاف/ضمیر سایه‌اند. بدین ترتیب، بهتر است برای اشاره به این بندها از اصطلاح «بندهای موصولی رویدادی» استفاده شود. تحلیل نحوی این بندها به صورتی مشابه با بندهای موصولی، عدم امکان خروج سازه‌ها و جزیره‌ای عمل کردن این بندها را نیز تبیین خواهد کرد؛ چراکه بر اساس نظریه فاز، گروه متمم‌ساز و گروه حرف‌تعریف فازهایی هستند که سازه‌های داوطلب خروج ابتدا باید به حاشیه آنها حرکت کنند؛ اما شاخص این دو گروه به ترتیب به‌وسیله عملگر موصولی و گروه حرف‌تعریف پر شده است و هیچ عنصری نمی‌تواند از آن خارج شود.

واژه‌های کلیدی: گروه اسمی مرکب، بند موصولی، بند متممی اسم، شکاف، ضمیر سایه، خروج.

۱. مقدمه

بندهای وابسته اسم بندهایی هستند که در پی یک هسته اسمی می‌آیند و اصطلاحاً یک گروه اسمی مرکب^۲ را تشکیل می‌دهند.^(۱) سنتاً بندهای وابسته اسم به دو دسته بندهای موصولی و بندهای متممی اسم تقسیم می‌شوند. بندهای موصولی ممکن است

m_valipour@sbu.ac.ir

۱. رایانامه نویسنده مسئول مقاله:

2. complex noun phrase

تحدیدی یا غیرتحدیدی باشند. هسته اسمی یا موصوف در بندهای تحدیدی با نشانه موصول «ی»^(۲) همراه است. موصوف، اسمی نکره است که دامنه مصادیق آن با گرفتن بند موصولی محدود می‌شود (مثال الف)؛ اما موصوف بندهای موصولی غیرتحدیدی پیشاپیش معرفه است و بند بعد از آن به منزله بدل است برای آن (مثال ب). موصوف در بندهای متممی اسم هم معرفه است (مثال ج). تمامی این بندها با متمم‌ساز «که» آغاز می‌شوند که حضور آن اجباری است.

۱. الف. مردی [که عاشق لیلی بود]، سر به بیابان گذاشت.

ب. مجنون [که عاشق لیلی بود]، سر به بیابان گذاشت.

ج. این داستان [که مجنون عاشق لیلی بود]، واقعی است.

بود و نبود شکاف^۱ / ضمیر سایه^۲ و ویژگی‌های متفاوت موصوف و سایر تفاوت‌های میان بندهای موصولی و متممی اسم باعث شده که این دو بند، دو پدیده مجزا و مستقل در نظر گرفته شوند؛ اما از زمانی که استوول (۱۹۸۱) در متممی بودن این بندها تشکیک کرد، کم‌وبیش این ادعا قوت گرفته است که بندهای متممی اسم، اساساً نوعی مستقل و جدا از بندهای موصولی نیستند. در پژوهش حاضر، ضمن بررسی بندهای متممی اسم و مرور مهم‌ترین تفاوت‌های آنها با بندهای موصولی، نشان می‌دهیم که این تفاوت‌ها در زبان فارسی تا چه اندازه معتبرند و چگونه می‌توان آنها را تبیین کرد.

بعد از این مقدمه، بخش دوم مقاله آغاز می‌شود که به مرور پیشینه پژوهش‌های زبان‌شناسان ایرانی و سپس به مرور مهم‌ترین دستاوردهای زبان‌شناسان غیرایرانی اختصاص دارد. در بخش سوم، ابتدا به بررسی مهم‌ترین تفاوت‌های بندهای متممی اسم و بندهای موصولی می‌پردازیم و ضمن اشاره به خاستگاه‌های آنها، اعتبار و روایی آنها را به‌عنوان ملاک‌های تمایزبخش بندهای متممی و موصولی می‌سنجیم. در بخش چهارم، با لحاظ دستاوردهای بخش سوم به تحلیل نحوی بندهای متممی اسم، خواهیم پرداخت و بر این اساس، ناممکن بودن خروج از این بندها را تبیین خواهیم کرد. بخش آخر به نتیجه‌گیری مباحث اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهشگران معدودی (غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۲؛ طبیب‌زاده، ۱۳۹۳؛ کریمی، ۲۰۰۱ و تقوایی‌پور، ۲۰۰۵) به بررسی بندهای متممی اسم در زبان فارسی پرداخته‌اند. به‌جز کریمی (۲۰۰۱)، بقیه این پژوهشگران رویکرد مشابهی به بندهای متممی اسم دارند و

1. gap

2. resumptive pronoun

آن را نوع مستقلی از وابسته‌های اسم می‌دانند. در این بخش، بعد از مروری بر این پژوهش‌ها، به اختصار به مطالعاتی اشاره خواهیم کرد که ویژگی‌های بندهای متممی اسم را در قیاس با بندهای موصولی و عمدتاً با تمرکز بر مثال‌های انگلیسی بررسی کرده‌اند.

۱.۲. پژوهشگران ایرانی

غلامعلی‌زاده (۱۳۸۲: ۱۶۰-۱۶۲) جمله‌واره‌های متممی را جمله‌واره‌هایی می‌داند که پس از برخی اسامی معنا ظاهر می‌شوند و برخلاف بندهای موصولی، برای هسته اسمی به منزله متمم‌اند. برخی از این اسامی معنا عبارت‌اند از داستان، واقعیت، حقیقت، نظر، نظریه، فرض، فرضیه، اندیشه، فکر، پیشنهاد، شایعه، بیان، گفته، پیام، اعلامیه، اختاریه، خبر، سیاست و... . او جمله‌واره‌های متممی را به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته اول جمله‌واره‌هایی هستند که موصوف آنها با یک صفت اشاره همراه است (مثال ۲ الف). دسته دوم جمله‌واره‌هایی هستند که موصوف آنها یک ضمیر اشاره («این»^(۳)) و ندرتاً «آن» است (مثال ۲ ب). به گفته غلامعلی‌زاده هسته جمله‌واره‌های متممی هیچ ردی در درون جمله‌واره ندارد؛ اما هسته جمله‌واره‌های موصولی لزوماً دارای رد یا نقشی نحوی درون جمله‌واره موصولی است.

۲. الف. این داستان که داوود ورشکست شده است، ساختگی است. (غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۶۰ (الف۶))

ب. این که او نمی‌تواند نزد ما بیاید مرا ناراحت کرد. (غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۶۱ (الف۸))

طیب‌زاده (۱۳۹۳) به پیروی از دستورهای وابستگی بندهای متممی اسم را مستقل و متفاوت از بندهای موصولی در نظر می‌گیرد. در این چارچوب، در ظرفیت بعضی از اسم‌ها (اسم‌های گزاره‌ای)، یک بند متممی وجود دارد. طیب‌زاده تلاش کرده تفاوت‌های بندهای موصولی و متممی را برشمرد. در این میان، از آنجایی که بعضاً بندهای موصولی تحدیدی و غیرتحدیدی تفاوت‌های آشکاری باهم دارند، ناگزیر شده است که به تفاوت‌های این دو دسته نیز اشاره کند. معیارهایی که طیب‌زاده بر اساس آنها وضعیت بندهای موصولی تحدیدی و غیرتحدیدی و بندهای متممی اسم را مقایسه کرده عبارت‌اند از ۱. وضعیت موصوف؛ ۲. جانشین‌پذیری بند وابسته با یک عنصر دیگر؛ ۳. متمم‌ساز؛ ۴. نقش‌های موصوف در جمله؛ ۵. شکاف/ضمیر سایه؛ ۶. «ی» موصولی؛ ۷. امکان پس‌گذاری؛ ۸. امکان درونه‌گیری؛ ۹. امکان انباشتگی؛ ۱۰. ترتیب بندها؛ ۱۱. اسنادی شدن (محمول واقع شدن) بند؛ ۱۲. وجه فعل. عمده این معیارها برگرفته از

1. extraposition

2. stacking

چینکوئه و کراپووا (۲۰۱۲) است. گفتنی است در همه این موارد، لزوماً این بندها رفتار متفاوتی را از خود بروز نمی‌دهند.

کریمی (۲۰۰۱) ابتدا به بررسی نحوی بندهای موصولی می‌پردازد و سپس تلاش می‌کند که همین تحلیل را به بندهای متممی اسم نیز تعمیم دهد؛ به عبارت دیگر، کریمی بندهای متممی اسم را نوعی بند موصولی در نظر می‌گیرد اما به تبیین تفاوت‌های بند موصولی با بند متممی نمی‌پردازد.

تقوایی‌پور (۲۰۰۵: ۶۶-۷۰) بندهای متممی اسم را به سه دسته تقسیم کرده است. به گفته او دسته اول بسیار مشابه بندهای موصولی است. موصوف در این دسته مانند بندهای موصولی با نشانه «ی» همراه است (مثال ۳). این مثال به شم نگارندگان بدساخت است. ساخت چنین جمله‌ای از نظر نحوی نیز ممکن نیست چراکه موصوف بندهای متممی اسم به دلایلی که خواهیم گفت، لزوماً معرفه و فاقد نشانه «ی» است. دسته دوم و سوم همان دو دسته‌ای هستند که غلامعلی‌زاده به آنها اشاره کرده بود. تقوایی‌پور نیز مهم‌ترین تفاوت بندهای موصولی و بندهای متممی اسم را در بود و نبود شکاف/ضمیر سایه دانسته است.

۳. داستانی [که داوود ورشکست شده است] ساختگی است. (تقوایی‌پور، ۲۰۰۵: ۶۶ (۴۳،۳)^(۴))

۲.۲. پژوهشگران غیرایرانی

به گفته هگمن (۲۰۱۲: ۲۷۲) استوول (۱۹۸۱) نخستین کسی بود که متممی بودن این بندها را با اشاره به ناتوانی اسم‌ها در دادن نقش‌های معنایی زیر سؤال برد. گریمشاو (۱۹۹۰) این بحث را پی گرفت و نشان داد که اسم‌ها اعطاکننده ناقص نقش‌های معنایی^۱ هستند و نمی‌توانند یک بند را به‌عنوان متمم خود برگزینند. چا (۱۹۹۸) با طبقه‌بندی اقسام مختلف بندهای موصولی و متممی اسم در زبان کره‌ای، بیان می‌کند که یک قسم از بندهای موصولی فاقد شکاف/ضمیر سایه‌اند و بدین ترتیب این معیار به‌عنوان اصلی‌ترین معیار تفارق بندهای موصولی و متممی متزلزل می‌شود. نیکولز (۲۰۰۳) با استدلال‌هایی نشان می‌دهد بندهای اصطلاحاً متممی اساساً افزوده‌اند و جزیره‌ای عمل کردنشان نتیجه طبیعی ماهیت آنهاست. به گفته کین (۲۰۱۰) نیز اسم‌ها نمی‌توانند فراقکن باشند و بالطبع نمی‌توانند متمم بگیرند. در نتیجه، بندهای اصطلاحاً متممی اسم، فی‌الواقع موصولی‌اند. به اعتقاد آرسنجویک (۲۰۰۹) بندهای متممی نوع خاصی از بندهای موصولی‌اند و ویژگی‌های خاص آنها به جایگاه

1. defective theta marker

موصولی‌سازی و نوع هسته اسمی برمی‌گردد. به عقیده هگمن (۲۰۱۲؛ ۲۰۱۴) بندهای متممی اسم دقیقاً مشابه بندهای موصولی (از رهگذر حرکت یک عملگر تهی در زبان انگلیسی) اشتقاق می‌یابند. چینکوئه و کراپووا (۲۰۱۲) نیز ضمن برشمردن تفاوت‌های این بندها با بندهای موصولی تحدیدی و شباهت‌هایشان با بندهای موصولی غیرتحدیدی، آنها را نوع تقلیل‌یافته‌ای از بندهای موصولی غیرتحدیدی دانسته‌اند. در بخش بعدی مقاله، به آرای بعضی از این پژوهشگران با تفصیل بیشتری اشاره خواهد شد.

۳. تفاوت‌های بندهای موصولی و بندهای متممی اسم

وجود بندهای متممی اسم به عنوان قسمی مستقل توسط بعضی پژوهشگران مورد تردید و رد و انکار قرار گرفته است. به گمان برخی، این اصطلاح اساساً بی‌مسما و ناموجه است و نیازی به آن نیست؛ چراکه این بندها گونه‌ای از بندهای موصولی‌اند (هگمن، ۲۰۱۲: ۲۷۲). ذیلاً به طرح و بررسی استدلال‌هایی خواهیم پرداخت که در حمایت از ادعای مذکور مطرح شده‌اند. این استدلال‌ها ناظر بر تبیین تفاوت‌هایی است که ظاهراً بین بندهای متممی اسم و بندهای موصولی وجود دارد.

۳.۱. متمم یا افزوده؟

یکی از تفاوت‌های بندهای متممی اسم و بندهای موصولی این است که بندهای موصولی برخلاف بندهای متممی، توصیف‌گر موصوف و به منزلهٔ افزوده‌اند. از طرف دیگر، اعتقاد بر این بوده است که ظاهراً بندهای متممی از اسم نقش معنایی می‌گیرند؛ دقیقاً همان‌طور که بعضی از بندها نقش معنایی خود را از فعل می‌پذیرند. در مثال‌های ۴الف و ب، گروه‌های اسمی «این ادعا» و «ادعای مونا» یک بند متممی پذیرفته‌اند؛ همان‌طور که در مثال ۴ج فعل «ادعا کردن» یک بند متممی دارد.

۴. الف. مونا این ادعا را مطرح کرد [که با خدا صحبت کرده است].
 ب. هانیه ادعای مونا را [که با خدا صحبت کرده است] باور کرد.
 ج. مونا ادعا کرد^(۵) [که با خدا صحبت کرده است].

اما اینکه این بندها بتوانند از اسم نقش معنایی بپذیرند، محل شک است. به گفتهٔ استوول (۱۹۸۱) بندهای متممی اسم برخلاف بندهای متممی فعل نمی‌توانند از اسمی که به آن وابسته می‌شوند، نقش معنایی بگیرند. به زعم وی، این بندها نوعی بدل و در واقع افزوده هستند (به نقل از هگمن، ۲۰۱۲: ۲۷۲).

گریمشاو (۱۹۹۰: ۷۳-۸۰) تصریح می‌کند که بندهای متممی اسم رفتاری شبیه به رفتار موضوع‌ها ندارند. به گفتهٔ او متمم‌پذیری اسم‌ها تنها از رهگذر حرف‌افزافه ممکن است. در واقع، حرف‌افزافه‌ها کمک می‌کنند که نقش معنایی از اسم به متمم منتقل شود؛ اما از آنجایی که آمدن بندها با حرف‌افزافه ممکن نیست، نقش معنایی نمی‌تواند

منتقل شود و معیار تتا نقض می‌شود؛ بنابراین اسم‌ها اساساً نمی‌توانند متممی از نوع بند بپذیرند.

حتی با فرض متمم‌پذیری هسته‌های اسمی، باید توجه کرد که این بندها همیشه اختیاری‌اند (مثال ۵ الف) حتی اگر فعل متناظر با موصوف، اجباراً به بند متممی نیازمند باشد (مثال ۵ ب). همین اختیاری بودن، ماهیت متمایز آنها را از سایر متمم‌ها نشان می‌دهد.

۵. الف. استنباط علی (که احکام فقهی قابل فسخ نیست) نادرست است.

ب. *علی استنباط می‌کند.

نیکولز (۲۰۰۳: ۱۵۶) نیز متذکر می‌شود که ویژگی خاص اسم‌ها و آنچه آنها را از دیگر مقولات دستوری جدا می‌کند، این است که اسم‌ها دریافت‌کننده نقش معنایی هستند و نه اعطاکننده آن؛ بنابراین اساساً نمی‌توان این بندها را بندهای متمم اسم دانست و باید آنها را افزوده در نظر گرفت. بر اساس چامسکی (۱۹۸۶) خروج یک عنصر استفهامی از درون بند متممی اسم، به دلیل نقض مجاورت و در واقع عبور از بیش یک گره مقیدکننده است (مثال 6a). نیکولز (۲۰۰۳: ۱۵۵-۱۵۶) با ارائه دلایلی برای رد این توجیه، نشان می‌دهد که دلیل این بدساختی به ماهیت این بندها یعنی افزوده بودن آنها برمی‌گردد. در مثال‌های 6b و 6c، خروج یک گروه اسمی ارجاعی (which uncle) از درون بند موصولی و بند قیدی که هر دو افزوده‌اند، جمله را بدساخت کرده است (برای تبیین دلایل این بدساختی با توجه به افزوده بودن این بندها نک، ریتزی، ۱۹۹۰)؛ به عبارت دیگر، جزیره‌ای عمل کردن بندهای متممی اسم، به دلیل CED^۱ است.

6. a. *Which ticket_i did Sonia deny the claim that she had misplaced t_i?
- b. *Which uncle_i did John give away the lottery ticket that Sonia had bought for t_i?
- c. *Which uncle_i did John stay at home since he didn't want to visit t_i? (Nichols, 2003: 156 (3b, 4a, 4b))

کین (۲۰۱۰: ۱۷۴-۱۷۶) نیز معتقد است که اساساً اسم‌ها نمی‌توانند فرافکنی کنند و بالطبع نه متمم می‌پذیرند و نه می‌توانند شاخص داشته باشند. او نتیجه می‌گیرد که موصولی دانستن بندهای مشهور به متممی اسم، ناگزیر است. بدین ترتیب به دلیل ناتوانی اسم‌ها در فرافکنی و دادن نقش معنایی، اختیاری بودن بندهای متممی و جزیره‌ای عمل کردن آنها می‌توان گفت که این بندها نیز مانند بندهای موصولی، افزوده‌اند. استدلال‌های آتی نیز مؤید این ادعا خواهند بود.

۲.۳. ماهیت موصوف

طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۱۹۷-۱۹۸) اشاره کرده است که فقط تعداد کمی از اسم‌ها که آنها را اسم‌های گزاره‌ای می‌نامیم متمم می‌گیرند. به گفته او، اسم‌های گزاره‌ای شامل تمام مواردی هستند که در دستورها تحت عنوان مصدرها، اسم مصدرها و حاصل مصدرها از آنها یاد می‌شده است؛ بنابراین عمده‌تاً اسم‌های مشتق از فعلی که ساخت ظرفیتی فعل پایه خود را به طریقی حفظ کرده‌اند و نیز اسم‌هایی که با پسوند «-ی» یا «-گری» مصدری ساخته شده‌اند، متمم می‌گیرند.

یکی از دلایل قائل شدن به بندهای متممی اسم، تناظری است که بین فعل‌هایی که بند متممی می‌پذیرند و اسم‌های مشتق از آنها، وجود دارد. در واقع گفته می‌شود که موصوف بندهای متممی اسم، یک اسم گزاره‌ای است و این اسم در ظرفیت خود مانند فعل‌ها احتیاج به متمم دارد. به گفته طیب‌زاده «در ساخت ظرفیتی اسم‌هایی چون اصرار، خواهش، موافقت و قصد یک متمم بندی وجود دارد، زیرا فعل‌های پایه آنها، یعنی اصرار کردن، خواهش کردن، موافقت کردن و قصد کردن، هر کدام یک متمم بندی می‌گیرند» (۱۳۹۱: ۲۰۹-۲۱۰). برای نمونه، «استنباط» در مثال ۷ الف متناظر فعل «استنباط کردن» (در مثال ۷ ب) و بدین ترتیب یک اسم گزاره‌ای است.

۷. الف. استنباط علی [که احکام فقهی قابل فسخ نیست]، نادرست است.
ب. علی استنباط می‌کند [که احکام فقهی قابل فسخ نیست].

اما اسم‌هایی که بند متممی می‌گیرند برخلاف فعل‌های متناظرشان به یک فرایند اشاره ندارند؛ به عبارت دیگر، این اسم‌ها بیش از اینکه شبیه اسم‌های فرایندی^۱ یا رویدادی^۲ باشند، به اسم‌های نتیجه‌ای^۳ شباهت دارند (گریمشاو، ۱۹۹۰: ۷۴). برای نمونه، مثال ۷ الف به رویداد «استنباط کردن» اشاره ندارد بلکه بیانگر نتیجه این عمل و استنباط حاصل از آن است؛ استنباطی که محتوای آن توسط بند مشخص شده است.

از طرف دیگر، بسیاری از اسم‌هایی که ظاهراً بند متممی می‌پذیرند، از فعل مشتق نشده‌اند و فاقد ظرفیت‌اند و نمی‌توان آنها را اسم گزاره‌ای دانست؛ برای نمونه می‌توان به اسم‌های «قصه»، «داستان»، «حقیقت»، «واقعیت»، «مفهوم» و «پیام» اشاره کرد که مشتق از فعل نیستند و ساخت ظرفیتی نیز ندارند (مثال ۸ الف). نکته دیگر آنکه محدود دانستن بندهای متممی به اسم‌های گزاره‌ای و ساخت ظرفیتی آنها، مسئله دیگری را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد. در زبان فارسی موصوف بندهای متممی اسم می‌تواند ضمیر اشاره

1. process
2. event
3. result

«این» باشد. این عنصر به مصداقی خارج از جمله اشاره ندارد بلکه دقیقاً به گزاره‌ای دلالت می‌کند که متعاقب آن می‌آید (مثال ۸ ب).

۸. الف. این داستان [که مجنون عاشق لیلی بود]، حقیقت دارد.

ب. این [که مجنون عاشق لیلی بود]، حقیقت دارد.

پرواضح است که «این» را نمی‌توان یک اسم معنی یا اسم گزاره‌ای دانست و از طرف دیگر مرجع آن نیز خارج از جمله نیست که آن را با مسائل مربوط به بافت گره بزنیم. این ساخت در زبان فارسی تا حدودی شبیه بندهای فاعلی دارای that در زبان انگلیسی است. چنانکه به اختصار اشاره خواهیم کرد بعضی پژوهشگران رفتار بندهای متممی اسم را مشابه بندهای فاعلی و بندهای متممی فعل‌های واقع‌نگر^۱ دانسته‌اند و این هر سه بند را به صورتی یکپارچه و یکسان تحلیل کرده‌اند (به‌ویژه نک. هگمن، ۲۰۱۲: ۲۵۷-۲۷۹ و منابع او). وجود چنین ساختی در زبان فارسی شاهی است که مهر تأییدی بر چنین تحلیل‌هایی می‌زند.

اما این نکته انکارناپذیر است که تقریباً هر اسمی می‌تواند موصوف بندهای موصولی قرار گیرد در صورتی که صرفاً بعضی از اسم‌ها، بند متممی می‌گیرند. برای مثال نمی‌توان برای اسم‌هایی مثل «دختر»، «خانه»، «وفاداری»، «عشق»، «سلامتی»، «زیبایی»، «تعلق»، «پرنده» و بسیاری دیگر، بند متممی آورد. در مثال ۹ الف، «عشق» موصوف بند موصولی است اما همین کلمه نمی‌تواند موصوف یک بند متممی باشد (مثال ۹ ب).

۹. الف. عشقی [که مجنون به لیلی داشت]، زبانزد خاص و عام است.

ب. *این عشق [که مجنون شیفته لیلی بود]، زبانزد خاص و عام است.

همان‌طور که گفتیم، دلیل این امر برخوردار بودن موصوف از ساخت موضوعی نیست. در واقع، اسم‌هایی که بندهای متممی می‌پذیرند، مشخصه‌ای معنایی دارند که به آن توصیف‌گر رویدادی^۲ می‌گویند. این اسم‌ها اسم‌هایی هستند که ذاتاً می‌توانند بیانگر یک رویداد باشند؛ اما مشکل دیگر اینجاست که ضمیر اشاره‌ای که در مثال ۸ ب موصوف واقع شده است، چنین مشخصه معنایی‌ای ندارد. در پاسخ باید گفت از آنجایی که مشخصه موضوع رویداد در بند متممی حاضر است و ضمیر اشاره «این» ماهیت خود را از این بند و ارجاع بدان کسب می‌کند، این مشخصه از درون بند به آن منعکس می‌شود. در بخش بعدی به این مسئله بازخواهیم گشت.

1. factive predicates

2. event descriptor

۳.۳. شکاف/ضمیر سایه

مهم‌ترین تفاوت بندهای موصولی و بندهای متممی اسم در بود و نبود شکاف یا ضمیر سایه است. در بندهای موصولی (تحدیدی و غیرتحدیدی) عنصری هم‌نمایه با موصوف درون بند موصولی وجود دارد. این عنصر هم‌نمایه، در زبان فارسی یا به صورت شکاف ظاهر می‌شود (مثال ۱۰ الف و ۱۰ ب) و یا به صورت ضمیر سایه (مثال ۱۰ ج و ۱۰ د)؛ اما ظاهراً چنین عنصری در بندهای متممی اسم وجود ندارد (مثال ۱۰ هـ).

۱۰. الف. مردی [که e عاشق لیلی بود]، سر به بیابان گذاشت.

ب. مجنون [که e عاشق لیلی بود]، سر به بیابان گذاشت.

ج. مردی [که لیلی به او دلبسته بود]، سر به بیابان گذاشت.

د. مجنون [که لیلی به او دلبسته بود]، سر به بیابان گذاشت.

هـ. این داستان [که مجنون سر به بیابان گذاشت]، واقعی است.

در مثال ۱۰ هـ برخلاف مثال‌های قبل هیچ عنصر هم‌نمایه با موصوف در جایگاه موضوع (مثل جایگاه فاعل در ۱۰ الف و ۱۰ ب یا جایگاه مفعول غیرمستقیم در ۱۰ ج و ۱۰ د) قرار ندارد؛ اما عنصر دیگری در بند پیرو مثال ۱۰ هـ وجود دارد که آن عنصر می‌تواند موصولی شود. این عنصر موضوع رویداد^۱ است^(۶). در مثال ۱۱ نیز، بند پیرو همراه با claim، موضوع رویداد (e) را موصولی کرده است و بنابراین اساساً یک بند موصولی است (نیکولز، ۲۰۰۳: ۱۵۷)

11. a. The claim [that Sonia had misplaced the lottery ticket]

b. [_{DP} The claim_i [_{CP} Φ_i [that [_{IP} Sonia [_{e_i} [had bought the lottery ticket]]]]]] (Nichols, 2003: 157 (5a, d))

چنانکه گفتیم همه اسم‌ها نمی‌توانند موصوف چنین بندهایی قرار گیرند. در واقع، موصوف در معنای واژگانی‌اش باید دارای ویژگی توصیف‌گر رویدادی باشد تا بتواند با موضوع رویداد موجود در بند، هم‌نمایه گردد. در مثال‌های ۱۲ علی‌رغم حضور موضوع رویداد در بندهای پیرو، نمی‌توان به موصولی‌سازی دست زد؛ به این دلیل که «عشق» و «کتاب» توصیف‌گر یک رویداد نیستند.

۱۲. الف. *این عشق [که مجنون شیفته لیلی بود]، زبانزد خاص و عام است.

ب. *این کتاب [که مجنون شیفته لیلی بود]، پرفروش است.

بدین ترتیب، در بندهای متممی نیز همانند بندهای موصولی عنصری هم‌نمایه با موصوف حضور دارد و از این نظر نیز تفاوتی بین بندهای موصولی و متممی اسم وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، تفاوت این دو نوع بند در نوع عنصر موصولی‌شده و جایگاه آن است.

۳.۴. معرفگی

یکی دیگر از تفاوت‌هایی که ظاهراً بین بندهای موصولی و بندهای متممی اسم وجود دارد، وضعیت موصوف از نظر معرفگی/نکرگی است. موصوف بندهای موصولی تحدیدی نکره است و با گرفتن بند موصولی مصادیق آن محدود و معین می‌شود؛ اما موصوف بندهای موصولی غیرتحدیدی و بندهای متممی اسم، معرفه است.

موصوف بندهای متممی اسم در زبان فارسی یا اسمی است همراه با صفت اشاره (۱۳الف) یا اسمی است همراه با یک مضاف‌الیه معرفه (۱۳ب) و یا اساساً یک ضمیر اشاره (۱۳ج) است.

۱۳. الف. این عقیده [که مولانا سرایندهٔ مثنوی است]، صحیح است.

ب. عقیدهٔ او [که مولانا سرایندهٔ مثنوی است]، صحیح است.

ج. این [که مولانا سرایندهٔ مثنوی است]، صحیح است.

به نظر می‌رسد لزوم معرفگی برای موصوف برخاسته از وضعیت اطلاعی بند است. بندهای متممی اسم بندهایی گفتمان‌مقید^۱ هستند؛ به عبارت دیگر، این بندها پیشاپیش به گفتمان معرفتی شده‌اند و به زبان دیگر حاوی اطلاع کهنه‌اند (نک. هگارتی، ۱۹۹۲). مقایسهٔ مثال‌های ۱۴الف و ب، تقابل اطلاع کهنه و نو را بهتر نشان می‌دهد. در مثال ۱۴الف، بند متممی اسم بیانگر اطلاع کهنه است و با موصوف معرفه «این» همراه شده است؛ اما بند متممی مذکور در مثال دوم می‌تواند حاوی اطلاع نو یا کهنه باشد. این ویژگی گفتمانی بندهای متممی اسم، در نحو با لزوم معرفگی موصوف پیوند می‌خورد.

۱۴. الف. این [که الان احساس آرامش می‌کنم]، جای شکر دارد.

ب. جای شکر دارد که [الان احساس آرامش می‌کنم].

هوپر و تامسون (۱۹۷۳) بندهای متممی محمول‌های واقع‌نگر، بندهای فاعلی و بندهای متممی اسم را غیراظهاری^۲ می‌دانند. ملولّد (۱۹۹۱) با بررسی وضعیت بندهای متممی محمول‌های واقع‌نگر و تشابه آنها با بندهای متممی اسم، بر این عقیده است که این بندها همگی دربردارندهٔ یک موضوع رویداد هستند که دارای نقش ارجاعی^۳ است و توسط یک عنصر معرفه مجوزدهی می‌شود. به سخن دیگر، این بندها حاوی مشخصهٔ [+معرفه] هستند. به این ویژگی معرفگی، در اثر هگارتی (۱۹۹۲) با اصطلاح

1. discourse-bound

2. nonasserted

3. referential function

آشنابودگی^۱ اشاره شده است. غیراظهاری بودن یا معرفگی یا آشنابودگی با آنچه درباره وضعیت اطلاعی این بندها گفتیم، ارتباطی تنگاتنگ دارد (نک. کیپارسکی و کیپارسکی، ۱۹۷۰؛ کمپسون، ۱۹۷۵: ۱۳۴-۱۳۵؛ کوستر، ۱۹۷۸؛ میلر، ۲۰۰۱؛ هگمن، ۲۰۱۲: ۲۵۷-۲۷۹؛ ۲۰۱۴)

همان‌طور که گفتیم، پژوهش‌های پیشین به بعضی از تفاوت‌های جزئی بندهای موصولی و بندهای متممی اسم نیز اشاره کرده‌اند (چینکوئه و کراپووا، ۲۰۱۲؛ طبیب‌زاده، ۱۳۹۳). اتفاقاً عمده این تفاوت‌ها، هنگام مقایسه رفتار بند موصولی تحدیدی و بندهای متممی اسم معتبرند؛ اما رفتار بندهای موصولی غیرتحدیدی از نظر بعضی معیارها (همچون بدساخت شدن یا حاشیه‌ای شدن جمله هنگام پس‌گذاری، ناممکن بودن انباشتگی، امکان محمول‌شدگی و نبود نشانه «ی» موصولی‌سازی در فارسی) دقیقاً مانند رفتار بندهای متممی اسم است. به نظر می‌رسد که پاره‌ای از این شباهت‌ها مولود معرفه بودن موصوف در این هر دو بند است. به هر حال چینکوئه و کراپووا (۲۰۱۲) به اعتبار همین شباهت‌ها و استدلال‌های دیگر، بندهای متممی اسم را تقلیل‌یافته بندهای موصولی غیرتحدیدی دانسته‌اند.

با توجه به مباحث مطرح‌شده در این بخش، مشخص شد که بندهای متممی اسم، در حقیقت متمم نیستند و در واقع نوعی از بندهای موصولی‌اند. اگر همچنان بندهای موصولی را بر اساس تعاملشان با موصوف به دو دسته تحدیدی و غیرتحدیدی تقسیم کنیم، بندهای متممی اسم در واقع نوعی از بندهای موصولی غیرتحدیدی‌اند. از آنجایی که در این بندها، عنصر موصولی‌شده موضوع رویداد است، پیشنهاد می‌گردد که برای اشاره به این بندها از اصطلاح «بندهای موصولی رویدادی» استفاده شود.

۴. تحلیل نحوی

در بخش قبل به تفاوت‌ها و استدلال‌هایی اشاره کردیم که معیار تمایزگذاری بین این دو بند بوده‌اند و بی‌اعتباری آنها را برای قائل شدن به چنین تمایزی نشان دادیم. در این بخش خواهیم دید که این بندها مشابه بندهای موصولی اشتقاق می‌بایند و تفاوت‌های پیش‌گفته خللی در چنین تحلیلی ایجاد نخواهد کرد. از رهگذر چنین تحلیلی، می‌توان ناممکن بودن خروج سازه‌ها از درون بندهای متممی اسم را نیز توجیه نمود.

۴.۱. تحلیل نحوی بندهای متممی اسم به مثابه بندهای موصولی

بندهای موصولی در زبان انگلیسی از رهگذر حرکت هسته اسمی (موصوف) از درون بند موصولی به شاخص بند (شاخص گروه متمم‌ساز) شکل می‌گیرند و شکاف درون بند از نوع رد^۲ است و امکان حضور ضمیر سایه نیز وجود ندارد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که

1. familiarity

2. trace

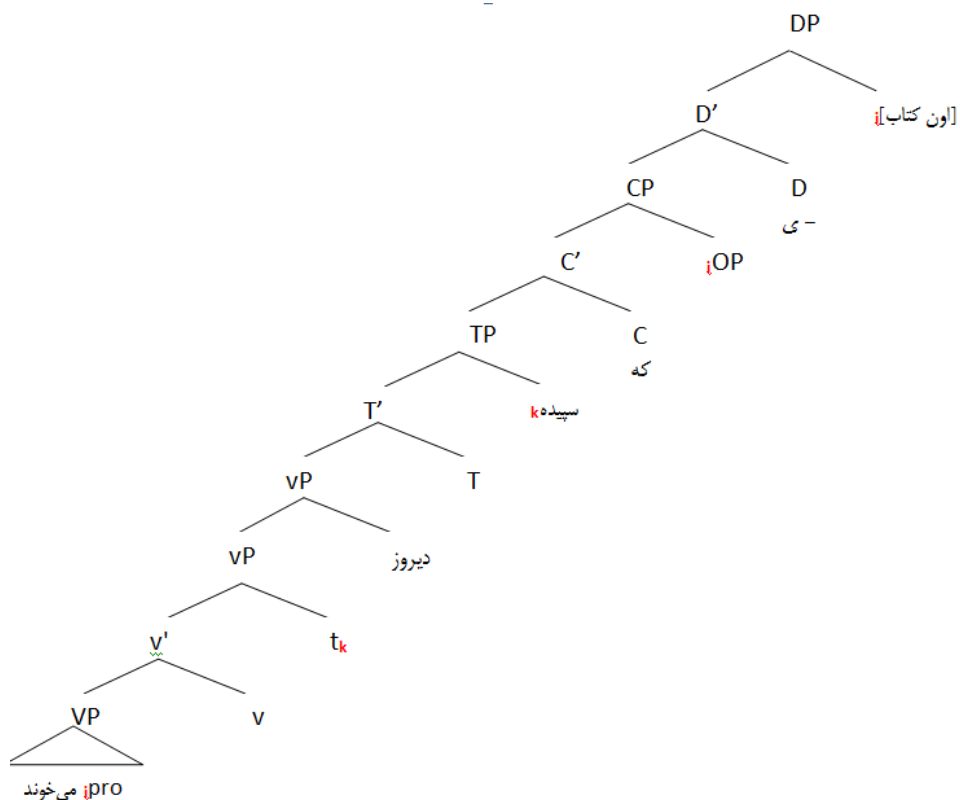
بندهای موصولی فارسی مانند بعضی دیگر از زبان‌ها (مثل عبری، عربی، ایرلندی، ولزی و...) محصول حرکت نیستند. در این زبان، عملگر موصولی در شاخص گروه متمم‌ساز و هسته اسمی در شاخص گروه حرف‌تعریف به صورت درجا تولید می‌شود. این عملگر با شکاف/ضمیر سایه و موصوف هم‌نمایه است (کریمی، ۲۰۰۱؛ دمیردشه، ۱۹۹۱).

بر اساس تحلیل کریمی (۲۰۰۱) نشانه موصول «ی» هسته ساخت موصولی است. جایگاه این عنصر، هسته گروه حرف‌تعریف است که بنا بر پیشنهاد کین (۱۹۹۴) یک گروه متمم‌ساز را به‌عنوان متمم خود می‌پذیرد. بر این اساس، ساخت بندهای موصولی در زبان فارسی به صورت بازنمایی ۱۵ خواهد بود. مثال ۱۶ الف و نمودار درختی آن (۱۶ب)، این تحلیل را روشن‌تر می‌سازد.

15. $[_{DP} [_{DP} (D) N]_i [_{D'} -i [_{CP} OP_i [_{C'} \dots pro_i \dots]]]]$ (Karimi, 2001: 72 (31))

۱۶. الف. $[_{DP} [_{DP} \text{اون کتاب}]]_i [_{D'} -i [_{CP} OP_i [_{C'} \text{که سپیده دیروز } pro_i \text{ می‌خوند}]]]$
رو میزه. (کریمی، ۲۰۰۱: ۷۶ (۴۱ و ۴۲))

ب.



در این جمله گروه حرف تعریف [اون کتاب] از ابتدا در شاخص بالاترین گروه حرف تعریف تولید شده است. این گروه با عملگر موجود در شاخص گروه متمم ساز درونه و با ضمیر ناملفوظ^۱ درون این گروه، هم‌نمایه است. نشانه موصولی «-ی» در هسته حرف تعریف قرار گرفته و گروه متمم ساز موصولی (بند موصولی) متمم آن است. کریمی (۲۰۰۱) بدون اشاره به تفاوت‌های بند موصولی و بند متممی اسم، تلاش کرده که برای بندهای متممی اسم نیز تحلیلی مشابه بندهای موصولی ارائه دهد. وی ابتدا به شباهت ساختاری دو جمله ۱۷ و ۱۸ اشاره می‌کند. سپس، تحلیلی مشابه مثال ۱۷ (نک. نمودار ۱۶ ب) را برای جمله ۱۸ نیز ارائه می‌دهد؛ با این تفاوت که در مثال ۱۸ به دلیل نبود نشانه موصول «-ی»، هسته گروه حرف تعریف یک عنصر تهی است

۱۷. [DP [اون کتابی] CP که سپیده دیروز می‌خوند]] رو میزه. (کریمی، ۲۰۰۱: ۷۸)

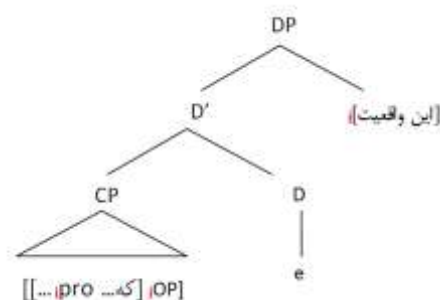
((۵۲))

1. pro

۱۸. الف. [DP [این واقعیت] [CP که رامین بی گناه]] برا همه روشنه. (کریمی، ۲۰۰۱):

۷۸ (۵۱))

ب.



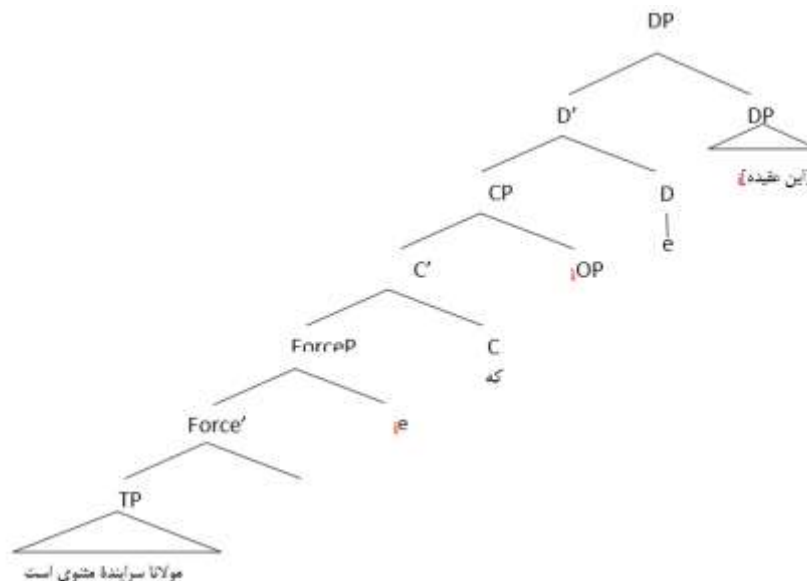
چنانکه گفتیم در درون بندهای متممی برخلاف بندهای موصولی، خبری از شکاف یا ضمیر سایه در جایگاه موضوع نیست؛ اما مشخص نیست که کریمی به چه دلیل قائل به ضمیر ناملفوظ درون بند شده است.

به پیروی از نیکولز (۲۰۰۳) اشاره کردیم که عنصر هم‌نمایه با موصوف و عملگر موصولی در بندهای متممی اسم، یک موضوع رویدادی است. نیکولز درباره جایگاه و شکل‌گیری موضوع رویداد از نظر نحوی توضیحی نمی‌دهد. آرسنجویک (۲۰۰۹) در پژوهش دیگری، جایگاه این عنصر را در فرافکن نیرو در نظر گرفته است و هگمن (۲۰۱۲: ۲۷۳) نیز، نحوه اشتقاق این بندها را مانند سایر بندهای موصولی در زبان انگلیسی از رهگذر حرکت می‌داند. به زعم او ناممکن بودن پدیده‌های بند اصلی^۱ در بندهای متممی اسم همانند بندهای موصولی به خاطر نحوه اشتقاق آنها از رهگذر فرایند حرکت (در زبان انگلیسی) و محدودیت‌های ناظر بر حرکت است.

با توجه به اینکه بندهای موصولی در فارسی با حرکت اشتقاق نمی‌یابند و عملگر موصولی از آغاز در شاخص گروه متمم‌ساز و موصوف در شاخص گروه حرف‌تعریف قرار دارد، به نظر می‌رسد که اشتقاق بندهای متممی اسم نیز به همین ترتیب صورت بگیرد. بر اساس تحلیل آرسنجویک (۲۰۰۹) عملگر موصولی‌سازی در زبان‌هایی که اشتقاق بندهای موصولی‌شان از رهگذر حرکت و ارتقااست، درون شاخص گروه نیرو تولید می‌شود و سپس به شاخص گروه متمم‌ساز می‌رود و از خود ردی در شاخص گروه نیرو باقی می‌گذارد^(۷)؛ اما در زبان فارسی این علمگر از ابتدا در شاخص گروه متمم‌ساز تولید می‌شود و با عنصری تهی در شاخص نیرو که همان موضوع/متغیر رویدادی است و

1. main clause phenomena (MCP)

همچنین با موصوف، هم‌نمایه می‌گردد. بازنمایی نحوی بندهای متممی در فارسی به صورت نمودار ۱۹ ب برای مثال ۱۹ الف پیشنهاد می‌شود.
 ۱۹. الف. این عقیده [که مولانا سرایندهٔ مثنوی است]...
 ب.



۲.۴. خروج از درون بندهای متممی اسم

با توجه به تحلیل پیش‌گفته، می‌توان ناممکن بودن خروج از بندهای متممی اسم را با استفاده از نظریهٔ فاز^۱ توضیح داد. چامسکی (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸) در راستای کمینه‌کردن محاسبات نحوی و پیچیدگی آنها، نظریهٔ فاز را مطرح می‌کند و مراحل اشتقاق را به فازهای مشخصی محدود می‌نماید. بدین ترتیب، اشتقاق مرحله به مرحله (فاز به فاز) پیش می‌رود و همگرایی^۲ در هر یک از این فازها بررسی می‌گردد. به گفتهٔ او گروه فعلی کوچک (vP) و گروه متمم‌ساز (CP) فازهای نحوی هستند که وقتی ساخته می‌شوند متمم آنها (به ترتیب گروه فعلی بزرگ و گروه زمان) وارد مرحلهٔ بازنمون^۳ می‌شود و برای خوانش آوایی و معنایی به سطوح رابط^۴ منتقل می‌گردد. اگر ساخت حاصل همگرا باشد، اشتقاق ادامه پیدا خواهد کرد و در غیر این صورت، در همین نقطه متوقف می‌شود.

-
1. phase theory
 2. convergence
 3. spell-out
 4. interfaces

چامسکی باز هم برای کاستن از پیچیدگی‌های محاسباتی، شرط نفوذناپذیری فاز^۱ را مطرح می‌کند. ورود متمم هسته فاز به سطوح رابط به منزله انتقال آن به حوزه‌های بیرون از نحو است و به همین دلیل در مراحل بعدی اشتقاق در دسترس نخواهد بود. به سخن دیگر، در فاز α که هسته‌اش H است، دامنه H (متمم آن) برای سازوکارهای نحوی خارج از α دسترس‌پذیر نیست و تنها H و حاشیه^۲ آن برای چنین عملیاتی در دسترس‌اند (چامسکی، ۲۰۰۰: ۱۰۸؛ ۲۰۰۱: ۱۳؛ هورنشتاین و همکاران، ۲۰۰۵: ۳۴۸ (۵۳)). در واقع وقتی یک ساخت نحوی همگرا تلقی می‌گردد، تمامی عناصر آن برای شرکت در محاسبات بعدی غیرفعال می‌شوند. نظریه فاز حرکت چرخه‌ای بلا فصل^۳ (برای مثال حرکت پرسش‌واژه در مثال ۲۰) را نیز توضیح می‌دهد؛ چراکه بر اساس این نظریه عناصر نحوی داوطلب شرکت در مراحل بعدی اشتقاق، باید به حاشیه فاز حرکت کنند تا دسترسی به آنها امکان‌پذیر باشد؛ در غیر این صورت، دامنه فاز به منزله زندان یا جزیره‌ای گریزناپذیر خواهد شد. در مثال ۲۰ اگر what درون پایین‌ترین VP باقی بماند و این گروه وارد بازنمون شود، مطابق با شرط نفوذناپذیری فاز برای اشتقاق‌های بعدی در دسترس نخواهد بود و نمی‌تواند مشخصه قوی پرسش‌واژه متمم‌ساز پرسشی در بند اصلی را برآورده سازد؛ بنابراین باید قبل از بازنمون به شاخص vP حرکت کند تا برای محاسبات بعدی در دسترس باشد (هورنشتاین و همکاران، ۲۰۰۵: ۳۵۸؛ چیتکو، ۲۰۱۴: ۳۳ و ۳۲).

20. a. What did you say that John ate?

b. [_{CP} what_i did you say [_{CP} t_i [_{IP} John ate t_i]]] (Hornstein et al., 2005: 358 (80a,b))

بعد از معرفی شدن vP و CP، پژوهشگران با بررسی ملاک‌هایی برای تعیین فازها، گروه‌های حرف‌تعریف (DP) معرفه/مشخص را نیز فاز تلقی کردند (برای مثال، نک. ماتوشانسکی، ۲۰۰۵؛ چیتکو، ۲۰۱۴: ۱۲۳). با توجه به این مفهوم می‌توان ناممکن بودن خروج یک سازه نحوی از درون بندهای متممی اسم را نیز به دو طریق توجیه کرد. اول اینکه چنانکه گفتیم گروه متمم‌ساز فاز است و تنها حاشیه آن برای اشتقاق‌های بالاتر دسترس‌پذیر است. عنصر داوطلب خروج، بر اساس شرط نفوذناپذیری فاز و همچنین بر اساس حرکت چرخه‌ای ابتدا باید به شاخص این گروه بیاید؛ اما شاخص این گروه با عملگر موصولی پر شده است و عنصر داوطلب خروج، مفردی ندارد (مثال‌های ۲۱ ب و ج).

1. phase impenetrability condition

2. edge

3. successive-cyclic

دوم اینکه حتی اگر فرض کنیم که شاخص گروه متمم‌ساز خالی و میزبان مناسبی برای عنصر داوطلب خروج است، باز هم اشتقاق ممکن نیست. همان‌طور که گفتیم یکی از ویژگی‌های موصوف بندهای متممی اسم، معرفگی است. در واقع این بندها جزئی از یک گروه حرف‌تعریف معرفه هستند و این گروه‌ها نیز فازند (چیتکو، ۲۰۱۴: ۱۲۳) و تنها شاخصشان برای اشتقاق‌های بالاتر در دسترس است. چنانکه از نمودار پیداست، شاخص این گروه نیز توسط یک گروه حرف‌تعریف دیگر پر شده است. پر بودن شاخص به این معنی است که فاز برای تمام عناصر موجود در آن تبدیل به یک زندان یا جزیره شده و خروج هیچ عنصری ممکن نخواهد بود (مثال‌های ۲۱ د و ه).

۲۱. الف. این عقیده [که مولانا سرایندهٔ مثنوی است]، درست است.

ب. *این عقیده [cp مثنوی که مولانا سرایندهٔ آن است]، درست است.

ج. *این عقیده [cp مولانا که سرایندهٔ مثنوی است]، درست است.

د. * [dp مثنوی این عقیده [که مولانا سرایندهٔ آن است]، درست است.

هـ. * [dp مولانا این عقیده که سرایندهٔ مثنوی است]، درست است.

نتیجه

برخلاف تلقی اکثر دستورپژوهان ایرانی مبنی بر استقلال بندهای متممی اسم از بندهای موصولی، این بندها نوعی بند موصولی غیرتحدیدی‌اند و بهتر است برای اشاره به آنها از اصطلاح «بندهای موصولی رویدادی» استفاده شود؛ به عبارت دیگر، این بندها به دلایلی همچون اختیاری بودن، ناتوانی اسم‌ها در اعطای نقش معنایی به بندها، ویژگی‌های معنایی اسم‌هایی که موصوف این بندها قرار می‌گیرند و... نمی‌توانند متمم و موضوع باشند؛ بنابراین برخلاف تلقی رایج، مانند بندهای موصولی افزوده‌اند. بعضی از تفاوت‌های بندهای متممی اسم و بندهای موصولی تحدیدی، به دلیل تمایز موصوف این دو بند از نظر معرفگی/نکرگی است؛ ویژگی‌ای که وضعیت این بندها را به بندهای موصولی غیرتحدیدی شبیه می‌کند؛ اما لزوم معرفگی برای موصوف در بندهای متممی برخاسته از وضعیت اطلاعی بند و گفتمان‌مقید بودن آن است. از طرف دیگر، بندهای متممی برخلاف بندهای موصولی ظاهراً فاقد شکاف/ضمیر سایه هستند. این تفاوت ظاهری، به آن دلیل است که بندهای متممی محصول موصولی‌شدن یک موضوع رویداد در بند هستند. از آنجایی که این عنصر پنهان است و در یکی از فرافکن‌های نقشی قرار دارد، بندهای متممی ظاهراً شکاف/ضمیر سایه ندارند. در واقع تفاوت این بند با سایر بندهای موصولی در نوع و جایگاه عنصری است که دستخوش موصولی‌سازی می‌شود. این عنصر که یک موضوع رویدادی است دامنهٔ اسم‌هایی را که می‌توانند موصوف این بند قرار گیرند، به اسم‌هایی محدود می‌کند که دربردارندهٔ مشخصهٔ توصیف‌گر رویدادی

باشند. تحلیل بند متممی اسم به صورت یک بند موصولی، به ما اجازه می‌دهد که با تکیه بر نظریه فاز ناممکن بودن خروج از درون این بندها را تبیین کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. دقیق‌تر است که به جای گروه اسمی از اصطلاح گروه حرف‌تعریف (determiner phrase) استفاده کنیم؛ چراکه چنانکه خواهیم دید بندهای موردنظر همگی در ساخت یک گروه حرف‌تعریف به کار می‌روند؛ اما برای سهولت، پیش از ورود به دقایق اشتقاق نحوی این بندها، تسامحاً از اصطلاحات رایج گروه اسمی، هسته اسمی یا موصوف استفاده خواهیم کرد.

۲. در این پژوهش، به پیروی از کریمی (۲۰۰۱) «ی» را نشانه موصول و هسته گروه حرف‌تعریف در نظر گرفته‌ایم.

۳. درباره ماهیت این عنصر اختلاف‌نظر وجود دارد (نک. درزی، ۱۹۹۶؛ درزی و تفکری رضایی، ۱۳۸۹؛ انوشه، ۱۳۹۳).

۴. تقوایی‌پور (۲۰۰۵) این مثال را به نقل از غلامعلی‌زاده (۱۳۸۲) ذکر کرده است؛ اما مثال مورد استناد غلامعلی‌زاده همان مثال ۲الف است که در آن موصوف با «ی» همراه نیست.

۵. گفتنی است که در فعل‌های مرکب، جزء غیرفعلی به تنهایی بار معنایی و ساخت موضوعی را به دوش نمی‌کشد. در بسیاری موارد، تغییر فعل سبک کافی است تا ساخت موضوعی و معنا به کلی تغییر کند؛ همچون «دست زدن»، «دست کشیدن»، «دست دادن»، «دست کردن»، «دست گرفتن» و «دست خوردن». مگردومیان (۲۰۰۲) و فولی و همکاران (۲۰۰۴) ساخت موضوعی فعل‌های مرکب را برآیندی از هر دو جزء دانسته‌اند (برای تحلیلی دیگر نک. کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷).

۶. این رویداد را می‌توان به طریق زیر صورت‌بندی کرد و آن را چنین خواند: «رویدادی وجود دارد که عبارت است از «سر به بیابان گذاشتن» که کنشگر آن مجنون است» (همچنین نک. نیکولز، ۲۰۰۳: ۱۵۷).

[مجنون) کنشگر & (e) سر به بیابان گذاشتن] $\exists e$

۷. هگمن (۲۰۱۲؛ ۲۰۱۴) معتقد است که عملگر مذکور در بندهای ناسازگار با پدیده‌های بند اصلی (مانند بند متممی اسم) در درون گروه زمان تولید می‌شود و سپس از آنجا حرکت می‌کند؛ اما در بندهای سازگار با پدیده‌های بند اصلی (مانند بندهای قیدی حاشیه‌ای) در جایگاهی بالاتر مثل گره نیرو تولید می‌شود و سپس حرکت می‌کند.

منابع

انوشه، مزدک (۱۳۹۳)، «ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا»، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ش ۱۱، صص ۲۹-۵۴.

درزی، علی و شجاع تفکری رضایی (۱۳۸۹)، «پوچ‌واژه در زبان فارسی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، س ۲، ش ۳، صص ۵۷-۷۳.

طیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، *دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*، تهران، مرکز.

طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳)، «بندهای وابسته اسم در زبان فارسی و روابط وابستگی در درون آنها»، *دستور*، ش ۱۰، ۱۱۷-۱۴۵.

غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۲)، *ساخت زبان فارسی*، ج ۴، تهران، احیاء کتاب.

Anoushe, M. 2015, Null Expletive Pronoun: A Minimalist Approach, *Linguistics and Khorasan Dialects*, 6: 11, 29-53. [In Persian].

Arsenijevic, B. 2009, Clausal complementation as relativization. *Lingua*, 119: 39-50.

- Cha, J.-Y. 1998, Relative clause or noun complement clause: some diagnoses. In: Park, B.S., Yoon, J.H.-S. (ed.), *Selected Papers from the 11th International Conference on Korean Linguistics*, University of Hawaii, 6–9 July 1998. International Circle of Korean Linguistics, Seoul, 73–82.
- Chinque, G. and Krapova, I. 2012, Finite clausal “complements” of nouns as (non-restrictive) reduced relative clauses, Paper given at GIST5. Generalizing relative strategies. University of Ghent, March 22, 2012. <<https://tildeweb.au.dk/au132769/clauses-nominals/worksh12-hand-outs/ho-cinque12.pdf>>.
- Chomsky, N. 1986, *Barriers*. Cambridge: MIT Press.
- Chomsky, N. 2000. Minimalist inquiries: The framework. In R. A. Martin, David Michaels, and Juan Uriagereka (ed.), *Step by step: Essays on minimalist syntax in honor of Howard Lasnik*, Cambridge, MA: MIT Press: 89-155.
- Chomsky, N. 2001. Derivation by phase. In K. L. Hale, and Michael J. Kenstowicz (ed.), *Ken Hale: A Life in Language*, Cambridge, MA: MIT Press: 1-52.
- Chomsky, N. 2008. On phases. In C. P. O. Robert Freidin, Maria Luisa Zubizarreta (ed.), *Foundational Issues in Linguistic Theory: Essays in Honor of Jean-Roger Vergnaud*. Cambridge, MA: MIT Press: 133-166
- Citko, B. 2014, *Phase Theory: An Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Darzi, A. and Sh. Tafakkori Rezayi, 2010, Expletives in Persian, *Researches in Linguistics*, 2: 3. 57-73. [In Persian].
- Darzi, A. 1996, Word order, NP movement, and opacity conditions in Persian, Ph.D. diss., University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Demirdache, H. 1991, Resumptive chains in restrictive relatives, appositives, and dislocation structures. Ph.D. diss., MIT.
- Folli, R., H. Harley and S. Karimi, 2004, Determinants of Event Type in Persian Complex Predicates. *Cambridge Occasional Papers in Linguistics*, 1, 101-125.
- Gholamalizadeh, Kh. 2003. *Persian Structure*, Tehran: Ehyae Ketab. [In Persian].
- Grimshaw, J. 1990, *Argument Structure*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Haegeman, L. 2012, *Adverbial Clauses, Main Clause Phenomena, and Composition of the Left Periphery: The Cartography of Syntactic Structures*, Volume 8, New York: Oxford University Press.
- Haegeman, L. 2014, Locality and the Distribution of Main Clause Phenomena, In Enoch Oladé Aboh, Maria Teresa Guasti, and Ian Roberts (ed.), *Locality*. New York: Oxford University Press. 186-222.
- Hegarty, M. 1992, Familiar complements and their complementizers: On some determinants of A'-locality. Unpublished manuscript, University of Pennsylvania.
- Hooper, J. and S. Thompson, 1973, On the applicability of root transformations. *Linguistic Inquiry*, 4: 465–497.
- Hornstein, N., J. Nunes and K. K. Grohmann, 2005. *Understanding Minimalism*. Cambridge University Press.

- Karimi, S. 2001, Persian complex DPs: How mysterious are they? *Canadian Journal of Linguistics*. No. 46: 63-96.
- Karimi-Doostan, G. 1997. Light Verb Constructions in Persian. Ph.D. diss., University of Essex.
- Kayne, R. 1994, *The antisymmetry of syntax*. Cambridge: The MIT Press
- Kayne, R. 2010, *Comparisons and Contrasts*. New York: Oxford University Press.
- Kempson, R. 1975, *Presupposition and the delimitation of semantics*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Kiparsky P., and C. Kiparsky, 1970, Fact. In Manfred Bierwisch and Karl E. Heidolph (ed.), *Progress in Linguistics*. The Hague: Mouton, 73-143.
- Koster, J. 1978, Why subject sentences don't exist. In Samuel J. Keyser (ed), *Recent Transformational Studies in European Languages*, Cambridge, MA: MIT Press, 53-64.
- Matushansky, O. 2005, Going through a Phase. In M. McGinnis & N. Richards (ed.), *Perspectives on Phases*. Cambridge, MA: MIT Working Papers in Linguistics: 81-157.
- Megerdooimian, K. 2002, Beyond Words and Phrases: A Unified Theory of Predicate Composition. Ph.D. diss. University of Southern California
- Melvold, J. 1991, Factivity and definiteness. In Lisa Cheng and Hamida Demirdache (ed.), *More Papers on Wh-Movement*, MIT Working Papers in Linguistics, 15. Cambridge, MA: MIT Press, 97-117.
- Miller, P. 2001, Discourse constraints on (non)extraposition from subject in English. *Linguistics*, 39: 683-701.
- Nichols, L. 2003, Attitude evaluation in complex NPs. In A. Carnie & H. Harley & M. Willie (ed.), *Formal Approaches to Function in Grammar*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company: 155-164.
- Rizzi, L. 1990, *Relativized Minimality*. Cambridge: MIT Press.
- Stowell, T. 1981, Origins of phrase structure. Ph.D. diss., MIT.
- Tabibzadeh, O. 2012, *Persian Grammar: a Theory of Autonomous Phrases Based on Dependency Grammar*, Tehran: Markaz. [In Persian].
- Tabibzadeh, O. 2015, Clausal Dependents of noun in Persian, *Grammar*, 10: 117-145. [In Persian].
- Taghvaipour, M. A. 2005, Persian relative clauses in head-driven phrase structure grammar. Ph.D. diss., University of Essex, England.



The Evolution of Verbal Prefix *mi* in Persian Language

Fattaneh Yousefi¹ & Mojtaba Monshizadeh² & Farah Zahedi³
(271-285)

Abstract

This paper explores the evolution of the inflectional verbal prefix *mi* and its diverse roles from the Old Persian through the Middle Persian language, to the New Persian. In the earlier stages of Persian, verbal prefixes played varied roles, such as the adverbial function. Verbal prefixes could extend or restrict the principal meaning of the verb, or even change it altogether. The majority of verbal prefixes could originally be used both as adverbs and prepositions. However, the middle period of the Persian language witnessed a gradual reduction in the functional roles verbal prefixes played, as the language drifted toward analyticity. For this reason, verbal prefixes were no more able to change the verb meaning as they used to in the earlier stages. In other words, they changed to be fixed prefixes which were not generative anymore in middle Persian and the later stages of the language. In fact, verbal prefixes were grammaticalized and accepted various grammatical roles. This prefix is the contemporary Persian *mi* that represents the durative or habitative aspect. This inflectional prefix *mi* originates from old **ham-aiwa* through the middle Persian *hamē* which means "always" in Middle Persian. *Hamē* also represents continuity and habits, while it does not have a fixed place in the sentence having been attested in a variety of places. In classical Persian literature texts, *hamē* is attested in the forms of *hami* and *mi*. The two classical Persian forms gradually moved closer to the verb, and were finally attached to the verb to be grammaticalized as an inflectional prefix. Contemporary *mi* represents not only continuity and habit, but also plays a modal role to signify unfulfilled wishes and unrealized assumptions by prefixing a past verb. Thus, the adverbial **ham-aiwa* has gone through a long process of grammaticalization, and has become an inflectional prefix to signal continuity and habits aspect and also irreal modality.

Keywords: durative/habitative aspect, Adverb, verbal prefix, grammaticalization, irreal modality.

doi
10.22059/jolr.2020.310217.666642
Print ISSN: 2288-1026-Online ISSN: 3362-2676
<https://jolr.ut.ac.ir>

Received: September, 17, 2020 & Accepted: November, 21, 2020

1. Ph.D. Candidate in Ancient Iranian Languages Branch, Azad University, Tehran, Iran.
2. Email of the corresponding author: monshizadeh30@yahoo.com. Professor of Historical Linguistics, in faculty of literature and foreign Languages, Allameh Tabatba'i University, Tehran. Iran.
3. Research Assistant Professor of National Library, Tehran, Iran.

1. Introduction

In grammaticalization, some lexical forms may take several functional roles and, in this way, lose some grammatical functions gradually and represent newer functions.

One of the linguistic forms which has shown various functions and undertook different grammatical functions, is verbal prefix *mi*. In this respect, Jackson and Kent have provided a relatively comprehensive list of prefixes of Avestan and Old Persian languages with their probable meaning. They mentioned that these forms have had sequentially three main functions such as adverb, preposition, and prefix of verb. Most of these prefixes, in the passage of time from ancient period to Middle Persian are seen in verbs as molded and sedimentary which had lost their productivity.

In Persian language, this verbal prefix of verb that are remained from the past, have some specification and functions as before.

First, they are as adverb for verb, show direction, orientation and direction of verb movement and add concepts like up, down, front, back to verb, like come up, come down, come to.

Second function of prefix in verb group, is reinforcement of verb meaning and emphasis on it. This function is nothing except adverbial function, like "bar-āshoftan (blazing)" and "bar-khastan (rising)". If these prefixes are omitted from verb group, adverbs of emphasis like "must", "certainly" and "definitely" can be replaced.

Third function of prefixes in verb structure, is creating new meaning and concept in it. Such a function, in comparison with other functions, has lower frequency; especially, in the process of evolution, a limited number of these prefixes have lost its meaning and concept: including *bar-residan* in the meaning of "to research" and "to interrogate", and *bar-gāstan* in the meaning of "to return".

2. literature Review

Prefix *mi*, in most of the Iranian Grammar books has been considered as a prefix which represents the aspect of the verbs such as durative and habitual aspect. Some of the researchers have also mentioned that this prefix can be used in desiderative mood and conditional sentences.

3. Methodology

In this paper, attend has been made to find the traces of this *mi* and *hami* in Middle Persian languages and also the Persian classic literary texts. We have studied old form of *mi* and *hami* in Old and Middle Persian languages and their functions and roles in different period of Persian language. Finally, we mentioned the new functions of this prefix which has undertaken in today's Contemporary Persian language.

4. Discussion

Although in the evolution of prefix *mi* the two functions of it, durative and habitual aspect, have been sustained in the Middle Persian and New Persian texts, but it has been regrammaticalized today's and now it plays the role of inflectional prefix for the verbs in irreal sentences. In this paper, the evolution of prefix *mi* its form and function in three periods of Persian language was studied.

In Old Iranian language, *ham* is an adverb and a prefix of verb which had conveyed the meaning of "participation and accompaniment". By adding this prefix to the word *aiwa* with meaning of "one", in Middle period, the new form *hamēw* or *hamē* has been created as an adverbial prefix which meant "always, ever" and used to indicate something happens regularly in different positions of sentences. In this period, *hame* changed into *hami* in Persian literature texts and has played the role of adverb to indicate continuity and habitual aspect. Gradually, (it) has been regrammaticalized and became close to verb of sentence, and finally, has undertaken inflectional prefix of the verb. In today's Persian, inflectional prefix *mi* is joined to verb for indicating continuity and habitual aspect in past and present tense.

5. Conclusion

In Old Iranian Languages, the lexeme *ham* had two functions: 1) as an adverb for the verbs, 2) as a prefix for forming a new word (by meaning "participation and accompaniment"). At this time, the word *ham* and *aiwa* were combined with each other and created the form of *hamaiwa* and later *hamēw*. By the passage of time, this form has been shortened and a new form of the word appeared. In the Middle Persian Languages, it played the role of habitual and durative-progressive aspect but in New Persian another function was assigned to this word, namely representing the irreal modality of the verb in conditional sentences. However, today it seems that the role of representing durative-progressive aspect this prefix being replaced by the word to have.

سیر تحول پیشوند استمرار از فارسی باستان تا فارسی نو

فتانه یوسفی

دانشجوی دکتری زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه آزاد تهران مرکزی، تهران، ایران.

مجتبی منشی‌زاده^۱

استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

فرح زاهدی

استادیار پژوهشی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۶/۲۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۹/۱

علمی - پژوهشی

چکیده

در گذشته زبان فارسی، پیشوندهای فعلی کارکردهای گوناگونی بر عهده داشتند، از جمله کارکرد قیدی و گاهی هم معنای اصلی فعل را گسترش یا محدود یا به کلی دگرگون می‌کردند. غالب پیشوندهای فعلی در اصل هم به جای قید به کار می‌رفته‌اند و هم به عنوان حرف اضافه. در دوره میانه زبان فارسی، از کارکردهای نقشی آنها به تدریج کاسته شده و زبان به سمت تحلیلی‌شدگی پیش رفته و پیشوندهای فعلی کمتر باعث تغییر معنای واژگانی فعل شده‌اند. به دیگر سخن، به صورت پیشوندهای تثبیت‌شده و غیرزایا در دوره میانه و سپس در دوره بعدی ظاهر شده‌اند. این صورت‌های زبانی در روند تحول زبان فارسی، غالباً دستوری شده‌اند و نقش‌های گوناگون دستوری را بر عهده گرفته‌اند. یکی از این صورت‌های واژگانی، پیشوند «می» در زبان فارسی امروز است که چنین روندی را پشت سر گذاشته و موضوع این مقاله هم بررسی تحولات تاریخی و نقش آن در زبان فارسی امروز است. در فارسی امروز، «می» به عنوان پیشوند تصریفی با افعال ماضی و مضارع همراه می‌شود و نمود استمرار یا عادت را بازنمایی می‌کند. در این مقاله، سیر تحول «می» از دوره باستان تا فارسی امروز بررسی می‌شود و به کارکردهای آن در ادوار مختلف زبان فارسی اشاره می‌گردد. این پیشوند بازمانده صورت hamaiwa* در دوره باستان است که به صورت hamē به فارسی میانه رسیده است. hamē در فارسی میانه قید به معنی «همیشه» است و نمود استمرار و عادت را بازنمایی کرده و جای ثابتی در جمله نداشته و در جایگاه‌های گوناگون به کار رفته است. در متون ادب فارسی، این پیشوند به صورت «همی» و «می» باقی مانده و به تدریج به فعل جمله نزدیک شده و طی روند دستوری‌شدگی، کارکرد پیشوند تصریفی بر عهده گرفته است. در فارسی امروز، «می» علاوه بر نمود استمرار و عادت، برای بازنمایی مفاهیم وجهی نیز کاربرد دارد. در جملاتی که مفهوم آرزوی تحقق نیافته و فرض نامحقق را بیان می‌کنند، این پیشوند به فعل ماضی افزوده می‌شود و کارکرد وجهی بر عهده می‌گیرد. بدین ترتیب، پیشوند «می» که پیشتر روند دستوری‌شدگی را طی کرده و از مقوله قیدی به پیشوند تصریفی بدل شده و بازنمایی نمود استمرار و عادت را بر عهده گرفته است، در فارسی امروز، دستوری‌تر شده و در بازنمایی وجه نیز نقش ایفا کرده است.

واژه‌های کلیدی: نمود استمراری، نمود عادت، قید، پیشوند فعلی، دستوری‌شدگی.

۱- مقدمه

در روند تحولات زبانی، برخی از صورت‌های واژگانی در روند دستوری‌شدگی^۱ ممکن است کارکردهای متعدد نقشی بر عهده گیرند و در این مسیر، برخی نقش‌های دستوری را به تدریج از دست بدهند و نقش‌های جدیدتری را بازنمایی کنند.

یکی از صورت‌های زبانی که در تحولات زبان کارکردهای گوناگونی از خود بروز داده است و نقش‌های دستوری مختلفی را بر عهده گرفته است پیشوند فعلی «می» است. جکسن^۲ (۱۸۹۲: ۲۰۹) و کنت^۳ (۱۹۵۳: ۸۶) فهرست نسبتاً جامعی از پیشوندهای زبان اوستایی و فارسی باستان همراه با معانی آنها را ارائه کرده و همان‌جا متذکر شده‌اند که این صورت‌ها به تواتر سه نقش عمده را بر عهده داشته‌اند، یعنی قید، حرف‌افزافه و پیشوند فعل. غالب این پیشوندها در گذر از دوره باستان به فارسی میانه به صورت قالبی و رسوبی در افعال دیده می‌شوند که زایایی خود را از دست داده‌اند. برخی از پژوهشگران از جمله صمصامی (۱۳۴۶)، فرشیدورد (۱۳۸۶) و ابوالقاسمی (۱۳۸۷: ۲۵۷-۲۶۶) و فهرست‌های متنوعی از این پیشوندها را معرفی کرده‌اند.

در فارسی امروز، پیشوندهای فعلی که از گذشته به یادگار مانده‌اند، کماکان سه کارکرد مهم دارند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۵۴-۲۵۶):

۱. حکم قید را برای فعل دارند، جهت، سمت و جهت حرکت فعل را نشان می‌دهند و بیانگر مفاهیمی چون بالا، پایین، پیش، پس را به فعل می‌افزایند، مانند برآمدن، فرودآمدن، فراآمدن.

۲. کارکرد دوم پیشوند در گروه فعلی تقویت معنای فعل و ایجاد تأکید بر آن است. این کارکرد چیزی جز کارکرد قیدی نیست، مانند «برآشفتن»، «برخاستن». اگر این پیشوندها از گروه فعلی حذف شوند، قیدهای تأکید نظیر البته، باید، می‌باید، قطعاً، می‌توانند جایگزین آنها شوند.

۳. سومین کارکرد پیشوند در ساختمان فعل، ایجاد معنا و مفهومی تازه در آن است. چنین کارکردی در مقایسه با کارکردهای دیگر، بسامد کمتری دارد، به‌ویژه در روند تحول، تعداد محدودی از این پیشوندها کماکان معنی و مفهوم را دگرگون ساخته‌اند: از

1. grammaticalization
2. Jackson
3. Kent

جمله «بر رسیدن» به معنی تحقیق کردن و پرسیدن و «برگشتن» به معنی بازگشتن و دگرگون شدن.

گذشته از این، برخی پیشوندها مانند «می» کارکرد تصریفی بر عهده دارند که به فعل ماضی و مضارع می پیوندد و برای بیان نمود استمرار و عادت به کار می رود. در حالی که در متون ادب فارسی، این صورت زبانی به صورت «همی» به کار رفته و در جایگاه های مختلف جمله آمده است.

در بیشتر کتاب های دستور زبان فارسی، از کاربرد «می» با فعل ماضی و مضارع سخنی به میان آمده است. انوری و گیوی (۱۳۷۵: ۴۹-۵۰) در بحث از ماضی استمراری از کاربرد پیشوند «می» با فعل ماضی سخن گفته اند و مهم ترین موارد کاربرد آن را دلالت بر استمرار، تکرار، عادت و ... دانسته اند. آنان همچنین، در برخی بافت هایی که دلالت بر آرزو دارد یا در جملات شرط و جزای شرط، کاربرد ماضی استمراری را به جای مضارع التزامی دانسته اند. انوری و گیوی (۱۳۷۵: ۵۰-۵۱، ۵۶-۵۷) به کاربرد این پیشوند در ساخت ماضی نقلی مستمر (می خورده ام)، ماضی ملموس (داشتم می خوردم) و ماضی ملموس نقلی (داشته می رفته) اشاره کرده اند. همچنین، از کاربرد این پیشوند در مضارع اخباری یاد کرده اند و مهم ترین موارد کاربرد آن را وقوع فعل در زمان حال، افعالی که پیوسته در حال رخ دادن هستند، عادت و تکرار و در شرط و جزای شرط دانسته اند (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۵۷-۵۸). فرشیدورد (۱۳۹۲: ۳۸۰) نیز به کاربرد «می» برای بیان نمود ناتمام و استمراری اشاره کرده است.

ناتل خانلری (۲/۱۳۷۷: ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۷۱) به کاربرد «می» و «همی» در ساخت ماضی استمراری، ماضی پیاپی و ماضی اخباری و نیز جایگاه «می» در متون ادب فارسی به تفصیل سخن گفته است. ابوالقاسمی (۱۳۸۷: ۲۴۰-۲۴۱) در بحث از ساختمان فعل، کارکردهای «می» و «همی» را در شعر و نثر گذشته فارسی توصیف کرده است. دستورنویسان در برخی ساخت ها، فعل ماضی استمراری را به جای مضارع التزامی دانسته اند:

(۱) کاش دوباره می آمد و دیده ما را با جمال خود روشن می کرد.

انوری و گیوی (۱۳۷۵: ۵۰) معتقدند در جمله فوق «می آمد» و «روشن می کرد» به جای «بیاید» و «روشن کند» آمده است. به باور آنان (۱۳۷۵: ۵۰)، در جمله ۲ «می آمد» نوعی فعل التزامی است، اما نمی توان به جای آن ماضی التزامی گذاشت:

(۲) دیروز به دیدار علی رفتم کاش سعید هم می آمد.

نکته قابل تأمل آن است که «می» در این افعال چه کارکردی دارد و چرا و چگونه می‌توان پیشوند «می» را همراه با فعل ماضی، التزامی دانست یا به جای آن مضارع التزامی به کار برد. آنچه آنها بدان اشاره می‌کنند، بحثی کاملاً معنایی و کلامی است که در جای خود به بررسی آن می‌پردازیم، اما نکته اصلی آن است که «می» در این افعال چه کارکردی دارد. برای بحث در باب این مسئله، باید سیر تحول پیشوند «می» و روند دستوری‌شدگی و نیز دستوری‌ترشدگی^۱ آن را در تاریخ زبان فارسی از قدیم‌ترین ایام تا امروز بررسی کرد.

در این مقاله، صورتهای کهن «می» و «همی» در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه بررسی می‌کنیم و به نقش و کارکرد آن در ادوار مختلف زبان فارسی می‌پردازیم و سرانجام، کارکردهایی را که در زبان فارسی امروز بر عهده گرفته است، توصیف می‌کنیم.

۲- تحلیل

در این بخش، سیر تحول «می» و «همی» از دوره باستان و فارسی میانه به متون ادب فارسی و فارسی امروز، هم به لحاظ صورت و هم کارکرد، بررسی می‌شود.

۲-۱- دوره باستان

در اوستایی و فارسی باستان، پیشوند ham و تکواژگونه‌های آن ha, ham, han، برای بیان همراهی، اشتراک و تعاون به کار می‌رفته است (جکسن، ۱۸۹۲: ۲۰۹-۲۱۰؛ کنت، ۱۹۵۳: ۸۶، ۲۱۳). در پاره زیر از زبان فارسی باستان، پیشوند ham با ریشه gam به معنی «آمدن»، همراه شده است و معنی آن را تغییر داده است:

3) pasāva hamgiya hamgmata
پس آشوبان گرد هم آمدند آشوبان پس

پس آشوبان گرد هم آمدند (کتیبه بیستون ۲، سطر ۳۲؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۱). در پاره زیر از زبان اوستایی، ham، تکواژگونه ham، با فعل bārayən همراه شده است. این فعل به معنی «بردن، حامل بودن» است و با افزودن پیشوند ham معنی «باهم بردن» و در نتیجه «انبار کردن» حاصل کرده است. در این پاره، ham دو بار تکرار شده است؛

1. more grammatical

نخست در آغاز جمله و با فاصله از فعل و دیگر بار، بلافاصله قبل از فعل:

- 4) *ham iða šaētəm ham bārayən*
 انباشتند ثروت اینجا پیشوند

اینجا ثروت انباشتند^(۱) (وندیداد ۴، بند ۴۴؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

۲-۲- قید hamē در فارسی میانه

در فارسی میانه، *hamē* یا *hamēw* قید به معنی «همیشه، همواره» است و برای دلالت بر استمرار وقوع فعل در جایگاه‌های گوناگون به کار رفته است (برونر^۱، ۱۹۷۷: ۱۶۶؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹۲؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۹؛ اشه^۲، ۲۰۱۷: ۱۵۱، ۴۵۰). این صورت زبانی را زبان‌شناسان تاریخی بر اساس قواعد آوایی آن دوره بازسازی کرده‌اند و آن را در دوره باستان به صورت **hamaiwa* در نظر گرفته‌اند که از پیوستن پیشوند *ham* به واژه *aiva* به معنی «یک» ساخته شده است. در گذر از دوره باستان به میانه با تبدیل واژه مرکب *ai* به *ē* و حذف *a* پایانی، به *hamēw* یا *hamē* بدل شده است. در پاره زیر از متون فارسی میانه مانوی، *hamēw* بعد از فعل برای دلالت بر نمود استمرار و تداوم آمده است:

5) *zīwāy hamēw šādīhā*.

آرزو می‌کنم که همیشه به شادی زندگی کنی (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹۲).

در جمله زیر، قید *hamē* با فاصله و پیش از فعل *bē xuft* و *šud* آمده و نمود عادت را بازنمایی کرده است:

- 6) *paywastag hamē pad šab ka ardawān ī bē šudag baxt bē xuft, ān kanīzag pad nihān ō nazdīkīh ī ardaxšīr šud*.

پیوسته هر شب، وقتی اردوان بخت‌برگشته می‌خوابید، آن کنیز پنهانی به نزد اردشیر می‌رفت (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹۲).

در جمله زیر از بندهش، *hamē* پیش از فعل به کار رفته است:

- 7) *kāmag ī gannāg mēnōg hamē warzēnd*.

همواره به خواست اهریمن عمل می‌کنند (شروو^۳، ۲۰۱۰: ۲۳۹).

۲-۳- همی و می در متون ادب فارسی

در متون ادب فارسی، «همی» همان واژه *hamē* در فارسی میانه بوده که برای دلالت بر استمرار به کار رفته است (ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۲۳؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۴۰). در

1. Brunner
 2. Asha
 3. Skjærvø

این متون نیز، «همی» قید است به معنی «همیشه، پیوسته، پیایی» و در آغاز، میان و پایان جمله ظاهر شده است:

(۸) یوسف همی با اشک و خون آغشته ... روی سوی آسمان کرد (قصه یوسف و زلیخا، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۳).

(۹) چون بومسلم این کارها بکرد و همی بر دست او همی برآمد (زین‌الخبار گردیزی، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۳).

(۱۰) و طاهر ... خلاف اندر ایشان افکند که امین همی به بغداد حشم را مال بخشید (مجمل‌التواریخ و القصص، قرن ششم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۳).

(۱۱) و من این معنی ندانم همی (هدایة المتعلمین فی الطب، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۷۸).

همی با حذف ha آغازی به «می» نیز بدل شده و در کنار صورت «همی» در متون ادب فارسی به کار رفته است:

(۱۲) و چون بازگشت، همه راه درین حال تفکر می‌کرد (سیاست‌نامه، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۵).

در متون این دوره، گاهی «می» و «همی» قبل از پیشوند فعل آمده است:

(۱۳) گرد لشکرگاه می برآمد تا چه مانده بود (تفسیر قرآن کریم، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۸).

(۱۴) یکی آنکه محمودیان از دم این مرد می باز نشدند (تاریخ بیهقی، قرن پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۸).

همراه با فعل‌های مرکب، گاهی بر سر جزء غیرفعلی آمده است:

(۱۵) بسیاری پیغمبران ... مدتی بر آن شریعت همی کارکردند (کشف‌المحجوب، قرن چهارم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۸).

(۱۶) مرا رشک وی می رنجه داشت (تفسیر قرآن پاک، قرن چهارم و پنجم، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۹).

در همین متون، می و همی گاهی پیش از «ب» پیشوند فعل و حرف نفی «ن» آمده‌اند:

(۱۷) گروهی از ایشان می بیوشاند مر راستی را پیش نادانان. خود می نگویند از حدیث پیغامبر ما (تفسیر قرآن پاک، قرن چهارم و پنجم، به نقل از به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷/۲: ۲۲۴).

در برخی از نمونه‌ها، «می» و «همی» پیش از فعل آمده‌اند و ظاهراً به تدریج، به پیشوند تصریفی فعل بدل می‌شوند و نقش نمودی آن را قیود دیگری بر عهده می‌گیرند: (۱۸) چون ملک نوشروان از شکار بازگشت، همه روز همی اندیشید (سیاست‌نامه، به نقل از ناتل-خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۲۴).

(۱۹) امیر ... پیوسته اینجا به شراب و نشاط مشغول می‌بود (تاریخ بیهقی، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۲۵).

به نظر می‌رسد «همی» و «می» به تدریج کارکرد قیدی را از دست می‌دهند و به عنوان پیشوند بر سر فعل ظاهر می‌شوند. در متون همین دوره، می به تدریج به فعل نزدیک‌تر شده و پیشوند فعل و حرف نفی پیش از آن ظاهر می‌شود:

(۲۰) و او البته هیچ چیز بدیشان نمی‌داد (ترجمه تفسیر طبری، قرن چهارم، به نقل از ناتل-خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۲۹).

(۲۱) امیر به تن خویش به جنگ بر نمی‌نشست (تاریخ بیهقی، قرن پنجم، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۳۰).

در فعل‌های مرکب نیز به تدریج، می و همی بر سر همکرد فعلی آمده است:

(۲۲) تباہ نمی‌کردند حیوان را بی‌منفعتی که بود (کشف‌المحجوب، قرن چهارم، به نقل از ناتل-خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۳۱).

در متون ادب فارسی، «می» و «همی» برای دلالت بر نمود عادت و تکرار به فعل پیوسته و در پایان فعل نیز «ی» آمده است. این فعل را ناتل‌خانلری «ماضی پیاپی» خوانده است (ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۴۳):

(۲۳) او همه روز پیغمبر را همی‌گفتی که من جنازه ترا همی‌پرورم (ترجمه تفسیر طبری، قرن چهارم، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۴۳).

(۲۴) هر شب که نوبت آب وی بودی همه‌شب ... دشنام می‌دادی و شیخ می‌شنیدی (مقامات ژنده‌پیل، قرن ششم، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۴۵).

«می» و «همی» در متون این دوره بر سر مضارع اخباری نیز آمده است:

(۲۵) بر تو اثر عدل همی‌بینم (تاریخ بلعمی، قرن چهارم، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۷۱).

همچنین، با مضارع اخباری برای دلالت بر عادت انجام کار، به کار رفته است:

(۲۶) هر روز بعد از زمان فریضه، چهار رکعت نماز ... می‌گزارم (تاریخ برامکه، قرن چهارم و پنجم، به نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۷۱).

با افعالی که دلالت بر وقوع عمل به طور دائم و پیوسته دارند نیز، آمده است:

۲۷) این هفت فلک بر مثال چرخ، گرد او همی گردد (ترجمه تفسیر طبری، قرن چهارم، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۷۲).

۲۸) همچون قرص خورشید که از فلک در می‌گردد (معارف بهاولد، قرن ششم، به نقل از ناتل-خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۲۷۲).

کارکرد دیگر «همی» و «می» پیوستن به فعل امر است و برای بیان امر به کاری است که باید دوام یا تکرار داشته باشد (ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۰۱؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۴۱).

۳۰) مادر او را گفت لب بر لب آب همی رو (تاریخ بلعمی، قرن چهارم، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۰۱).

۳۱) تو به سعادت در سرای رو و می‌باش تا رسول بیاید (سمک عیار، قرن ششم، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۰۱).

۲-۴- می در فارسی امروز

در فارسی امروز، «می» بر سر فعل مضارع و ماضی می‌آید. کاربرد امروز «می» برای بیان نمود عادت یا تکرار یا تداوم یا فعل ماضی و مضارع آمده است و در غالب کتب دستور زبان به آن اشاره شده است:

۳۲) در این مدت خودم برای خودم ورقه انجام کار می‌نوشتیم و امضا می‌کردم و می‌رفتم ... حقوقم را می‌گرفتم (آل احمد، به نقل از انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۴۹).

۳۳) هر بار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم، او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۷: ۴۱).

۳۴) در این مبحث، توجه خواننده را به دو نکته جلب می‌کنیم (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۷: ۴۴).

در فارسی امروز، علاوه بر «می» صورت واژگانی فعل «داشتن» با فرایند دستوری‌شدگی برای بیان استمرار به کار رفته است و تاکنون همراه با «می» برای بیان استمرار یا تداوم یا تکرار به کار می‌رود، گرچه در سایر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، «می» حذف شده یا اصلاً به کار گرفته نشده و صرفاً «داشتن» برای چنین نقشی به کار رفته است:

۳۵) دارم بازی می‌کنم.

۳۶) داشتیم حرف می‌زدیم (ماهوتیان، ۱۳۸۷: ۲۲۸).

داشتن برخی از ویژگی‌های نمود استمراری و تداوم را به خود اختصاص داده و از کارکردهای «می» کاسته شده است.

(۳۷) هوا داشت تاریک می‌شد (شفایی، ۱۳۶۳: ۸۰) = تاریک می‌شد.

در فارسی امروز به نظر می‌رسد، صرف فعل «داشتن» به‌مرور جایگزین «می» می‌شود، اما قابل پیش‌بینی نیست که چه زمانی ممکن است جایگزین آن شود و به طور کامل جای آن را بگیرد. با توجه به بسیاری از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، می‌توان احتمال داد که به تدریج، صورت‌های فعل «داشتن» نقش «می» را بر عهده گیرند و «می» از این ساخت‌ها حذف شود، چنانکه در مازندرانی، «می» برای بیان استمرار به کار نمی‌رود و به جای آن از فعل «داشتن» استفاده می‌شود:

38) dāštəmā xərdəmā / داشتم می‌خوردم:

39) dārmā xərāmā / دارم می‌خورم:

آنچه در این مقاله حائز اهمیت بسیار است، بیان این نکته است که «می» در فارسی امروز کارکرد وجهی نیز دارد. درواقع، در روند دستوری‌شدگی، «می» از مقولۀ قید به جزء تصریفی برای بیان نمود استمرار بدل شده و سپس، در فارسی امروز دستوری‌تر شده و کارکرد وجهی یافته است. یکی از مفاهیم وجهی که «می» بازنمایی آن را بر عهده گرفته است، بیان مفهوم آرزویی است که محقق نشده است و امکان تحقق آن نیست. به دیگر سخن، نوعی بیان عاطفی یا احساسی است از وقوع یا عدم وقوع فعل:

(۴۰) کاش به حرف‌های مادرم گوش می‌دادم (شفایی، ۱۳۶۳: ۷۹).

(۴۱) کاش دوباره می‌آمد و دیدۀ ما را با جمال خود روشن می‌کرد (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۵۰).

(۴۲) دلم می‌خواست الان پیش ما بود (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۴۵).

در نمونه شماره ۴۱، اگر به جای «می‌آمد» و «روشن می‌کرد» چنانکه انوری و گیوی گفته‌اند (۱۳۷۵: ۵۰)، فعل مضارع التزامی به کار رود، معنی جمله دگرگون شده و به جمله تمنایی بدل می‌شود، نه بیان احساس و عاطفه برای امری که محقق شده یا نشده است. درواقع، کاربرد فعل مضارع التزامی در نمونه ۴۱، بر احتمال وقوع فعل دلالت دارد. دیگر کارکرد وجهی «می» برای بیان فرض و امری است که محقق نشده یا تحقق آن بعید به نظر می‌رسد:

(۴۴) دلم می‌خواست می‌دیدید آنها چه می‌کنند.

(۴۵) چه خوب بود گاهی می‌آمد و تماشا می‌کرد (شفایی، ۱۳۶۳: ۷۹، ۸۰).

(۴۶) دیروز به دیدار علی رفتم، کاش سعید هم می‌آمد (گیوی و انوری، ۱۳۷۵: ۵۰).

(۴۹) اصرار لازم نیست، اگر می‌دانستم می‌گفتم (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۴۵).

۵۰) امروز کارنامه‌ها را می‌دادند، اگر تو هم می‌آمدی، کارنامه‌ات را می‌گرفتی (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۵۰).

۵۱) اگر دیروز عصر به منزل شما می‌آمدم، شما را ملاقات می‌کردم.

۵۲) اگر به چشم خودم نمی‌دیدم، باور نمی‌کردم (شفایی، ۱۳۶۳: ۷۹).

در فارسی گفتاری امروز، به نظر می‌رسد که به تدریج، در برخی ساخت‌ها کاربرد می‌همراه با فعل ماضی، جایگزین ماضی بعید فارسی معیار شده است:

۴۷) دیروز به دیدار علی رفتم، کاش سعید هم آمده بود = کاش سعید هم می‌آمد.

۴۸) کاش به حرف‌های مادرم گوش کرده بودم = گوش می‌کردم.

۴۹) امروز کارنامه‌ها را می‌دادند، اگر تو هم آمده بودی (= می‌آمدی)، کارنامه‌ات را گرفته بودی (= می‌گرفتی).

۵۰) اگر دیروز عصر به منزل شما آمده بودم (= می‌آمدم)، شما را ملاقات کرده بودم (= می‌کردم).

کارکرد دیگر «می» همراه با فعل ماضی، در بافت‌هایی است که انجام عملی را در زمان آینده آرزو و تمنا یا پیشنهاد می‌کنند:

۵۱) کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۴۱).

در این جمله، «می‌رفتیم» برای بیان آرزو و تمنا یا پیشنهاد سفر کردن در آینده است. بدین ترتیب، «می» همراه با فعل ماضی، می‌تواند بسته به بافت، دو مفهوم وجهی داشته باشد: برای بیان آرزوی وقوع عملی که در زمان گذشته تحقق نیافته است و برای بیان آرزو و تمنا یا پیشنهاد انجام عملی در زمان آینده که وقوع آن محتمل است: ۵۲) کاش علی می‌رفت.

در این جمله، «می‌رفت» می‌تواند بر آرزویی دلالت کند که تحقق نیافته است. در بافتی دیگر، همین صورت می‌تواند بر آرزو یا پیشنهاد «رفتن» در زمان آینده دلالت کند.

۳- نتیجه

در این مقاله، سیر تحول پیشوند تصریفی «می»، صورت و کارکرد آن در سه دوره زبان فارسی بررسی شد. در زبان اوستایی و فارسی باستان، ham قید یا پیشوند فعلی است که معنی «اشتراک و همراهی» افاده می‌کرده است. با افزودن این پیشوند به واژه aiwa به معنی «یک»، در دوره میانه صورت hamew یا hamē پدید آمده که کارکرد قیدی

داشته و به معنی «همواره، همیشه» بوده و برای دلالت بر استمرار وقوع امری در جایگاه‌های مختلف جمله به کار می‌رفته و جایگاه ثابتی نداشته است. hamē در متون ادب فارسی، به صورت «همی» و «می» بازمانده است و در این دوره نیز قیدی برای دلالت بر نمود استمرار و عادت بوده که قابلیت جابجایی در جمله داشته است. به تدریج، طی روند دستوری‌شدگی به فعل جمله نزدیک شده و در نهایت، کارکرد پیشوند تصریفی فعل را بر عهده گرفته است. در فارسی امروز نیز، پیشوند تصریفی «می» برای بیان نمود استمرار و عادت در زمان مضارع و ماضی به فعل متصل می‌شود. در فارسی نو، با دستوری‌شدن فعل داشتن که برای نمود استمرار به کار گرفته شده، به نظر می‌رسد که یکی از کارکردهای «می» را به خود اختصاص داده است. گذشته از این، پیشوند «می» دستوری‌تر شده و بازنمایی وجه را نیز بر عهده گرفته است و در جمله‌هایی که آرزو و تمنایی محقق نشده را بیان می‌کند، به کار می‌رود. همچنین، در جملات شرطی برای دلالت بر امر نامحقق با فعل ماضی همراه و جایگزین ساخت ماضی بعید می‌شود. در برخی بافت‌ها، «می» همراه با فعل ماضی بر آرزو یا پیشنهاد انجام عمل در زمان آینده دلالت دارد و در این صورت تحقق عمل محتمل و ممکن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. به نظر می‌رسد در ترجمه ابوالقاسمی، سهوی در بیان زمان فعل رخ داده است، جز آنکه استاد محترم فعل را انشایی (injunctive) در نظر گرفته باشند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
 انوری، حسن و حسن احمدی‌گیوی (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی، جلد دوم، تهران، فاطمی.
 شفایی، احمد (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، نوین.
 فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۶). فرهنگ پیشوندها و پسوندهای فارسی، تهران، زوار.
 فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۲). دستور مفصل امروز، چاپ چهارم، تهران، سخن.
 ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی / از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمایی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
 ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، تهران، فردوس.
 وحیدیان کامیار، محمدتقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی (۱)، چاپ یازدهم، تهران، سمت.

Asha, R. 2017. Prsg Language (The so-called Pahlavi), Tehran, Sade.
 Brunner, Ch. j. 1977. A Syntax of Western Middle Iranian, Delmar, New York: Caravan Books.

- Jackson, A. 1892, *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*. Stuttgart: W Kohlhammer.
- Kent. R. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Skjærvø, P. O. 2010. Middle West Iranian, In G. Windfuhr (ed.), *The Iranian Languages* (43-195), London and New York: Routledge.
- Abolghasemi, M. 2010. *A Historical Grammar of the Persian Language*. Tehran: Samt. [In Persian].
- Anvari, H. and Ahmadi Givi, H. 1995. *Persian Syntax 2*. Tehran: Fatemi. [In Persian].
- Farshidvard, Kh. 2007. *A Dictionary of Prefixes and Suffixes*. Tehran: Zavvar. [In Persian].
- Farshidvard, Kh. 2013. *A detailed grammar of Persian Language*. 4th Edition. Tehran: Sokhan, [In Persian].
- Mahutiyani, Sh. 2008. *Persian Grammar: A Typological Approach*. M. Sama'i (trans). Tehran: Markaz, [In Persian].
- Nateli Khanlari, P. 1986. *A History of the Persian Language*. Vol. 2. Tehran: Nashre No, [In Persian].
- Samsami, M. 1967. *Postpositions and Prepositions of Persian Language*. Esfahan: Masha'i, [In Persian].
- Shafa'i, A. 1984. *Scientific Principle of Persian Grammar*. Tehran: Novin, [In Persian].
- Vahidiyan Kamyar, M. & Omrani, Gh. 2008. *Persian Grammar 1*. Eleventh edition. Tehran: Samt. [In Persian].

TABLE OF CONTENTS

Analysis of Human-Nature Interaction in the Persian Proverbs: An Ecolinguistics Perspective / Tahereh Afshar and Maryam Abdi Bloukani	1
There is no Stem: the Distribution of Verbal Allomorphs, a Distributed Morphology Analysis / Mazdak Anoushe	25
Grammaticalization Process of engâr / engâri Fahimeh Tasalli Bakhsh and Ehsan Changizi	49
Apology or Non- apology: An Interfacial Approach to the Discourse Analysis of Official Apologies in the Iranian Media Hadaegh Rezaei	73
Cognitive Semantics of "GAH" from the Perspective of Semantic Conflict and Resolution Hypothesis / Ali Alizadeh, Hamed Akbarpour, Faranak Jamaledin and Mohammad Reza Dehghanzadeh	97
The Role of Syntactic Head and Constituent Position in Processing Root Compound Nouns: Evidence from People with Broca Aphasia / Mousa Ghonchepour and Shahla Raghebdoost	121
Agglutinative-Analytic Morphology of Persian: A Distributed Morphology Approach / Shabnam Majidi and Mahinnaz Mirdehghan Farashah	147
Syllable Structure in Central Kurdish Language Revisited Azad Mohammadi and Mahmood Bijankhan	173
A Cognitive Study of the Construction of Euphemistic Meaning via the Process of Negation in Persian / Sadjad Mousavi, Arsalan Golfam, Ferdows Aghagolzadeh and Aliyeh Kambuziya	199
Electrophysiological Evidence of Neurological Representations of the Phonological and Phonetic Properties of Persian Vowels in the Auditory Cortex / Abbas Nasri and Gholamhosain Karimi Doustan	223
Clausal Complements of Noun in Persian Mona Valipour and Ali Darzi	247
The Evolution of Verbal Prefix <i>mi</i> in Persian Language Fataneh Yousefi, Mojtaba Monshizade and Farah Zahedi	271



Journal of Language Researches

ISSN: 1026-2288

Vol.11, No.2, Autumn & Winter 2020-2021

License Holder: Faculty of Letters and Humanities of the University of Tehran.

Managing Director: Professor Abol-Hasan Amin Moqaddasi

Editor-in-chief: Professor Gholamhossein Karimi-Doostan

Publisher: University of Tehran

Editorial Board:

Nicolas Sims-Williams (Professor, School of Oriental and African Studies)

Simin Karimi (Professor, University of Arizona) **Ali-Ashraf Sadeghi**

(Professor, University of Tehran) **Mohammad-Taghi Rashed Mohassel**

(Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies) **Yahya Modarresi**

Tehrani (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies)

Mahmoud Bijankhan (Professor, University of Tehran) **Hasan Reza'i**

Baghbidi (Professor, University of Tehran) **Mohammad Rasekh-Mahand**

(Professor, Bu-Ali Sina University) **Yadgar Karimi** (Associate Professor,

University of Kurdistan)

Persian Editor:

English Editor: **Hamideh Marefat** (Professor of English Language University of Tehran)

Executive Manager: Moharram Bastani

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

Phone: +9821-66978885

k Fax: +9821-66978885

Price: 100,000 Rials

E-mail: Jolr@ut.ac.ir

According to Notice No. 90/3/11/30656, dated 2011-02-08, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Language Researches is ranked in the "Scientific-Research" category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir
	www.magiran.com
	www.isc.gov.ir
	www.ulrichsweb.com
	www.ut.ac.ir



University of Tehran
Faculty of Letters and Humanities

Journal of Language Researches

ISSN:1026-2288

Vol.11, No.2, Autumn and Winter 2020-2021

- **Analysis of Human-Nature Interaction in the Persian Proverbs: An Ecolinguistics Perspective** 1
Tahereh Afshar and Maryam Abdi Bloukani
- **There is no Stem: the Distribution of Verbal Allomorphs, a Distributed Morphology Analysis** 25
Mazdak Anoushe
- **Grammaticalization Process of engār / engārī** 49
Fahimeh Tasalli Bakhsh and Ehsan Changizi
- **Apology or Non- apology: An Interfacial Approach to the Discourse Analysis of Official Apologies in Iranian Media** 73
Hadaegh Rezaei
- **Cognitive Semantics of "GAH" from the Perspective of Semantic Conflict and Resolution Hypothesis** 97
Ali Alizadeh, Hamed Akbarpour, Faranak Jamaledin and Mohammad Reza Dehghanzadeh
- **The Role of Syntactic Head and Constituent Position in Processing Root Compound Nouns: Evidence from People with Broca Aphasia / Mousa Ghonchehpour and Shahla Raghebdoost** 121
- **Agglutinative-Analytic Morphology of Persian: A Distributed Morphology Approach** 147
Shabnam Majidi and Mahinnaz Mirdeghhan Farashah
- **Syllable Structure in Central Kurdish Language Revisited** 173
Azad Mohammadi and Mahmood Bijankhan
- **A Cognitive Study of the Construction of Euphemistic Meaning Via the Process of Negation in Persian** 199
Sadjad Mousavi, Arsalan Golfam, Ferdows Aghagolzadeh and Aliyeh Kambuziya
- **Electrophysiological Evidence of Neurological Representations of the Phonological and Phonetic Properties of Persian Vowels in the Auditory Cortex / Abbas Nasri and Gholamhosain Karimi Doustan** 223
- Clausal Complements of Noun in Persian** 247
Mona Valipour and Ali Darzi
- The Evolution of Verbal Prefix *mi* in Persian Language** 271
Fataneh Yousefi, Mojtaba Monshizade and Farah Zahedi